



مرکز تدوین آثار شهید

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ

در سایه‌های قرآن

مؤلف:

سیّد قطب

مترجم:

پروفسور برهان‌الدین ربانی

شناسنامه

نام کتاب: در سایه‌های قرآن (ترجمه پاره اول تفسیر فی ظلال القرآن)؛

مؤلف: علامه شهید سیّد قطب؛

عنوان قراردادی: فی ظلال القرآن؛

مترجم: شهید پروفیسور برهان‌الدین ربانی، رهبر جهاد و مقاومت، رئیس‌جمهور دولت

اسلامی و شهید صلح افغانستان؛

چاپ اول: ثور ۱۳۵۲ هـ ش؛ دوم: سرطان ۱۳۵۹ هـ ش؛ سوم: حمل ۱۳۶۰ هـ ش؛

چاپ چهارم: ۱۳۹۷ خورشیدی؛

حروف‌نگاری و پیاده‌کردن متن: مرکز تدوین آثار رهبر شهید؛

ویرایش، تحشیه، تصحیح: مرکز تدوین آثار رهبر شهید؛

ناشر: مرکز تدوین آثار رهبر شهید؛

طرح جلد و برگ‌آرایی: عصمت‌الله احراری؛

شمارگان: ۳۰۰۰ جلد؛

قیمت: ۲۰۰ افغانی؛

صفحات: ۲۷۸؛

محل نشر: کابل افغانستان؛

چاپخانه: بهیر.

حق چاپ و نشر برای مرکز تدوین آثار رهبر شهید محفوظ است.

فهرست

یادداشت مرکز تدوین.....	۹
مقدمه مترجم.....	۱۳
مقدمه مؤلف.....	۲۱
سوره فاتحه.....	۴۵
مقدمه سوره فاتحه.....	۴۵
سوره بقره.....	۶۱
مقدمه سوره.....	۶۱
درس نخست) دعوت مردم به سوی توحید از آیه ۱-۲۹.....	۶۹
درس دوم) خلافت آدم در زمین از آیه ۳۰-۳۹.....	۹۹
درس سوم) انکار بنی اسرائیل در برابر نعمات پی در پی خداوند متعال از آیه ۴۰-۷۴.....	۱۱۶
درس چهارم) برحذر داشتن مسلمانان از یهود از آیه ۷۵-۱۰۳.....	۱۳۱
درس پنجم) هدف یهود برگرداندن مسلمین از دین شان است از آیه ۱۰۴-۱۲۳.....	۱۵۴
درس ششم) داستان ابراهیم از آیه ۱۲۴-۱۴۱.....	۱۶۲
فهرست تفصیلی موضوعات.....	۲۷۱
منابعی که مرکز تدوین از آن، بهره برده است.....	۲۷۹

یادداشت مرکز تدوین

راستش وقتی می‌خواستم، برای کتابی که شرح قرآن است!!! و نویسنده آن سید قطب!! و مترجم آن استاد ربانی! یادداشتی بنویسم، بُهت زده شده بودم، خیره خیره به این سو و آن سو، می‌دیدم، دلم سخت می‌خواست بدایت سخن، چیزی اندر حشمتِ معنا و مبنای قرآن، باشد؛ اما واحسرتا! که «بر نیاید ز کشتگان آواز»!

در بحبوحه همین بُهت‌زدگی بودم که این تک بیت لاجوردین را خواندم:

این قدر نامتناهی است، جهان سخت

چقدر گم شده معنا، به افق‌های تنت

بدایت این تک بیتِ کثیر المعنی، ذهنم را به این سخن خدا برد، که

فرموده است:

﴿قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا﴾

(بگو: اگر دریاها برای [نوشتن] سخنان پروردگارم، مرکب شوند، دریاها پایان می‌گیرند، پیش از آنکه سخنان پروردگارم پایان یابد، هرچند همانند آن [دریاها] را به آن افزون کنیم!)

آری؛ تنها این خداست که می‌داند، دریای نامتناهی سخن او چه پهنایی دارد! و افق‌های تن و کالبد کلام او که به اوج کبریا رسیده است - چه راهی دارد؛ اما آدمی را همین بس که تا وسع دارد و دل، در باغ نظر آن، نظر اندازد و «فهم پیام»ش را زمینی کند! کاری که فرزانه‌فرزند امت اسلامی، علامه سید قطب

شهید، به آن پرداخته؛ ولی چه فرزانه و فروتنانه به آن پرداخته‌است!

حیف بود که پارسی‌گویان، از این دَفینه شرح اسرار کتاب خدا، بی‌خبر و بی‌بر بمانند، از این‌رو، بایست این کتاب! به پارسی دری بر می‌گشت، ضرورتی که شماری را به این واداشت؛ تا این «فیض خدا» را به پارسی برگردانند، در میان این جمع، یکی هم «مرشد روشن ضمیر جهاد و مقاومت افغانستان» بود، که ۴۵ سال پیش از امروز (۱۳۹۷) خامه برداشتند و بخشی از این گنجینه نایاب را به پارسی دری برگرداندند؛ ولی حیف و صد حیف که وضعیت نامطلوب جامعه افغانستانی و احوال پر تلاطم جهاد و مقاومت، این فرصت را از ایشان گرفت که بتواند این کار را به پایان برساند!

در کل، هنر ترجمه، کاری است دشوار و هنرخواه! اما زمانی که ترجمه، ترجمه یک متن ادبی باشد، این خردمندان دانشور است که می‌دانند، این کار «کوه است و کوتل دارد». همین است که تنها این طویل نفسانند که می‌توانند از این کوه و کوتل بگذرند.

خدا عالم است که استاد فرزانه، یکی از آنانی است که در ترجمه متن‌ها، از هر که یک سروگردن بالاتر است. این سخن تغزل عاشقانه‌ای نیست، که در بسط و واقعیت، حجت و برهانی نداشته باشد؛ همین ترجمه خود یکی از بینات محکم این مدعاست.

استاد، با رعایت اعتدال در میان ترجمه آزاد و ترجمه تحت اللفظی، هم توانسته امانت را رعایت کند و هم توانسته‌است که ترجمه‌اش مصداق سخن «کتفورد» قرار بگیرد، کتفورد می‌گفت: ترجمه عبارت است از: «جایگزینی مواد متنی یک زبان با مواد متنی برابر در زبان دیگر.»

بی‌گمان این ترجمه، در آسمان ترجمه‌هایی که تا کنون از تفسیر گران سنگ فی ظلال القرآن، شده است، بیشتر چشمک می‌زند و از پنجره آن بیشتر می‌توان به خورشید ادبیات «فی ظلال» نگاه کرد و از گرمای آن به تن گُرخت شده جاهلیت، جان تازه‌ای بخشید.

کار ما در این اثر:

در کل، کار ما در نکات ذیل فشرده می‌شود:

«در بدایت امر، به حروف‌نگاری کتاب، دست یازیدیم و از آن پس، اقدام به تصحیح متن کردیم و در این تصحیح، هم به متن بازمانده از چاپ سوّم که به سال ۱۳۶۰ بر می‌گردد، مراجعه کردیم و هم به متن عربی فی ظلال القرآن. زیرا مواردی بودند که یا از متن ترجمه‌شده، افتیده بودند و یا شاید هم از متن اصلی، باز مانده باشند، که ما آن نقیصه را تصحیح، کردیم. و البته تصحیحات را در لای قلاب‌ها [] نگذاشتیم، به این دلیل که تصحیح خود فراگیر این امر است. البته چیزی که اشارت بدان - این جا - ضروری می‌نماید این است که استاد مترجم، در جابایی - نه در همه جا - دست به اختصار متن زده‌است؛ اما این اختصار اغلباً در جاهای بوده که به مفهوم و پیام آسیب فراوانی نمی‌رسانده‌است.

کار دیگر ما در این اثر این بود که کامل آیات و ترجمه معانی آن را با استخراج احادیث در حاشیه کتاب افزودیم و این چنین، بر شماری از مفاهیم و کلمات نسبتاً دشوار و .. توضیحاتی دادیم و پیش روی همه آن گذاشتیم: «مرکز تدوین» تا کار ما با کار مؤلف و مترجم، نیامیزد.

گفتنی است که ترجمه آیاتی که در متن وجود دارد، شمار بیشتر آن از تفسیر کابلی اخذ شده است؛ از این رو ما همه آن ترجمه‌های اقتباس شده را با ترجمه دیگری چون ترجمه فولادوند و .. عوض کردیم؛ اما در مواردی که استاد خود، ترجمه را ویرایش و تصحیح کرده بود، به حال خودش رهایش کردیم.

و یکی از کارهای دیگری که از سوی مرکز تدوین شده این بوده که با استفاده از «فهرست فی ظلال القرآن» یک فهرست کوتاه در بدایت کتاب و یک فهرست تفصیلی موضوعی در آخر کتاب افزودیم.»

طبعاً در پی این همه - مطابق دستور خط فارسی - به ویرایش متن، هم دست یازیدیم.

چیز دیگری که گفتنی است این است که پس از اینکه «مرکز تدوین آثار رهبر شهید» توسط فرزند ارشد استاد شهید، صلاح الدین ربانی، رئیس جمعیت اسلامی افغانستان و وزیر امور خارجه کشور، بنا شد، تا کنون، توانسته‌است،

آثاری از استاد و آثاری در مورد استاد را به‌نشر برساند؛ ولی این نخستین باری است که نخستین اثر کامل ترجمه‌شده حضرت استاد را تقدیم خوانندگان کند. پیش از بستن این سطور، بر خود لازم می‌دانم که به حکم «من لم یشکر الناس لم یشکر الله»، از برادرانم در «مرکز تدوین» هریک خیرالله خیرخواه و دلاور نسیمی و رحیم الله حقجو، سپاسگزاری کنم. به‌هرحال؛ ما یقین داریم که خواننده فرزانه این اثر، خود پیام‌های بسی روشنی را از این اثر و ترجمه آن، می‌گیرد، که در امتداد این مسیر عزتمند، بسی مفید واقع خواهد شد. و ماذلک علی الله بعزیز.

فضلی آماج
رئیس مرکز تدوین آثار رهبر شهید

مقدمه مترجم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ به نام خداوند بخشننده مهربان

قرآن کریم - این سرچشمه عالی ترین معارف و هدایات، این مظهر کامل و پیکر اکمل وحی الهی، این کتابی که گمراهان را رهبر و رهروان راه حق را روشن ترین دلیل راه است. کتابی که با نزولش مجرای تاریخ تغییر یافت و چهره جهان عوض شد، تعالیم بزرگش شعله‌هایی از ایمان در دل‌ها برافروخت و پرتو هدایاتش زوایای تاریک روح و فکر بشری را روشن ساخت، آیات بیناتش، پرمایه ترین معارف جاوید را در اختیار فرزند آدم گذاشت و هدایات گرانمایه اش ابواب سعادت را به روی بشریت کشود، کتابی که متاسبهاتش جهانی از اسرار و حقایق را محتوا کرده و مُحکّماتش^۱ گران بهاترین معارف و علوم را به دنیای انسانی به ارمغان آورده است، قصص^۲ و امثال^۳ آن، راز هستی را با شرح معجز بیانی عیان

۱. قرآن کریم، حاوی دو نوعی از آیات است که یکی آن آیات محکّمات است که اساس و بنیاد قرآن را تشکیل می‌دهد و نوع دومی آن متسابهات است که ساحتی اندکی از قرآن کریم را به خود اختصاص داده‌اند که تاویل این آیات متسابهات را جز حضرت حق کس دیگری نمی‌داند و چنان‌که آیت هفتم آل عمران تصریح می‌کند، بیمار دلان در پی متسابهات‌اند و راسخانی در علم به همه ایمان دارند. «مرکز تدوین».

۲. جهت آگاهی بیشتر از قصه‌های قرآن کریم به کتاب «تصویرسازی هنری در قرآن» اثر علامه سید قطب شهید و کتاب القصة في القرآن الكريم.. الخصائص والدلالات، از دکتر ابراهیم الصعبي مراجعه کنید. «مرکز تدوین»

۳. برای آگاهی از امثال قرآن کریم به کتاب: «أمثال القرآن وصور من أدبه الرفیع» از دکتر عبدالرحمن حسن حنّكة الميداني مراجعه کنید. «مرکز تدوین»

می‌سازد، این کتاب - راه مستقیم خداست و کجی و انحراف در آن راهی ندارد. دانشمندان از بحر بی‌کرانه‌اش هر قدر بیاشامند، هوسِ بیشتر می‌کنند، پرستندگان حق، از تلاوت و تعمق در اسرار حیرت‌آورش هرگز ملول نمی‌شوند. کتابی که گذشتِ قرن‌های متوالی بر جمال و جلالش اثری وارد نمی‌کند و هر قدر بشریت به‌سوی علم و معرفت، گام بر می‌دارد، به همان اندازه ابواب جلال و عظمت این کتاب برایش کشوده می‌شود و با ظهور هر پدیده مثبت علمی، این پیام ابدیت به گوش عقلش می‌رسد:

﴿سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكُنْ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا^۱﴾

این کتاب مقدّس و این مشعل تابناک را خدای توانا به حضرت محمد Y - بزرگ‌ترین رهبر انسانیت - فرو فرستاد؛ تا در پرتو هدایات عالیّه آن، بشریت را در طریق هدایت رهبری کند. در پرتو تعلیمات این کتاب بزرگ، تحوّل عظیمی در سراسر جهان به ظهور آمد. آثار عمیق و دامنه‌داری این رستاخیز حیات‌آفرین و زندگی‌ساز، همه شئون زندگی بشریت را فرا گرفت.

فکر و فرهنگ، اقتصاد و سیاست، علوم و معارف بشری، همه در مسیر این تحوّل و دگرگونی مثبت قرار گرفت. الهامات آزادی‌بخش آن، فرزندان آدم را - که فطرت پاک انسانی داشتند - از زنجیر کفر و ظلم و جور جباران و ستمگران، از قید شهوات خانمان‌سوز الحاد و از بند اوهام و خرافات آزاد ساخت و در مکتب او، آزادمردان آزاده‌ای، پرورش یافتند که برای نجات سایر افراد بشریت، در بسط زمین پراکنده شدند؛ تا پرتو آزادی و فروغ علم و سعادت را در سراسر جهان پخش کنند و از آنجا که الهام‌بخش همه این حقایق، قرآن کریم بود، لذا مؤمنان در راه رسیدن به کمال و سعادت حقیقی و رهبری بشریت، به‌سوی حیات آبرومند و پرسعادت، سخت به تفسیر و توضیح مفاهیم و اغراض قرآن کریم احساس نیازمندی می‌کردند.

۱. فصلت / ۵۳. (به‌زودی نشانه‌های خود را در افق‌ها [ی‌گوناگون] و در دل‌های‌شان به‌ایشان خواهیم نمود؛ تا برای‌شان روشن گردد که او خود حق است، آیا کافی نیست که پروردگارت خود شاهد هر چیزی است.) «مرکز تدوین»

اگرچه عبارات قرآن کریم - به حکم اعجازی که دارد - واضح و روشن و سهل الفهم است؛ اما پس از انتشار لهجه‌های عامیانه، در لهجه فصیح عربی، که هم‌زمان با انتشار اسلام و داخل شدن اقوام و نژادهای مختلف در اسلام بود، مسلمانان بیشتر احساس ضرورت کردند؛ تا مفهوم الفاظ و تعبیرات قرآن را درست درک کنند و نیز از آنجا که قرآن دستور دین و دنیا و متضمن همه علوم و معارف متعلق به این جهان و آن جهان است و عقل انسان در فهم اسرار و حقایق، یکرنگ و متحد نبوده؛ بلکه از هم متفاوت و جداست؛ لذا برای اینکه مفاهیم بزرگ آن در نزد همه روشن باشد، تفسیر و توضیح آیات قرآن یک ضرورت مبرم بود.

توجه و اهتمام جدی به تفسیر قرآن مجید، در تاریخ فرهنگ اسلامی، ریشه بسیار عمیق دارد.

سر از عصر فرخنده رسالت، اصحاب باصفا و یاران راستین پیغمبر اکرم Y به تفسیر آیات قرآنی توجه و اهتمام بسیار زیاد می‌کردند. در آن روزگاران فرخنده و مسعود، آشنایی و معرفت بیشتر به مفاهیم و اغراض قرآن کریم، عامل برتری و فضیلت اشخاص بود.

چنان‌که از علی بن ابی طالب، منقول است که این امام بزرگ، جابر بن عبدالله را به صفت دانشمند یاد می‌کرد، روزی مردی چون تمجید زیاد حضرت علی - کرم الله وجهه - را در مورد جابر بن عبدالله شنید، اظهار کرد: «فدایت شوم، علم و دانش جابر را بسیار وصف می‌کنی، در حالی که مقام خودت خیلی‌ها برتر است.»

حضرت علی در جواب گفت: «علت اینکه من پیوسته از جابر وصف می‌کنم، این است که او تفسیر این قول خدا را:

﴿إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَيْ مَعَادٍ...﴾^۱ می‌دانست.^۲

(در حقیقت همان کسی که این قرآن را بر تو فرض کرده‌است، یقیناً تو را به سوی وعده گاه بازمی‌گرداند)

مجاهد یکتا از مفسران مشهور می‌نویسد: «محبوب‌ترین مردم به نزد خدا کسانی‌اند که به آنچه خدا فرو فرستاده، عالم‌تر باشند.»^۳

حسن ~ نوشته است: «قسم به خدا که حق تعالی آیتی را فرو نفرستاده؛ مگر آنکه دوست داشته که مردم بدانند، شأن نزول و مقصود آن چیست؟»^۴

شعبي W می‌نویسد: مسروق برای فراگرفتن تفسیر آیه‌ای به کوفه مسافرت کرد؛ چون به آنجا رسید، خبر شد آن شخص که تفسیر این آیت را می‌دانست، به شام سفر کرده‌است، همان یوم که رهسپار شام گردید؛ تا آنکه در آنجا تفسیر آن آیه را از شخص مطلوب فرا گرفت.

عکرمه در مورد این قول خداوند:

﴿...وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ...﴾^۵

۱. متن کامل آیه مبارکه و ترجمه معانی آن این است: ﴿إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَيْ مَعَادٍ قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ مَنْ جَاءَ بِالْهُدَىٰ وَمَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾
(در حقیقت همان کسی که این قرآن را بر تو فرض کرده‌است، یقیناً تو را به سوی وعده‌گاه باز می‌گرداند، بگو: پروردگارم بهتر می‌داند چه کس هدایت آورده و چه کس در گمراهی آشکاری است.) (قصص/۸۵. «مرکز تدوین»)

۲. متن روایت این است: «أن علي بن أبي طالب - رضي الله عنه - ذكر جابر بن عبد الله ووصفه بالعلم، فقال له رجل: جعلت فداك! تصف جابرا بالعلم وأنت أنت! فقال: إنه كان يعرف تفسير قوله تعالى: إن الذي فرض عليك القرآن لرادك إلى معاد [القصص: ۸۵]» الجامع لأحكام القرآن، محمد بن أحمد الأنصاري القرطبي، دار الفكر باب ما جاء في تفسير القرآن وأهله. «مرکز تدوین»

۳. متن سخن امام مجاهد، این است: «أحب الخلق إلى الله تعالى أعلمهم بما أنزل.» همان. «مرکز تدوین»

۴. متن سخن، این است: «والله ما أنزل الله آية إلا أحب أن يعلم فيما أنزلت وما يعني بها.» همان. «مرکز تدوین»

۵. متن کامل آیه مبارکه و ترجمه معانی آن این است: ﴿وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَافًا كَثِيرًا وَسَعَةً وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا﴾

(هر که در راه خدا هجرت کند در زمین اقامتگاه‌های فراوان و گشایش‌ها خواهد یافت و هر کس [به قصد] مهاجرت در راه خدا و پیامبر او از خانه‌اش به درآید، سپس مرگش در رسد، پاداش او قطعاً بر خداست و خدا بسی آمرزنده‌ی مهربان است) نساء/۱۰۰. «مرکز تدوین»

(..و هر کس [به قصد] مهاجرت در راه خدا و پیامبر او از خانه‌اش به درآید..)
گفته‌است: برای دریافت نام این شخص که در این آیت مطلوب است،
چهارده سال به تحقیق و جست‌وجو پرداختم؛ تا آنکه آن را فهمیدم.
ابن عبدالبر نوشته‌است: «نام این شخص که در راه رضای خدا و رسولش
مهاجرت نموده بود، ضمره بن حبيب است.»^۱

خلاصه اینکه، سلف صالح در راه رسیدن به مقصد و مفاهیم آیات قرآنی و
تفسیر کلام الله مجید، تحقیقات و کاوش‌های حیرت‌آوری کرده‌اند و در این راه،
رنج‌های فراوان را با روح آرام استقبال می‌کردند. در عصور مختلف اسلامی، عده
زیادی از دانشمندان نخبه اسلامی، سراغ می‌شدند که نسبت به دیگران، در فهم
اسرار و معانی قرآن آگاه‌تر بودند. در عصر فرخنده رسالت از جمله یاران رسول
اکرم Y این ده تن از اصحاب، در تفسیر قرآن، نسبت به اصحاب دیگر، شهرت
بیشتر داشتند: ابوبکر صدیق، عمر فاروق، عثمان بن عفان، علی بن ابی طالب،
عبد الله بن مسعود، عبد الله بن عباس، ابی بن کعب، زید بن ثابت، ابوموسای
اشعری و عبد الله بن زبیر - رضی الله عنهم - و بعد از آنکه فروغ جهان تاب اسلام
به هر طرف پخش شد و اصحاب و یاران پیغمبر Y در شهرها پراکنده شدند،
تابعین در اطراف اصحاب گرد آمده و معانی قرآن را از آنان می‌آموختند و در
اینجاست که حلقه‌ها و مراکز عمده علمی در تفسیر قرآن کریم، در شهرهای مکه
مکرمه، مدینه منوره و عراق به میان آمدند. در مکه مکرمه، شاگردان ترجمان القرآن
عبد الله بن عباس، این حرکت را به پیش می‌بردند و مشهورترین آنان عبارت‌اند:
از مجاهد، عطاء بن ابی رباح، عکرمه مولای ابن عباس، سعید بن جبیر، طاووس
ابن کیسان یمنی و غیره..

در دبستان مدینه منوره، تابعین در اطراف ابی بن کعب، مؤسس و بانی این
دبستان گرد آمده و از این دانشمند عالی‌قدر، مفاهیم و معانی قرآن را می‌آموختند،
مشهورترین شاگردان این مدرسه عبارت بودند از: ابوعالیه زید بن اسلم، محمد
بن کعب قرظی.

۱. تفسیر قرطبی، باب ما جاء في تفسير القرآن وأهله. «مرکز تدوین»

در حلقه علمی عراق عبد الله بن مسعود، نسبت به اصحاب دیگر، که در آنجا مشغول تفسیر آیات قرآن، بودند، شهرت بیشتر داشت؛ لذا این دبستان به نام او مسمی گردید. مشهورترین شاگردان این دبستان عبارت اند از: مسروق، قتاده، حسن بصری، عامر شعبی و علقمه.

در اینجا ناگفته نگذاریم، روش تفسیر در عراق نسبت به دو دبستان دیگر، بنا بر اوضاع و خصوصیات معین عراق، فرق داشت. بلی چنان که می دانیم، عراق ملتقی و مرکز تجمع مدنیت های قدیمی بود، مسلمانان در آن سرزمین، بر فرهنگ های یونانی، پارسی، آشوری و غیره آشنا شدند، همان بود که در اینجا روش «تفسیر بالرأی» در حلقه مفسران به ظهور آمد. در حالی که در دو دبستان دیگر، منقول و روایت، یگانه اساس و مبنای تفسیرهای مختلف حلقه ها و مراکز متعددی، جهت تفسیر و شرح آیات بیّنات کلام الله مجید به ظهور آمد. چه مسلمانان به این حقیقت، عقیده راسخ دارند که مسلمان زیستن، جز در پرتو قرآن مفهومی ندارد. همان بود که طی عصور مختلف، مشرب ها و مکتب های متعددی در تفسیر به ظهور آمد و به صورت عمومی، آن ها را می توان، در تحت دو عنوان: «تفسیر بالرّوایة» و «تفسیر بالذّرایة» خلاصه کرد.

در این میان، حلقه ها و مفکران اسلامی سهم گرفتند و در پهلوی دو مکتب متذکره، عرفا و صوفیه نیز باب جدیدی را در تفسیر کشودند. اگرچه سایر مفسران آنان را مفسّر نمی خوانند و ایشان را به نام «ارباب تأویل» لقب می دهند؛ اما خودشان کتاب های خود را به نام «تفسیر» یاد می کنند. ما در اینجا در صدد ارزیابی این آرا و اقوال نیستیم؛ اما این قدر، باید گفت: تفسیر بالرّوایة در صدر این باب قرار دارد؛ مگر تأویلات صوفیه و عارفان هم یک سره با محیط، تلاش برای فهم اسرار و معانی قرآن ناآشنا نیست.

آری؛ آنانی که در جست و جوی مغز مفاهیم قرآن بوده و در تلاش سیر علم «من لدنی» گشته اند، چه بسا که آنان به اسرار بزرگ قرآن آشنا شده اند.

و هرگاه به سوی عصر حاضر پیش می آییم، در پهلوی همان روش ها و مکتب های سلف، پدیده های جدیدی را در تفسیر کلام خدا، ملاحظه می کنیم. گروهی از مفکران اسلامی، در تفسیر آیات قرآن از علوم جدید استفاده کرده و در

صد آن افتاده‌اند که مبانی و اصول علوم عصر حاضر را از کلام الهی استنباط کنند، شیخ طنطاوی در تفسیر «جواهر» این کار را کرده‌است و گروه دیگر، سنن و قوانین اجتماعی، اسباب تحولات تاریخی را از آیات قرآن استنباط کرده‌اند، که شیخ محمد عبده و شاگردش شیخ رشید رضا در تفسیر خویش (المنار) این روش را تعقیب کرده‌است و جمع دیگری، قرآن را به‌عنوان کتاب سازمان‌دهنده و رهبر جامعه انسانی، در همه شئون زندگی و راه‌حل همه پرابلم‌های بشریت، مورد شرح و تفسیر قرار داده‌اند. از جمله اینان، دو تن از مُفکران بزرگ اسلام را در عصر حاضر نام برده می‌توانیم، یکی سید ابوالاعلی مودودی و دیگر مرحوم سید قطب. دانشمند اخیر الذکر - که یکی از نویسندگان و مُفکرین ارجمند اسلامی در عصر حاضر بود - کتاب گرانمایه‌اش، یعنی تفسیر «فی ظلال القرآن» را بر این اساس، به رشته تحریر درآورده‌است، علامه مرحوم با روش سلفی عاری از هرگونه تعقید، آیات قرآن را تفسیر کرده، راه حل مشکلات و نیازمندی‌های جامعه اسلامی و جهان انسانیت را در روشنایی آیات این کتاب مقدس شرح می‌کند و در پرتو هدایات قرآن این حقیقت را به اثبات می‌رساند که بشریت بر سر دوراهی قرار دارند، یا در سایه‌های پرطراوت قرآن، بساط سعادت آفرینی را می‌گسترانند و به‌سوی تکامل سالم و سعادت حقیقی نایل می‌گردند و یا در بیابان سوزان نظام‌ها و اندیشه‌های جاهلیت به‌سوی سرنوشت شوم و شرم‌آوری گام بر می‌دارد و سرانجام در پرتگاه نابودی، نابود می‌گردد.

دانشمند مرحوم، با بیان رسا، عبارات گیرنده و شیوایی، ثابت می‌کند که تحولات و انکشافات مثبت علمی، صفحات تازه‌ای را بر دفتر إعجاز قرآن می‌افزاید و با ظهور هر پدیده علمی، این ندای جاوید قرآن، به گوش می‌رسد که:

﴿سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكُنْ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾^۱

(به زودی نشانه‌های خود را در افق‌ها [ی گوناگون] و در دل‌های‌شان به‌ایشان خواهیم نمود؛ تا برایشان روشن گردد که او خود حق است آیا کافی نیست که

پروردگارت خود شاهد هر چیزی است)

عَلَامُهُ مَرحوم، عقیده دارد: مسلمانان وقتی، قادر خواهند شد که مجد و عَظَمَتِ از دست‌رفته را باز به‌دست آرند، که قرآن را در حیاتِ عملیِ خویش ترجمه و تفسیر کنند و بر واقعیت‌های زندگی حاکمیت بخشنند و یقیناً آینده بشریت در قلمرو قرآن است.

مَتِّ خدایی راست که به من توانایی آن را بخشید؛ تا قسمتی از این اثر گران‌بهارا به دری، در آورم و خیلی‌ها احساس سعادت می‌کنم که این کتاب به‌مناسبتِ میلاد رهبر بشریت حضرت محمد Y گرامی‌ترین فرزند آدم، گرامی‌تر از آدم و اولاد آدم، به طبع می‌رسد.

برهان‌الدین ربّانی

مقدمه مؤلف

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در سایه‌های قرآن

زندگی در سایه‌های قرآن، گران‌بهارترین نعمتی است. این نعمت را فقط آنانی می‌شناسند، که از طعم گوارایش چشیده‌اند. آری؛ چنان نعمتی که به عمر شکوهمندی، برکت و صفایی می‌بخشد.

سپاس خدایی راست که در پناه لطف و احسانش، روزگاری از عمرم به زندگی در سایه‌های روح‌پرور قرآن سپری شد. در این عهد به نعمتی نایل شدم که هرگز در زندگی شبیه آن را ندیده و نچشیده بودم، همانا نعمتی که به زندگی جلال، تقدس و صفا می‌بخشد.

در این عهد چنان احساس می‌کردم که گویا خدای بزرگ از راه قرآن با من حرف می‌زند، در آن حال که من بنده کم‌مایه و ناتوان بودم.. آیا عزت و کرامتی برتر و گرامی‌تر از این اکرام و اعزاز بلندپایه و پر جلال خواهد بود؟ آیا برتری دیگری به غیر از آنچه که از راه قرآن حاصل می‌شود، سراغ خواهد شد؟ حاشا و کلاً! چه خوش این مقام، گرامی است که خدا به انسان کرامت می‌کند؟

در آن زمان که در سایه‌های پرشکوه قرآن می‌زیستم، از بام بلندی بر این جاهلیتی که در روی زمین موج می‌زند، می‌نگریستم، می‌دیدم که این مردم با چه امور کوچک و فرومایه‌ای علاقه و دلچسپی دارند و با چه معارف، تصوّرات

و مشغولیت‌های کودکانه‌ای، دل، خوش نگاه می‌دارند، به آنان می‌نگریستم، آن‌چنان که بزرگان، لایبالیگری و تلاش‌های طفلانۀ کودکان را می‌نگرند. چه شگفت‌آور است، حال این مردم! اینان را چه شده که در لجنزار و بایی می‌لولند؛ اما به ندای بلندبالا و پر جلال آسمانی گوش نمی‌دهند؟ ندا و پیامی که سرچشمۀ جلال و طهارت زندگی است.

در سایه‌های پرشکوه قرآن، با آن جهان‌بینی کامل و [شامل و] بلند مرتبت و سالم [و پاکیزه‌ای]، زیستم که در آیینۀ جهان‌نمای آن، هستی و هدف آن و غایت وجود انسانی، به صورت کامل عیار جلوه‌گر بود. من در فروغ پرتجلی آن، فرومایگی جهان‌بینی‌های جاهلیت را نظاره می‌کردم و می‌دیدم که بشریت سرگشته در مشرق و مغرب، شمال و جنوب، در زندان سیاه آن اسیرند، از خود می‌پرسیدم: برای چه فرزند آدم در این لجنزار متعفن و پرتگاه هلاکت‌بار و سیاه‌چاه مظلم به سر می‌برد، در حالی که در آن طرف چمنزار معطر و ره‌ایشگاه عالی و نور جاویدانی وجود دارد؟!

در سایه‌های قرآن به هماهنگی دقیق و زیبایی آشنا شدم، که میان تلاش و حرکت انسان و سیر و حرکت در سراپرده هستی وجود دارد و این همه در محیط اراده و ابداع الهی انسجام یافته است. [آن‌گاه که] از چشم‌دید قرآن، [به] اشتباهات رنج‌آور بشریت می‌نگریستم، [می‌دیدم] که فرزند آدم به علت انحراف از نوامیس طبیعی و اعتراض از آیین فطرت، در بند این اشتباهات مرگ‌آور افتاده است. آن‌گاه که بشریت را در این رنج و عذاب می‌بینم، از خود می‌پرسم کدام شیطان اغواگر است، که انسان را کشان‌کشان به سوی این جهنم می‌کشانند؟

آه و افسوس بر بنی آدم!!!

و [آن‌گاه که در سایه‌های قرآن زیستم،] جهان را - به منظر قرآن - بس بزرگ‌تر از آنچه یافتم که ظاهراً دیده می‌شود. این بزرگی و عظمت را در حقیقت عالم و تعدد و کثرت پهلوه‌ای متعدد آن ملاحظه کردم.. آری؛ اینجا عالم طبیعت و ماورای طبیعت، عالم غیب و شهود وجود دارد، جهان هستی فقط همین عالم شهود نیست. آن، این جهان و آن جهان است و دنیای ما همه چیز نیست، آفرینش انسان در پهنای همین هستی پهناور امتداد پیدا می‌کند.. مرگ هم پایان و انجام

این مسافرت نیست و فقط طی کردن فاصله محدودی از سفر طولانی‌ای است که از صبح ازل، آغاز و تا اعماق ابدیت پیش می‌رود. آنچه را که انسان در بسط زمین در می‌یابد، نصیب کامل و قسمت نهایی او نیست؛ بلکه این چیز، بخشی از قسمت لا محدود اوست و هرگاه پاداش را در اینجا در نیابد، در جهان دیگری دیدنی است. چه در قاموس حکمت الهی، عنوانی برای ظلم و اتلاف حق وجود ندارد. آن مسافرتی را که انسان در روی این کره خاکی به‌سر می‌رساند، یک حرکتی است که در دامن یک جهان زنده و مانوس [و در آغوش، یک دنیای پر از مهر و دوستی] انجام می‌یابد. جهانی که از خود روحی دارد، که فرمان آفریدگار را می‌پذیرد و اجابت می‌کند و به‌سوی آفریدگار هستی رو می‌آورد، آن چنان که روح مؤمن پارسا، رو می‌آورد:

﴿وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَظِلَالُهُمْ بِالْغُدُوِّ
وَالْآصَالِ﴾^۱

(و هر که در آسمان‌ها و زمین است، خواه‌وناخواه با سایه‌های‌شان بامدادان و شام‌گاهان برای خدا سجده می‌کنند)
یعنی ملکوتیان و خاکیان، همگی در پیشگاه جلال و عظمت الهی سر نیاز به سجده می‌گذارند.

﴿تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ
بِحَمْدِهِ﴾^۲

(آسمان‌های هفتگانه و زمین و هر کس که در آن‌هاست، او را تسبیح می‌گویند، و هیچ چیزی نیست؛ مگر اینکه همراه با ستایش، تسبیح او می‌گوید؛...) مگر راحت و اطمینان و فرحت برتری از این سراغ خواهد شد، که با دریافت جهان‌بینی کامل و پهناور و صحیح قرآن دست می‌دهد؟

۱. الرعد / ۱۵. «مرکز تدوین»

۲. متن کامل آیه مبارکه و ترجمه معانی آن این است: ﴿تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا﴾

(آسمان‌های هفتگانه و زمین و هر کس که در آن‌هاست، او را تسبیح می‌گویند، و هیچ چیزی نیست؛ مگر اینکه همراه با ستایش، تسبیح او می‌گوید؛.. ولی شما تسبیح آن‌ها را نمی‌فهمید، یقیناً او بسی بردبار و بسیار آمرزنده است.) الإسراء / ۴۴. «مرکز تدوین»

من در چشم‌دید قرآن انسان را بسی گرامی‌تر از آنچه یافتیم که مکتب‌های مختلف دیگر در مورد، ابراز نظر می‌کنند. انسان که نفخه‌ای است از روح الهی، با همین نفخه انسان شده‌است:

﴿فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾^۱

(پس وقتی آن را درست کردم و از روح خود در آن دمیدم پیش او به سجده درافتید.)

انسان از راه همین نفخه، عنوان خلافت الهی را به روی زمین دریافت کرد:

﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً..﴾^۲

(خداوند به فرشتگان گفت: من در زمین خلیفه‌ای پیدا می‌کنم..)

به همین روست که، همه چیز برایش مسخر گشته‌است:

﴿وَسَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا..﴾^۳

(و همه آنچه را در آسمان‌ها و آنچه را در زمین است به سود شما رام کرد..)

یعنی خداوند همه آنچه را که در زمین هست، برای شما مسخر گردانید..

ارتباط حقیقی‌ای که فرزندان آدم را به یکدیگر پیوند می‌دهد، از سرچشمه الهی منشأ می‌گیرد. این پیوند همانا پیوند پرقوت عقیده به خداست، که جامعه انسانی را در یک رشته مستحکم نگاه می‌دارد. عقیده مؤمن وطن او، قوم او، اقربا و خویشاوندان اوست.

اینجاست که بشریت فقط در اطراف عقیده، به صورت واقعی می‌توانند، گرد

۱. الحجر / ۲۹. «مرکز تدوین»

۲. متن کامل آیه مبارکه و ترجمه معانی آن این است: ﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾

(و چون پروردگار تو به فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی خواهم گماشت، [فرشتگان] گفتند: آیا در آن کسی را می‌گماری که در آن فساد، انگیزد و خون‌ها بریزد و حال آنکه ما با ستایش تو [تو را] تنزیه می‌کنیم و به تقدیس می‌پردازیم؟ فرمود: من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید.) البقرة / ۳۰ «مرکز تدوین»

۳. متن کامل آیه مبارکه و ترجمه معانی آن این است: ﴿وَسَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِنْهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾

(و آنچه را در آسمان‌ها و آنچه را در زمین است به سود شما رام کرده است، همه از اوست، قطعاً در این [امر] برای مردمی که می‌اندیشند نشانه‌هایی هست.) الجاثية / ۱۳ «مرکز تدوین»

آیند و چون چارپایان و بهایم در چراگاه گله و رمه گرد آمده نمی‌توانند. مسلمان، نسبِ عریق و شجرهٔ اصیلی دارد که ریشهٔ آن در اعماق تاریخ قرار دارد. او یک‌تن از آن موکب پرکرامتی است که قافله‌سالاران آن را افرادی چون نوح، ابراهیم، اسماعیل، اسحاق، یوسف، عیسی، موسی و محمد-علیهم الصلوٰۃ والسلام- تشکیل می‌دهد.

﴿وَإِنَّ هَذِهِ أُمَّةٌ وَاحِدَةٌ وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ﴾^۱

(و در حقیقت این امت شماست که امت یگانه است و من پروردگار شمایم، پس از من پروا دارید.)

آری؛ این است امت شما که همه یک ملت واحدند و من پروردگار شمایم، پس تقوی را رعایت کنید.

این موکب گرامی که در پهنای زمان از روزگاران قدیمی به این طرف در حرکت است، با تغییر زمان و مکان و اختلاف اقوام و ملل، مواقف مشکلات و تجارب مشابه و هم‌رنگی داشته‌اند. با گمراهی، کوردماغی، طغیان و سرکشی پنجه نرم کرده، فشارها، دهشت‌افگنی‌ها را در راه دفاع از مبادی و ارزش‌های خود دیده‌است؛ اما در همه احوال با قدم‌های استوار، ضمیر بیدار، در آن حال که به نصرت الهی امید واثق داشته، گام برداشته و به پیش رفته‌است و این زمزمه جاوید، صادق و اکید آسمانی را در هر قدم شنیده‌است که می‌فرماید:

﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لَتَعُودَنَّ فِي مِلَّتِنَا فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهْلِكَنَّ الظَّالِمِينَ * وَلَنُسَكِّنَنَّكُمْ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ ذَلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي وَخَافَ وَعِيدِ﴾^۲

(کافران به پیامبران خود گفتند: ما شما را از مِلَّتِ خود بیرون می‌رانیم و یا اینکه واپس به راه و رسم ما برگردید. پس خداوند بر انبیای خود وحی فرو فرستاد، ما حتماً ستمگران را هلاک نموده و شما را بعد از آنان در روی زمین ساکن می‌سازیم.

این موهبت برای کسانی است که از عظمت و وعید من خوف دارند.)

۱. المؤمنون / ۵۲. «مرکز تدوین»

۲. ابراهیم / ۱۳ - ۱۴. «مرکز تدوین»

آری؛ این موکب گرامی همه در هر زمان یک موقف واحد، اعتماد و یقین واحد داشته یک نوع تهدید و فشار متوجه آنان بوده است و سرانجام واحدی را همه مؤمنان و سرسپردگان راه حق داشته و دارند.

در سایه‌های الهام‌بخش قرآن، این حقیقت را به صورت درست درک کردم که در پرده هستی، جایی برای تصادف کور و کر [و پرش زودگذر] سراغ نمی‌شود.

﴿إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ﴾^۱

(یعنی ما همه چیز را به روی یک پلان و تقدیر آفریده‌ایم.)

﴿...وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا﴾^۲

(یعنی خداوند همه چیز را آفریده و برای هر چیز نقشه و پلان معینی طرح کرده است.)

هرچیزی روی حکمت و فلسفه‌ای استوار است. چه بسا که نظر کوتاه انسان قادر به درک ژرفنای حکمت الهی نیست.

﴿...وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾^۳

(بسا چیزها را خوش نمی‌دارید و آن برای شما خوب است و بسا چیزی را دوست می‌دارید و آن برای شما بد است و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید)

آن اسبابی را که مردم به آن‌ها آشنایی دارند، گاهی آثار این اسباب تحقق می‌پذیرد و بعضاً آثار آن‌ها به ظهور نمی‌آیند و مقدماتی که در نظرها حتمی و قطعی جلوه می‌کند، گاهی نتایج به‌دنبال دارند و بعضاً نتایج آن‌ها پدید نمی‌آیند

۱. القمر / ۴۹. «مرکز تدوین»

۲. متن کامل آیه مبارکه و ترجمه معانی آن این است: ﴿الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا﴾ (همان کس که فرمانروایی آسمان‌ها و زمین از آن اوست و فرزندی اختیار نکرده و برای او شریکی در فرمانروایی نبوده است و هر چیزی را آفریده و بدان گونه که درخور آن بوده اندازه‌گیری کرده است.) الفرقان / ۲ «مرکز تدوین»

۳. متن کامل آیه مبارکه و ترجمه معانی آن این است: ﴿كَتَبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالَ وَهُوَ كُرْهٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ (بر شما کارزار واجب شده است، در حالی که برای شما ناگوار است و بسا چیزی را خوش نمی‌دارید و آن برای شما خوب است و بسا چیزی را دوست می‌دارید و آن برای شما بد است و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید.) البقرة / ۲۱۶ «مرکز تدوین»

و علت آن در این است که اسباب و مقدمات به ذات خود، آورنده آثار و نتایج نیستند؛ بلکه پدیدآورنده همه این آثار و نتایج، همان آفریننده‌ای است که خود اسباب و مقدمات مخلوق و آفریده اوست:

﴿لَا تَدْرِي لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا﴾^۱

(یقیناً انسان نمی‌داند که خداوند بعد از هر حادثه‌ای، چه پدید می‌آورد.)

﴿وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ..﴾^۲

(و تا خدا نخواهد [شما] نخواهید خواست.)

الحق همه کار انسان محکوم مشیت الهی است؛ مگر مسلمان با این هم ناگزیر است به اسباب عمل کند. چه او مأمور به تعقیب این روش است. انسان به اسباب دست می‌زند؛ اما خداوند آثار و نتایج را بر آن‌ها مرتب می‌سازد، اطمینان و اعتماد واثق به رحمت و عدل، حکمت و علم خدا، همانا پناهگاه مستحکمی است که مؤمن را از وسواس و حیرت‌زدگی نجات می‌دهد.

﴿الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُم مَّغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلًا وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾^۳

(شیطان به شما وعده فقر می‌دهد و به ارتکاب فحشا امر می‌کند؛ اما خدا وعده آمرزش و احسان می‌دهد و رحمت او تعالی بی‌پایان و علمش بی‌کران است.)

با درک این مفاهیم بزرگ قرآن، روانم آرام، باطنم مطمئن و ضمیرم راحت

۱. متن کامل آیه مبارکه و ترجمه معانی آن این است: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ وَاتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَلَا يَخْرُجْنَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبَيَّنَةٍ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ لَا تَدْرِي لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا﴾

(ای پیامبر چون زنان را طلاق گوئید در [زمان‌بندی] عده آنان طلاق‌شان گوئید و حساب آن عده را نگاه دارید و از الله که پروردگارتان است، بترسید! آنان را از خانه‌های‌شان بیرون مکنید و بیرون مروند، مگر آنکه مرتکب کار زشت آشکاری شده باشند! این است مرزهای خدا و هر کسی از مرزهای خدا [پای] فراتر نهد، قطعاً به خودش ستم کرده است، نمی‌دانی شاید خدا پس از این پیشامدی پدید آورد.) (الطلاق/۱ «مرکز تدوین»)

۲. متن کامل آیه مبارکه و ترجمه معانی آن این است: ﴿وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾

(و تا خدا نخواهد [شما] نخواهید خواست، قطعاً خدا دانای حکیم است.) (الإنسان/ ۳۰ «مرکز تدوین»
۳. البقرة/ ۲۶۸. «مرکز تدوین»

شد. در آن حال قدرت الهی را در هر حادثه و پدیده‌ای رأی العین در می‌یافتیم، من در آن هنگام که در پناه رعایت الهی می‌زیستم، عنوان ایجابی و فاعلیت صفات او تعالی را درک می‌کردم.

﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ...﴾^۱

(یا [کیست] آن کس که در مانده را چون وی را بخواند اجابت می‌کند و گرفتاری را برطرف می‌گرداند.)

﴿وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ﴾^۲

(یقیناً او تعالی بر بندگان خویش قاهر و حاکم است و او حکیم و نیک آگاه است.)

﴿...وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۳

(بلی خداوند به کار خود حاکم و غالب است؛ مگر بسیاری از مردم این حقیقت را نمی‌دانند.)

﴿...وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ...﴾^۴

(و بدانید که خدا میان آدمی و دلش حایل می‌گردد.)

۱. متن کامل آیه مبارکه و ترجمه معانی آن این است: ﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيُجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ إِلَهُ مَعَ اللَّهِ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ﴾
(یا [کیست] آن کس که در مانده را چون وی را بخواند اجابت می‌کند و گرفتاری را برطرف می‌گرداند و شما را جانشینان این زمین قرار می‌دهد آیا معبودی با خداست چه کم پند می‌پذیرید.) النمل/۶۲ «مرکز تدوین»

۲. الأنعام / ۱۸. «مرکز تدوین»

۳. متن کامل آیه مبارکه و ترجمه معانی آن این است: ﴿وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لَا مِرَّةَ أَكْرَمِي مَثْوَاهُ عَسَى أَنْ يَتَذَكَّرَ أَوْ يَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَلِيُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾

(و آن کس که او را از مصر خریده بود به همسرش گفت نیکش بدار شاید به حال ما سود بخشد یا او را به فرزندی اختیار کنیم و بدین گونه ما یوسف را در آن سرزمین مکانی بخشیدیم؛ تا به او تأویل خواب‌ها را بیاموزیم و خدا بر کار خویش چیره است؛ ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.) یوسف / ۲۱. «مرکز تدوین»

۴. متن کامل آیه مبارکه و ترجمه معانی آن این است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَهُ يُحْشَرُونَ﴾

(ای کسانی که ایمان آورده‌اید چون خدا و پیامبر شما را به چیزی فرا خواندند که به شما حیات می‌بخشد آنان را اجابت کنید و بدانید که خدا میان آدمی و دلش حایل می‌گردد و هم در نزد او محشور خواهید شد.)

الأنفال / ۲۴. «مرکز تدوین»

یعنی تسلط و حاکمیت خداوند به سرحدی است که میان انسان و ضمیرش حایل می‌شود.

﴿..فَعَالَ لِمَا يُرِيدُ﴾^۱

(او تعالی در تنفیذ اراده‌اش فعال مایشاء است.)

﴿..وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا* وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ..﴾^۲

(و آن‌کس که از خدا می‌ترسد، او تعالی پدید آرد برای او مخلصی و روزی دهدش از آنجا که گمان ندارد و هرکه توکل کند، پس خدا بس است او را، هر آینه خدا رسنده‌است به مراد خود.)

﴿..مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا..﴾^۳

(سر رشته کار هر جنبنده به‌دست خداست.)

﴿الَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ وَيُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ..﴾^۴

۱. متن کامل آیه مبارکه و ترجمه معانی آن این است: ﴿خَالِدِينَ فِيهَا مَا ذَابَتْ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِمَا يُرِيدُ﴾

(تا آسمان‌ها و زمین برجاست در آن ماندگار خواهند بود؛ مگر آنچه پروردگارت بخواهد، زیرا پروردگار تو همان‌کند که خواهد.) هود/۱۰۷ «مرکز تدوین»

۲. متن کامل آیه مبارکه و ترجمه معانی آن این است: ﴿فَإِذَا بَلَغَ أَجْلُهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَأَشْهِدُوا ذَوِي عَدْلٍ مِنْكُمْ وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ ذَلِكَ يُوَعِّظُ بِهِ مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا* وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا﴾

(پس چون عده آنان به سر رسید [یا] به شایستگی نگاه‌شان دارید یا به شایستگی از آنان جدا شوید و دو تن [مرد] عادل را از میان خود گواه بگیرید و گواهی را برای خدا به پا دارید این است اندرزی که به آن‌کس که به خدا و روز بازپسین ایمان دارد داده می‌شود و هر کس از خدا پروا کند [خدا] برای او راه بیرون‌شدنی قرار می‌دهد* و از جایی که حسابش را نمی‌کند به او روزی می‌رساند و هر کس بر خدا اعتماد کند او برای وی پس است خدا فرمانش را به انجام‌رساننده است به راستی خدا برای هر چیزی اندازه‌ای مقرر کرده است.) الطلاق / ۲-۳. «مرکز تدوین»

۳. متن کامل آیه مبارکه و ترجمه معانی آن این است: ﴿إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبَّكُمْ مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾

(در حقیقت من بر خدا که پروردگار من و پروردگار شماست، توکل کردم هیچ جنبنده‌ای نیست؛ مگر اینکه او مهار هستی‌اش را در دست دارد، به راستی که پروردگار من بر راه راست است.) الانفال / ۲۴ «مرکز تدوین»

۴. متن کامل آیه مبارکه و ترجمه معانی آن این است: ﴿الَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ وَيُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ﴾

(مگر خدا بنده‌اش [را] بسنده نیست، مردم تو را از کسانی غیر از خدا می‌ترسانند، در حالی‌که جز خدا دیگران را حاکمیت در سرنوشت مردم نیست.)

﴿وَمَنْ يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ﴾^۱

(کسی را که خدا اهانت کند، کسی دیگری نمی‌تواند برایش عزت دهد.)

﴿وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ﴾^۲

(آن که را حق گمراه کند، دیگری هدایت کرده نمی‌تواند.)

دستگاه خلقت محکوم قوانین گنگ و کور نیست، آنجا همیشه در ورای این سنن و نوامیس اراده‌ی مُدبّر و مشیت مطلقه وجود دارد و خدا می‌آفریند آنچه را که خواسته باشد و بر می‌گزیند.

من در حریم قرآن این حقیقت را هم دریافتم که ید قدرت الهی در عمل همیشگی است؛ اما این عمل روی طریقه و روش مخصوصی صورت می‌گیرد و ما نمی‌توانیم عملی را پیش از آوان آن مطالبه کنیم و نه حق آن را داریم پیشنهادی را در این مورد به خدا تقدیم کنیم. منهج الهی آن چنان‌که در سایه‌های پرشکوه قرآن پیداست، چنان است که همیشه و در همه‌جا و در تمام مراحل زندگی انسانی، فعال بوده و این منهج برای همین انسان با ملاحظه فطرت، نیرو و استعداد، قوت و ضعف و حالات متغیر زندگی او وضع و تنظیم شده است. [نه خالق انسان هرگز نسبت به او بدگمان می‌شود؛ که] موقف انسان، در این منهج، به‌صورت واقعی

(آیا خدا کفایت‌کننده بنده‌اش نیست؟ و [کافران] تو را از آن‌ها که غیر اویند می‌ترسانند و هر که را خدا گمراه گرداند برایش راهبری نیست.) الزمر / ۳۶. «مرکز تدوین»

۱. متن کامل آیه مبارکه و ترجمه معانی آن این است: ﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مِنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالدُّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ وَمَنْ يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ﴾

(آیا ندانستی که خداست که هر کس در آسمان‌ها و هر کس در زمین است و خورشید و ماه و [تمام] ستارگان و کوه‌ها و درختان و جنبندگان و بسیاری از مردم برای او سجده می‌کنند و بسیاری هستند که عذاب بر آنان واجب شده است و هر که را خدا خوار کند، او را گرامی دارنده‌ای نیست چرا که خدا هر چه بخواهد انجام می‌دهد.) الحج / ۱۸. «مرکز تدوین»

۲. متن کامل آیه مبارکه و ترجمه معانی آن این است: ﴿يَوْمَ تُولَوْنَ مُدْبِرِينَ مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ﴾

(روزی که پشت‌کنان [به عطف] باز می‌گردید، برای شما در برابر خدا هیچ حمایت‌گری نیست و هر که را خدا گمراه کند او را راهبری نیست.) غافر / ۳۳. «مرکز تدوین»

تشخیص شده، کرامت و حیثیت او در تمام اوضاع به‌صورتِ فردی و اجتماعی تضمین شده‌است و نه در این مکتب مجالی برای خیال‌بافی در مورد ارزیابی موقف انسان وجود دارد. اینجاست که در نظر قرآن، انسان بیشتر از حد توان و قدر و وظیفه‌ای که برایش در روی زمین داده شده، مسئولیت ندارد و مقررات خصوصیاتِ فطری انسان یک اصل بی‌ریشه و پایه نیست که چون مقررات بی‌پایه‌ای به سادگی به ظهور آید و به آسانی از میان رود.

انسان در نظر قرآن، همین موجود معین است که از خود فطرت، تمایلات و استعداد‌های به‌خصوصی دارد. او برای اینکه مراحل کمال را طی کند، نیازمند آن است که منهج الهی را چراغ راه خود قرار دهد. این منهج هم‌زمان با رعایت تمایلات و انگیزه‌های فطری، انسان را به‌سوی کمال رهبری می‌کند. منهج الهی برای طی کردن یک فاصله طولانی‌ای که نهایت آن را خدا می‌داند، تنظیم شده؛ لذا تحقیق اهداف و غایات این منهج، عجل‌آه ترتیب نشده، عرصه پیشروی آن پهناور و وسیع است، محدود به عمر افراد نیست و رغبات و تمایلات فردی درگذر و فانی، اختلالی در سیر منظم آن وارد نمی‌آورد.

آری؛ این منهج از قماش مکتب‌ها و دبستان‌های بشری نیست که برای رسیدن به هدف معین، تلاش‌های خام و نامنظمی را به کار بندد.

این دبستان‌هایی که از مجرای فطرت انحراف کرده و در راه تعقیب اهداف با قدم‌های مثبت به پیش نرفته‌اند، اینجاست که دیده می‌شود، پیروان این مکتب‌ها در هر قدم مرتکب چه کشتارهای ننگینی شده و سیل‌های خون بشریت را جاری ساخته‌اند و در نهایت تباهی و بربادی پایان کار خود آنان و از بین رفتن دبستان‌های‌شان بوده، که به زیر چکش فطرت که مخالف سرسخت این دبستان‌هاست نرم گشته‌اند؛ مگر اسلام که آیین فطرت است، همگام با فطرت به پیش می‌رود، جایی آن را به پیش حرکت می‌دهد و در جای دیگری، حدودی را برایش تعیین می‌کند. هنگام تمایل به انحراف درستش می‌کند؛ اما هیچ‌گاه دست به درهم‌شکستن آن نمی‌زند و با بردباری عارف با بصیرت، گام‌های او را در چوکات هدف معین و پلان رهبری‌شده نظارت می‌کند. خوب می‌داند اگر در فلان مرحله به کمال نرسید، در مراحل بعدی خواهد توانست، که به کمال نایل

آید؛ چون فاصله زیاد و هدف روشن است و راه به‌سوی هدف بزرگ، طولانی است و آن چنان‌که درخت قوی نخست ریشه می‌دواند و شاخ و پنجه می‌کند و بزرگ می‌شود، همچنان اسلام با گام‌های متین و استوار سیر تکامل خود را می‌پیماید و در نهایت آنچه که ارادهٔ خداست، تحقیق پذیرفتنی است.

بلی؛ کشت و زراعت بعضاً در معرض آفات قرار می‌گیرند؛ اما دهقان هوشمند می‌داند که زرع او برای بقا و دوام و بهره‌برداری است و موقع نمی‌دهد برای همیشه آفات باعث از بین بردن زرع گردد. پس بی‌صبری نکرده و چنان نمی‌کند که پیش از آوان در تلاش برداشتن حاصل گردد. این است منهج الهی در دستگاه خلقت:

﴿وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا﴾^۱

(و در سنت خدا هرگز تغییری نخواهی یافت)

(یعنی در قانون و سنت الهی تغییر و استثنایی وجود ندارد.)

حق در بنای هستی، اصل و زیربنای منهج الهی را تشکیل می‌دهد، هستی حادثهٔ گذران و تصادف بدون هدف نیست. او تعالی حق است و وجود او سرچشمهٔ همهٔ موجودات است.

﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ﴾^۲

(این به‌علت آن است که خداوند، همانا او تعالی حق است و آنچه که کافران آن را می‌طلبند باطل است و اینکه هر آینه خدا همانا با عظمت و کبریایی است.)
خداوند این جهان را به حق آفریده‌است، آفرینش او لباس باطل ندارد:

﴿وَمَا خَلَقَ اللَّهُ ذَٰلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّ...﴾^۳

۱. متن کامل آیه مبارکه و ترجمهٔ معانی آن این است: ﴿سُنَّةُ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا﴾

(در باره کسانی که پیش‌تر بوده‌اند [همین] سنت خدا [جاری بوده] است و در سنت خدا هرگز تغییری نخواهی یافت.) (الأحزاب/۶۲ «مرکز تدوین»)

۲. لقمان/۳۰. «مرکز تدوین»

۳. متن کامل آیه مبارکه و ترجمهٔ معانی آن این است: ﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا وَقَدَرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِّينَ وَالْجِسَابَ مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَٰلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾ (اوست کسی که خورشید را روشنایی بخشید و ماه را تابان کرد و برای آن منزل‌هایی معین کرد؛ تا شماره

(یقیناً خلق خدا همه حق‌اند.)

﴿وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ﴾^۱

(خدایا! این جهان را به باطل نیافریده‌ای! آری؛ تو پاک و منزهی!)

حق، قوام و محور وجود است. هرگاه وجود از حق منحرف گردد، از بین

می‌رود:

﴿وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ﴾^۲

(اگر حق پیرو خواسته‌ها و هوس‌های آنان گردد، زمین و آسمان و باشندگان

آن‌ها همگی دچار تباهی و فساد می‌گردند.)

اینجاست که باید حتماً حق پیروز گردد و باطل از بین برود. بلی؛ سرانجام

حق پیروز می‌شود و لو اینکه اوضاع ظاهری در جهت پیروزی باطل باشد، این

وعده خداست:

﴿بَلْ تُغْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ﴾^۳

(بلکه می‌افکنیم حق را بر باطل، پس درهم می‌شکنمش و سرانجام باطل

نابودشونده‌است.)

خیر، صلاح و احسان، مانند حق اصیل‌اند و با دوام زمین و زمان باقی

سال‌ها و حساب را بدانید، خدا این‌ها را جز به حق نیافریده است نشانه‌ها[ی خود] را برای گروهی که می‌دانند به روشنی بیان می‌کند.) یونس/۵ «مرکز تدوین»

۱. متن کامل آیه مبارکه و ترجمه معانی آن این است: ﴿الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ قَبْلَ عَذَابِ النَّارِ﴾

(همانان که خدا را [در همه احوال] ایستاده و نشسته و به پهلو آرمیده یاد می‌کنند و در آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند [و پس از آن می‌گویند] پروردگارا این‌ها را بیهوده نیافریده‌ای! منزهی تو، پس ما را از عذاب آتش دوزخ در امان بدار.) آل عمران/۱۹۱ «مرکز تدوین»

۲. متن کامل آیه مبارکه و ترجمه معانی آن این است: ﴿وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ بَلْ أَنبَأْنَاهُمْ بَذُرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ﴾

(و اگر حق از هوس‌های آنان پیروی می‌کرد قطعاً آسمان‌ها و زمین و هر که در آن‌هاست تباه می‌شد [نه] بلکه یادنامه‌شان را به آنان داده‌ایم؛ ولی آنان از [پیروی] یادنامه خود رویگردان‌اند.) المؤمنون/۷۱ «مرکز تدوین»

۳. متن کامل آیه مبارکه و ترجمه معانی آن این است: ﴿بَلْ تُغْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَلَكُمُ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ﴾

(بلکه حق را بر باطل فرو می‌افکنیم، پس آن را در هم می‌شکند و بناگاه آن نابود می‌گردد، وای بر شما از آنچه وصف می‌کنید.) الانبیاء / ۱۸ . «مرکز تدوین»

می‌مانند.

﴿أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهُ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ﴾^۱

[همو که] از آسمان آبی فرو فرستاد، پس رودخانه‌هایی به اندازه گنجایش خودشان روان شدند و سیل کف بلندی روی خود برداشت و از آنچه برای به دست آوردن زینتی یا کالایی در آتش می‌گدازند هم نظیر آن کفی برمی‌آید خداوند حق و باطل را چنین مثل می‌زند؛ اما کف بیرون افتاده از میان می‌رود ولی آنچه به مردم سود می‌رساند در زمین [باقی] می‌ماند خداوند مثل‌ها را چنین می‌زند)

﴿أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ * تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ * وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ * يُنَبِّئُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ﴾^۲

(آیا ندیدی، چگونه خداوند مثالی را بیان کرد و صفت سخن خوب را چون درخت پاک و طیب گردانید، که بیخش استوار باشد و شاخش بر آسمان سر کشد، به حکم آفریدگار به هر فصلی میوه دهد، و پدید می‌آرد خدا مثل‌ها را برای مردمان؛ تا بود که پندپذیر شوند و حال حرف زشت مانند درخت خبیثی است که برکنده شده از بالای زمین و نیست او را هیچ‌گونه استقراری، استوار می‌سازد خدا مسلمانان را به سخن درست در زندگی دنیا و در آخرت و گمراه می‌سازد خدا ستمگاران را و می‌کند خدا آنچه را خواهد.)

الحق تصوّر و جهان‌بینی قرآن، بزرگ‌ترین اطمینان را ایجاد می‌کند و ضمیر

۱. الرعد/۱۷. «مرکز تدوین»

۲. ابراهیم/۲۴-۲۷. «مرکز تدوین»

را، آرامش و اعتماد می‌بخشد و در مورد حق، خیر و صلاح اعتماد ایجاد می‌کند و نیرومندی و احساس برتری را توانایی می‌بخشد.

بالآخره در سایه‌های شکوهمند قرآن، این حقیقت جازم و قاطع را دریافتیم که: هیچ‌گونه اصلاحی در روی زمین و هیچ آرامش و راحتی‌ای برای بشریت و هیچ‌نوع برتری قدسیت و پاکی و انسجامی، در میان فطرت انسان و نوامیس جهان به ظهور نمی‌آید، جز از راه برگشت به سوی خدا. رجوع و برگشت به خدا- چنان‌که از سایه‌های قرآن پیداست- فقط یک راه دارد و این راه همانا تنظیم زندگی وفق برنامه الهی است، برنامه‌ای که خداوند بزرگ آن را در کتاب مقدس خویش شرح کرده است. حاکمیت قرآن در زندگی فقط با رجوع به آن در همه شئون حیات، ممکن است و اگر چنین نمی‌شود، فساد و تباهی عالم گیر می‌گردد و بشریت در پنجه سرطان جاهلیت اسیر می‌گردد:

﴿فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾^۱

(ای پیامبر! اگر مردم پیام تو را اجابت نکنند، پس بدان که آنان پیرو هوا و هوس خود شده‌اند و کیست گمراه‌تر از آن که به جای پیروی از هدایت خدا پیرو هوا و هوس خود شود، هر آینه خدا گروه ظالمان را دوست ندارد.)

قبول حاکمیت منهج قرآنی در حیات، یکی از نوافل و یا یک عمل اختیاری نیست؛ بلکه این عمل از صمیم ایمان است و بدون آن، ایمان مفهومی ندارد:

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ..﴾^۲

(چون خدا و پیامبر حکمی کنند، هیچ مرد و زن مسلمان در مورد پذیرش آن اختیار ندارد؛ یعنی باید حتماً آن را عملی سازند.)

۱. القصص/۵۰. «مرکز تدوین»

۲. متن کامل آیه مبارکه و ترجمه معانی آن این است: ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا﴾

(و هیچ مرد و زن مؤمنی را نسزد که چون خدا و فرستاده‌اش به کاری فرمان دهند برای آنان در کارشان اختیاری باشد و هر کس خدا و فرستاده‌اش را نافرمانی کند، قطعاً دچار گمراهی آشکاری گردیده است.)

الأحزاب / ۳۶. «مرکز تدوین»

﴿ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَىٰ شَرِيعَةٍ مِّنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْهَا وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ۖ إِنَّهُمْ لَن يَغْنُؤُوا عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَإِنَّ الظَّالِمِينَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ﴾^۱

(سپس تو را در طریقه‌آیینی [که ناشی] از امر [خداست] نهادیم، پس آن را پیروی کن و هوس‌های کسانی را که نمی‌دانند پیروی مکن * آنان هرگز در برابر خدا از تو حمایت نمی‌کنند [و به هیچ وجه به کار تو نمی‌آیند] و ستمگران بعضی از آنان دوستان بعض [دیگر]ند و خدا یار پرهیزگاران است.)

پس مسئله برگشت به منهج خدا، یک مطلب اساسی است. آری؛ این مطلب همانا مسئله زیربنای عقیده‌است و سپس مسئله‌ای است که به سعادت و بدبختی بشریت ارتباط می‌گیرد. این بشریتی که مخلوق خداست، مشکلات فطری او جز حلّ خدایی راه حل دیگر ندارد و به این امراض و علل، دواى شفابخشی در جای دیگری، سراغ نمی‌شود، چه خداوند در منهج قرآنی خود همه مشکلات را حل و برای هر دردی دواىی تعیین کرده‌است:

﴿وَنُزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ ۖ﴾^۲

(و ما آنچه را برای مؤمنان مایه درمان و رحمت است، از قرآن نازل می‌کنیم.)
آری؛ قرآن شفابخش همه دردهاست.

﴿إِنَّ هَٰذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ ۖ﴾^۳

(همین قرآن، به‌سوی درست‌ترین راه رهبری می‌کند.)

اما افسوس بر فرزندان آدم که مشکل را به نزد مشکل‌کشا حل نمی‌کند و در مسئله متعلق به حیات، سعادت و شقاوت خویش همان روشی را که حتی در

۱. الجاثیة/۱۸-۱۹. «مرکز تدوین»

۲. متن کامل آیه مبارکه و ترجمه معانی آن این است: ﴿وَنُزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا﴾

(و ما آنچه را برای مؤمنان مایه درمان و رحمت است از قرآن نازل می‌کنیم؛ و [الی] ستمگران را جز زیان نمی‌افزاید.) الإسراء/۸۲. «مرکز تدوین»

۳. متن کامل آیه مبارکه و ترجمه معانی آن این است: ﴿إِنَّ هَٰذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا﴾

(قطعاً این قرآن به [آیینی] که خود پایدارتر است راه می‌نماید و به آن مؤمنانی که کارهای شایسته می‌کنند مژده می‌دهد که پاداشی بزرگ برای‌شان خواهد بود.) الإسراء/ ۹. «مرکز تدوین»

مورد اصلاح و ترمیم آلات و ماشین استخدام می‌کند به کار نمی‌بنند. آری؛ چون پرزه ماشینی خراب شود، برای اصلاح آن در فکر صنعتگر و مستری آن ماشین، می‌افتد و اصلاح آن را از طریق او یا صنعتش جست‌وجو می‌کند؛ اما این طریقه را در مورد خود به کار نمی‌بندد و در راه اصلاح خویش به صانعی که این ماشین عجیب را ساخته و همه اسرار آن به نزد او روشن و آفتابی است، رجوع نمی‌کند.

﴿إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴾ * أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ؟
(او تعالی به آنچه در دل‌ها و مغزهاست، نیک دانا و علیم است؛ مگر آن کس که آفریده است نمی‌داند؟ در حالی که او لطیف و خبیر است.)

سر رشته بدبختی بشریت در همین جاست. آری؛ بشریت سرگشته و حیران، بشریتی که هرگز به راه هدایت رهبری نمی‌شود، سعادت و آرامش را در نمی‌یابد و به رشد و تکامل نمی‌رسد؛ تا آنکه فطرت بشری خود را در مسیر منهج الهی سوق ندهد و حل مشکلات خود را از آن مشکل‌کشای حقیقی جست‌وجو نکند. حادثه گوشه کردن اسلام از گرسه قیادت و رهبری بشریت، حادثه هول‌انگیزی بود که دنیای انسانی را سخت تکان داد. این حادثه، مصیبت جانکاهی بود که بشریت در طول تاریخ مصیبت عظیمی را مانند آن ندیده است.

اسلام در آن لحظه‌ای زمام رهبری بشریت را به دست گرفته بود که همه اورگان‌های رهبری دچار گندیدگی و فساد شده و جهان بشریت از طرف این اورگان‌های متعفن، سخت رنج می‌کشید. آری؛ فساد آن‌ها در همه جا پخش شده بود.

﴿ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ﴾^۱

۱. متن کامل آیه مبارکه و ترجمه معانی آن این است: ﴿وَأَسْرُوا قَوْلَكُمْ أَوِ اجْهَرُوا بِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴾ * أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ ﴿

(و) [اگر] سخن خود را پنهان دارید یا آشکارش نمایید، در حقیقت وی به راز دل‌ها آگاه است * آیا کسی که آفریده است نمی‌داند با اینکه او خود باریک بین آگاه است. (المک / ۱۳-۱۴. «مرکز تدوین»)

۲. متن کامل آیه مبارکه و ترجمه معانی آن این است: ﴿ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾

(به سبب آنچه دست‌های مردم فراهم آورده فساد در خشکی و دریا نمودار شده است؛ تا [سزای] بعضی از آنچه را که کرده‌اند به آنان بپخشاند، باشد که بازگردند.) (الروم / ۴۱. «مرکز تدوین»)

(در خشکه و دریا به‌علت اعمال شوم مردم، فساد پراکنده شده بود.) اسلام زمام رهبری بشریت را به‌وسیله قرآن به‌دست گرفت و با جهان‌بینی و شریعتی که قرآن به ارمغان آورده بود، جهان را به عالی‌ترین مظهر خیر، فضیلت و کمال همه‌جانبه رهبری کرد.

این حادثه، در تاریخ حیات انسانی مولد جدید و آفرینش نوینی بود که نسبت به آفرینش نخستین انسان، بزرگتر و پرمایه‌تر بود، قرآن در آن حال که فلسفه و تصوّر نوین را راجع به هستی، حیات، ارزش‌ها و نظام‌ها پایه‌گذاری می‌کرد، واقعیت اجتماعی جدیدی را تحقق بخشید که قبل بر این، حتی در وهم و تصوّر انسان نمی‌آمد.

آری؛ واقعیت اجتماعی‌ای که با همه پاکی و دوستی، بزرگی و برتری، سادگی و آسانی توازن و هم‌آهنگی و دیگر صفاتی که اسلام به ارمغان آورد و در فروغ قرآن و منهج و شریعت قرآنی تحقق پذیرفت، در خیال هیچ انسانی خطور نمی‌کرد؛ اما پسان‌ها مصیبتی به ظهور پیوست و ضربت تباهکنی بر پیکر بشریت وارد شد، آن‌گاه که اسلام از مقام رهبری کنار زده شد و جای آن را جاهلیت گرفت. بلی، اسلام از قیادت و رهبری، کنار زده شد؛ تا جاهلیت در یکی از قیافه‌ها و چهره‌های مختلفی که دارد، رهبری را به‌دوش گیرد، در قیافه فکر و فلسفه‌هایی که امروز دنیای انسانی به آن خود را دل‌خوش نگاه می‌دارد، آن چنان که اطفال با پارچه‌های رنگین و بازیچه‌های کودکانه اظهار مسرت می‌کند.

هستند آنجا دار و دسته‌های اغواگر و دشمنان بشریت که در راه اغوای بشریت، منهج قرآنی و علوم و معارف مادی را در دو قطب مخالف گذاشته، می‌گویند: بشریت بر سر دو راهی قرار دارد، یا نظام قرآن را می‌پذیرد و از علوم و معارف مادی دست می‌شوید و یا علوم مادی را می‌گزیند و از نظام قرآنی رو می‌گرداند.

این طرز تحلیل، بسی گمراه‌کننده و اغواگر است. چه هرگز نظام قرآن در زندگی، در قطب مخالف علوم و ابتکارات علمی نبوده؛ بلکه همین نظام است که علوم مادی را پایه‌گذاری کرده و آن را در مجرای سالمی رهبری کرده‌است و هیچ‌گاه میان نظام قرآنی و علوم بشری، دشمنی و تضادی نبوده و نمی‌باشد.

آری؛ چطور میان این نظام و علوم و معارف تضادی باشد، در حالی که این مکتب می‌خواهد بشریت را بر گُرسی خلافت نشانند و طریق کمال را برایش هموار سازد! در نظر این نظام، انسان خلیفه خدا بر روی زمین است و خدای بزرگ به او قدرت داده؛ تا این وظیفه را در چوکات رهبری قرآن، به شایستگی انجام دهد. خدای بزرگ انسان را بر همه چیز مسلط گردانید؛ تا این‌ها را در راه سیر تکاملی خویش استخدام کند و میان استعداد‌های انسان و قوانین جهان، انسجام و هم‌آهنگی نزدیکی وجود دارد که می‌تواند از این راه به ابتکار عمل دست زند و به حیات، نظام و سازمان بخشد.

عمل و ابتکار در مکتب قرآن عبادت خوانده شده و یکی از وسایلی است که انسان از راه آن شکر مُنعم خویش را بجا می‌آورد و مهم‌ترین بند قرارداد خلافت انسان در زمین این است که او کار نموده و در چوکات هدايات الهی حرکت کرده و به پیش رود.

این است حقیقت امر در این موضوع؛ اما آنان میان مکتب قرآن و علوم و ابتکارات بشری تضاد و فاصله را ایجاد کرده و این دورا در دو قطب مخالف قرار می‌دهند، اینان بداندیشان و دشمنان آشتی‌ناپذیر بشریت‌اند که انسان حیرت‌زده و بیچاره را که می‌خواهد خود را از چنگال جاهلیت‌ها نجات دهد و در پناه مکتب آزادی‌بخش قرآن بیاساید، مجال نمی‌دهند. بلی به او اجازه نمی‌دهند که به این آرزوی خویش نایل آید و به استغاثه جان‌سوز فطرتش لبیک گوید و عده دیگری از مردم نیز وجود دارند که البته نیات آن‌ها بد و شرارت‌آور نیست؛ اما وعی و درک شامل و همه‌جانبه ندارند، پیشرفت‌ها و ابتکارات علمی اینان را متحیر و مبهوت گردانده و در شعور آنان فاصله‌ای را در میان مرز ایمان و علوم طبیعی ایجاد کرده، تصوّر می‌کنند، مجال علم دیگر و مرز ایمان دیگر است. اینان گمان برده‌اند که قوانین طبیعی بدون اینکه از ارزش‌های اعتقادی بهره گرفته باشد، سیر و حرکت خویش را دنبال می‌کند و نتایج و ثمر معین می‌دهد، چه اینکه مردم مؤمن باشند و یا کافر، موافق با منهج الهی باشند و یا مخالف حکومت، شریعت خدا را بپذیرند و یا تابع هوا و هوس خویش گردند.

این یک اشتباه بزرگ است که میان دو سنت و قانون الهی که در حقیقت

خویش از هم جدا نیستند، فاصله‌ای ایجاد کرد. آری؛ ارزش‌های اعتقادی مانند، قوانین طبیعی جزئی از سنن و نوامیس الهی می‌باشند و نتایج این‌ها با همدیگر مرتبط و متداخل است و هیچ فاصله‌ای میان احساس و تصوّر وجود ندارد. این است تصوّر صحیح و جهان‌بینی سالمی که قرآن در نفس مؤمن به وجود می‌آورد، قرآن این حقیقت را هنگامی شرح می‌کند که داستان انحراف امم سابقه و آثار مرتب بدین انحراف را مورد بحث قرار می‌دهد، چنان‌که می‌فرماید:

﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَدْخَلْنَاهُمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ * وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكْلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ...﴾^۱

(و اگر اهل کتاب ایمان آورده و پرهیزگاری کرده بودند، قطعاً گناهان‌شان را می‌زدودیم و آنان را به بوستان‌های پر نعمت در می‌آوردیم * و اگر آنان به تورات و انجیل و آنچه از جانب پروردگارشان به سوی‌شان نازل شده‌است، عمل می‌کردند، قطعاً از بالای سرشان [برکات آسمانی] و از زیر پاهای‌شان [برکات زمینی] برخوردار می‌شدند.)

و همچنان قرآن با این حقیقت هنگام شرح احوال نوح و پیروانش چنین تماس می‌گیرد:

﴿فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا * يُرْسِلُ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا * وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَيَبِينْ وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَارًا﴾^۲

(و گفتم از پروردگارتان آمرزش بخواهید که او همواره آمرزنده است * [تا] بر شما از آسمان باران پی در پی فرستد * و شما را به اموال و پسران یاری کند و

۱. متن کامل آیه مبارکه و ترجمه معانی آن این است: ﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَدْخَلْنَاهُمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ * وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكْلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ﴾

(و اگر اهل کتاب ایمان آورده و پرهیزگاری کرده بودند، قطعاً گناهان‌شان را می‌زدودیم و آنان را به بوستان‌های پر نعمت در می‌آوردیم * و اگر آنان به تورات و انجیل و آنچه از جانب پروردگارشان به سوی‌شان نازل شده‌است، عمل می‌کردند، قطعاً از بالای سرشان [برکات آسمانی] و از زیر پاهای‌شان [برکات زمینی] برخوردار می‌شدند، از میان آنان گروهی میانه‌روند و بسیاری از ایشان بد رفتار می‌کنند.)

المائدة / ۶۵-۶۶. «مرکز تدوین»

۲. نوح / ۱۰-۱۲. «مرکز تدوین»

برای تان باغها قرار دهد و نه‌رها برای شما پدید آورد.)

نوح داستان خود را با پیروانش چنین حکایت می‌کند:

(پس برای آنان گفتم، از پروردگار خویش آمرزش بخواهید، چه او تعالی بسیار آمرزنده‌است. از آسمان بر شما باران می‌فرستد و با ازدیاد دارایی و فرزندان به شما مدد می‌کند و دریاها و نه‌رها را در دست استفاده شما قرار می‌دهد)

و نیز قرآن این حقیقت را وقتی در نفس آدمی ایجاد می‌کند که مسئله رابطه میان واقعیت ذهنی و نفسی انسان و واقعیت عینی و خارجی او را که خداوند بر اساس واقعیت ذهنی تغییر می‌دهد، شرح کرده، طوری که می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾^۱

(در حقیقت خدا حال قومی را تغییر نمی‌دهد؛ تا آنان حال خود را تغییر دهند.)

ایمان به خدا و عبادت خداوند و تطبیق شریعت الهی در روی زمین، همه این‌ها تنفیذ سنن و نوامیس الهی می‌باشند. این سنن از آن سرچشمه‌ای منبع گرفته که سایر قوانین و نوامیس از آنجا منبع می‌گیرند، آن قوانین و نوامیسی که آثار آن‌ها را از راه حس و اختیار ملاحظه می‌کنیم.

بعضاً برخی از مظاهر اغواکننده چنان می‌نماید که میان مبادی اعتقادی و نوامیس علمی فاصله و جدایی وجود دارد، راستی گاهی چون دیده می‌شود، قوانین طبیعی در حال مخالفت ارزش‌های ایمانی مثمر ثمر می‌گردد. با ملاحظه این وضع، تصور می‌شود میان این دو فاصله و جدایی وجود دارد، نتایج شوم این جدایی در مراحل نخستین و گام‌های اولیه، چندان به ظهور نمی‌آید؛ اما هر قدر بر عمر این دوگانگی و جدایی افزوده شود، نتایج تباهن آن بیشتر ظاهر می‌شود،

۱. متن کامل آیه مبارکه و ترجمه معانی آن این است: ﴿لَهُ مُعَقَّبَاتٌ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ﴾

(برای او فرشتگانی است که پی در پی او را به فرمان خدا از پیش رو و از پشت سرش پاسداری می‌کنند در حقیقت خدا حال قومی را تغییر نمی‌دهد؛ تا آنان حال خود را تغییر دهند و چون خدا برای قومی آسیبی بخواهد هیچ برگشتی برای آن نیست و غیر از او حمایتگری برای آنان نخواهد بود.) (الرعد ۱۱/ «مرکز تدوین»

جامعه اسلامی نیز عیناً با همین اشتباه مرگ‌آور دچار شد، در آغاز حال فاصله میان علم و ایمان نبود، مسلمانان گام‌های سریعی در راه تکامل برداشتند؛ اما سر از آن زمانی که فاصله میان این دو در جامعه اسلامی ایجاد شد، ضعف و نارسایی، انحطاط و پسمانی دامن‌گیر آن شده به مرحله‌ای رسید که هم علم و هم ایمان هردو در میان مسلمانان ناتوان شد و عظمت و قوت مسلمانان به ضعف و ناتوانی مبدل گشت.

هرچه جوامع غیراسلامی که روی تمدن مادی حیات خود را سازمان داده‌اند، اینان نیز مانند پرنده‌ای که یک بالش نیرومند و قوی؛ اما دیگرش درهم شکسته است، یارای پرواز را به‌سوی هدف تکامل ندارد. به همان سرحدی که در ساحة علوم مادی اوج گرفته به همان پیمانه در جانب معنویت و ایمان رو به انحطاط است و این ناهم‌آهنگی میان علم و ایمان در حیات آنان عامل عمده ناآرامی‌ها و اضطرابات و مرض‌های نفسی جوامع مادی است و راهی برای نجات از این نابسامانی‌ها جز پناه‌بردن به مکتب قرآن و منهج حیات قرآنی نیست و این یگانه راه نجات است.

چه شریعت الهی بخش عمده‌ای از قانون کلی خدا در جهان است و تنفیذ آن اثر فعال و ایجابی در حیات مردم و نظم جهان دارد و اساساً شریعت و قانون بدون ایمان تحقق نمی‌پذیرد و شریعت برای آن به ارمغان آورده شده؛ تا در حیات جامعه اسلامی تطبیق گردد و در تکامل آن سهم مؤثر خود را به‌سر رساند. شریعت و عقیده هر دو متکامل یکدیگرند.

در جامعه اسلامی ایمان بدون شریعت و شریعت بدون ایمان صدق نمی‌کند، ایمان ضمیر را بیدار، شعور و احساس را نظیف و اخلاق را برتری و سلوک را استقامت می‌بخشد و بدین وسیله انسجام و هم‌آهنگی میان نوامیس الهی به ظهور می‌آید، چه آن نوامیسی که آن‌ها را قوانین طبیعی می‌خوانیم و چه آن‌ها که به نام ارزش‌های ایمانی یاد می‌شوند، همگی با هم منسجم و هم‌آهنگ می‌شوند. بلی؛ این همه قوانین جهان ماست که با یکدیگر پیوند ناگسستنی دارند. انسان خودش نیز یکی از نیروهای هستی عمل و اراده، ایمان و صلاح، عبادت و نشاط او، همگی در سرپرده هستی تأثیر فعال دارند و این همه به سنت

و قانون شامل و جامع الهی مرتبط می‌باشند و چون ارتباط و هم‌آهنگی در میان این‌ها باشد، نتایج مفید و مؤثر می‌دهند و افتراق و ناهم‌آهنگی آن‌ها باعث فساد، تباهی و بربادی بشریت می‌گردد:

﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَى قَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ...﴾^۱

(آری؛ علت این است که خدا تغییر نمی‌دهد، نعمتی را که برای گروهی بخشیده‌است؛ تا آنکه خود این مردم آنچه را که در نفس خود دارند، تغییر ندهند.) رابطه میان انسان و شعور او و حوادثی که در چارچوبه سنت الهی به ظهور می‌آید، به صورت قوی و مستحکم وجود دارد و جز دشمنان بشریت کسی دیگری نمی‌خواهند که این ارتباط و هم‌آهنگی از میان برود.

آری؛ دشمنان بشریت تلاش‌های مذبوحانه می‌کنند؛ تا قانون الهی را در نظام هستی از صحنه طرد کنند؛ اما سرانجام سنت الهی اینان را با چهره‌های منحوس‌شان در خاک پنهان می‌کند و حاکمیت را به دست می‌گیرد. این بود برخی از خاطرات و انطباعاتی که به هنگام زندگی در سایه‌های پرشکوه قرآن به من دست داد، شاید خداوند این را سبب هدایت و منفعت گرداند.

﴿وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ﴾

(و تا خدا نخواهد [شما] نخواهید خواست.)

سید قطب

۱. متن کامل آیه مبارکه و ترجمه معانی آن این است: ﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَى قَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾

(این [کفر] بدان سبب است که خداوند نعمتی را که بر قومی ارزانی داشته تغییر نمی‌دهد؛ مگر آنکه آنان آنچه را در دل دارند تغییر دهند و خدا بسی شنوای داناست.) (الأنفال / ۵۳. «مرکز تدوین»)

سورة فاتحه

مکی است و هفت آیه دارد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ * الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ *
* مَا لِكَ يَوْمَ الدِّينِ * إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ * اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ *
صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ ﴿١﴾

(به نام خداوند رحمتگر مهربان * ستایش خدایی را که پروردگار جهانیان است * بسی رحمتگر مهربان است * [و] خداوند روز جزاست * [بارالها] تنها تو را عبادت می‌کنیم و تنها از تو یاری می‌جوئیم * ما را به راه راست هدایت فرما * راه آنان که گرامی‌شان داشته‌ای؛ نه [راه] مغضوبان و نه [راه] گمراهان.)

در هر شبانه روز، هر مسلمان این سوره کوتاه را که هفت آیت دارد، علی‌الأقل هفده مرتبه می‌خواند و چون سنت‌ها را نیز بخواند، شمار آن از دو برابر این عدد افزون می‌شود و هرگاه عادت به خواندن نوافل داشته باشد، شماره آن‌ها خیلی‌ها بالا می‌رود و نماز بدون خواندن این سوره صحیح نمی‌شود؛ زیرا در صحیحین حدیثی از عبادۀ ابن الصامت روایت شده که رسول اکرم ﷺ فرموده‌اند:

﴿لَا صَلَاةَ لِمَنْ لَمْ يَقْرَأْ بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ﴾^۱

این سوره که شامل کلیات عقیده اسلامی و متضمن خطوط اساسی جهان‌بینی اسلام، مشاعر و توجیهات آن است، به گوشه‌ای از حکمت خواندن آن در هر رکعت نماز و علت بطلان نماز بدون فاتحه، اشاره می‌کند.

۱. متن حدیث شریف این است: «لَا صَلَاةَ لِمَنْ لَمْ يَقْرَأْ بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ» درجه حدیث: صحیح، راویان: بخاری، مسلم، ترمذی، أبوداود، نسائی و دیگران، نگاه: «جامع الأصول» ۳۲۶/۵. «مرکز تدوین»

این سوره با **﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾** آغاز می‌شود.
در مورد اینکه آیا تسمیه، یک آیه مستقل است و یا آیتی از قرآن است، که توسط آن هر سوره، هنگام قرائت افتتاح می‌شود؟
قول ارجح این است که تسمیه، یکی از آیات سوره فاتحه است و همراه با آن شماره آیات فاتحه به هفت می‌رسد، نظریه‌ای وجود دارد که می‌گوید: مراد از سبع المثنائی در آیه: **﴿وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ﴾**^۱ (و به راستی به تو سبع المثنائی و قرآن بزرگ را عطا کردیم.)

همان سوره فاتحه است. چه این سوره مشتمل بر هفت آیت است که در آن‌ها ثنا و نیایش به بارگاه احدیت وجود دارد و در هر نماز تکرار خوانده می‌شود. شروع به نام خدا در قرآن کریم؛ همانا ادبی است که خدای بزرگ لزوم رعایت آن را به پیغمبر اکرم رسول اعظم { در اولین پیغام آسمانی خود هدایت می‌دهد. بلی؛ سوره **﴿اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ..﴾**^۲ به اتفاق همه، نخستین سوره‌ای است که به رسول خدا { نازل شده است و از جانی هم این مطلب با قاعده بزرگ جهان‌بینی اسلام موافق است که می‌فرماید:

﴿هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ..﴾^۳

(اوست اول و آخر و ظاهر و باطن..)

او تعالی وجود مطلق و حقیقی است که وجود هر موجودی از او سرچشمه می‌گیرد و او آغاز هر سرآغازی است، پس هر آغاز به نام او باید صورت بگیرد و به نامش هر حرکت، در هر آنجا، به وقوع بپیوندد.

اتصاف خداوند به کلمه **﴿رحمن و رحیم﴾** بیانگر این حقیقت است که آن ذات مقدس، مستغرق و متصف به همه صفات و حالات رحمت است و فقط او تعالی متصف به اجتماع این دو صفت است و صفت **﴿الرَّحْمَنُ﴾** مختص به ذات اوست، چه می‌توان بنده‌ای را به صفت «رحیم» متصف ساخت؛ اما

۱. الحجر/۸۷. «مرکز تدوین»

۲. العلق/۱. «مرکز تدوین»

۳. متن کامل آیه مبارکه و ترجمه معانی آن این است: **﴿هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾**

(اوست اول و آخر و ظاهر و باطن و او به هر چیزی داناست.) الحدید / ۳. «مرکز تدوین»

از مجرای عقیده و ایمان نمی‌توان انسانی را متصف به صفت رحمان دانست، اختلاف در اینکه کدام یک از این دو صفت مفهوم جامع‌تر دارد، موضوع بحث ما در اینجا نیست و آنچه که ما از آن بحث می‌کنیم، این است که این دو صفت به صورت اجتماعی شامل همه معانی رحمت و تمام مظاهر و احوال آن می‌باشد. هرگاه ابتدا به نام خدا، در قاموس جهان‌بینی اسلام عنوان قاعده نخستین را داشته باشد، پس استغراق و شمول معانی و مظاهر رحمت در دو صفت **الرَّحْمَنِ** **الرَّحِيمِ** قاعده و کلیه دومی آن می‌باشد و این قاعده بیانگر حقیقت ارتباط میان خدا و بندگان است و بعد از آغاز به تسمیه، نوبت ثنا و نیایش می‌آید که متصف به صفت ربوبیت برای همه عالمیان است.

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾

(ثنا و نیایش خدایی راست که پروردگار همه عالمیان است.)

حمد و ثنا، همانا شعوری است که به مجرد ذکر نام خدا، از اعماق قلب مؤمن تراوش می‌کند و این بدان لحاظ است که اساساً هستی انسان فیضی است از فیوضات نعمت الهی که حمد و ثنا در آن موج می‌زند و در هر لحظه‌ای از لحظات، زمان نعمت‌ها و آلاء الهی به صورت پیاپی نازل می‌شود و همه مخلوقات به خصوص انسان، محل نزول نعمت‌های بی‌پایان خداوندی است، اینجاست که حمد و ثنا در آغاز و انجام برای ذات اقدس الهی، یکی از قواعد کلی جهان‌بینی و تصوّر اسلامی است.

﴿وَهُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَى وَالْآخِرَةِ..﴾^۱

(و اوست خدا [بی‌که] جز او معبودی نیست در این [سرای] نخستین و در آخرت، ستایش از آن اوست.)

او تعالی آن ذاتی است که خدایی به غیر از او وجود ندارد، مر او را حمد در آغاز و انجام است.

۱. متن کامل آیه مبارکه و ترجمه معانی آن این است: ﴿وَهُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَى وَالْآخِرَةِ وَلَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾

(و اوست خدا [بی‌که] جز او معبودی نیست در این [سرای] نخستین و در آخرت، ستایش از آن اوست و فرمان او را ست و به سوی او بازگردانیده می‌شود.) القصص / ۷۰. «مرکز تدوین»

با این هم، خدای توانا به لطف عمیقی که بر بنده مؤمن دارد، هر باری که او حمد و ثنای خدا را به جا می‌آورد، در مقابل آن برایش اجر و ثواب بزرگی می‌دهد. در سنن ابن ماجه از ابن عمر ~ روایت است که رسول اکرم { برای آنان حکایت کرد، یکی از بندگان خداوند روزی گفت:

﴿يا رب لك الحمد كما ينبغي لجلال وجهك وعظيم سلطانك﴾^۱

کرام الکاتبین از نوشتن آن عاجز آمدند، نمی‌دانستند که به کدام تعبیری آن را بنویسند. پس به خداوند عرض نمودند: بار خدایا! یکی از بندگان سخنی گفت و ما نمی‌دانیم چطور آن را به رشته تحریر درآوریم، خدای بزرگ- که عالم‌تر به گفته بنده خود بود- پرسید: او چه گفته است؟ فرشتگان گفتند او می‌گوید: لك الحمد يا رب كما ينبغي لجلال وجهك وعظيم سلطانك» پس خداوند به آنان هدایت داد، همان طوری که بنده بر زبان آورده، همچنان بنویسید؛ تا آنکه به لقای من رسد و پاداش او را خودم بدهم.^۱

حمد خدا چنان که قبلاً گفتیم، شعور زنده‌ای است که ذکر نام خدا آن را در قلب مؤمن بر می‌انگیزد.

اما جزء اخیر آیه ﴿رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ بیانگر یکی از قواعد عمده تصوّر و جهان‌بینی اسلام است. ربوبیت مطلقه خدا یکی از کلیات عقیده اسلامی است. کلمه «رَبِّ»، به معنای مالک و متصرف است و در زبان عربی به معنای آقا و بر متصرف در اصلاح و تربیت استعمال می‌شود. تصرف به منظور اصلاح و تربیت، شامل حال همه عالمیان است.

آری؛ خداوند جهان را عبث نیافریده؛ تا در دوسیه مهملات قرار بگیرد، الحق خداوند جهان را آفریده و آن را در پناه رعایت و اهتمام خویش نگاه می‌دارد، ارتباط میان خدا و خلق در همه جا و همه وقت وجود دارد.

ربوبیت مطلقه، خط فاصل و سرحدی است میان وضاحت و توحید کامل

۱. متن حدیث مبارک این است: «أن عبداً من عباد الله قال: يا رب! لك الحمد كما ينبغي لجلال وجهك وعظيم سلطانك. فضلت الملكين، فلم يدريا كيف يكتبانها، فصعدا إلى الله، فقالا: يا ربنا! إن عبداً قد قال مقالة لا ندري كيف نكتبها. قال الله - وهو أعلم بما قال عبده -: وما الذي قال عبدي؟ قالوا: يا رب! إنه قال: لك الحمد يا رب كما ينبغي لجلال وجهك وعظيم سلطانك. فقال الله لهما: اكتبها كما قال عبدي حتى يلقياني فأجزيه بها» نگاه: معجم الطبراني الكبير ۱/۳۴۳، مصباح الزجاجة ۴/۱۲۹. «مرکز تدوین»

و همه‌جانبه و میان تاریکی و انحرافی که به‌علت عدم وضوح این حقیقت رخ می‌دهد، و چه بسا که به حکم نادانی، مردم عقیده به خدا را به‌عنوان اینکه ذات مقدس الهی آفریننده جهان است، همراه با اعتقاد به تعدد خدایان به‌عنوان اینکه این‌ها در حیات مردم حاکمیت دارند، جمع نموده‌اند. این مطلب اگرچه عجیب و خنده‌آور جلوه کند؛ اما بوده و هنوز هم وجود دارد. قرآن گروهی از مشرکین را که به خدایان متعدد ایمان داشته‌اند، چنین مُعرّفی می‌کند:

﴿.. مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ ۚ﴾^۱

(ما این معبودان را پرستش نمی‌کنیم؛ مگر برای اینکه ما را به خدا نزدیک سازد)

و چنان‌که در مورد اهل کتاب می‌فرماید:

﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ ۚ﴾^۲

(آن‌گاه که احبار و راهبان خود را به‌غیر از خدا به ربوبیت گرفتند.)

آن‌گاه که فروغ پرقت اسلام درخشید، در جهان خدایان و ارباب مختلف وجود داشت، پرستندگان این خدایان گمان می‌کردند که گویا آنان در جانب خدای بزرگ، این خدایان را نیز می‌پرستند، پس اطلاق ربوبیت تنها به ذات اقدس در این سوره خود یک حد فاصلی است، میان نظام و انارش‌گیری، در مورد اعتقاد و ایمان؛ تا از راه اعتراف به این حقیقت، همه عالمیان به‌سوی یک آفریده‌گار واحد، رو آورند و به سیادت و قدرت او اعتراف کنند، خود را از زیر بار خدایان متعدد،

۱. متن آیه مبارکه و ترجمه معانی آن این است: ﴿إِلَّا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ﴾

(آگاه باشید آیین پاک از آن خداست و کسانی که به جای او دوستانی برای خود گرفته‌اند [به این بهانه که] ما آن‌ها را جز برای اینکه ما را هر چه بیشتر به خدا نزدیک گردانند عبادت نمی‌کنیم، البته خدا میان آنان در باره آنچه که بر سر آن اختلاف دارند، داوری خواهد کرد در حقیقت خدا آن کسی را که دروغ‌پرداز ناسپاس است هدایت نمی‌کند.) الزمر/۳. «مرکز تدوین»

۲. متن کامل آیه مبارکه و ترجمه معانی آن این است: ﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمُّرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ (اینان دانشمندان و راهبان خود و مسیح پسر مریم را به جای خدا به الوهیت گرفتند، با آنکه مأمور نبودند؛ جز اینکه خدای یگانه را عبادت کنند که هیچ معبودی جز او نیست، متزه است او از آنچه [با وی] شریک می‌گردانند.) التوبة/۳۱. «مرکز تدوین»

سبک‌دوش سازند و از فشار حیرت در پذیرش ارباب مختلف نجات یابند، آنجاست که ضمیرشان در پناه رعایت دایمی آفریدگار مطلق آرام می‌گیرد و یقین می‌کند که رعایت الهی ابدی و غیر منقطع بوده و در هیچ لحظه‌ای پایان نمی‌یابد. این است جهان‌بینی اسلام در مورد دوام و ابدیت و رعایت آفریدگار، این جهان‌بینی فرق دارد، از آن جهان‌بینی ساده‌ای که ارسطو مدعی آن شده می‌گوید: «خدا این جهان را آفرید؛ اما سپس آن را مهمل گذاشت و دیگر قطعاً به آن توجه ندارد؛ زیرا خدا برتر است از اینکه در مورد آنچه که مادون اوست بیندیشد و او تعالی جز در مورد ذات خود، در چیز دیگری فکر نمی‌کند.»

این است ارسطو و این است جهان‌بینی او! این است نظر مردی که او را بزرگ‌ترین فیلسوف می‌دانند و عقل او را نیرومندترین عقل‌ها!

اسلام در لحظه‌ای آمد که در آن وقت در جهان انبوهی از عقاید، تصوّرات، افسانه‌ها، فلسفه‌ها و اوهام و اندیشه‌ها موج می‌زد. در آن وقتی که حق از باطل تمیز نمی‌شد، درست از نادرست، دین با اوهام و خرافات و فلسفه با افسانه به هم آمیخته بود، ضمیر انسانی در زیر این انبوه هول‌انگیز، در میان تاریکی‌ها و اوهام می‌پیچید و به استقرار و یقین نمی‌رسید، بیابان بی‌کرانه‌ای بود که در آن استقرار یقین و نور سراغ نمی‌شد، این اوهام تصوّر بشری را در مورد خدا و صفات و نوعیت ارتباط انسان با خدا در خود پیچانده بود، مخصوصاً نوعیت ارتباط میان انسان و خدا کاملاً دست‌خوش این اوهام بود و البته پیش از استقرار در مورد یک عقیده سالم راجع به خدا و صفات او، قرارگاهی برای ضمیر انسان در میان این امواج هول‌انگیز وجود نداشت. کسی به ضرورت وجود چنین قرارگاهی، پی برده نمی‌تواند؛ تا آن زمان که حجم و ضخامت آن تاریکی‌ها را که هم‌زمان با طلوع مشعل جهان‌تاب اسلام وجود داشت، درک نکنند. آن لحظه‌ای که مردم در میان تاریک‌ترین عقاید، تصوّرات، افسانه‌ها، فلسفه‌بافی‌ها و اوهام شکنجه می‌شدند و ماقبلاً اشاره کردیم و بعدها در مواقع مختلف آن‌ها را همراه با طرق علاج اسلام تقدیم خواهیم کرد. از این رهگذر است که دیده می‌شود، اسلام به مسئله آزادساختن عقیده از زنجیر اوهام توجه خاصی کرد و عقیده سالمی را که ضمیر انسانی فقط در پناه آن استقرار می‌یابد، تقدیم می‌کند.

خدا و صفات او را، ارتباط خدا را با خلق و رابطۀ خلق را با آفریدگار، به صورتِ بسیار متین شرح می‌کند.

اینجاست که توحید خالص و کامل و فراگیر و مجرد از شوائب شرک و ظلمت؛ همانا قاعدۀ اساسیِ جهان‌بینی و تصوّر اسلامی است. این قاعده، در ضمیر مؤمن، پرتوانداخته و صفحۀ ضمیر او را از هر اشتباه و کدورتی در مورد حقیقت توحید پاک می‌کند؛ تا آنکه هیچ گرد و غباری در آن باقی نماند و فقط این حقیقت در آن مستقر گردد که خدا واحد مطلق است.

به عین شکل و به همین قاطعیت، اسلام مسئلۀ صفات الهی، مخصوصاً صفت ربوبیت او را تقدیم و شرح می‌کند، انبوه اشتباهات، نظریات، فلسفه‌ها و افسانه‌ها در این مسئلۀ خطیر و مهم خیلی‌ها فراوان بود و تأثیر سوء این اشتباه بر ضمیر و سلوک مردم آشکارا به نظر می‌خورد.

اسلام موضوع ذات و صفاتِ خدا و رابطۀ خدا را با مخلوقات مورد اهتمام شدید قرار داده است و نصوص فراوانی در قرآن کریم به این موضوع تماس می‌گیرد. حکمتِ این اهتمام شدید، اسلام را در این موضوع تا آن زمان که انسان از موج جاهلیت‌ها مقارن ظهور اسلام وجود داشت، اطلاع نیابد، درک کرده نمی‌تواند. بلی؛ چنان‌که متذکر شدیم، در آن روزگار بشریت مورد هجوم همه‌گونه نادرستی‌ها، تاریک‌ها و انحراف‌ها بود و این تاریکی‌ها بر دل و دماغ بشریت سایه افکنده بود، در راه از بین بردن این نادرستی‌هایی که ریشه‌های عمیق داشت، اسلام به موضوع خداپرستی، صفات خدا و رابطۀ خدا با انسان توجّه عمیق مبذول داشت؛ تا شود که بدین وسیله همه آثار انحراف از ریشه خشک گردد و دل و دماغ فرزند آدم از این زنجیرهای گران، آزاد گردد و از بند خدایان دروغین، خرافات و اوهام نجات یابد.

راستی تا زمانی که انسان امواج نادرستی‌هایی را که بر حیات بنی آدم پیش از ظهور خورشید جهان‌تاب اسلام سایه افکنده بود، از نظر نگذراند، به مقام شامخ جمال و جلال عقیدۀ اسلامی پی برده نمی‌تواند؛ بلی عقل و قلب انسان تا وقتی که عقاید جاهلیت، تصوّرات و اوهام باطل و اندیشه‌های اغواگران را و به‌خصوص به مسئلۀ حقیقت الهی و ارتباط آن با جهان از نگاه طرز فکر آن زمان

آشنا نگردد، به ارزش عقیده اسلامی خوب معرفت حاصل نمی‌کند و هرگاه انسان آن تاریکی‌ها را در تاریخ ملاحظه کند، آن وقت یقین می‌کند که این عقیده به حق بزرگ‌ترین رحمت است. رحمت حقیقی برای دل و دماغ انسانی، رحمتی پر از جمال و سادگی به روشنائی و هم‌آهنگی که با فطرت انسانی اتصال و سازش عمیق دارد:

﴿الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾

(رحمتگر مهربان.)

این صفاتی که همه معانی و مفاهیم رحمت را احتوا می‌کند، بعد از تسمیه بار دیگر در متن این سوره، ضمن آیه مستقلی تکرار می‌گردد؛ تا عنصر عمده‌ای را که در مورد عقیده ربوبیت در اسلام وجود دارد، توضیح کند و پایه‌های ارتباط همیشگی را که بر اساس این عنصر عمده میان بنده و آفریدگار استوار است، تثبیت کند.

این رابطه؛ همانا ارتباط رحمت و رعایت است، که احساس نیایش را در دل و دماغ انسان بر می‌انگیزد، رابطه‌ای است که بر اساس مَحَبَّت و اطمینان استحکام یافته است، پس سپاس و نیایش همانا اجابت نظری در برابر رحمت ازلی، الهی است.

افسانه‌های اغریق،^۱ خدایان را به‌عنوان دشمنان بشریت معرفی می‌کرد، در داستان‌های ساختگی و معرف «عهد قدیم» خدا را چنان معرفی می‌کردند که او پیوسته در فکر دسیسه‌سازی و انتقام‌جویی از مخلوق است. چنان‌که در داستان برج بابل اصحاب یازدهم سفر تکوین نوشته شده است.^۲

۱. اغریق: معرب گرک یا گرس یعنی یونان. دهخدا. «مرکز تدوین»

۲. مردم زمین همگی به یک لهجه و زبان حرف می‌زدند، در خلال مسافرت‌های خود بر بقعه‌ای از سر زمین شعمار سکونت اختیار نمودند، به یکدیگر گفته؛ مگر خشت نسازیم و کمی آن را پخته کنیم؟ اینجا بود که به خشت و سنگ دست یافتند و خشت پخته را به‌جای خاک استعمال می‌کردند، آنجا گفتند: نمی‌سزد که برای خود شهری بسازیم که منارها و برج‌های آسمان‌خراش داشته باشد و برای خود نامی گزینیم تا در زمین نابود نگردیم؟ سپس خدا نازل شد تا شهر و برجی را که فرزندان آدم ساخته بودند ملاحظه کند، هوده گفت: شگفت‌آور است همگی یک قوم و دارای یک زبان، این آغاز کار آن‌هاست و اینک آنچه را که خواسته باشند می‌کنند، هرچه زودتر فرود آییم و وحدت زبان آن‌ها را برهم زنیم؛ تا یکی حرف دیگر را نفهمند. اینجا بود که پروردگار آن‌ها را درهم و برهم ساخت. پس از ساختن و تکمیل

اسلام با توضیح و شرح صفات خدا، بر همه این افسانه‌های دروغین خط بطلان کشید.

﴿مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾

([و] خداوند روز جزاست.)

این آیت بیانگر یک اصل بزرگ و عمده‌ای است که در حیات بشریت تأثیر عمیق و اساسی دارد. این اصل؛ همانا عقیده به روز آخرت است و مفهوم ملکیت درجه‌نهایی استیلا و تسلط است و ﴿يَوْمِ الدِّينِ﴾ عبارت از روز جزاست. در تاریخ عقاید و ملل، به گروه‌هایی بر می‌خوریم که به الوهیت و خالقیت خدا معتقد بودند؛ مگر به روز آخرت عقیده نداشتند، قرآن کریم از عقاید این گروه چنین بحث می‌کند:

﴿وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ..﴾^۱

(چون از ایشان بپرسی که آسمان‌ها و زمین را که آفریده‌است؟ هرآینه می‌گویند: الله آفریده‌است)

و سپس حکایت این مردم را در جای دیگری از قرآن، چنین بیان می‌کند:

﴿بَلْ عَجَبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ فَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا شَيْءٌ عَجِيبٌ * إِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا ذَلِكَ رَجْعٌ بَعِيدٌ﴾^۲

(بلکه تعجب کردند، آن‌گاه که اندازنده‌ای از میان خود آنان آمد، پس کافران گفتند: این چیز شگفت‌آوری است، آیا پس از آنکه بمیریم و خاک شویم، [دوباره بر می‌گردیم؟] این یک برگشت بعید و ناباورکردنی است.)

شهرشان دست گرفتند. از این رهگذر شهر آنان به‌نام بابل مسمی گردید؛ زیرا پروردگار وحدت زبان همه مردم را در آنجا برهم زد و از همین جا بود که پروردگار آن‌ها را پراکنده ساخت. «مرکز تدوین»

۱. متن کامل آیه مبارکه و ترجمه معانی آن این است: ﴿وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَلْأَفَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مَنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ أَرَادْنِيَ اللَّهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ كَاشِفَاتُ ضُرِّهِ أَوْ أَرَادْنِي بِرَحْمَةٍ هَلْ هُنَّ مُمْسِكَاتُ رَحْمَتِهِ فَلَنْ حَسْبِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ﴾

(و اگر از آنان بپرسی چه کسی آسمان‌ها و زمین را خلق کرده، قطعاً خواهند گفت: خدا، بگو: [هان] چه تصور می‌کنید، اگر خدا بخواهد صدمه‌ای به من برساند، آیا آنچه را به‌جای خدا می‌خوانید می‌توانند صدمه او را برطرف کنند؟ یا اگر او رحمتی برای من اراده کند آیا آن‌ها می‌توانند رحمتش را بازدارند؟ بگو: خدا مرا بس است، اهل توکل تنها بر او توکل می‌کنند.) الزمر/ ۳۸. «مرکز تدوین»

۲. ق/ ۳-۲. «مرکز تدوین»

عقیده به روز جزاء، اصلی از اصول عقیده اسلامی است، که دل و دماغ انسان را به‌سوی جهان دیگری بعد از این جهان متوجه می‌گرداند. پس تلاش برای نیازمندی‌های این کرهٔ خاکی حصار را بر گرداگرد حیات او ایجاد نمی‌کند و اینجاست که تلاش انسان معتقد به این اصل برتر از ساحهٔ نیازمندی‌ها زمینی قرار می‌گیرد و اندیشهٔ به‌دست‌آوردن محصول، تلاش‌های زندگی او را دچار حیرت نمی‌کند و بر اساس همین عقیده است که به انسان نیرو می‌بخشد؛ تا عمل خود را در محیط کسب رضای خداوندی عیار کند و جز او پاداش عمل خود را آنجا که خدا برایش مقدر کرده دریابد، چه در این جهان باشد و چه در جهان دیگر، همان است که عمل خود را خاص به رضای خدا و در کمال اطمینان و یقین انجام می‌دهد و در راه خیر و حق مُجَدَّانه می‌کوشد.

از آنچه تا اینجا در مورد این اصل شرح کردیم، به این نتیجه می‌رسیم که اصل «عقیده به روز آخرت» خط فاصلی است، میان بندگی به خواهش‌ها و تمایلاتی که معتقد به این اصل نیست و آزادگی و حریت انسانی‌ای که در ایمان به این اصل تحقق می‌پذیرد و این اصل سرحدی است که فرومایگی در برابر تصوّرات جاهلیّت را از محیط آزاد ایمان به مبادی و ارزش‌های جاوید و ابدیت جدا می‌کند، این اصل طریق کمال حقیقی و پرامن انسانی را که خدا برای بندگان خود تعیین کرده، از بیراههٔ انحراف و گمراهی تفریق می‌کند.

تا آن زمان که نظام جامع اسلام در حیات بشری روی این اصل عیار نگردد، استقامت بر اساس این نظام، مفهومی پیدا نمی‌کند. آری؛ تا وقتی که مسلمان معتقد نگردد که پاداش عمل او در این جهان همهٔ پاداش او نیست و تا وقتی که یقین کامل نداشته باشد که حیات دیگری در پیش دارد که باید برای آن جهاد کند و در راه پیروزی حق و خیر مُبارزه کند، اگر پاداش خود را در این جهان به‌دست نیاورد، در دنیای دیگر دریافت می‌کند؛ تا زمانی که مسلمان این چنین عقیده نداشته باشد، نظام زندگی اسلام را در حیات خود عملی نکرده است.

میان مؤمنان به روز آخرت و منکران رستاخیز از نگاه شعور، اخلاق و سلوک تفاوت فاحشی وجود دارد. بلی دو نوع اخلاق مختلف و دو طبیعت جدا از همدیگر وجود دارد که عمل هریک به روی زمین و پاداش هرکدام در آخرت فرق

دارد، این است خط فاصل میان این دو طرز فکر.

﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾

[بار الها] تنها تو را عبادت می‌کنیم و تنها از تو یاری می‌جوییم.

این اصل مبتنی بر اصول کلیات سابقه‌است. حقیقتاً عبادت و استعانت حقیقی از غیر خدا وجودی ندارد. این اصل نیز خط فاصلی است در میان آزادی از هر نوع عبودیتی به غیر از بندگی خدا و میان عبودیت و بندگی مطلق برای بندگانی که روح منکرین خدا در زنجیر آن رنج می‌کشد. این اصل اعلان میلاد آزادی کامل بشریت است، که در پناه آن انسان از بندگی اوهام، عبودیت نظام‌های فاسد و اوضاع رقت‌آور، به یکبارگی آزاد می‌گردد. هرگاه چنان باشد که فقط خدا سزوار پرستش و استعانت و یاری است. پس ضمیر انسان از ذلت نظام‌های فاسد و جباران و ستمگران نجات می‌یابد، آن چنان‌که از افسانه‌ها، اوهام و خرافات رهایی می‌یابد.

در اینجا است که موقف مسلمان در برابر قوا و نیروهای انسانی و طبیعی توضیح می‌شود، قدرت‌های انسانی نسبت به مسلمان دو شکل دارند: یکی؛ نیروهای هدایت‌یافته که به خدا ایمان دارند و از نظام خدایی پیروی می‌کنند. چنین نیروها، باید از طرف مسلمان تأیید و پشتیبانی گردند و با آن در راه تحقیق خیر، حق و اصلاح تعاون و همکاری صورت گیرد؛

دوم؛ قدرت‌های گمراه که به خدا رابطه نمی‌گیرد، از نظام الهی پیروی نمی‌کند. مسلمان باید برای از بین بردن آن‌ها مبارزه کند و آن را از پا در آورد.

مسلمان از جبروت و طول و عرض ظاهری این نوع قدرت‌ها هراسی ندارد؛ زیرا می‌داند که این نوع قدرت‌ها در اثر قطع رابطه از خدا، که منبع نیرو و قدرت دایمی و ابدی است، قوه حقیقی را از دست داده‌اند و این بدان می‌ماند که جسم بزرگی از پیکر ستاره ملتهبی جدا شود، این جسم به هر اندازه که بزرگ باشد، چون از مرکز قوت جدا گشته؛ لذا به زودی سرد می‌شود، در حالی که ذرات نورانی خردی که در پیکر آن ستاره قرار دارد، نور و حرارت خود را حفظ می‌کنند. حق است که قرآن فرموده:

﴿...كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ...﴾^۱

(چه بسا گروه‌هایی هستند که به إذن و یاری خدا به گروه‌های بزرگ غلبه حاصل می‌کنند.)

این قوّت و غلبه به‌علّت آن است که این گروه‌های کوچک به مرکز قوّت و قدرت حقیقی ارتباط دارند و از آنجا کسب قدرت همیشگی می‌کنند. اما موقف مسلمان در برابر قوای طبیعی، همانا موقف آشنایی و دوستی است، نه موقف خوف دشمنی و علّت آن در این است که قوای انسان و قوای نهفته در طبیعت همه از یک منبع و مصدر واحد سر زده، هر دو، محکوم اراده و مشیّت الهی می‌باشد و در یک جهت متحد سیر و حرکت می‌کنند.

بلی عقیده مسلمان که می‌گوید: خداوند همه این قدرت‌ها و نیروها را در طبیعت آفریده‌است؛ تا مسلمان به آن‌ها معرفت حاصل کند و با استفاده از آن‌ها و همراه با آن‌ها به‌سوی خدا رود و هرگاه ایداء و ضرری از ناحیه آن‌ها برایش دست دهد، علّت آن در این است که او اساساً به آن‌ها آشنا نگشته و از قواعد و نوامیس آن‌ها اطلاعی ندارد.

غربی‌ها میراث جاهلیّت روم را دریافته‌اند که آشنایی به نیروهای طبیعی را به تسلّط و مقهور ساختن طبیعت تعبیر می‌کنند. در این تعبیر ماهیّت جاهلی‌ای که از رابطه قطع‌شده آن با خدا حکایت می‌کند، به وضاحت به چشم می‌خورد، مسلمان که دلش به رحمن و رحیم اتصال دارد و روحش با روح جهان، که با صد زبان به تسبیح خدا می‌پردازد، پیوسته‌است.

۱. متن آیه مبارکه و ترجمه معانی آن این است: ﴿فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بَنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنِ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ فَشَرَبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا اللَّهِ كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ﴾

(و چون طالوت با لشکریان [خود] بیرون شد، گفت: خداوند شما را به وسیله رودخانه‌ای خواهد آزمود، پس هر کسی از آن بنوشد از [پیروان] من نیست و هر کسی از آن نخورد، قطعاً از او [پیروان] من است؛ مگر کسی که با دستش کفی برگیرد، پس [همگی] جز اندکی از آنان از آن نوشیدند و هنگامی که [طالوت] [با کسانی که همراه وی ایمان آورده بودند از آن] گذشتند، گفتند: امروز ما را یارای [مقابله با] جالوت و سپاهیانیش نیست؛ [اما] کسانی که به دیدار خداوند یقین داشتند، گفتند: بسا گروهی اندک که بر گروهی بسیار به اذن خدا پیروز شدند و خداوند با شکیبایان است.) البقرة / ۲۴۹. «مرکز تدوین»

او عقیده دارد که میان انسان و نیروهای طبیعت به‌غیر از رابطه تسلط و قهر روابط دیگری وجود دارد. او معتقد است خدایی که همه این نیروها و قدرت‌ها را آفرید، همه این‌ها را بر اساس قانون واحدی استوار ساخته؛ تا در راه یک هدف و غایه معین به سیر حرکت خویش ادامه دهند و با یکدیگر همکاری و معاونت کنند. او عقیده دارد که خداوند در آغاز، همه این قدرت‌ها را برای انسان مسخر گردانیده و کشف اسرار و قوانین آن‌ها را برایش سهل و آسان گردانیده و چون انسان قادر به کشف و جلب معاونت یکی از این نیروها گردد، باید شکر خدا را به‌جا آورد، که او تعالی چنین لطفی برایش کرده‌است:

﴿وَسَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا...﴾^۱

(و همه آنچه را که در آسمان‌ها و آنچه در زمین است را به سود شما رام کرده ..) از اینجاست که مسلمان در برابر این نیروها دچار او‌هام و کج‌روی نگشته، برایش خوف و هراسی از آن‌ها دست نمی‌دهد. چه او فقط به خدای واحد ایمان دارد و فقط او را پرستش می‌کند و تنها از او کمک می‌طلبد و همه این نیروها مخلوق پروردگار است. او در راه کشف اسرار این قدرت‌ها دست به تأمل می‌زند. اینجاست که همکاری این نیروها برایش حاصل می‌گردد و اسرار آن‌ها را کشف می‌کند. پس با این‌ها در جهان آشنا و الفت‌انگیز به‌سر می‌برد. چه پربهاست قول پیامبر در آن حال که به طرف کوه اُحد می‌دید، فرمود:

«این کوهی است که ما او را دوست داریم و او ما را دوست می‌دارد.»^۲

این کلمات بیانگر معیار دوستی و الفت و هم‌آهنگی‌ای می‌باشد که در قلب بزرگ مسلمان نخستین محمد { نسبت به خشن‌ترین شکل طبیعت، وجود داشت.

بعد از شرح اصول و کلیات اساسی در تصوّر و جهان‌بینی اسلام و تثبیت

۱. متن کامل آیه مبارکه و ترجمه معانی آن این است: ﴿وَسَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِّنْهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾

(و آنچه را در آسمان‌ها و آنچه را در زمین است به سود شما رام کرده‌است، همه از اوست، قطعاً در این [امر] برای مردمی که می‌اندیشند، نشانه‌هایی هست.) الجاثیة / ۱۳. «مرکز تدوین»

۲. متن حدیث مبارک این است: «هذا جبل يحبنا ونحبه» درجۀ حدیث: صحیح. راویان: بخاری، مسلم، ترمذی، و مالک فی «الموطأ»؛ نگاه: «جامع الأصول» (۳۰۴/۹ و ۳۳۷). «مرکز تدوین»

اتجاه به‌سوی خدا در مورد عبادت و استعانت، شکل تطبیق عملی این کلیات تقدیم می‌گردد و این کار در قالب دعا و توجّه به آفریدگار صورت می‌پذیرد، دعایی که به‌صورت یک کلیه ترتیب شده که با متن و طبیعت این سوره توافق دارد، دعا چنین آغاز می‌شود:

﴿إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ * صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ﴾

(ما را به راه راست هدایت فرما * راه آنان که گرامی‌شان داشته‌ای نه [راه] مغضوبان و نه [راه] گمراهان.)

﴿إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾

(ما را به راه راست هدایت فرما.)

یعنی بار خدایا! ما را به شناخت راه مستقیم و راهی که به منبع هدایت برساند، موفق گردان و بعد از شناسایی و معرفت، نیروی استقامت‌بخش، معرفت و استقامت نتیجه هدایت، رعایت و رحمت خداوندی است.

توجّه به خدا در این امر نتیجه این عقیده است که خدا تنها مُعین و مددگار است. معرفت راه است و استقامت در آن، نخستین و بزرگ‌ترین امری است که مؤمن در پناه آن از خداوند کمک و استعانت می‌طلبد. هدایت به راه راست ضامن سعادت در دنیا و آخرت است و این در حقیقت هدایت فطرت انسان به قانونی است که حرکت انسان، سیر و حرکت جهان را در اتجاه واحد به‌سوی رب العالمین هم‌آهنگ و منسجم می‌گرداند.

آیه: ﴿صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ﴾

(راه آنان که گرامی‌شان داشته‌ای؛ نه [راه] مغضوبان و نه [راه] گمراهان.)

طبیعت و صفت راه مستقیم را شرح می‌کند؛ یعنی این راه؛ همانا راهی است که خدا برای مؤمنان لطف و انعام کرده است. راه کسانی نیست که او تعالی، به‌علّت انحراف از راه مستقیم بر آنان غضب کرده است. چه آنان پس از شناسایی این راه انحراف کرده‌اند و یا گمراه شده و به‌سوی هدایت میلی نشان نداده‌اند، این راه که خدا آن را به بندگان مؤمن خود انعام کرده، طریق سعادت‌مندان، هدایت‌شدگان و به حق‌رسیدگان است.

خلاصہ اینکہ؛ این سورہ، همانا سورہای است کہ خواندن آن در ہر نماز حتمی بودہ و بدون آن نماز صحیح نمی شود.^۱ این سورہ با ہمہ کوتاہی آن حاوی کلیات اساسی تصوّر و جہان بینی اسلام است.

در صحیح مسلم حدیثی است، بہ روایت علاء پسر عبدالرحمن مولای حرقہ از پدرش، از ابوہریرہ آمدہ است کہ رسول اکرم ﷺ فرمودہ اند: «خداوند تبارک و تعالی فرمودہ است: نماز را میان خود و بندہ ام بہ دو بخش تقسیم کردہ ام، نیمش از من و نیم دیگرش از بندۂ من است. بندہ ام ہر آنچه بخواہد، برایش دادہ می شود، چون بندہ ام بگوید: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ خدا گوید: بندہ ام مرا سپاس گفت و چون بگوید: ﴿الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ﴾ خدا گوید: بندہ ام بر من ثنا گفت و چون بگوید: ﴿مَالِكِ يَوْمَ الدِّينِ﴾ خدا گوید: بندہ ام مرا بہ مجد و عظمت یاد کرد و چون بگوید: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ گوید: این است میان من و بندہ ام و بندہ ام ہر آنچه بخواہد برایش دادہ می شود و چون بگوید:

﴿اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ﴾

خدا گوید، این قسمت بندۂ من است و برای بندۂ من است، آنچه بخواہد»^۲ شاید این حدیث قدسی بیانگر اسرار نہفتہ این سورہ است کہ بر اساس آن مؤمن مکلف است در ہر شبانہ روز، کم از کم ہفدہ بار آن را قرائت کند و ہر باری کہ بہ پیشگاہ خداوندی بہ آہنگ ادای نماز ایستادہ شود، با خواندن این سورہ درِ راز و نیاز را با آفریدگار بکشد.

۱. این نظریہ بنا بر مذهب امام شافعی است. «مترجم»

۲. متن حدیث مبارک این است: «قسمت الصلاة بيني وبين عبدتي نصفين. فنصفها لي ونصفها لعبدتي، ولعبدتي ما سأل.. إذا قال العبد: الحمد لله رب العالمين . قال الله: حمدني عبدتي. وإذا قال الرحمن الرحيم . قال الله أثني علي عبدتي. فإذا قال: مالك يوم الدين . قال الله: مجدني عبدتي. وإذا قال: إياك نعبد وإياك نستعين . قال: هذا بيني وبين عبدتي ما سأل. فإذا قال: اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ. صراط الذين أنعمت عليهم غير المغضوب عليهم ولا الضالين . قال: هذا لعبدتي ولعبدتي ما سأل..» درجۂ حدیث: صحیح؛ راویان: مسلم، ابو داود، ترمذی، نسایی و مالک فی الموطأ؛ نگاہ: «جامع الأصول» ۳۲۷/۵.

«مرکز تدوین»

سورة بقره

از سوره‌های مدنی است و دوصد و هشتاد و یک آیت است
به منی در حجة الوداع نازل شده.

به نام خداوند بخشنده و مهربان * این سوره از اوایل سوره‌هایی است که بعد از هجرت نازل شده است. سورة متذکره درازترین سوره‌های قرآن کریم است. قول راجح این است که آیات این سوره به صورت متوالی نازل نشده؛ یعنی چنان نیست که قبل از نزول آیاتی از سوره‌های دیگری، به صورت کامل نازل شده باشد، با مراجعت به اسباب نزول برخی از آیات این سوره و بعض آیات سوره‌های مدنی دیگر - هرچند این اسباب نزول قطعی الثبوت نیستند - به این نتیجه می‌رسیم که همه آیات آن‌ها به صورت متوالی و متصل نازل نشده‌اند و بسا واقع می‌شد که آیاتی از سورة بعدی قبل از تکمیل سورة قبلی که قسمتی از آن نازل شده بود، نازل می‌گردید و در چنین موارد، ترتیب سوره‌ها بر اساس سبقت نزول اوایل هر سوره صورت می‌گرفت؛ نه بر اساس نزول همه آیات یک سوره و در این سوره آیاتی وجود دارد که از جمله آخرین آیات نازل شده قرآن است. از قبیل آیات ربا و در حالی که مقدمه این سوره بنابر قول راجح از اوایل آیاتی است که در مدینه نازل شده‌اند. اما جمع آیات هر سوره در یک سورة واحد و ترتیب آیات، این‌ها همه از جمله امور توقیفی بوده و از راه وحی، علم به آن حاصل می‌شود.

ترمذی با اسنادی که دارد از ابن عباس روایت می‌کند که ابن عباس ~
گفته است: برای عثمان بن عفان گفتم: چه چیز شما را وادار ساخت که انفال را با آنکه از جمله سوره‌های «مثنائی» است و سورة براءة را که از جمله «متین» است،

مقارن یکدیگر نوشته و سطر ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ را ننوشته‌اید و آن را در جمله هفت سوره دراز قرار داده‌اید، آری؛ شما را چه چیز به این عمل وا داشت؟ عثمان در جواب گفت: از جمله آنچه که به رسول اکرم Y نازل می‌شد، این بود که چون آیاتی از سوره‌های شماره‌دار؛ «یعنی سوره‌ای که آیات آن در چندین مرتبه نازل می‌شد» فرود می‌آمد، رسول اعظم Y برخی از کاتبان وحی را می‌طلبید و برای‌شان می‌گفت: این آیت را در فلان و فلان جا بگذارید و سوره انفال از جمله اولین سوره‌هایی بود که در مدینه نازل شده‌است و سوره براء از جمله آخرین سوره‌های قرآن به اعتبار نزول است و داستان براء شبیه قصه انفال است و من تصوّر کردم، شاید این سوره جزء سوره انفال باشد. رسول اکرم Y در آن هنگام رحلت کرده بودند، در حالی که از این موضوع برای ما چیزی نگفته بودند که براء از جمله انفال است، از این رهگذر، این دو را مقارن یکدیگر نوشتم و ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ را به صورت فاصله در میان آن‌ها نیاوردم و آن را در جمله هفت سوره دراز قرار دادم.^۱

این روایت بیانگر این حقیقت است که ترتیب آیات در هر سوره متوقف، به هدایت رسول اکرم Y بود. بخاری و مسلم از ابن عباس ~ روایت است که رسول اکرم Y سخی‌ترین مردم در خیر و نیکی بودند و در ماه مبارک رمضان نسبت به ایام دیگر سال بیشتر سخاوت داشتند، در آن وقتی که جبرئیل به دیدار آنان می‌آمد، جبرئیل در تمام شب‌های رمضان به دیدار رسول اکرم Y می‌آمد و

۱. متن حدیث مبارک این است: «عن ابن عباس - رضي الله عنهما - قال: قلت لعثمان بن عفان: ما حملكم أن عمدتم إلى الأنفال وهي من المثاني وإلى براء وهي من المنين، وقرنتم بينهما ولم تكتبوا سطر: بسم الله الرحمن الرحيم، ووضعتوها في السبع الطوال؟ وما حملكم على ذلك؟ فقال عثمان: كان رسول الله - صلى الله عليه وسلم - كان مما يأتي عليه الزمان وهو ينزل عليه السور ذوات العدد؛ فكان إذا نزل عليه شيء دعا بعض من كان يكتب، فيقول: ضعوا هذه الآية في السورة التي يذكر فيها كذا وكذا. وكانت الأنفال من أول ما نزل بالمدينة، وكانت براء من آخر ما نزل من القرآن؛ وكانت قصتها شبيهة بقصتها، وخشيت أنها منها؛ وقبض رسول الله - صلى الله عليه وسلم - ولم يبين لنا أنها منها. فمن أجل ذلك قرنتم بينهما، ولم أكتب بينهما سطر: بسم الله الرحمن الرحيم، ووضعتها في السبع الطوال.» درجه حدیث: ضعیف؛ راویان: ترمذی، ابو داود، احمد، حاکم؛ اما الحافظ، گفته‌است که «مقبول» است. نگاه: «جامع الأصول» ۱۵۱/۲ «مسند» ۳۲۹/۱-۳۲۹، «فتح سماوی» (۶۶۳/۲)، «ضعیف سنن ابی داود» ص ۷۸. «مرکز تدوین»

رسول اعظم قرآن را به او عرضه می‌کرد. قرآن را با هم می‌خواندند و چون جبرئیل به نزد پیغمبر Y می‌آمد، در آن وقت رسول اکرم Y از نسیم فیض بخش بهاری هم سخی‌تر می‌بود و این مطلب ثابت است که رسول اکرم Y همه قرآن را به نزد جبرئیل تکرار نموده‌اند و همچنان جبرئیل قرآن را به رسول اکرم Y می‌خواند^۱ مفهوم این گفت‌وگو چنین است که رسول اکرم Y و جبرئیل قرآن را به اساس ترتیب آن در سوره‌هایش خوانده‌اند.

از اینجا است کسی که در سایه‌های پرشکوه قرآن به سر برد، می‌داند که هر سوره‌ای از خود موجودیت جدا و شخصیت مستقلی دارد. چنان شخصیتی که قلب با او چنان زندگی می‌کند، که گویا با یک موجود زنده و دارای صفات متمیز و بارزی، زندگی کند. هر سوره از خود یک موضوع اساسی جدا و یا چند موضوع اساسی دارد که به اطراف یک محور می‌چرخند و هر کدام از خود فضای مخصوصی دارد که بر موضوعات آن روشنی انداخته و سیاق هر سوره را طوری تعبیه می‌کند؛ تا موضوعات این سوره را از جوانب معینی احتوا کند و بدین وسیله هم‌آهنگی و انسجام در میان موضوعات، مطابق به فضای معین صورت می‌پذیرد. این صفت یک وصف عمومی است که در تمام سوره‌های قرآن کریم وجود دارد و از این قاعده هیچ سوره‌ای از سوره‌های دراز مستثنی نیست.

این سوره متضمن چندین موضوع است؛ اما محور اساسی که همه این موضوعات در اطراف آن می‌چرخند، یکی بوده؛ مگر دارای دو عنصر عمده است که هردوی آن با همدیگر رابطه مستحکمی دارند. این سوره از یک جهت در اطراف موقف بنی اسرائیل در برابر دعوت اسلام در مدینه بحث می‌کند، از رویه آنان در برابر اسلام و رسول اکرم Y و جامعه جوان اسلامی در مدینه صحبت می‌کند و رابطه قوی میان یهود و منافقین از یک طرف و میان یهود و مشرکین را از جانب دیگر شرح می‌کند و از ناحیه دیگر موقف جامعه اسلامی را در صبح

۱. متن حدیث مبارک این است: «وقد روی الشیخان عن ابن عباس رضي الله عنهما قال كان النبي - صلى الله عليه وسلم - أجود الناس بالخير وكان أجود ما يكون في رمضان حين يلقاه جبريل . وكان جبريل عليه السلام يلقاه كل ليلة في رمضان حتى ينسلخ يعرض عليه النبي - صلى الله عليه وسلم - القرآن، وفي رواية فيدارسه القرآن، فإذا لقيه جبريل عليه السلام كان أجود بالخير من الريح المرسلة» درجه حدیث: صحیح، راویان: بخاری، مسلم، نسایی، نگاه: «جامع الأصول» (۲۸۶/۱۱). «مرکز تدوین»

ظهورش تشریح کرده و آنان را برای تحمّل امانت بزرگ دعوت رهای بخش اسلام و خلافت در روی زمین دستور آماده‌باش می‌دهد و داستان امتناع بنی اسرائیل را از حمل این امانت و عهدشکنی‌های آنان را از میثاق الهی و تجرید آنان را از شرف انتساب به ابراهیم Z صاحب نخستین مکتب (حنفیت) شرح کرده و به مسلمانان اعلام خطر می‌کند، از اینکه مبدا آنان نیز همان خطاها و اشتباهات بنی اسرائیل را که عامل تجرید از این شرف بزرگ گردید، تکرار کنند. تمامی موضوعات این سوره در اطراف این محور با دو عنصر عمده‌اش می‌چرخد، تفصیل این مطالب در آینده می‌آید.

برای اینکه معیار و اندازه رابطه میان این سوره و موضوعات آن از یک طرف و میان خط‌السير دعوت اسلامی در بامدادان ظهورش در مدینه منوره از جانب دیگر روشن گردد، بهتر است اجمالی از اوضاع و ملاساتی را که این آیات برای مقابله با آن‌ها نازل شده، از نظر بگذارانیم و در این حال این مطلب را همیشه به‌خاطر داشته باشیم که رهروان راه اسلام و حاملین امانت نجات‌بخش دعوت اسلامی، در طول تاریخ و برای دایم، با همین اوضاعی، البته با اندکی اختلاف در مظاهر و اشکال، مواجه بوده و مواجه خواهند بود و تولید چنین ناراحتی‌ها برای حاملین این دعوت از طرف دشمنان و دوستان دعوت علی‌السویه به ظهور خواهد پیوست.

این رهنمایی‌های قرآن دستور جاویدان این دعوت است. دستوری که برای آن آیاتی که متضمن آن است و در هر عصر و زمان، حیات تازه‌ای می‌بخشند و در پیش روی جامعه اسلامی، مشعل‌های هدایتی می‌گذارد که در پرتو آن رهروان راه حق، طریق پرمشقت و طولانی را از میان دشمنی‌های دشمنان متعدد که در شکل و مظهر، جدا، اما در ماهیت و حقیقت یکی‌اند، با ثبات و استواری طی کنند. این است یکی از مظاهر اعجاز قرآن که از راه علامت بارز و ممیزی که در هر نص قرآنی تشریح شده‌است، به چشم می‌خورد.

هجرت رسول اکرم Y به مدینه منوره، بعد از یک مقدمه‌گذاری ثابت و آماده‌گیری مستحکم صورت گرفت، این هجرت در تحت آن ظروفی که عملی شدن آن برای پیشرفت دعوت اسلام، در چوکات پلان معینی که از طرف

خدا ترتیب شده بود، کاملاً ضروری بود. عناد مشرکان قریش در مکه بعد از فوت خدیجه و مرگ ابوطالب کسب شدت کرد. این موقف منجر به توقف پیشرفت دعوت اسلام در مکه و اطراف آن گردید. اگرچه عده‌ای از مردم در تحت اوضاع ناگواری ایمان آوردند؛ اما با این هم در اثر موقف دشمنانه قریش و پیمان هم‌بستگی آنان در راه دشمنی با اسلام و مبارزه بر ضد آن به وسایل و نیرنگ‌های مختلف دعوت اسلام در مکه و ماحول آن، حالت رکود را به خود گرفت. این وضع قبایل دیگر عرب را به حالت انتظار گذاشت، آنان منتظر بودند، پایان معرکه میان پیغمبر بزرگ Y و اقارب نزدیکش به خصوص ابولهب و عمرو بن هشام و ابوسفیان بن حرب چه نتیجه می‌دهد و همچنان عربان چون می‌دیدند، نزدیک‌ترین افراد فامیل پیغمبر با دعوت او مخالف‌اند و از طرفی هم، همین مردم نگاهبانان کعبه بوده، مقام روحانی داشتند؛ لذا در مورد قبول دعوت اسلام محتاط بودند؛ لذا پیغمبر در جست‌وجوی مراکز دیگری برای نشر دعوت اسلام بود. چه در مکه فضای پیشرفت دعوت محسوس نبود، رسول خدا { می‌خواست مرکز دیگری را بکشد؛ تا در آنجا زمینه برای پیشرفت عقیده اسلامی مهیا گردد و حالت رکود عوض شود، آنجا دعوت در پناه حمایت پیروان، معتقدان آن، مجال آزادی و حریت دریابد، این عامل در نظر من اولین و مهم‌ترین سبب هجرت بود. پیش از توجه به یثرب، مراکز دیگری برای پخش دعوت پیشینی و در مرحله آمون قرار گرفته بود، از آن جمله حبشه را می‌توان نام برد، چه می‌بینیم تعداد زیادی از مسلمان به آنجا مهاجرت کردند، علت مهاجرت آنان را نمی‌توان فقط روی مسئله جست‌وجوی پناهگاه تفسیر کرد؛ زیرا این تفسیر روی قوانین قاطعه متکی نمی‌باشد. اگر این مهاجرت در جست‌وجوی پناهگاه صورت می‌گرفت، باید مسلمانان بیچاره و بی‌پناه مهاجرت می‌کردند، در حالی که واقعه برخلاف آن است، غلامان ضعیف و بیچاره که تعذیب و شکنجه متوجه آنان بود، مهاجرت نکردند؛ بلکه اشخاصی مهاجرت کردند که از خود اقارب و عصبیت‌ها داشتند، در حیات قبایلی، داشتن اقارب و عصبیت‌ها ضامن حمایت اشخاص است و بیشتر از مهاجرین را قریشیان تشکیل می‌داد، که از آن جمله جعفر بن ابی طالب است. در حالی که رسول خدا، توسط پدر جعفر و دیگر جوانان بنی‌هاشم حمایت

می‌شد؛ مگر آنان از جعفر حمایت نمی‌کردند و همچنان در میان این مهاجرین زبیر بن عوام، عبدالرحمن بن عوف، ابومسلم مخزومی و عثمان بن عفان اموی و غیره و همچنان از میان نجیب‌ترین زنان قریش کسانی مهاجرت کردند که ابداً علیه آنان تعرض و شکنجه‌ای صورت گرفته نمی‌توانست و شاید در ورای این مهاجرت، اسباب و عوامل دیگری قرار داشته باشد، از قبیل ایجاد لرزه و تکان سختی در میان خاندان‌های بزرگ قریش.

آری؛ مهاجرت فرزندان خاندان‌های بزرگ، عدم اعتنا به ارتباط‌های خویشاوندی در راه فرار از محیط جاهلیت، تکان سختی را در پیکر خاندان‌های مشهور قریش به میان می‌آورد، مخصوصاً که در میان این مهاجرین ام حبیبه - دختر ابو سفیان، زعیم جاهلیت و از بزرگ‌ترین دشمنان عقیده اسلام و پیشوی بزرگ اسلام - وجود داشت؛ مگر وجود این اسباب مانع قبول احتمالات دیگری از قبیل جست‌وجوی مرکز تضمین‌شد و مأمون برای دعوت جدید نمی‌باشد، مخصوصاً وقتی که در جانب این احتمال مسئله ایمان نجاشی را مطرح سازیم، قوت آن بیشتر می‌شود؛ بلی نجاشی دعوت اسلام را پذیرفت و آن را اعلان کرد؛ اما همین که موقف راهبان را در برابر خود نسبت این امر ملاحظه کرد، از پخش و اشاعه بیشتر آن امتناع ورزید.

رفتن رسول اکرم Y به طایف نیز از جمله آن تلاش‌ها و کوشش‌هایی بود که به غرض پیدا کردن مرکز آزاد و یا علی‌الاقول جایی که دعوت در آنجا در امن بوده باشد، صورت گرفت؛ اما چنان‌که می‌دانیم، این کوشش و محاوله، موفقانه انجام نیافت؛ زیرا متنفذین ثقیف، رسول خدا را با بدترین وضعی استقبال کردند، کودکان و بی‌خردان آنجا را علیه رسول اعظم، تحریک کردند و اینان پیامبر محبوب را با سنگ‌ها می‌زدند؛ تا جایی که خون از پاهای قدسی‌شان جاری شد و جایی نمی‌یافت، که حتی برای چند لحظه‌ای بنشیند؛ تا آنکه به باغ شبیه بن ابی ربیع روی آورد و در آنجا این دعا بر زبان مبارک جاری شد:

«بار خدایا! من از ضعف و ناتوانی، از کمی و قلت چاره خود و از اینکه در نزد مردم توهین می‌شوم، به پیشگاه باعظمت تو شکایت می‌کنم، ای مهربان‌ترین مهربانان! تو خدای و اماندگانی و تو پروردگار منی، مرا به که و ای می‌گذاری؟ به

دشمنی که خودت مقدرات کار مرا به او سپرده‌ای و یا به دوردستی که با شرارت بر من هجوم می‌آورد؟ اگر تو بر من قهر نباشی از این همه رنج‌ها باکی ندارم، محیط عافیت برایم بسیار پهناور است، من به نور ذات تو که دل ظلمت‌ها به آن نورانی شده و امر دنیا و آخرت به وسیله آن سر و صورت یافته، از نزول غضبت و حلول قهرت، پناه می‌خواهم، رضا و خشنودی تراست تا شود که از من راضی شوی، حول و قوتی جز با تو وجود ندارد.»^۱

بعد از این حادثه، خداوند بر پیامبر محبوب، گشایش آورد و پیروزی‌ها نصیب پیامبر و دعوت اسلام از راهایی صورت گرفت، که قبلاً فکر نمی‌شد، بیعت عقبه اول و دوم به وقوع پیوست، این حادثه به موضوعی که در مقدمه این سوره از آن صحبت می‌کنم و به اوضاع و ملاساتی که در اطراف این دعوت در مدینه منوره به وقوع پیوسته، ارتباط بسیار قوی و مستحکم دارد.

داستان این بیعت‌ها چنین است که نبی اکرم Y دو سال پیش از هجرت در موسم حج با جماعتی خزرج ملاقات کرد و در آن وقت رسول اکرم Y به حُجَّاج بیت‌الحرام دعوتش را عرضه می‌کرد و از آنان پشتیبانی و حمایت می‌خواست. مردمان «اوس و خزرج» از یهودان یثرب شنیده بودند، که زمان نزول پیغمبر فرا رسیده، یهودان در پناه ظهور این پیغمبر، آرزوی پیروزی را بر عرب به دل می‌پروانیدند و تصور می‌کردند، این پیامبر، آنان را علیه دشمنان‌شان کمک می‌کند و هنگامی که نمایندگان خزرج دعوت پیغمبر را شنیدند، به یکدیگر گفتند: این همان پیغمبر است که یهودان از آن صحبت می‌کردند، هوشیار باشید! نشود که یهود نسبت به ما در ایمان به او سبقت کنند و چون رسول خدا، آنان را به اسلام دعوت کرد، پذیرفتند و برای پیامبر گفتند: مانند قوم ما در کدورت و دشمنی قوم دیگری وجود ندارد، شاید که خداوند به برکت تو آنان را متحد گرداند و چون

۱. متن حدیث مبارک این است: «اللهم أشكو إليك ضعف قوتي، وقلة حيلتي، وهواني على الناس. يا أرحم الراحمين أنت رب المستضعفين وأنت ربي. إلى من تكلني؟ إلى عدو ملكته أمري! أم بعيد يتجهمني؟ إن لم يكن بك غضب علي فلا أبالي. ولكن عافيتك أوسع لي. أعوذ بنور وجهك الذي أشرقت به الظلمات، ووصلح عليه أمر الدنيا والآخرة، أن تنزل بي غضبك، أو تحل علي سخطك. لك العتيى حتى ترضى، ولا حول ولا قوة إلا بك.» «درجه حدیث: مرسل، نگاه: «سيرة نبوية» (۷۱/۲)، «مجمع زوايد» (۳۵/۶)، «فقه سيرة» غزالي (ص ۱۳۲ - تخريج الباني)، «تاريخ طبري» (۳۴۵/۱). «مركز تدوين»

به نزد قوم خویش برگشتند، دعوت پیامبر را به آنان عرضه کردند، ایشان را خوش آمد و به آن ابراز موافقت کردند.

در سال آینده جماعتی از اهل خزرج به خدمت رسول اکرم Y مشرف گردیده و در راه قبول و حمایت اسلام به او دست بیعت دادند. رسول اکرم Y گروهی را فرستاد؛ تا اسلام را برای ایشان بیاموزاند.

در سال بعد نیز یک جماعت بزرگی از اوس و خزرج به نزد رسول اکرم Y آمده و مطالبه بیعت کردند، بیعت با حضور عباس کاکای رسول خدا Y انجام یافت. این بیعت به این صیغه صورت گرفت:

«اینان رسول خدا را چون نفس و مال حمایت می‌کنند»

بیعت دوم به نام بیعت عقبه کبری یاد می‌شود. از جمله روایاتی که در مورد شرح داستان این بیعت آمده است، یکی هم روایتی است که محمد بن قرظی آن را به این شرح روایت می‌کند:

«عبدالله بن رواحه به رسول اکرم Y در شب عقبه گفت: «ای پیامبر! ای خودت و پروردگارت آنچه می‌خواهی بر ما شرط گردان!»

پس رسول خدا فرمود: «برای پروردگارم بر شما چنین شرط می‌گذارم که او را عبادت کنید و شریکی و انبازی برایش میاورید و برای خود این شرط را پیشنهاد می‌کنم که مرا آن‌چنان که مال و نفس خود را حمایت می‌کنید، حمایت کنید!»
ابورواحه در جواب گفت: «اگر این کار را کنیم، پاداش ما چه خواهد بود؟»
رسول خدا Y فرمود: «بهشت جاویدان»

گفتند: از بیع ربح برداشتیم، از آن رجوع نکرده و پشیمان نیستیم.^۱
بدین شکل آنان با ثبات و استواری اسلام را پذیرفتند و در مدینه خانه‌ای باقی نماند که در آن اسلام داخل نشده باشد. بعد از این حوادث، مسلمانان مکه، گروهی به یثرب هجرت می‌کردند، همه اموال و دارایی خویش را در مکه پشت‌سر می‌گذاشته و فقط عقیده خود را با خود می‌بردند و در راه آن همه چیز را کم مایه

۱. متن حدیث مبارک این است: «أشترط لربي أن تعبدوه ولا تشركوا به شيئاً؛ وأشترط لنفسي أن تمنعوني مما تمنعون منه أنفسكم وأموالكم». قال: فما لنا إذا فعلنا ذلك؟ قال: «الجنة». قالوا: ربح البيع ولا تقبل ولا نستقبل «فتح الباری، شرح صحیح البخاری، ذیل حدیث: ۲۶۳۰. «مرکز تدوین»

و بی ارزش می خواندند. در آنجا در مدینه، برادران مسلمان شان از آنان برادروار استقبال کرد و در برابر مهاجرین برادر، فداکاری ها و ایثاری از خود نشان دادند، که تاریخ بشریت هرگز نظیر آن را در هیچ عصری به یاد ندارد. سپس رسول خدا و صدیق اکبر مهاجرت کردند، به مرکزی هجرت کردند که در آنجا دعوت اسلام آزادانه پخش می گردید و از خطر ترورهای وحشیانه در امان بود، چنان مرکزی که بسیار پیش، رسول اعظم در جست و جوی آن بود.

در نخستین روزی که رسول اعظم به مدینه منوره مواصلت کرد، برای اولین بار اساس دولت اسلامی را به دست توانایش گذاشت، از میان همین مهاجرین و انصار، دسته نخبه و جمعیت سرسپرده ای تشکیل گردید، که قرآن کریم در چندین جا از آنان نام برده است.

آغاز این سوره، از مقومات ایمان بحث می کند و صفات مؤمنان صادق را تشریح می کند؛ اما نخستین بار صفت آن گروه از مسلمانان را که در مدینه به سر می بردند، بیان می کند، طوری که می فرماید:

﴿الْم * ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ * الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ * وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ * أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾

(این کتابی است که در آن هیچ گونه ریب و شکی نیست، هدایت برای پرهیزگاران است، آنانی که به غیب ایمان دارند و نماز را کامل ادا می کند و از آنچه که برای ایشان روزی داده ایم، خیرات می کنند، آنانی که به آنچه که به تو نازل شده و آنچه که قبل از تو نازل شده، ایمان می آورند و به روز آخرت آنان یقین دارند، آن گروه به راه هدایت پروردگارشان اند و آن گروه همانا رستگاران اند.)

سپس مستقیماً صفات کافران شرح می گردد و مقومات کفر به صورت مطلق تمثیل می گردد و نخست صفات کافرانی تقدیم می شود که طرف دعوت قرار گرفته بودند، چه آن کافرانی که در مکه به سر می بردند و آنانی که در ماحول مدینه بودند، چنان که در مورد آنان آمده است:

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ * حَتَّم

اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ

«آنان که کافر شده‌اند، چه اینکه آنان را بترسانی یا تترسانی، ایمان نمی‌آورند، خدا بر دل‌ها و گوش‌های‌شان مُهر نهاده و بر چشم‌های‌شان پرده‌است و مر آنان را عذاب بزرگی است.»

در مدینه گروهی از منافقان بودند، اینان به تعقیب اوضاع و احوالی به میان آمدند که بعد از هجرت رسول اکرم Y به مدینه منوره به ظهور پیوسته بود، آن اوضاعی که قبلاً به آن اشاره کردیم و این اوضاع و احوال در مکه موجود نبود، در مکه اسلام از خود دولت نداشت، صاحب قوت و نیروی بزرگ نبود، که مکیان از آن بهراسند و لذا دست به نفاق زنند؛ بلکه برخلاف، اسلام در شکنجه بود و جلو دعوت در هر جا گرفته می‌شد و به اسلام و صف مسلمانان تنها آن مؤمنان مخلصی می‌پیوست که اسلام را بر هر چیز دیگر برگزیده بودند و در راه آن هر چیز را تحمّل می‌کردند؛ اما در یثرب، که بعد از هجرت رسول خدا، به نام «مدینه الرسول» یاد می‌شد. اسلام از خود قوت و هیبت پیدا کرده بود؛ لذا هر کسی کم و زیاد، سر سازش را با آن می‌گرفت، از برخورد پرهیز می‌کرد، مخصوصاً بعد از جنگ بدر، که مسلمانان در آن به پیروزی بزرگی نایل شدند. در جمله کسانی که با اسلام با مدارا رفتار می‌کردند، یک تعداد از اشراف و متنفذینی بودند که رعیت‌شان همه اسلام را قبول کرده بودند، اینان به فکر اینکه جاه و جلال موروثی خود را از دست نداده باشند، به قبول اسلام تظاهر می‌کردند، از آن جمله عبدالله ابن ابی بن سلول بود، که پیش از آمدن اسلام به مدینه، قومش در صدد تنظیم و ترتیب مهره‌ها و دانه‌های قیمتی بودند؛ تا مراسم تاج‌پوشی او را جشن گیرند و به‌عنوان پادشاه انتخابش کنند.

در آغاز این سوره، وصف طولانی این منافقین آورده شده‌است. با خواندن برخی از فقره‌های مربوط این موضوع، به این نتیجه می‌رسیم که سخن اغلباً متوجه آن متنفذین و اشرافی‌است که مجبوراً اظهار اسلام می‌کنند؛ مگر هنوز صفت اشرافی خود را از سر نکشیده و خود را نسبت به مردم بلند و بزرگ‌مرتبت می‌دانند و همینان بودند که جماهیر مردم را به رسم متکبران به نام سفهاء (بی‌خردان) یاد می‌کردند. آیات ذیل بیانگر این مطلب است:

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ * يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ * فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ * وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ * أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ * وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَلَكِنْ لَا يَعْلَمُونَ * وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنُوا وَإِذَا خَلَوْا إِلَى شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزَؤُونَ * اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ * أُولَئِكَ الَّذِينَ اسْتَرَوْا الصَّلَاةَ بِالْهَدْيِ فَمَا رِبْحَتْ تِجَارَتُهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ * مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ * صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ * أَوْ كَصَيْبٍ مِنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ وَاللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ * يَكَادُ الْبَرْقُ يَحْطِفُ أَبْصَارَهُمْ كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾

اینک ترجمه مفهومی آیات فوق تقدیم می شود:

(بعضی از مردم کسانی اند که می گویند: ما به خدا و روز آخرت ایمان آورده ایم، در حالی که مؤمن نیستند، به زعم خود با خدا و مؤمنان مکر و نیرنگ می کنند، آنان فریب نمی دهند؛ مگر خودشان را، در حالی که درک نمی کنند * در دل های شان مرض [نفاق] است پس خدا مرض آنان را زیادت بخشید و آنان را به علت دروغ شان عذاب دردناکی است * و چون برای آنان گفته شود: در زمین دست به فساد و دسیسه کاری مزیند، گویند: جز این نیست که ما مصلحانیم * آگاه باش [ای پیامبر!] هر آینه اینان مفسدان اند؛ اما درک نمی کنند و چون برای شان گفته شود، آن چنان که مردم ایمان آورده، شما هم ایمان بیاورید، در جواب گویند؛ مگر ما هم چون بی خردان و سفیهان ایمان بیاوریم؟ آگاه باش که اینان هر آینه خودشان بی خردان و سفیهانند؛ مگر نمی دانند * و چون با مؤمنان روبه رو شوند، گویند: ایمان آورده ایم و چون با شیاطین خویش تنها شوند گویند:

ما همراه شما مییم؛ همانا که ما آنان را توهین و ریشخند می‌کنیم * خدا اینان را توهین و استهزا می‌کند و در ادامه سرکشی برای آنان مهلتی می‌دهد * این گروه کسانی‌اند، گمراهی را در بدل هدایت خریده‌اند، پس تجارت‌شان ربح نکرد و آنان هدایت‌شدگان نیستند * صفت آنان مانند صفت کسی است که آتشی را فروخته و همین که ماحول او را روشن می‌سازد، خدا نور و روشنایی آنان را از بین می‌برد و در تاریکی‌ای آنان را می‌گذارد که نمی‌بینند * ایشان کر، گنگ و کورند، پس آنان بر نمی‌گردند * و یا مثال آنان مانند باران توفانی است که همزمان با رعد و برق فرو می‌بارد، انگشتان خود را از شدت صاعقه و از بیم مرگ در گوش‌های خود می‌گذارند و خداوند از هر طرف کافران را در احاطه می‌گیرد * نزدیک است که برق چشم‌های‌شان را ببرد، هرگاه که بر آنان روشنی اندازد، به راه می‌افتند و چون آنان را در ظلمت گیرد، ایستاده می‌شوند، اگر خدا بخواهد قوای شنوایی و بینایی آنان را از بین می‌برد، هرآینه خدا به هرچیز قادر است.»

در خلال افشاگری موقف منافقان، اشاره‌ای را می‌یابیم که به شیاطین آنان شده است. از سیاق این سوره و حوادثی که در سیرت رسول اکرم به‌وقوع پیوسته، دانسته می‌شود که مراد از این شیاطین همانا یهود است و در آیات بعدی جمله‌های شدید و افشاگری‌های بیشتر در مورد آنان به‌عمل آمده است.

خلاصه؛ موقف آنان در برابر دعوت اسلام از این قرار است:

یهود نخستین طایفه‌ای بود که در مدینه با دعوت اسلام برخورد کرد. این برخورد عوامل متعددی داشت، یهود در یثرب به‌علت اینکه آنان از اهل کتاب بودند، در میان اُمّیان عرب (اوس و خزرج) مرکزیت ممتازی داشتند، اگرچه مشرکان عرب دین آنان را قبول نکرده بودند؛ اما آنان را به‌علت آنکه اهل کتاب بوده، نسبت به خود، عالم و دانشمند می‌دانستند. اختلاف میان اوس و خزرج اوضاع مساعدی را برای یهودان آماده می‌ساخت؛ چون اسلام آمد، همه این اوضاع مساعد را از آنان گرفت، اسلام کتابی را با خود آورد که تورات را تصدیق می‌کند و هدایاتش تعلیمات آن را تحت الشعاع قرار داد، گذشته از این، اسلام آن تفرقه و جدایی را که در میان اوس و خزرج بود، از بین برد، یهودان پیوسته از ادامه

و تشدید این اختلافات استفاده کرده و با مکر و حیلہ آن را دامن می‌زدند، آیین نجات‌بخش اسلام اختلافات را از بین برد و دودشمن‌دیرین (اوس و خزرج) را با هم در یک صف واحد و فشرده قرار داد و از آن روزگار به بعد به نام مهاجر و انصار یاد می‌شدند.

رسول اعظم اینان را باهم متحد گردانیده و از ایشان جامعۀ فشرده و حلقۀ متحد و مستحکمی تشکیل داد که بشریت پیش از آن در تاریخ و بعد از آن، شبیه آن را علی‌الإطلاق به یاد نداشته و ندارد.

یهودان گمان می‌کردند که آنان قوم برگزیده‌اند که خدا آنان را نسبت به دیگران برتری بخشیده است و صاحب کتاب و رسالت آسمانی اند؛ لذا انتظار داشتند که پیامبر واپسین نیز از جملۀ آنان مبعوث خواهد شد، چون پیغمبر از میان عرب مبعوث شد، توقع داشتند که دعوت او متوجه آنان نخواهد بود و فقط مربوط به امیان عرب است و چون دیدند که پیش از دیگران دعوت متوجه آنان است، چه ایشان به علت اینکه از اهل کتاب‌اند و نسبت به مشرکان به حقانیت این رسالت آشنا تر و به قبول آن شایسته‌ترند، اینجاست که انگیزۀ عصیان و سرکشی در آنان تحریک می‌گردد و توجیه دعوت را جانب خود اهانت می‌دانند. آن‌گاه با پیامبر به شدت حسد ورزیده، یکبار این حسد وقتی تحریک شد، که دیدند خداوند او را به صفت آخرین پیامبر برگزیده و کتاب آسمانی برایش نازل کرد. پس اینان حسادت کردند، در حالی که در حقانیت او هیچ شک نداشتند، بار دیگر این حسادت وقتی اوج گرفت که می‌دیدند پیروزی‌های حیرت‌آوری در مدینه، یکی بعد دیگری برایش دست می‌دهد.

علاوه بر این، عامل دیگری نیز وجود داشت که باعث تحریک کینه و عداوت آنان می‌گردید. این عامل همان احساس خطری بود که بعد از تشکیل جامعۀ اسلامی در مدینه احساس می‌کردند. اینان که رهبری عقلی و اجتماعی مدینه و اداره تجارت را به دست داشتند و با کمال آزادی به سودخواری‌های ظالمانه می‌پرداختند، بعد از ظهور جامعۀ اسلامی، احساس انزوا کرده و همه این منافع و موفقیت‌های خود را در خطر می‌دیدند. پس چاره‌ای نداشتند، جز اینکه منافع خود را از دست دهند و یا دعوت اسلام را بپذیرند، در جامعۀ نوین ذوب گردند. این

هر دو اختیار برای آنان تلخ و قابل تحمل نبود، روی این انگیزه‌ها و عوامل یهودان با اسلام برخورد کرده و در برابر دعوت اسلامی موقف دشمنانه‌ای را گرفتند، که قرآن کریم آن را به صورت مفصل در سوره بقره و در سوره‌های دیگر شرح می‌کند، در اینجا آیاتی را بر می‌گزینیم که بدان اشارت دارد... در مقدمه گفتاری که در مورد بنی اسرائیل آمده است، ندای علوی آنان را چنین خطاب می‌کند:

﴿يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ وَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ * وَأَمِنُوا بِمَا أَنْزَلْتُ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ وَلَا تَكُونُوا أُولَٰ كَافِرٍ بِهِ وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَإِيَّايَ فَاتَّقُونِ * وَلَا تَلْبَسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ * وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ * اتَّامُرُونَ النَّاسَ بِالْإِثْرِ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾

(ای بنی اسرائیل! نعمت مرا به یاد آورید که برای تان انعام کرده‌ام، وفا کنید به عهد من؛ تا وفا کنم به عهد شما و خاص از من بترسید * و ایمان بیاورید، به آنچه که نازل کردم، آنچه را که تصدیق‌کننده چیزی است که همراه شماست و نخستین کافران به آن نباشید و آیات مرا به پول اندک بفروشید و خاص از من بترسید * و حق را به باطل خلط نکنید و شما حق را می‌دانید، در حالی که می‌دانید * برپا دارید نماز را و بدهید زکات را و با رکوع‌کنندگان رکوع کنید * مگر مردم را به نیکی امر می‌کنید و خود را فراموش می‌کنید، در حالی که کتاب (تورات) را تلاوت می‌کنید، آیا تعقل نمی‌کنید؟)

هدایات آسمانی در قرآن بعد از اینکه مواقف ننگین بنی اسرائیل را در برابر موسی Z و کفران نعمت آنان و عهدشکنی‌های شان را شرح و فسوق و عصیان‌شان را از کتاب و شریعت‌شان بیان می‌کند، بعد از این، مسلمانان را از آنان بر حذر می‌سازد و بدین مناسبت می‌فرماید:

﴿أَفْتَضَمُّونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يَحْرَفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ * وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَا بِبَعْضِهِمْ إِلَىٰ بَعْضٍ قَالُوا اتَّخَذُوا نَهْمًا بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ لِيُحَاجُّوكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾

(مگر شما طمع دارید که یهودان به شما ایمان بیاورند، در حالی که جمعی از آنان کلام خدا را می‌شنیدند، سپس آن را تحریف می‌کردند، بعد از آنکه آن را پوره درک کرده بودند و در حالی که می‌دانستند و چون با مؤمنان روبه‌رو شوند، گویند ما ایمان آورده‌ایم و چون با یکدیگر در خلوت نشینند، گویند: آیا شما آنچه را به مسلمانان خبر می‌دهید که خدا برای شما کشوده؛ تا بدین وسیله به نزد پروردگارتان بر شما حجت گیرند، آیا تعقل نمی‌کنید؟)

﴿وَقَالُوا لَنْ نَمَسَّنَا النَّارَ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُمْ أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾

(و گویند: آتش دوزخ به غیر از چند روز معدود ما را تماس نمی‌کند، بگو: ای پیغمبر! مگر شما از خدا در این مورد پیمانی گرفته‌اید؟ [البته اگر چنین باشد]، پس هرگز خدا خلاف وعده رفتار نمی‌کند [چنین نیست؛] بلکه شما بر خدا چیزی را می‌گویید که نمی‌دانید.)

﴿وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾

(و هنگامی که از جانب خداوند کتابی که مؤید آنچه نزد آنان است برای شان آمد و از دیرباز [در انتظارش] بر کسانی که کافر شده بودند پیروزی می‌جستند؛ ولی همین که آنچه [که اوصافش] را می‌شناختند برای شان آمد انکارش کردند، پس لعنت خدا بر کافران باد.)

﴿إِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا نُوْمِنُ بِمَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا وَيَكْفُرُونَ بِمَا وَرَاءَهُ وَهُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَهُمْ...﴾

(و چون به آنان گفته شود به آنچه خدا نازل کرده ایمان آورید می‌گویند ما به آنچه بر [پیامبر] خودمان نازل شده ایمان می‌آوریم و غیر آن را با آنکه [کاملاً] حق و مؤید همان چیزی است که با آنان است انکار می‌کنند.)

﴿وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ نَبَذَ فَرِيقٌ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾

(و آن‌گاه که فرستاده‌ای از جانب خداوند برای شان آمد که آنچه را با آنان بود

تصدیق می‌داشت گروهی از اهل کتاب، کتاب خدا را پشت سر افکندند، چنان‌که گویی [از آن هیچ] نمی‌دانند.)

﴿مَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلَا الْمُشْرِكِينَ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِنْ رَبِّكُمْ...﴾

(نه کسانی که از اهل کتاب کافر شده‌اند و نه مشرکان [هیچ کدام] دوست نمی‌دارند خیری از جانب پروردگارتان بر شما فرود آید..)

﴿وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ...﴾

(بسیاری از اهل کتاب پس از اینکه حق برای‌شان آشکار شد از روی حسدی که در وجودشان بود آرزو می‌کردند که شما را بعد از ایمان‌تان کافر گردانند.)

﴿وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَن كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى تِلْكَ أَمَاتُهُمْ...﴾
(و گفتند: هرگز به بهشت داخل نمی‌شود؛ مگر آن کس که یهودی و یا نصرانی باشد، این است آرزوهای‌شان..)

﴿وَلَنْ تَرْضَى عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَى حَتَّى تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ...﴾
(و هرگز یهودان و نصرانیان از تو راضی نمی‌شوند؛ تا آنکه ملت آنان را پیروی نکنی.)

این هم صفحه‌ای از اعجاز جاویدان قرآن است که بنی‌اسرائیل را به آن صفت شومی، شرح و یاد می‌کند که لازمهٔ آنان در همه ادوار تاریخ بوده‌است، همه نسل‌های آنان پیش از نزول قرآن و بعد از آن و تا امروز هم به همین خاصیت زشت متصف‌اند.

یهودیان عهد فرخندهٔ پیامبر Y و زمان موسی و عصرهای انبیای بعد از موسی - علیهم السلام - همه‌وهمه، یک‌نوع سرشت زشت داشته، ضدیت‌شان در برابر حق، خیر و فضیلت، یک‌رنگ بوده‌است.

از این رهگذر است که التفات عبارات قرآن از خطاب قوم موسی، تا خطاب یهود مدینه و نسل‌های دیگر، میان این دو نسل زیاد به چشم می‌خورد. از اینجاست که کلمات قرآن زنده و جاویدان باقی می‌ماند. گویا همین کلمات هم‌اکنون حالت جامعهٔ اسلامی و موقف یهود را در برابر آن شرح می‌کند و روش

یہودان را در برابر اسلام، در همین امروز و فردا بیان می‌کند و مسلمانان را از دیسایس و نیرنگ‌های دشمنان‌شان بر حذر می‌سازد. آن دسیسه و دشمنی‌هایی که چهره‌های مختلف داشته؛ اما در ماهیت و حقیقت متحدند.

این سوره آن‌چنان که متضمن این وصف و خاصیت بنی اسرائیل و آگاهی و تحذیر مسلمانان از سرشت زشت یهود است، همچنان در مورد تشکیل جامعه اسلامی و آماده‌شدن آن برای قبول دعوت حق در روی زمین بحث می‌کند و یقیناً این افتخار بزرگ، وقتی به مسلمین دست می‌دهد که نخست بنی اسرائیل از تحمّل آن امتناع و بالآخره در برابر آن به مقاومت پرداختند.

این سوره چنان‌که متذکر شدیم، در ابتدا موقف آن گروه‌ها و طوایفی را شرح می‌کند که بعد از هجرت در برابر دعوت اسلامی صف بسته بودند و به شیاطین یهود اشاره می‌کند که پسان‌تر از آنان به صورتِ مطول بحث می‌گردد.

این طوایف و گروه‌ها هستند که در سیر تاریخ، علیه دعوت حق برخاسته‌اند و سپس دو موضوع اساسی را به صورت یک واحد به هم پیوسته تعقیب می‌کند و بدین صورت شخصیت سوره با تنوع و کثرت موضوعات آن به صورت مستقل عرض اندام می‌کند.

در این سوره پس از اینکه سه گروه متقیان، کافران و منافقان هر کدام معرفی و تشریح می‌شوند و به صورت ضمنی به یهودان ابلیس‌مَنش اشاره می‌شود، پس از این همه، مردم به پرسش خدا و ایمان به کتاب منزل او به پیامبرش، دعوت می‌شوند و برای آنانی که در مورد آسمانی بودن این کتاب اشتباهی دارند، چلنج داده می‌شود، آنان اگر اشتباهی دارند، سوره‌ای مانند یکی از سوره‌های آن بیاورند! همچنان کافران عصیانگر به سرنوشت غم‌انگیز دوزخ تهدید و مؤمنان به بهشت جاویدان بشارت داده می‌شوند. آن‌گاه از عمل کافران ابراز تعجب می‌شود، چنان‌که می‌فرماید:

﴿كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ * هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾

(چگونه شما به خدا کفر و عصیان می‌ورزید؟ در حالی‌که از جمله مرده‌گان

بودید و خدا شما را زنده ساخت، سپس می‌میراند و آن‌گاه زنده می‌سازد و آن‌گاه به‌سوی او برگشته‌اند می‌شوید * آن خدایی که همه آنچه را که در روی زمین است، برای منفعت شما آفریده‌است. باز قصد کرد به‌سوی آسمان پس برابر کرد آن‌ها را هفت آسمان‌ها و ذات او به هرچیز داناست.)

و به تعقیب بیان این نعمت - که آفرینش زمین و همه آنچه که در آن برای مردم آفریده شده‌است - به واقعه آفرینش آدم و داستان خلیفه‌گشتاندن آن در زمین تماس می‌گیرید:

﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً...﴾

(و چون پروردگار تو به فرشتگان گفت من در زمین جانشینی خواهم گماشت.)

داستان به پیش می‌رود و در ثنایای این داستان برخورد و معرکه جاویدان میان آدم و شیطان تقدیم شده و با ذکر پیمان استخلاف آدم خاتمه می‌پذیرد. این پیمان همانا میثاق ایمان است، که با این شرح آغاز می‌یابد:

﴿قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبَعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ * وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾

(فرمودیم جملگی از آن فرود آید پس اگر از جانب من شما را هدایتی رسد آنان که هدایت‌م را پیروی کنند بر ایشان بیمی نیست و غمگین نخواهند شد * و کسانی که کفر ورزیدند و نشانه‌های ما را دروغ انگاشتند، آنان‌اند که اهل آتش‌اند و در آن ماندگار خواهند بود.)

بعد از این، صحبت طولانی‌ای در مورد بنی اسرائیل به عمل می‌آید، چنانکه برخی از فقرات آن را قبلاً تقدیم کردیم. در خلال این صحبت، از آنان دعوت به عمل می‌آید که آیین اسلام را بپذیرند، اشتباهات و نیرنگ‌ها و دجالی‌های‌شان با موسی Z به پادشان داده می‌شود، این داستان تمامی جزء اول سوره را در بر می‌گیرد و از خلال آن تصویر واضحی از موقف بنی اسرائیل، در برابر اسلام، پیامبر و کتاب او تقدیم می‌شود.

بلی؛ همین یهودان، نخستین کافران عصیانگر در برابر دعوت اسلام بودند،

اینان حق را با باطل خلط می کردند، مردم را به ایمان دعوت می کردند؛ اما خود را فراموش می کردند، کلام خدا را بعد از شنیدن و فهمیدن، تحریف می کردند، با مؤمنان از راه اظهار ایمان، فریب و نیرنگ به کار می بستند و چون با یهودان دیگر تنها می شدند، آنان را هشدار می دادند، از اینکه نشود از حقایقی مبنی بر حقانیت پیغمبر و صحبت رسالت او به مسلمانان چیزی بگویند، سعی می ورزیدند که مسلمانان را از نور ایمان به ظلمت کفر بکشاند؛ لذا می گفتند: راهیاب شدگان تنها مردم یهودند و پس، آن چنان که نصرانیان نیز چنین ادعایی داشتند، با جبرئیل سر دشمنی داشتند، برای اینکه چرا وحی را به حضرت محمد فرود آورد؟ و از هر خیر و بهبودی که به مسلمانان می رسید، سخت اندوهگین می شدند و منتظر بودند، به چه وسیله ای بتوانند، آزاری به مسلمانان رسانند و برای تولید شک در مورد صحت رسالت رسول اکرم Y از هر اوضاعی استفاده می کردند. چنان که هنگام تحویل قبله چنین هنگامه ای را سر دادند. منافقان از آنان الهام می گرفتند و مشرکان توسط آنان تشجیع می شدند. از این لحاظ دیده می شود که در این سوره، این اعمال آنان به شدت تقبیح می شود و از مواضع نادرست شان در برابر موسی Z و شرایع سایر انبیای بنی اسرائیل در طی ادوار تاریخ تذکر به عمل می آید و لهجه خطاب طوری تنظیم شده که گویا اینان در همه ادوار یک نسل واحد و خواص و صفات شان در همه مراحل متحد و هم رنگ است.

تقبیح و حمله بر مواضع آنان، بالآخره به این مطلب خاتمه می یابد که مسلمانان نباید از اینان انتظار ایمان را داشته باشند، در آن حال که آنان هنوز هم در این موضع زشت و خاصیت ننگین به سر می برند و همچنان به این موضوع اشاره شد که ادعای وراثت ابراهیم Z از طرف آنان باطل و بی اساس و وارثان حقیقی ابراهیم Z کسانی اند که از طریقه و سنت او پیروی می کنند و به پیمان و عهد او با خداوند اطاعت می کنند. این وراثت بعد از آنکه یهود منحرف شد و از برداشت رسالت بزرگ آسمانی شانه خالی کرد، به محمد و پیروانش پایان می یابد و این پدیده محصول اجابت دعای ابراهیم و اسماعیل Z است که به هنگام تعمیر کعبه از بارگاه الهی با این زمزمه جاوید دعا می کردند:

﴿رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا

وَتُبَّ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ * رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿١٠﴾
(پروردگارا! ما دو نفر را به راهت منقاد گردان و از نسل ما ملّت مسلمان و منقادی بیافرین و مناسک و عبادات ما را برای مان بنمایان، توبه ما را بپذیر، هر آینه که خاص ذات اقدسست بسیار توبه‌پذیر و مهربان است * پروردگارا! در میان آنان از بین خودشان پیغمبری مبعوث گردان که آیات تورا به آنان تلاوت کند و کتاب و حکمت را به ایشان یاد دهد و آنان را پاکیزه سازد، به درستی که تو غالب و باحکمتی.)

در نهایت این مطالب، سیاق کلام متوجه رسول اعظم Y و جماعت مسلمانی که در اطراف او بودند، می‌گردد. آنجاست که زیربنای حیات این گروه - که افتخار خلافت در روی زمین نصیب آنان گردیده - معرفی می‌گردد. صفات مخصوص نظام زندگی و جهان‌بینی‌ای که خاصه آنان است، تقدیم می‌شود. در آغاز، قبله‌ای که جانب آن روی می‌آورد، تعیین می‌شود. قبله‌ای که ابراهیم و اسماعیل Z آن را پایه‌گذاری کردند؛ تا در آنجا تنها عبادت خدا صورت بگیرد! قبله‌ای که رسول اکرم Y آرزوی نمازگذاری را به جانب آن به دل می‌پروانید؛ اما به صراحت آن را مطالبه نمی‌کرد:

﴿قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ﴾

(به تحقیق می‌بینیم باربار گردانیدن روی تورا جانب آسمان، اینک روی تورا به قبله‌ای که از آن خشنودی می‌گردانیم، پس روی به سوی مسجدالحرام آور، و هر جا که بودید روی تان را بدان سو کنید..)

به دنبال این مطالب، نظام الهی که زیربنای جامعه اسلامی است، تقدیم می‌شود، روش آنان در تفکر و عبادت و سلوک و معاملات تشریح می‌گردد و خاطرنشان می‌گردد، آنانی که در راه خدا کشته می‌شوند، ایشان نمرده؛ بلکه زنده جاویدند. هراس از گرسنگی، ضیاع اموال و تلف شدن نفس، اساساً یک شر ذاتی نبوده؛ بلکه ابتلا و امتحانی است که مسلمانان در برابر تحمّل حوادث به رحمت

و لطف الهی می‌رسند.

شیطان مردم را وعده فقر می‌دهد و به فحشا امر می‌کند؛ اما خدا مردم را وعده مغفرت می‌دهد و به آنان اطمینان می‌دهد که صرف مال در راه خدا شما را ناتوان و فقیر نمی‌گرداند؛ بلکه در مال‌های‌تان برکت می‌افتد. خداوند متولی و سرپرست مؤمنان است و آنان را از ظلمت کفر به نور ایمان رهبری می‌کند و متولی کافران شیطان است که آنان را از نور ایمان به‌سوی ظلمت کفر، کشان کشان می‌برد.

همچنان برخی از خوردنی‌ها و نوشیدنی‌های حلال و حرام را برای آنان شرح می‌کند، حقیقت نیکی را بیان می‌کند، احکام متعلق به قصاص را در مورد قتل، احکام وصیت، روزه، جهاد، حج، ازدواج و طلاق را همراه با شرح نظام فامیل بیان می‌کند.

احکام مربوط به صدقه، سودخواری، قرض و تجارت را تقدیم می‌کند و بنابر مناسبت‌های معین صحبت را در مورد وضع بنی‌اسرائیل بعد از موسی Z از سر می‌گیرد و حلقه‌هایی از داستان ابراهیم Z را می‌آورد؛ اما اهتمام عمیق سوره بعد از جزء اول متوجه تشکیل جمعیت اسلامی است.

آماده‌ساختن این جمعیت برای تحمّل رسالت اسلام و خلافت به‌روی زمین بر اساس نظام و شریعت الهی و تمیز آنان از ملل دیگر از راه جهان‌بینی مخصوص آنان و تحدید رابطه آنان با آفریدگاری که این امانت بزرگ را به آنان بخشیده، محور اساسی صحبت ما را تشکیل می‌دهد.

در ختم سوره، بار دیگر به موضوعی که در آغاز سوره آورده شده بود، رجعت صورت می‌گیرد و جهان‌بینی اسلامی تقدیم شده، ایمان مسلمان به همه انبیاء و به همه کتاب‌های آسمانی و به غیب و ماورای غیب، که همزمان با اطاعت و پذیرش به عمل می‌آید، بدین ترتیب شرح می‌شود:

﴿أَمَّا الرَّسُولُ فَمَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نَفَرَقَ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ * لَا يَكْلُفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا كَمَا

**حَمَلَتْهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَاعْفُرْ
لَنَا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ﴿١٠﴾**

(پیامبر [خدا] بدانچه از جانب پروردگارش بر او نازل شده است ایمان آورده است و مؤمنان همگی به خدا و فرشتگان و کتاب‌ها و فرستادگانش ایمان آورده‌اند [و گفتند:]: میان هیچ يك از فرستادگانش فرق نمی گذاریم و گفتند: شنیدیم و گردن نهادیم، پروردگارا، آمرزش تو را خواستاریم و فرجام به سوی توست * خداوند هیچ کس را جز به قدر توانایی‌اش تکلیف نمی‌کند. آنچه [از خوبی] به دست آورده به سود او، و آنچه [از بدی] به دست آورده به زیان اوست. پروردگارا، اگر فراموش کردیم یا به خطا رفتیم بر ما مگیر، پروردگارا، هیچ بار گرانی بر [دوش] ما مگذار؛ همچنان‌که بر [دوش] کسانی که پیش از ما بودند نهادی. پروردگارا، و آنچه تاب آن نداریم بر ما تحمیل مکن؛ و از ما درگذر؛ و ما را ببخشای و بر ما رحمت آور؛ سرور ما تویی؛ پس ما را بر گروه کافران پیروز کن) از اینجا است که آغاز و انجام سوره با همدیگر متناسق و هم‌آهنگ می‌گردد و همه موضوعاتی که در این سوره آمده است، در چوکاتی از صفات و خصایص مؤمنان متحد و منسجم می‌گردند.

**﴿الْم ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِلْمُتَّقِينَ * الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ
وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ * وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا
أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ * أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ
هُمُ الْمُفْلِحُونَ * إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا
يُؤْمِنُونَ * خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً
وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ * وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا
هُمْ بِمُؤْمِنِينَ * يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا
يَشْعُرُونَ * فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا
يَكْذِبُونَ * وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ *
أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ * وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ
النَّاسُ قَالُوا أَنْتُمْ أَنْتُمُ الَّذِينَ آمَنَ السُّفَهَاءُ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَلَكِنْ لَا يَعْلَمُونَ**

﴿وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزَؤُونَ﴾ * اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴿مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ﴾ * ضَمُّ بَكْمٍ عُمِّي فَهَمْ لَا يَرْجِعُونَ ﴿أَوْ كَصَيْبٍ مِّنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِّنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ وَاللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ﴾ * يَكَادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشْهُوٌّ فِيهِ وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا وَلَوْ سَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾ * الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَّكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَندَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّن مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِّن دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ * فَإِنْ لَّمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ ﴿وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِن ثَمَرَةٍ رُّزِقُوا قَالُوا هَٰذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِن قَبْلُ وَأَتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾ * إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَّا بَعُوضَةٌ فَمَّا فَوْقَهَا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِن رَّبِّهِمْ وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَٰذَا مَثَلًا يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ ﴿الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِن بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَن يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾ * كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ أََمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾

(الف لام میم ﴿این است کتابی کہ در [حقانیت] آن هیچ تردیدی نیست

[و] مایہ ہدایت تقوایہ شگان است ﴿آنان کہ بہ غیب ایمان می آورند و نماز را بر

پا می دارند و از آنچه بہ ایشان روزی دادہ ایم، انفاق می کنند ﴿و آنان کہ بدانچہ

به‌سوی تو فروود آمده و به آنچه پیش از تو نازل شده‌است، ایمان می‌آورند و آنان‌اند که به آخرت یقین دارند* آنان برخوردار از هدایتی از سوی پروردگار خویش‌اند و آنان همان رستگاران‌اند* در حقیقت کسانی که کفر ورزیدند، چه بیم‌شان دهی چه بی‌مشان مدهی، بر ایشان یکسان است [آنان] نخواهند گروید* خداوند بر دل‌های آنان و بر شنوایی ایشان مُهر نهاده و بر دیدگان‌شان پرده‌ای است و آنان را عذاب‌ی دردناک است* و برخی از مردم می‌گویند: ما به خدا و روز بازپسین ایمان آورده‌ایم؛ ولی گروندگان [راستین] نیستند* با خدا و مؤمنان نیرنگ می‌بازند؛ ولی جز بر خویشان نیرنگ نمی‌زنند و نمی‌فهمند* در دل‌های‌شان مرضی است و خدا بر مرض‌شان افزود و به [سزای] آنچه به دروغ می‌گفتند: عذاب دردناک [در پیش] خواهند داشت* و چون به آنان گفته شود، در زمین فساد مکنید، می‌گویند: ما خود اصلاح‌گریم* به هوش باشید که آنان فسادگران‌اند؛ لیکن نمی‌فهمند* و چون به آنان گفته شود همان‌گونه که مردم ایمان آوردند، شما هم ایمان بیاورید، می‌گویند: آیا همان‌گونه که کم‌خردان ایمان آورده‌اند، ایمان بیاوریم، هشدار که آنان همان کم‌خردان‌اند؛ ولی نمی‌دانند* و چون با کسانی که ایمان آورده‌اند، برخورد کنند، می‌گویند: ایمان آوردیم و چون با شیطان‌های خود خلوت کنند، می‌گویند: در حقیقت ما با شما ایم، ما فقط [آنان را] ریشخند می‌کنیم* خدا [ست که] ریشخندشان می‌کند و آنان را در طغیان‌شان فرو می‌گذارد؛ تا سرگردان شوند* همین کسان‌اند که گمراهی را به [بهای] هدایت خریدند، در نتیجه داد و ستدشان سود [ی به بار] نیاورد و هدایت‌یافته نبودند* مثل آنان همچون مثل کسانی است که آتشی افروختند و چون پیرامون آنان را روشنایی داد، خدا نورشان را برد و در میان تاریکی‌هایی که نمی‌بینند، رهای‌شان کرد* کردند، لال‌اند، کورند، بنابراین بر نمی‌گردند* یا چون [کسانی که در معرض] رگباری از آسمان که در آن تاریکی‌ها و رعد و برقی است [قرار گرفته‌اند] از [نهیب] آذرخش [و] بیم مرگ، سر انگشتان خود را در گوش‌های‌شان نهند؛ ولی خدا بر کافران احاطه دارد* نزدیک است که برق چشمان‌شان را بر باید، هرگاه که بر آنان روشنی بخشد، در آن گام زنند و چون راه‌شان را تاریک کند [بر

جای خود] بایستند و اگر خدا می خواست شنوایی و بینایی شان را برمی گرفت که خدا بر همه چیز تواناست * ای مردم! پروردگارتان را که شما و کسانی را که پیش از شما بوده اند، آفریده است، پرستش کنید، باشد که به تقوی گرایید * همان [خدایی] که زمین را برای شما فرشی [گسترده] و آسمان را بنایی [افراشته] قرار داد و از آسمان آبی فرود آورد و بداناز میوه ها رزقی برای شما بیرون آورد، پس برای خدا همتیانی قرار ندهید، در حالی که خود می دانید * و اگر در آنچه بر بنده خود نازل کرده ایم، شک دارید، پس اگر راست می گوید، سوره ای مانند آن بیاورید و گواهان خود را غیر خدا فرا خوانید * پس اگر نکریدید و هرگز نمی توانید کرد، از آن آتشی که سوختش مردمان و سنگ هایند و برای کافران آماده شده بپرهیزید * و کسانی را که ایمان آورده اند و کارهای شایسته انجام داده اند، مژده ده که ایشان را باغ هایی خواهد بود که از زیر [درختان] آن ها جوی ها روان است، هرگاه میوه ای از آن روزی ایشان شود، می گویند: این همان است که پیش از این [نیز] روزی ما بوده و مانند آن [نعمت ها] به ایشان داده شود و در آنجا همسرانی پاکیزه خواهند داشت و در آنجا جاودانه بمانند * خدای را از اینکه به پشه ای یا فروتر [یا فراتر] از آن مثل زند شرم نیاید، پس کسانی که ایمان آورده اند می دانند که آن [مثل] از جانب پروردگارشان بجاست؛ ولی کسانی که به کفر گراییده اند، می گویند: خدا از این مثل چه قصد داشته است، [خدا] بسیاری را با آن گمراه و بسیاری را با آن راهنمایی می کند؛ و [لی] جز نافرمانان را با آن گمراه نمی کند * همانانی که پیمان خدا را پس از بستن آن می شکنند و آنچه را خداوند به پیوستش امر فرموده می گسلند و در زمین به فساد می پردازند، آنان اند که زیانکاران اند * چگونه خدا را منکرید با آنکه مردگانی بودید و شما را زنده کرد، باز شما را می میراند [و] باز زنده می کند [و] آن گاه به سوی او بازگردانده می شوید * اوست آن کسی که آنچه در زمین است، همه را برای شما آفرید، سپس به [آفرینش] آسمان پرداخت و هفت آسمان را استوار کرد و او به هر چیزی داناست.)

در آیات متذکره فوق که افتتاحیه این سوره بزرگ را تشکیل می دهد. علامات و صفات اساسی آن گروه هایی که دعوت اسلام در مدینه متوجه آنان بود، شرح

شده و تنها در مورد یهود در این آیات اشاره مختصری شده؛ مگر این اشاره بیانگر چهره اساسی آنان است. در اینجا آنان به نام «شیاطین منافقان» خوانده شده‌اند. این لقب به صفات اساسی و نقش حقیقی آنان در ساحة سیه‌کاری‌ها اشاره می‌کند و کمی بعدتر در مورد سایر صفات آنان، به تفصیل صحبت شده‌است. از بیان علامات و چهره‌نگاری که در این آیات صورت گرفته به‌خصایص تعبیرات قرآنی آشنایی پیدا می‌کنیم. این تعبیرات زنده‌ای که کلمات را به جای خط و رنگ قرار می‌دهد و از خلال آن، قیافه‌ها و اشکال به‌صورت زنده و بارز و پر از موج حیات جلوه‌گری می‌کند.

در اینجا در خلال کلمات محدود و عبارات مختصری که در آغاز این سوره آمده‌است، سه شکلی از طبایع تقدیم می‌شود که هرکدام از این‌ها نمونه زنده‌ای از مجموعه‌های عظیمی از مردم را معرفی می‌کند. نمونه‌هایی که در طی تاریخ به‌صورت مکرر، بار بار موجود شده و می‌شوند. آری؛ بشریت در تمامی اعصار و قرون و در همه روی زمین، از این سه دسته بیرون نیستند و این است رمز بزرگ اعجاز قرآن.

در این کلمات و آیات محدود، چهره‌نگاری آن قدرها دقیق به‌عمل آمده و اوصاف و علامات به پیمانه وضاحت دارد، که عبارات دراز و تعبیرات طولانی، هرگز بدین رسایی نمی‌تواند، که مطلب را تشریح کند. همین‌که سیاق کلام در مورد تقدیم این سه شکلی از اشخاص و طبایع به نهایت می‌رسد، اینجاست که سیاق آیات، لهجه دعوت را به خود می‌گیرد. همه مردم دعوت می‌شوند؛ تا به گروه نخستین؛ یعنی به پرستندگان خداوند یکتا بپیوندند. خدای واحد، آفریدگار واحد، روزی‌دهنده یکتا و بلاشریک و بی‌انبار را پرستش کنند و همچنان به آنانی که در رسالت رسول اکرم Y و قرآن کریم شک و تردیدی از خود نشان می‌دادند، چلنج داده می‌شود، اگر در این مورد اشتباهی دارند که این کتاب از جانب خدا نیست. پس بفرمایند، یک سوره‌ای مانند آن بیاورند و هرگاه با وجود این همه براهین قاطعه، باز هم ایمان نمی‌آورند، عذاب هول‌انگیز و سرنوشت شومی در انتظار آنان است و به مؤمنان مژده سعادت جاوید می‌دهد و سپس به تردید و ابطال اقوال یهود و منافقان می‌پردازد، که ضرب‌المثل‌ها را در قرآن وسیله شک و

تردید قرار داده و می‌گفتند: باری اگر این کتاب از جانب خدا باشد، پس تمثیل به مگس و امثال آن در آن نباید، ذکر می‌شد. این آیت مزاعم آنان را باطل دانسته خاطر نشان می‌کند که این مثال‌ها یک جهان از حکمت را با خود دارند. این‌ها وسیلهٔ ازدیاد هدایت مؤمنان و فزونی ضلالت کافران و منافقان می‌گردد. بالآخره کفر کافران به‌خدایی که زندگی و مرگ به ید توانای اوست و او آفریدگار و مدبر دانا و تواناست، همهٔ مواهب هستی را برای بنی‌آدم آفریده و او را خلیفهٔ خود ساخته، به‌شدت تقبیح می‌شود.

این است، اجمالی از درس نخستین سورة بقره و اکنون این اجمال را با کمی تفصیل تقدیم می‌کنیم:

سوره با این سه حرف (الف، لام، میم) آغاز می‌شود و متصل آن صحبت از کتاب با این عبارت صورت می‌گیرد:

﴿ذَٰلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾

(این است کتابی که در [حقانیت] آن هیچ تردیدی نیست [و] مایهٔ هدایت تقوایندگان است.)

در مورد تفسیر این حروف و امثال آن‌ها که در آغاز بعضی از سوره‌های قرآن کریم آمده‌است، اقوال متعددی روایت شده‌است، که ما از جمله یکی آن‌ها را بر می‌گزینیم که می‌گوید: در این حروف تنبیه و اشاره بر این است که این کتاب از جنس همین‌گونه حرف‌ها تألیف شده‌است و این حرف‌ها را همه عربان در اختیار دارند؛ مگر نمی‌توانند؛ از ترکیب آن‌ها مانند این کتاب معجز، کتابی و حتی مانند، یکی از سوره‌های کوتاه آن سوره‌ای ترکیب کنند و چندین بار از آنان دعوت به‌عمل آمد و در معرض تحدی قرار گرفتند؛ اما عاجز و ناتوان ماندند. بلی؛ شأن و طبیعت این اعجاز، شبیه همه خلق و صنع خداست و یقیناً خلق خدا و صنعت مردم از هم فرق دارند. این یک مشت خاک را چون انسان بخواهد؛ از آن چیزی بسازد، هر قدر کمال به‌خرج دهد بالآخره خشتی، ظرفی و یا هیכלی از آن خواهد ساخت؛ اما خدای توانا از همین مشت خاک حیات می‌آفریند. حیاتی که به هر طرف موج می‌زند و به اهتزاز در می‌آید، در این ذرات رمز و سر حیات را تعبیه می‌کند. آن رمزی که بشریت قادر به درک و معرفت آن نیست،

هم‌چنین است راز قرآن. مردم از این حروف و کلمات عبارات می‌سازند؛ اما خدا از آن قرآنی می‌سازد، که سرپایش پر از حکمت و اعجاز است. این است فرق میان جسم و روح و این است تفاوت میان قالب حیات و حقیقت آن.

﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ﴾

(این است کتابی که در [حقانیت] آن هیچ تردیدی نیست.)
آری؛ کجا شک و ریبی را مجال در اینجا باشد، در حالی که دلایل صدق و یقین در مطلع آن آشکارا به چشم می‌خورد و عجز و ناتوانی مردم از آوردن مثل این کتاب، که از حروف و کلمات متداوله در میان آن‌ها ترکیب شده خود دلیل قاطع ثابتی است که هیچ‌گونه شکنی را باقی نمی‌گذارد.

﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ، هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾

(این است کتابی که در [حقانیت] آن هیچ تردیدی نیست [و] مایه هدایت تقواییگان است.)

بلی؛ هدایت و رهنمایی حقیقت، طبیعت و ماهیت و کیان این کتاب است. مگر برای که؟ این کتاب مشعل هدایت برای چه کسانی است؟ این دلیل هدایت متقیان است. تقوی در دل مؤمن زمینه این را فراهم می‌کند که انسان از این کتاب بهره‌مند گردد. تقوی روزنه‌هایی را در دل باز می‌کند و از آنجا نور هدایت این کتاب داخل می‌گردد و هدایات و تعلیماتش در اعماق قلب منزل می‌گیرد.

کسی که می‌خواهد؛ از هدایات قرآن بهره‌گیرد، باید با دل صاف و خالص آن را فراگیرد؛ از خدا بترسد، از گمراهی برحذر باشد، آن جاست که اسرار و انوار قرآن بر این قلب متقی حسّاس و آماده پذیرش می‌تابد.

عمر بن الخطاب از ابی بن کعب در مورد تقوی سؤال کرد، در جواب اظهار کرد: «مگر به راه پر از خار، گاهی رفته‌ای؟ عمر ~ گفت: آری! ابی گفت: پس چه کردی؟ گفت: دامان بر زدم و بسیار احتیاط به کار بستم. گفت: پس همین است تقوی»^۱

۱. متن روایت این است «إن عمر بن الخطاب - رضي الله عنه - سأل أبي بن كعب عن التقوى فقال له: أما سلكت طريقا ذا شوك؟ قال بلى! قال: فما عملت؟ قال: شمرت واجتهدت. قال: فذلك التقوى» نگاه: «شرح ابن رجب للأربعين النووية» ذیل حدیث: ۱۸. «مرکز تدوین»

آری؛ این است تقوی، حساسیتی در ضمیر، صفایی در شعور، ترس همیشگی، احتیاط دایم و دور نگهداری بدن از خارهای راه زندگی ... امیدهای دروغین از آنانی که نمی‌توانند، امیدی را به‌کرسی اجابت نشانند و بیم دروغین از کسانی که مالک نفع و ضرر نیستند و ده‌ها خارهای دیگر. سپس صفات متقیان ذکر می‌شود. این‌ها صفات مؤمنان مخلص در هر عصر و زمان است، این صفات چنین بیان شده‌اند:

﴿الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ * وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ﴾

(آنان که به غیب ایمان می‌آورند و نماز را بر پا می‌دارند و از آنچه به ایشان روزی داده‌ایم، انفاق می‌کنند * و آنان که بدانچه به‌سوی تو فرود آمده و به آنچه پیش از تو نازل شده‌است، ایمان می‌آورند و آنان‌اند که به آخرت یقین دارند) صفت و علامت نخستین متقیان؛ همانا اتحاد شعور مثبت و فعالی است که در نفوس مؤمنان، حقیقت ایمان به‌غیب، با ادای فرایض و ایمان به‌همه انبیا را همراه یقین به‌روز رستاخیز جمع می‌کند.

این کمال و برازندگی، خاصه عقیده اسلامی و مخصوص شخصیت مسلمانی است که بدین عقیده متصف است. عقیده‌ای با این کمال و رسایی شایستگی آن را داشت؛ تا عنوان آخرین عقیده را داشته باشد؛ تا همه مردم آن را بپذیرند و حیات و شعور خود را در فروغ آن عیار کنند. بدین وسیله به‌بهترین حیات نایل آیند، که شامل احساس و عمل، ایمان و نظام هردو است و هرگاه خواسته باشیم، مفردات صفات متقیان را تشریح کنیم، شرح آن ما را به‌این نتیجه می‌رساند که این مفردات از وجود ارزش‌های اساسی پرده برمی‌دارد که بر حیات بشریت سایه افکنده‌است..

﴿الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ﴾

(آنان که به غیب ایمان می‌آورند.)

در پرتو ایمان به‌غیب، همه آن موانع حسی‌ای که در میان روح و مصدر ارواح و هستی قرار دارد، از بین می‌روند و پرده‌های حسی، مانع درک حقایق نیروها و موجودات ماوراء حس نمی‌گردند. ایمان به‌غیب سرحدی است که با

گذشت از آن، انسان از مرتبه درک حیوانی، که جز از راه حس مجال دیگری را نمی‌بیند، به مقام انسان می‌رسد، انسانی که می‌داند محیط مدرکات بس بزرگ‌تر از ساحه محسوسات و وسایل و آلات حسی است. این یک انتقال پراثری است که آثار عمیق آن در تصوّر و جهان‌بینی انسان، راجع به حقیقت هستی و حقیقت خودش و حقیقت نیروهای هستی و در احساس او راجع به تدبیر و قدرتی که در جهان و ماورای جهان وجود دارد، به ظهور می‌پیوندد.

همچنان آثار عمیق این ایمان در حیات انسان، در زمین محسوس می‌گردد؛ بلی؛ فرق است میان کسی که در چارچوبه محدود حواس به‌سر می‌برد و کسی که در جهان بزرگی به‌سر می‌برد که از راه ضمیر و بصیرت به آن معرفت پیدا کرده و در اعماق ضمیر خود الهام‌هایی از آن در می‌یابد و احساس می‌کند که هستی بالاتر از این چاردیواری زمان و مکان است، که در عمر کوتاه آن را شناخته است و در ورای این جهان، حقیقت بزرگی وجود دارد که هستی از آن منبع گرفته‌است، این همانا حقیقت ذات الهی است که چشم‌ها و خرد‌ها از احساس و ادراک ذات مقدّس او عاجز و ناتوان‌اند.

با این طرز دید، نیروی محدود فکری انسان، از پراگندگی و مشغولیت به درک آن حقیقت، که یارای درک آن را ندارد، در امان می‌ماند. نیروی عقلی به همان پیمانۀ برای انسان داده شده؛ تا بتواند، بر زمین حکومت کند و خلافت الهی را در آن انجام دهد، زندگی خود را سازمان دهد، در آن بیندیشد، تعمّق کند، دست‌به‌کار شود و به رشد و تکامل پردازد و حیات خود را در پناه تکیه‌گاه توانای که هستی از آن مایه گرفته، قرار دهد و در سیر معرفت به حقایق، محیطی را برای غیب باقی گذارد. محیطی که عقل در آسمان آن، یارای پرزدن ندارد و باری اگر انسان بخواهد برتر از حدود توانایی عقل، که در حدود این جهان و حیات این جهان، محدود است، تلاش به عمل آرد، بدون آنکه سبب و متکایی از روح و سرچشمه هستی داشته باشد و بدون آنکه محیط غیب را جدا کرده باشد، تلاشی برای ادراک غیب نماید، آغاز این تلاش ناکام و انجامش هدر و بی‌فایده است.

ناکامی آن از این جهت است که اساساً وسیله‌ای را به کار بسته که اساساً در این میدان استخدام نمی‌شود. برای اینکه نیروی عقل را در راهی به کار بسته

که توانایی درک آن را ندارد و چون انسان به این قضیه بدیهی عقلی که می‌گوید: «محدود، قدرت درک مطلق را ندارد» آشنا گردد، بر اساس همین منطق بر او لازم می‌گردد، که در برابر این حقیقت تسلیم شود، که ادراک مطلق مستحیل است و درک نکردن مجهول، دلیلی بر این نیست که در اعماق غیب مکنون نیز وجود ندارد.

پس، بر انسان است که امر غیب را به نیروی دیگری غیر از نیروی عقل واگذارد و معلومات را در مورد آن از دانا و آگاهی بگیرد که به ظاهر و باطن، غیب و شهود محیط است. احترام به این منطق عقلی، زیور مؤمن و از نخستین صفات متقیان است. «ایمان به غیب» خط فاصلی بود که مرحله ارتقایی انسان را از جهان حیوانی جدا می‌کرد؛ مگر ماتریالیستان امروزی شبیه مادی‌گرایان گذشته می‌خواهند، انسان را به قهقرا سوق دهند و به علم حیوانی برگردانند، به آن جایی که برای غیر محسوس وجودی نیست و این حرکت را به نام «حرکت متری» نام گذاشته‌اند و این عمل در حقیقت و واقع، ذلتی است که خداوند مؤمنان را از آن حفظ کرده‌است؛ زیرا آنان به غیب ایمان دارند. سپاس خدایی راست که این نعمت‌های بی‌پایان را ارزانی کرده و ذلت و شرمساری، گمراهان راست.

﴿وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ﴾

(و نماز را بر پا می‌دارند.)

علامت دیگر این گروه این است که خاص، خدا را پرستش می‌کنند و از این راه، از پرستش مردم و اشیای دیگر در امان می‌مانند. به نیروی مطلق رو می‌آورند که حد و نهایتی ندارد و در پیشگاه خداوند، پیشانی بندگی بر زمین می‌سایند. در برابر بندگان خم نمی‌شوند. دلی که به حق، خدا را سجده می‌کند و رابطه همیشگی را با او حفظ می‌کند، او احساس می‌کند، به واجب‌الوجود پیوسته‌است. او برای زندگی خود اهداف برتر از غایه‌ها و نیازمندی‌های ارضی جست‌وجو می‌کند. او خود را قوی‌تر از مخلوق می‌داند؛ زیرا او به آفریدگار مخلوقات ارتباط دارد. این همه منبع نیرو و قوت است، آن چنان که مصدر تقوی و پرهیزگاری می‌باشد.

این «احساس» عامل مهم در تربیت و رشد شخصیت است. این احساس انسان را در تصوّر، شعور و سلوک «ربّانی‌مَشرب» می‌گرداند.

﴿وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴾

(و از آنچه به ایشان روزی داده‌ایم، انفاق می‌کنند.)
متقیان در آغاز به این عقیده‌اند که این اموالی که در تصرف آنان است، رزق و روزی می‌باشد که خدا آن را برای‌شان داده‌است و خودشان آن را پیدا نکرده‌اند. نتیجهٔ اعتراف به این حقیقت که مال، نعمتی است که خدا بخشیده‌است، انگیزهٔ احسان و کمک و معاونت به بینوایان و وامندگان را در قلب انسان تقویت می‌کند و شعور پیوند انسانی و اخوت و برادری میان همهٔ فرزندان آدم را تحریک می‌کند. این احساس طوری که نفس را از بخل پاک و به کمک و احسان سوق می‌دهد، این حقیقت را نیز در ضمیر شخص قوت می‌دهد که زندگی مجال معاونت و همکاری است؛ نه میدان برخورد و تصادم. و مردم ضعیف و ناتوان و درمانده را حفاظت می‌کند و به آنان این احساس را می‌بخشد که در اعماق دل‌ها و چهره‌ها و روان‌ها قرار دارند؛ نه در بین چنگال‌ها و دندان‌ها.

نفقه در راه خدا، شامل زکات و صدقه و مصرف در دیگر راه‌های خیر است. انفاق در راه خدا پیش از مشروعیت زکات دستور داده شده بود. و این اصل و کلیه‌ای است که زکات آن را تخصیص داده است؛ اما انفاق عام است و زکات یکی از شاخه‌های آن. در حدیثی به روایت فاطمه بنت قیس از رسول اکرم ^Y روایت شده‌است که فرموده‌اند:.

﴿إِنَّ فِي الْمَالِ حَقًّا سَوَى الزَّكَاةِ﴾^۱

یعنی در مال به غیر از زکات حق دیگری هست.
تثبیت جامعیت و شمول مبدء انفاق هدف اساسی این نص را تشکیل می‌دهد قبل از مشروعیت زکات نازل شده‌است.

﴿وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ﴾

(و آنان که بدانچه به‌سوی تو فرود آمده و به آنچه پیش از تو نازل شده‌است ایمان می‌آورند.)

این علامت صفت شایستهٔ پیروان اسلام است. این ملّتی که وارثان عقاید

۱. سنن الکبری، از بیهقی، شمارهٔ حدیث: ۷۰۷۳. «مرکز تدوین»

آسمانی و رسالت‌های انبیا از بامدادان ظهور بشریت‌اند، اینان حامیان میراث بزرگ عقیدت و رسالت‌اند. اینان پیش‌آهنگان موکب ایمان به‌روی زمین، تا پایان نفس زمانه‌اند. نتیجه این ایمان در چندین مظهر به چشم می‌خورد، آری؛ نتیجه آن، احساس و شعور به وحدت و یگانگی جامعه بشریت است. این وحدت در دین، در انبیا و در معبود همه بشریت محسوس می‌گردد. در نتیجه چنین ایمان شخص از تعصب زشت و مذموم بر ضد ادیان و پیروان مذاهب دیگر، تا آن وقت که در طریق صحیح روان باشد، در امان می‌ماند، که رعایت خدای توانا در این است که به انسان این اطمینان را می‌بخشد که رعایت خدای توانا در مورد بشریت برای همیشه بوده و می‌باشد.

مظهر این رعایت در این است که خداوند سر از صبح رسالت همه مردم را به یک دین واحد سوق داده‌است.

آری؛ همه ادیان در اصول یکی‌اند. بالآخره ارزش این ایمان از این رهگذر، این است که در قلب مؤمن این احساس را قوت می‌بخشد که به هدایتی فخر و مباهات کند، که با گذشت ایام، ثبات و پایداری خود را حفظ می‌کند و چون ستاره رهنما در دل ظلمت می‌درخشند.

﴿وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ﴾

(و آنان اند که به آخرت یقین دارند.)

این صفت آخرین صفت و خاتمه علامات است. چنان خاتمه‌ای که دنیا را به آخرت، آغاز را به انجام عمل را به پاداش ارتباط می‌دهد. با این ایمان، انسان به این حقیقت ملتفت می‌شود که وجود او در بسط هستی مهمل نیست و به عبث آفریده نشده‌است و عدالت مطلقه الهی در انتظار اوست و بدین وسیله قلبش مطمئن می‌گردد و تشویشش برطرف می‌گردد و به عمل نیک مبادرت می‌ورزد؛ تا سرانجام در پناه عدل و رحمت الهی بیاساید.

ایمان و یقین به روز آخرت، خط فاصلی است در میان کسی که در چار دیواری تنگ و تاریک حس زندگی می‌کند و کسی که در جهان پهناور و بی‌نهایت بزرگ حیات به‌سر می‌برد. سرحدی است میان کسی که فکر می‌کند، زندگی این جهان همه چیز است و آنکه عقیده دارد، حیات در این جهان امتحانی است، که انسان

را برای زندگی جاوید آماده می‌سازد. حیات حقیقی در ورای این جهان و بیرون از محیط محدود است.

این صفات - چنان‌که متذکر شدیم - در حیات انسانی، اثر بارز و ارزش عمده‌ای دارد. از این لحاظ است که این‌ها علامات متقین، شناخته شده‌اند. در میان این صفات، هم‌آهنگی و انسجام فوق‌العاده وجود دارد، که همه آن‌ها را یک پیکر واحد می‌بخشد.

پس تقوی شعوری است در ضمیر و حالتی است در وجدان که از آن تمایلات و اعمال سرچشمه می‌گیرد و بدین وسیله مشاعر باطنی و تصرفات ظاهری متحد و هم‌آهنگ می‌گردند. در نتیجه انسان در پیدا و پنهان به یاد خدا می‌افتد و همراه با آن صفای روح دست می‌دهد و بالنتیجه پرده‌هایی که در میان عالم غیب و شهود وجود دارد، کم‌کم پایین می‌افتند و معلوم و مجهول، هردو در یک صف قرار می‌گیرند. چون روح، شفاف گردد و پرده‌های میان ظاهر و باطن از بین برود، پس ایمان به غیب نتیجه طبیعی از بین بردن پرده‌ها می‌باشد و عامل اتصال روح به عالم غیب و استقرار در سرپرده آن می‌گردد و همراه با تقوی و ایمان به غیب پرستش خدا انسجام پیدا می‌کند و در نتیجه، انگیزه تعاون تحریک می‌شود و روحیه نفاق از نعمت‌های خدایی به‌عنوان شکران، پا به میدان می‌گذارد و احساس برادری، قوت می‌یابد و سپس ظرفیت ضمیر برای پذیرش همه رسالت‌ها که شبیه قافله‌هایی از نور یکی بعد دیگر به حرکت افتاده‌اند، وسعت پیدا می‌کند و در انجام یقین به روز آخرت، به‌عنوان یک سرانجام حتمی، راه خود را به‌سوی ضمیر مؤمن باز می‌کند.

این بود تصویری از جامعه اسلامی مدینه، که از مسلمانان فداکار و سرسپرده مهاجر و انصار تشکیل گردیده بود. این جامعه با داشتن این صفات، یک گروه پر عظمت و با شکوهی بودند. این شکوه و عظمت محصول همان تجلایی ایمان در آنان بود. همان بود که خدای بزرگ به وسیله آنان در روی زمین و در حیات بشریت تحول عظیمی را ایجاد کرد. از اینجاست که در مورد ایشان چنین ابراز نظر می‌شود.

﴿أُولَٰئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾

(آنان برخوردار از هدایتی از سوی پروردگار خویش‌اند و آنان همان رستگاران‌اند.)

این چنین آنان رستگار و راهیاب شدند و الحق که راه هدایت و رستگاری، معین و پلان شده است.

تصویر دوم در مورد چهره‌نگاری کافران است. در این چهره، مقومات و پایه‌های کفر را در همه عصر و در همه جا، به معرفی و توضیح می‌گیرد:

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ * خَتَمَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَعَلَىٰ سَمْعِهِمْ وَعَلَىٰ أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾

(در حقیقت کسانی که کفر ورزیدند، چه بیم‌شان دهی چه بی‌مشان مدهی، بر ایشان یکسان است [آنان] نخواهند گروید * خداوند بر دل‌های آنان و بر شنوایی ایشان مهر نهاده و بر دیدگان‌شان پرده‌ای است و آنان را عذابی دردناک است.)

در اینجا؛ تقابل تام را در میان متقیان و کافران ملاحظه کرده می‌توانیم، پس هرگاه قرآن ذاتاً هدایت برای متقیان باشد، انذار و عدم انذار در مورد کافران برابر است. در پیچه‌های هدایت به‌سوی ارواح متقیان باز است، رابطه‌های مستحکم، آنان را به هستی و خالق هستی با ظاهر و باطن، غیب و شهود، ارتباط می‌دهد؛ اما در مورد کافران همه این روزنه‌ها بسته و تمامی این روابط گسسته است.

﴿خَتَمَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَعَلَىٰ سَمْعِهِمْ﴾

(خداوند بر دل‌های آنان و بر شنوایی ایشان مهر نهاده.)

بر دل‌ها و گوش‌های‌شان مهر نهاده، پس حقیقت هدایت به آن، نمی‌رسد و آواز نجات‌بخش آن را نمی‌شنوند.

﴿وَعَلَىٰ أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ﴾

(و بر دیدگان‌شان پرده‌ای است.)

پس هیچ نور و هدایتی در برابر آن‌ها نمی‌درخشد. خداوند بر دل‌ها و گوش‌های آنان مهر نهاده و بر چشم‌های‌شان پرده گذاشته و این همه جزای اهانت به ندای انذار الهی است، که بار بار متوجه آنان شده بود؛ تا شود در پی نجات

خود افتند و بر این کشتی نجاتِ همگانی سوار شده و خود را از توفان کفر نجات دهند؛ اما آنان به سرحدی بی‌اعتنا بودند، که انداز و عدم آن، هردو در نظرشان یکی بود.

این یک تصویر سخت تاریک و جامدی است که از خلال حرکت ثابت و قاطع ختم بر دل‌ها و گوش‌ها و پرده بر چشم‌ها نقش می‌یابد.

﴿وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾

(و آنان را عذابی دردناک است.)

و این است سرانجام کفر و الحادی که عنودانه ادامه می‌یابد. به اعلام خطر، گوش نمی‌دهد و اعلام خطر و عدم آن هردو در نظرش یکی می‌شود.

اکنون صورت سوّم و نمونه سوّمی را تقدیم می‌کنیم:

این دسته نه، مانند گروه نخستین باصفا و سماحت‌اند و نه چون گروه دوّم درشت و معاند؛ بلکه اینان مردمی‌اند که مظهر خود را بر خلاف ماهیت خویش جلوه می‌دهند و به چشم مردم خود را به رنگ دیگر می‌زنند، این گروه، همانا منافقان‌اند.

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ * يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ * فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ * وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ * أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ * وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَلَكِنْ لَا يَعْلَمُونَ * وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَى شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ * اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ * أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَةَ بِالْهَدَىٰ فَمَا رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ﴾

(و برخی از مردم می‌گویند: ما به خدا و روز بازپسین ایمان آورده‌ایم؛ ولی گروندگان [راستین] نیستند * با خدا و مؤمنان نیرنگ می‌بازند؛ ولی جز بر خویشان نیرنگ نمی‌زنند و نمی‌فهمند * در دل‌های‌شان مرضی است و خدا بر مرض‌شان افزود و به [سزای] آنچه به دروغ می‌گفتند: عذاب دردناکی [در پیش]

خواهند داشت * و چون به آنان گفته شود، در زمین فساد مکنید، می‌گویند: ما خود اصلاح‌گرایم * به هوش باشید که آنان فسادگران‌اند؛ لیکن نمی‌فهمند * و چون به آنان گفته شود همان‌گونه که مردم ایمان آوردند، شما هم ایمان بیاورید، می‌گویند: آیا همان‌گونه که کم‌خردان ایمان آورده‌اند، ایمان بیاوریم، هشدار که آنان همان کم‌خردان‌اند؛ ولی نمی‌دانند * و چون با کسانی که ایمان آورده‌اند، برخورد کنند، می‌گویند: ایمان آوردیم و چون با شیطان‌های خود خلوت کنند، می‌گویند: در حقیقت ما با شما مییم، ما فقط [آنان را] ریشخند می‌کنیم * خدا [ست که] ریشخندشان می‌کند و آنان را در طغیان‌شان فرو می‌گذارد؛ تا سرگردان شوند * همین‌کسان‌اند که گمراهی را به [بهای] هدایت خریدند، در نتیجه داد و ستدشان سود [ی به بار] نیاورد و هدایت‌یافته نبودند.

این تصویر، بیان حالت منافقان مدینه است و چون موضوع را بیرون از چارچوبهٔ زمان و مکان مورد بحث قرار دهیم ملاحظه می‌شود که این حالت صورت مکرری است که در نسل‌های مختلف بشری دیده شده‌است.

بلی؛ این گروه از منافقان را تاریخ در عصرهای مختلفی به یاد دارد، که شجاعت آن را نداشتند که در برابر حقایق تسلیم شوند و به آن ایمان بیاورند و نه جرأت آن را داشتند که صریحاً از حق انکار کنند و در عین حال می‌خواستند، خود را از عامهٔ مردم بلندتر بترانند و طرز دید خود را شایستهٔ جلوه دهند.

از اینجاست که به عقیدهٔ من این نصوص دور از چوکات تاریخی و شأن نزول، مسئله نفاق را به صورت مطلق در هر زمان و به عنوان یک پدیدهٔ نفسی در روح اشخاص ضعیف‌النفس مورد بحث قرار می‌دهد.

منافقان، شامل گروهی‌اند که دعوای ایمان به خدا و روز آخرت را دارند؛ اما آنان مؤمن نیستند، آنان منافق‌اند و جرأت آن را ندارند که حقیقت شعور خود را در برابر مؤمنان ابراز کنند، آنان فکر می‌کنند که نسبت به دیگران هوشیارتر بوده و دیگران مردم ساده‌اند که می‌توان آنان را به حيله و نیرنگ، بازی داد. قرآن حقیقت حيله و مکر آنان را افشا می‌کند و عمل آنان را تنها فریب دادن مؤمنین نمی‌داند؛ بلکه آن را دغل‌کاری در کار «داور» می‌خواند.

﴿يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا﴾

(با خدا و مؤمنان نیرنگ می‌بازند.)

با مطالعه این نص قرآنی و امثال آن در برابر یک حقیقت بزرگ و در برابر لطف و کرم بی‌پایان الهی قرار می‌گیریم این حقیقتی که قرآن به صورت مکر تأکید و بیان کرده؛ همانا حقیقت رابطه میان خدا و مؤمنان است. خداوند صف مؤمنان را صف خود و امر آنان را امر خود و شأن آنان را شأن خود می‌داند. آنان را به خود صم می‌کند و ایشان را در پناه خود قرار می‌دهد، دشمن آنان را دشمن خود و مکر و فریبی که متوجه آنان می‌گردد، آن را متوجه خود می‌داند. این لطف بی‌نهایت الهی است. این لطفی که مقام مؤمنان و حقیقت آنان را بالاتر از وهم و گمان بالا می‌برد. این لطف بیانگر این حقیقت است که ایمان در بسط هستی بزرگ‌ترین و گرامی‌ترین حقیقت است. ایمان در دل مؤمن اطمینانی را جا می‌دهد که حد و نهایی ندارد. در آن حال که خدای توانا قضایا و مسایل مربوط به مؤمن را متعلق به خود می‌داند و او را در صف خود جا می‌دهد و در جوار خود او را کرامت می‌بخشد، پس مکر و فریب و آزار بندگان عاجز و ناتوان کجا را خواهد گرفت؟ این حقیقت بزرگ آن چنان که مایه اطمینان و سربلندی مؤمن است، تهدید تکان‌دهنده برای آنانی است که به فکر مکر و فریب و آزار مؤمنان اند. این نص آنان را طرف خطاب قرار داده، هشدار می‌دهد که برخورد آنان تنها با مؤمنان نیست؛ بلکه جنگ آنان با مسلمانان، جنگ با خدای توانا و قهاری است که ایشان یارای قهر و غضب او را ندارند. اگر به دوستان خدا اذیت می‌رساند، در انتظار قهر و غضب خدا باشد.

این حقیقت از هردو جانب آن، سزاوار تدبّر عمیق است. باید مؤمنان در آن تعمّق کنند؛ تا مطمئن گردند و در راه حق استوار گام بردارند، از مکر مکاران و فریب فریبکاران و از آزار شریران نهراسند و دشمنان مؤمنان، نیز باید به آن ملتفت باشند و بر خود بلرزند، چون بخواهند، به مؤمنین آزاری رسانند؛ زیرا به خاطر بیاورند که آنان در برابر «که» قرار دارند، دشمنی‌شان در نهایت در برابر کیست؟ و اکنون باز بر می‌گردیم، به شرح احوال منافقان. آنانی که به زعم خویش با خدا مکر و فریب می‌کنند و خود را مؤمن می‌خوانند و می‌گویند: ما به خدا

و روز آخرت ایمان داریم و با این عبارت به زعم خویش همه را گول می‌زنند و فکر می‌کنند، مؤمنان، ساده و خوش باورند و اینان مکار و ذکی، قرآن این مکاران احمق را به باد استهزا می‌گیرد. قبل از اینکه آیت تکمیل گردد، موجی از استهزا بر آنان نثار می‌گردد.

﴿وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ﴾

(ولی جز بر خویشتن نیرنگ نمی‌زنند و نمی‌فهمند.)

الحق اینان خود را بازی می‌دهند؛ مگر نمی‌دانند که خدا به مکر و حیلۀ آنان آگاه است و هرگز چیزی از آنان بر خدا پنهان نمی‌ماند و مؤمنان در پناه رعایت خداوندی قرار دارند و از نتایج شوم این مکاری و خساست، خدا آنان را حفظ می‌کند؛ اما این غفلت‌زدگان فقط با خود مکر و فریب می‌کنند، خود را بازی می‌دهند، آن‌گاه که گمان برده‌اند، از این عمل خویش بهره‌برداری کرده و از راه پنهان کردن کفر، نفس خود را و قایه کرده‌اند. آنان با این عمل، خود را در تباهی و هلاکت انداخته‌اند و سرنوشت شومی را در انتظار خود قرار داده‌اند.

خیر؛ برای چه منافقان به این محاولات نادرست مبادرت می‌ورزند و خود را فریب می‌دهند؟ بلی عِلَّتِ آن این است:

﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ﴾

(در دل‌های‌شان مرضی است.)

بلی اساساً در طبیعت آنان آفتی و در دل‌های‌شان مرض و علّتی وجود دارد، که آنان را از انتخاب راه مستقیم، مانع می‌شود و بر گرانی عذاب آنان افزونی می‌بخشد:

﴿فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا﴾

(و خدا بر مرض‌شان افزود.)

مرض باعث ازدیاد مرض می‌گردد و انحراف نخست، کم می‌باشد، سپس دامنه آن وسعت و افزونی می‌یابد. این یک قانون الهی است که تغییرپذیر نیست. این قانون در همه چیز، در همه اوضاع، در مشاعر و سلوک تطبیق می‌گردد. پس منافقان به‌سوی سرنوشت معلومی حرکت می‌کنند، سرنوشتی که در انتظار مردمی است که می‌خواهد با خدا و مؤمنان مکاری کنند:

﴿وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ﴾

(به [سزای] آنچه به‌دروغ می‌گفتند، عذاب دردناکی [در پیش] خواهند داشت.)

یکی از صفات دیگر منافقان، عناد و درست جلوه‌دادن اعمال نادرست‌شان بود. این صفت زشت در میان رُوشناسانِ آنان چون عبدالله بن ابی بن سلول - که در روزهای نخستین هجرت در میان قوم خود مرکزیت و مقام برجسته داشت - ملاحظه می‌شود. اینان با دیده‌درایی، اعمال زشت خود را درست و سالم می‌خواندند و چون زمینه‌گریز از مواخذه را پیدا می‌کردند، با بی‌حیایی دست به فساد می‌زدند.

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ﴾

(و چون به آنان گفته شود در زمین فساد مکنید، می‌گویند ما خود اصلاح‌گرانیم * به‌هوش باشید که آنان فسادگران‌اند؛ لیکن احساس نمی‌کنند.) این دسته تنها به‌دروغ و مکر اکتفا نمی‌کردند؛ بلکه حماقت و سماجت می‌کردند و چون برای‌شان گفته می‌شد در زمین فساد مکنید، به این اکتفا نمی‌کردند که بگویند، ما فساد نکرده‌ایم؛ بلکه با دیده‌درایی فساد خود را اصلاح خوانده و می‌گفتند:

﴿إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ﴾

(ما خود اصلاح‌گرانیم.)

مردمی که زشت‌ترین اعمال را انجام می‌دهند و نام آن را کار درست می‌گذارند، در هر عصری وجود داشته و دارند. آری؛ چه تبه‌کارانی را بشریت می‌شناسد، که نام خود را مصلحان اجتماعی گذاشته‌اند!

بلی؛ آنان برای این، چنین ادعایی را می‌کنند که اصلاً ارزش‌ها و موازین اخلاقی و اجتماعی در نزد آنان مختل شده و نادرست است و همین‌که میزان اخلاص، پاکی و تجرد، در انجام عمل در نفس انسان مختل گردد، دیگر موازین و ارزش‌ها دچار اختلال و بی‌موازنگی می‌گردد.

آنانی که در ضمیر خود با خدا راست نیستند، مستحیل است که آنان فساد اعمال خویش را بدانند؛ زیرا میزان خیر و شر، صلاح و فساد، در نفوس آنان همراه با تمایلات و هوس‌ها، بالا و پایین می‌شود و روی کدام اصل و قاعده ثابتی قرار ندارند و به‌علت این اعمال شوم آنان است که فیصله قاطع و نظریه صحیح و سالم در مورد اعمال آنان به این شرح صادر می‌شود:

﴿أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ﴾

(به‌هوش باشید که آنان فسادگران‌اند؛ لیکن نمی‌فهمند.)

و از جمله صفات آنان یکی هم این بود که خود را بر دیگران برتر می‌خواندند؛ تا بدین وسیله در میان مردم مرکزیت دروغینی کسب کنند:

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ، قَالُوا: أَنْتُمْ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ؟ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَلَكِنْ لَا يَعْلَمُونَ﴾

(و چون به آنان گفته شود همان گونه که مردم ایمان آوردند شما هم ایمان بیاورید می‌گویند آیا همان گونه که کم‌خردان ایمان آورده‌اند؛ ایمان بیاوریم، هشدار که آنان همان کم‌خردان‌اند؛ ولی نمی‌دانند.)

پر واضح است که دعوت اسلام در مدینه از آنان مطالبه می‌کرد؛ تا اینان نیز مانند مؤمنانِ مخلص، به‌تمام معنی ایمان بیاورند و در برابر هدایت آسمانی رسول اکرم ﷺ تسلیم بلاشرط بوده و به هرطرف که این هدایت به آنان دستور دهد، به آن طرف رو آورند؛ مگر آنان که خود را ارستوکرات و اشراف می‌خواندند، نمی‌خواستند در همه امور مانند دیگران باشند و برای خود امتیازات می‌خواستند و می‌گفتند: قبول انجام تمامی هدایات پیغمبر مربوط به مردمان بینوا و فقراست، ما، که، ارستوکرات و از طبقات ممتازیم، این کار را نباید انجام دهیم و این عبارت مشهور خود را تکرار می‌کردند:

﴿أَنْتُمْ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ﴾

(آیا همان گونه که کم‌خردان ایمان آورده‌اند ایمان بیاوریم؟)

اینجاست که جواب قاطع و تقریر جازم با این عبارت، آنان را مخاطب قرار

می‌دهد:

﴿أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَلَكِنْ لَا يَعْلَمُونَ﴾

(هشدار که آنان همان کم‌خردانند؛ ولی نمی‌دانند.)

آری؛ گذشت، آن ایام که عوام را بی‌خرد می‌خواندید و دعوای برتری می‌کردید، اینک شما خودتان به‌علت اینکه از راه حق منحرف شده‌اید، سفیه و بی‌خردید. و چه بسا که سفیهان به سفاهت خود پی نمی‌برند و منحرفان از انحراف خویش خبر ندارند.

و در پایان، آخرین صفت آنان شرح می‌شود و ضمن آن از ارتباط میان منافقان مدینه و یهودانی که حقد سیاهی را بر ضد اسلام به دل می‌پروانیدند، تذکر به عمل می‌آید. بلی، منافقان تنها به دروغ و حیل و حماقت و دیده‌درایی اکتفا نمی‌کردند؛ بلکه با یهودان در خفا توطیه‌های شوم و دسیسه‌های پلیدی را طرح می‌کردند:

﴿وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَى شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزَؤُونَ﴾

(و چون با کسانی که ایمان آورده‌اند برخورد کنند، می‌گویند: ایمان آوردیم و چون با شیطان‌های خود خلوت کنند می‌گویند در حقیقت ما با شماایم ما فقط [آنان را] ریشخند می‌کنیم.)

بعضی از مردم وجود دارند که فرومایگی را قوت و مکاری را مهارت می‌دانند، در حالی که اینان در حقیقت ضعف و خساست‌اند، انسان قوی، لئیم، خبیث، مکار دسیسه‌ساز و در خفا، عیب‌جو و سخن‌چین نمی‌باشد.

منافقان که جرأت آن را نداشتند، موقف خود را به صراحت در برابر مسلمانان توضیح دهند؛ لذا در خفا دست به دسیسه‌سازی و فتنه‌گری زده، با یهودان - که کینه سیاهی به دل داشتند - همدست می‌شدند؛ تا بتوانند به کمک آنان در صف فشرده اسلامی رخنه‌ای ایجاد کنند و همچنان اینان در میان یهودان برای خود تکیه‌گاه و سندی جست‌وجو می‌کردند. همین منافقان بودند که چون با دسیسه‌سازان و شیاطین‌شان روبه‌رو می‌شدند، می‌گفتند: ما مؤمنان را استهزا و مسخره می‌کنیم و اصلاً مؤمن نیستیم:

﴿وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزَؤُونَ﴾

(و چون با شیطان‌های خود خلوت کنند، می‌گویند: در حقیقت ما با شما مییم، فقط [آنان را] ریشخند می‌کنیم.)

یعنی اظهار ایمان و تصدیق ما در پیش مؤمنان، دروغ بوده و برای تمسخر و استهزا این کار را می‌کنیم. قرآن همین‌که این قول آنان را حکایت می‌کند، تهدید سختی را متوجه آنان ساخته و به شدت آنان را محکوم می‌کند. طوری که می‌فرماید:

﴿اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ﴾

(خدا [است که] ریشخندشان می‌کند و آنان را در طغیان‌شان فرو می‌گذارد؛ تا سرگردان شوند.)

چقدر ذلت زده است آن کس که آفریدگار قهار آسمان‌ها و زمین بر او استهزا کند!

آری؛ او چقدر بدبخت خواهد بود! تصوّر سرنوشت هول‌انگیز و مسیّر هلاکت‌بار این چنین اشخاص، دل‌ها و پیکرها را می‌لرزاند. آری؛ با قرائت این عبارت:

﴿اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ﴾

لرزه بر اندام انسان می‌افتد.

خدای توانا منافقان را می‌گذارد، بدون آنکه به سرنوشت خود آگاه شوند، هر طرف مانند موش‌های لاغر بلولند؛ اما سرانجام در تَلْکِ فولادین در افتاده، با حسرت و ندامت جان می‌دهند. این است استهزا و سخریه تکان‌دهنده‌ای که با استهزای احمقانه و بی‌جان آنان تفاوت دارد.

در اینجا حقیقت دیگری نیز به چشم می‌خورد، حقیقتی که قبلاً نیز به آن تماس گرفته و گفته بودیم که مبارزات مسلمانان در پناه رعایت خداوندی انجام می‌پذیرد و مؤمنان در برخورد خود با دشمنان تنها نیستند؛ بلکه خدا با آنان است و از آنان حمایت می‌کند و دشمنان خدا برای دایم در امان نمی‌مانند. خداوند برای آنان فرصتی می‌دهد؛ تا اندکی در لجنزار گمراهی، بلولند و سرانجام به شدت از آنان انتقام دوستان خود را می‌گیرد و سرنوشت هلاکت‌باری در انتظار آنان است؛

اما آنان غافل‌اند.

آخرین سخنی که در این مورد گفته شده، تشریح حقیقت احوال و بیان گراف خساره آنان است:

﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَهَ بِالْهُدَىٰ فَمَا رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ﴾

(همینان‌اند که گمراهی را به [بهای] هدایت خریدند در نتیجه داد و ستدشان سود [ی به بار] نیاورد و هدایت‌یافته نبودند.)

بلی؛ اینان اگر می‌خواستند، قادر بودند به راه راست روند و هدایت در اختیاری آنان بود؛ مگر آنان مانند سوداگران احمق در بدل هدایت گمراهی و ضلالت را خریدند، پس در تجارت خویش فایده نکردند:

﴿فَمَا رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ﴾

(در نتیجه داد و ستدشان سود [ی به بار] نیاورد و هدایت‌یافته نبودند.)

صحبت در مورد گروه سوّم نسبت به گروه اوّل و دوّم طولانی‌تر شده، علّت آن این است که در دو نوع اوّل نوعی از استقامت و یکرنگی وجود دارد، در نوع اوّل صفایی و استقامت در ایمان و در نوع دوّم عناد و پافشاری در کفر و ضلالت ملاحظه می‌شود؛ مگر در نوع سوّم التواء و غموض و مرض و پیچیدگی و پریشانی موجود بود و نیازمند آن بود، تا روشنی بیشتری بر آن انداخته شود؛ تا ماهیت و حقیقت آن روشن گردد.

علاوّه‌آ این طوالت به مطلب دیگری نیز اشاره می‌کند و آن اینکه مسلمانان از طرف منافقان در مدینه مورد آزار و تعرض و رنج‌های فراوانی قرار گرفتند و برای دایم این گروه پست و لئیم در میان صفوف مسلمین - مایه ایجاد دردسرها و تولید مشکلات بوده، پس باید برای‌شان موقع داده نشود؛ تا در میان مسلمانان نفوذ کنند.

دسایس‌شان افشا گردد و ماهیت کثیف‌شان مُعرّفی گردد و برای ازدیاد توضیح و روشنی انداختن بیشتر ملاحظه می‌شود که این گروه از راه ایراد مثال‌ها و تشبیهات بیشتر افشا می‌گردند؛ تا واقعیت سیاه آنان در نزد همگان روشن گردد و بدین مناسبت آمده‌است:

﴿مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْفَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ
وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ﴾

(مثل آنان همچون مثل کسانی است که آتشی افروختند و چون پیرامون آنان را روشنایی داد، خدا نورشان را برد و در میان تاریک‌هایی که نمی‌بینند رهایشان کرد.)

این گروه از ابتدا مانند کافران چشم و گوش خود را از دیدن و شنیدن سرچشمه هدایت نبستند و دل‌های خود را از ادراک مانع نشدند؛ بلکه بعد از آگاهی و درک هدایت، کوری و گمراهی را بر هدایت و روشنی، ترجیح دادند. آتش را روشن کردند؛ مگر از نور آن بهره نبرداشتند. اینجا بود که خدا نوری را که مطالبه کرده بودند؛ از بین برد:

﴿ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ﴾

(خدا نورشان را بُرد.)

و آنان را به‌علت این کورده‌ماغي و مکاری و اعراض از نور هدایت، در تاریکی گذاشت:

﴿وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ﴾

(و در میان تاریکی‌هایی که نمی‌بینند رهایشان کرد.)

گوش‌ها، زبان‌ها و چشم‌ها را - که برای فراگرفتن و پذیرش انوار حق است، بیکاره و مهمل ساختند. گوش‌های خود را بیکاره ساختند، از این رهگذر آنان کردند، بیکاره ساختن زبان، آن‌ها را گنگ ساخت و مهمل قراردادن چشم، ایشان را کور گردانیده، پس آنان هیچ‌گاه به‌سوی حق برگشته نمی‌توانند و از هدایت و نور بهره‌مند نمی‌گردند.

مثال دیگر که بیانگر و ترسیم‌گر اضطراب و حیرت نفسی و بیم آنان است، بدین شرح تقدیم شده است:

﴿أَوْ كَصَيِّبٍ مِّنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ
فِي آذَانِهِمْ مِّنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ وَاللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ يَكَاذِبُونَ
يَخْطِفُ أَبْصَارَهُمْ كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَّشَوْا فِيهِ وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا وَلَوْ شَاءَ
اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾

(یا چون [کسانی که در معرض] رگباری از آسمان که در آن تاریکی‌ها و رعد و برقی است [قرار گرفته‌اند] از [نهیب] آذرخش [و] بیم مرگ سر انگشتان خود را در گوش‌های‌شان نهند؛ ولی خدا بر کافران احاطه دارد * نزدیک است که برق چشمان‌شان را بر باید هر گاه که بر آنان روشنی بخشد در آن گام زنند و چون راه‌شان را تاریک کند [بر جای خود] بایستند و اگر خدا می‌خواست شنوایی و بینایی‌شان را بر می‌گرفت، که خدا بر همه چیز بسی تواناست.)

شگفتا! چه تمثیل رسایی! آنجا صحنه عجیب و پر از حرکت و تلاش و اضطراب و حیرت است. صحرای بی‌پایان و نامعلوم! صحنه‌های هول‌انگیز و ترس‌آور! وارخطایی‌ها و شتابزدگی‌ها! در آنجا نورهایی به چشم و آوازهایی به گوش می‌رسد! باران سخت و توفانی می‌بارد! همراه با تاریکی ظلمت و رعد و برق هول‌انگیز، با چشم‌زدن برق، رهروان بدفرجام، چند قدم بر می‌دارند، چون تاریکی سایه افکند، جابه‌جا ایستاده می‌شوند، حیران و پریشان، هر طرف می‌نگرند، نمی‌دانند پایان کارشان به کجا می‌انجامد؟ کجا می‌روند، وارخطاوند و سخت ترس خورده‌اند! از بیم صاعقه - دست‌ها را بر گوش‌های خویش می‌نهند!! حرکت و شوری که این صحنه را احتوا می‌کند، از ریزش توفان باران گرفته، تا تاریکی‌ها، رعد و برق، تا حیرت‌زدگان و بیم‌خوردگان این صحنه وحشتبار و گام‌برداشتن‌های پر از بیم و خوف و توقف‌های بهت‌آور این صحنه هول‌انگیز با همه جزئیات آن، با روش «تأثیر ایحائی» جزئیات حالت منافقان را تمثیل می‌کند که در بیابان پر ظلمت گمراهی حیرت‌زده و پریشان در انتظار سرنوشت غم‌انگیزی می‌باشند. این صحنه بیانگر وضع منافقان است که لحظه‌ای با مؤمنان ملاقی می‌شوند، موقفی می‌گیرند و چون به‌سوی شیاطین خویش برگردند موقف دیگر می‌گیرند. لحظه‌ای چیزی را بر زبان می‌آرند و لحظه بعدتر از آن انکار می‌کنند. در جست‌وجوی نور و هدایت می‌شوند؛ اما سرانجام به‌سوی ظلمت می‌گرایند. این تمثیل محسوس است که از حالت نفسی گروهی از مردم چنان تعبیر می‌کند، که گویا شخص مستقیماً زوایای نفوس منافقان را به چشم می‌بیند و این خود یکی از طریقه پر از اعجاز قرآن است که احوال روحی را چنان مجسم می‌گرداند، گویا

که یک حالت محسوس باشد.^۱

بعد از اینکه تصویر گروه‌های سه گانه تمام می‌شود، لهجه سیاق متوجه عموم فرزندان آدم گشته و همه مورد خطاب قرار می‌گیرند؛ تا از گروه اول و شکل نخستین پیروی کرده و به این راه راست و طریقه پرمفعت و.. روان شوند و به صف متقیان بپیوندند:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾

(ای مردم پروردگارتان را که شما و کسانی را که پیش از شما بوده‌اند آفریده‌است عبادت کنید، باشد که به تقوی گرایید ﴿همان [خدایی] که زمین را برای شما فرش [گسترده‌ای] و آسمان را بنای [افراشته] قرار داد و از آسمان آبی فرود آورد و بدان از میوه‌ها رزقی برای شما بیرون آورد، پس برای خدا همتایانی قرار مدهید در حالی که خود می‌دانید.)

این خطاب ندا و دعوتی است برای همهٔ ابنای بشریت؛ تا عبادت آفریدگار واحد را بکنند. چه او تعالی متفرد به خالقیت است و فقط او شایستهٔ پرستش و عبادت است و عبادت هم از خود، هدفی دارد؛ که باشد مؤمنان به آن هدف برسند و کارشان بدان پایان یابد. این است هدف عبادت:

﴿لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾

(باشد که به تقوا گرایید.)

خدا را عبادت کنید؛ تا شود که به برگزیده‌ترین صورت و بهترین حالتی نایل شوید، که شایسته‌ترین حالت در حیات بشریت است. این حالت همانا حالت پرستندگان خدا و حالت پرهیزگاران است، که حق خدا را شناخته و آفریدگار بزرگ را - که خدای همهٔ مردم، آفریدگار و روزی‌دهندهٔ همگان و خدای زمین و آسمان است - پرستش می‌کنند. آن خدا را که:

۱. برای معلومات بیشتر به فصل (التخیل الحسی والتجسیم) به کتاب التّصویر الفنی فی القرآن مراجعه شود. مؤلف. این کتاب به نام‌های مختلفی، چون: تصویرسازی هنری در قرآن. توسط زاهد ویسی ترجمه شده‌است. «مرکز تدوین»

﴿جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا﴾

(گردانید زمین را بساطی برای رهایش)

این نص قرآنی بیانگر این مطلب است که خداوند زمین را قابل رهایش گردانیده و آن را رهایشگاه آرام و پناهگاه مصون قرار داده؛ اما مردم نعمت خدا را در زمین فراموش می‌کنند و فراموش کرده‌اند که چگونه خدا زمین را، صالح برای حیات گردانیده و همه آنچه را که در آن هست، برای رفاه بنی آدم مسخر ساخت! اگر لطف خدا نمی‌بود، انسان نمی‌توانست، با این آسانی به‌روی زمین رحل اقامت افکند. اگر یکی از عناصر لازمه حیات از بین برود و اگر از ترکیب هوا، عنصری کم شود، انسان دیگر نمی‌تواند، به روی زمین زندگی کند:

﴿وَالسَّمَاءَ بَنَاءً﴾

(و آسمان را بنایی [افراشته].)

بلی؛ آن چنان‌که در زمین مواهب بزرگ الهی نهفته است و برای حیات زمینه مساعدی ساخته شده‌است، در کرات آسمانی نیز مواهب بسیاری وجود دارد. نظم و هم‌آهنگی و جلال آسمان، پر بیانگر عظمت و جبروت آفریدگار است. کرات آسمانی نیز در مورد «فراهم شدن زمین برای حیات» ارتباط عمیق دارد. حرارت و روشنایی، قوه جاذبه کرات آسمانی و دیگر عوامل باعث فراهم شدن فضای مساعد حیات در زمین می‌گردد. پس شگفت‌آور نیست که هنگام ذکر مواهب الهی و شرح این حقیقت که روزی‌دهنده و آفریدگار مستحق عبادت است، از مواهبی که در کرات آسمانی نهفته است، ذکری به عمل آید:

﴿وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ﴾

(و از آسمان آبی فرود آورد و بدان از میوه‌ها رزقی برای شما بیرون آورد.)

در این نص از انزال آب از آسمان و رویانیدن میوه‌ها بحث شده، این مطلب در چندین موضعی از قرآن کریم در مقام تذکر از قدرت الهی و بیان نعمت حق ذکر شده‌است. آبی که از آسمان فرو می‌آید، ماده و عنصر اساسی حیات زندگان و زنده‌جان‌ها به روی زمین است، حیات به اشکال و انواع مختلف آن از آب منشأ می‌گیرد:

﴿وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ﴾^۱

(و هر چیز زنده‌ای را از آب پدید آوردیم.)

استفاده از آب در سرسبزی و شادابی زمین و به دست آوردن محصولات حیاتی و نقش آب در حیات انسان و متوقف بودن حیات انسان به آب در اشکال و انواع مختلف آن، همه این مسایل، حقایقی اند که نیازی به بحث و استدلال ندارند. چه همه به این حقایق اعتراف دارد. پس در مقام دعوت به عبادت خداوند توانا یک تذکر مختصر در مورد آن کفایت می‌کند.

در این خطاب الهی دو اصل و کلیتی از کلیات و اصول جهان‌بینی و تصوّر اسلامی تبارز می‌کند: یکی و یگانگی خالق همه مخلوقات، نص قرآنی:

﴿خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ﴾

(و کسانی را که پیش از شما بوده‌اند آفریده‌است.)

بیانگر این حقیقت است؛ دوّم وحدت و هم‌آهنگی و انسجام جهان‌آفرینش و توافق آن با حیات و انسان. این مطلب از این نص قرآن کریم بر می‌آید:

﴿الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ﴾

(همان [خدایی] که زمین را برای شما فرش [گسترده] و آسمان را بنای [افراشته] قرار داد و از آسمان آبی فرود آورد و بدان از میوه‌ها رزقی برای شما بیرون آورد.)

بلی؛ زمین بساط رهایش انسان قرار داده شده و آسمان با نظام بدیع خویش سرچشمه ریزش باران و شادابی زرع و گیاه گردیده و این همه محصول فضل و احسان خداوند است:

﴿فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَندَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾

(پس برای خدا همتیانی قرار مدهید، در حالی که خود می‌دانید.)

۱. متن کامل آیه مبارک و ترجمه معانی آن این است: ﴿أَوَلَمْ يَرِ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ﴾

(آیا کسانی که کفر ورزیدند ندانستند که آسمان‌ها و زمین هر دو به هم پیوسته بودند و ما آن دو را از هم جدا ساختیم و هر چیز زنده‌ای را از آب پدید آوردیم؟ آیا [باز هم] ایمان نمی‌آورند) سورة انبیا آیه/۳۰.

«مرکز تدوین»

آری؛ چون نیک می‌دانید که زمین را صالح برای زندگی و رهایش شما گردانید، مر او را شریک و انبازی نیست، پس از این آگاهی اگر شما به او شرک می‌آورید، این عمل نهایت قبیح و نادرست است. نهی قرآن از شرک برای آن است، تا عقیده توحید به صورت صاف و مجرد باقی ماند و در حریم قدرت و جبروت الهی مجالی برای هیچ نیروی دیگر باقی گذاشته نشود. با ملاحظه این حقیقت می‌توان گفت: نهی از شرک تنها متوجه همان خدایانی نیست که مشرکان آن‌ها را با خدا می‌پرستیدند؛ بلکه چه بسا شرک که در اشکال و انواع دیگری غیر از این نوع معروف، عرض اندام می‌کند، در اشکال و انواع بسیار خفیه و غیر واضح. از آن جمله موارد ذیل را می‌توان نام برد:

التجا از غیر خدا در مورد برآورده شدن آمال و آرزوها؛

ترس و هراس از غیر خدا؛

عقیده کردن به این موضوع که به غیر از خدا هم قادر به نفع و ضرر رسانیدن است و امثال آن...

از ابن عباس روایت است که گفته‌اند: «کلمه انداد - که در قرآن کریم از آن صحبت شده است - شامل آن نوع شرکی است که از صدای حرکت پای مورچه بر صخره سیاه، در سیاهی شب نیز پنهان و خفیه تر است و آن عبارت است از اینکه گفته شود: قسم به خدا و قسم به زندگی تو و حیات من، ای فلانی! و یا گفته شود: اگر سگ فلانی نمی‌بود، امشب دزدان به خانه ما می‌آمدند و اگر مرغابی نمی‌بود، دزد می‌آمد و قول شخصی که به رفیق خود می‌گوید: آنچه را که خدا و تو بخواهی و یا این قول اگر خدا و فلانی نمی‌بود، چنین و چنان می‌شد... همه این اقوال شرک به خداست.^۱

در حدیثی آمده است، شخصی به رسول اکرم Y گفت «آنچه را که خدا و تو بخواهی رسول الله Y فرمود: أجعلتنی لله ندا؟ یعنی آیا مرا شریک خدا می‌سازی؟»^۲ اسلاف و پیشوایان ما در مورد دوری از شرک سخت محتاط بودند و

۱. متن حدیث مبارک این است: «عن ابن عباس قال: الأنداد هو الشرك أخفى من ديب النمل على صفة سوداء في ظلمة الليل» درجه حدیث: حسن؛ نگاه: «تفسیر ابن ابی حاتم» ۸۱/۱. مرکز تدوین

۲. درجه حدیث: حسن. نگاه: «مسند» (۲۵۳/۳-شاکر). «مرکز تدوین»

اکنون ما از خود پرسیم، آیا چنین احساس در ما هم وجود دارد؟ آیا ما به حقیقت توحید پی برده‌ایم؟

یهودان و منافقان در مدینه در مورد صحت رسالت رسول اکرم ﷺ اظهار شک و تردید می‌کردند، چنان‌که مشرکان در مکه و در نقاط دیگر نیز در این حقیقت شک و تردید داشتند، قرآن کریم همه آنان را با خطاب عمومی «ای مردم» به تحدی و چلنج فرا می‌خواند و از آنان دعوت می‌کند، برای درک واقعیت دست به تجربه عملی زند و بدین مناسبت می‌فرماید:

﴿وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾

(و اگر در آنچه بر بنده خود نازل کرده‌ایم شک دارید پس اگر راست می‌گویید سوره‌ای مانند آن بیاورید و گواهان خود را غیر از خدا فرا خوانید.)

در آغاز این تحدی به مطلب عمده تماس می‌گیرد، این مطلب همانا توصیف رسول اکرم ﷺ به صفت عبودیت برای خداست:

﴿وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا﴾

(و اگر در آنچه بر بنده خود نازل کرده‌ایم شک دارید.)

این صفت در این مقام به مفاهیم متعددی دلالت می‌کند.

بلی؛ این صفت بیانگر مقام ارجمند و بزرگ رسول خدا در پیشگاه ذات اقدس الهی است. به دلیل اینکه بزرگ‌ترین مقامی که برای بنده به نزد خدا هست، همانا مقام عبودیت است. همچنان در این صفت، اشارتی است، به اینکه بندگان همه باید خدای یگانه را عبادت کنند و به او انباز و شریکی نیاورند و مقام عبودیت برای بندگان عالی‌ترین مقام است. چه این پیغمبر که در مقام نبوت و وحی است و آن برترین مقام است، به عبودیت نسبت داده می‌شود و بدان نسبت هم بزرگ داشته می‌شوند.

اما تحدایی که در اینجا آمده است، یکبار دیگر به مطلع این سوره اشاره کرده و متذکر می‌شود: قرآن این کتاب آسمانی از آن حروف، ترکیب یافته که در دسترس شما منکران قرار دارد، اگر در آن شکی دارید، شما تجربه کنید و سوره‌ای مانند یکی از سوره‌های آن بیاورید و برای تصدیق مدعای خویش گواهی بیاورید،

خدا که به تصدیق بنده خود پرداخته است این هم شما و این هم میدان امتحان. مشرکان تلاش‌های مذبوحانه کردند؛ اما جایی را نگرفت.

این تحدی و چلنج قرآن طوری که در حیات فرخنده رسول اکرم Y بوده بعد از وفات آن حضرت همچنان الی قیام الساعة باقی است، قرآن برای همیشه متمایز از کلام بشر باقی ماند و این اعجاز برای دایم، بیانگر جلال و جبروت قرآن است و زمره این قول خدا برای همیشه به عنوان یک حقیقت قاطع در گوش منکران می‌رسد:

﴿إِن لَّمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ﴾

(پس اگر چنین نکردید و هرگز هم نمی‌توانید چنین کنید، از آن آتشی که سوختش مردمان و سنگ‌هایند و برای کافران آماده شده پرهیزید.)

تحدای قرآن، شگفت‌انگیز و حکم جازم بر اینکه پاسخ بر این تحدی غیر ممکن است، به‌غایت شگفت‌آورتر است. راستی اگر منکران کم‌ترین قدرتی در خود می‌یافتند، هرگز اهمال نمی‌کردند و اینکه قرآن با تأکید از این عجز و قصور آنان صحبت می‌کند و سرانجام هم چنین واقع می‌شود، این خود دلیل قاطعی است، بر اینکه قرآن معجزه است و مجال تردید در آن وجود ندارد. مجال زور آزمایی به منکران باز بود؛ مگر توانی در خود ندیدند و اگر بر فرض محال آنان قادر می‌بودند، سوره‌ای بیاورند، البته حجیت قرآن از بین می‌رفت؛ مگر چنین چیزی صورت نگرفت و هرگز به‌وقوع نمی‌پیوندد. اگر چه این تحدی در رویارویی یک گروه مشخص صورت گرفته؛ اما هدف آن همه نسل‌های انسانی، در همه جا و همه وقت است و این خود یک فیصله قاطع تاریخ در مورد قرآن است. آنانی که به اسالیب و تعبیرات ادبی آشنایی دارند و کسانی که به جهان‌بینی‌ها و تصوّرات انسان‌ها معرفت دارند، مردمی که به نظام‌ها و روش‌ها و نظریات در ساحه‌های مختلف روحیات و علوم اجتماعی بصیرت دارند، این حقیقت را خوب درک کرده و می‌کنند که تحلیل‌های قرآن در این مورد کاملاً با طرز دید انسان فرق داشته و زور آزمایی کردن با روش و تحلیل قرآن، دلیل جهالت شخص و اعراض پلید او می‌باشد. از اینجاست تهدید شدید متوجه آنانی می‌گردد که با همه عجز و

نارسایی در برابر این تحدّی باز هم ایمان نمی‌آورند:

﴿فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ﴾

(از آن آتشی که سوختش مردمان و سنگ‌هایند و برای کافران آماده شده

بپرهیزید.)

حکمت در اینکه در اینجا میان مردم و سنگ‌ها جمع شده و هردوی آن عنوان هیزم سوخت جهنّم را گرفته‌اند، این است که منکران راه حق بعد از اینکه بر دل و دماغ و چشم و گوش خویش پرده می‌زنند و از قبول حق انکار می‌ورزند و پس از اینکه قرآن از آنان دعوت کرده و برای کسب یقین از آنان می‌خواهد، دست به تجربه عملی زنند و ببینند که آیا قرآن از طرف خداست و یا خیر؟ و بعد از اینکه در برابر تحدّی قرآن عاجز و ناتوان می‌مانند، باز هم ایمان نمی‌آورند، اینجاست که آنان عنوان سنگ‌های بی‌احساس را می‌گیرند و با سنگ‌های طبیعی هم‌سطح می‌شوند و آنان فقط به قیافه آدم‌اند؛ نه در حقیقت و واقع. علاوه بر این، آوردن کلمه حِجَارَه در پهلوی انسان، بر هول‌انگیزی صحنه جهنّم می‌افزاید، صحنه‌ای که در آن، آتش، سنگ‌ها را می‌خواند و سنگ‌ها ساحه را برای مردم تنگ می‌کنند. در مقابل این صحنه هول‌انگیز آن‌گاه مشهّد روح‌پرور و نشاط‌انگیز بهشت برین تقدیم می‌شود که در انتظار مؤمنان است:

﴿وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رَزَقُوا قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ وَأُتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾

(و کسانی را که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند مژده ده، که ایشان را باغ‌هایی خواهد بود که از زیر [درختان] آن‌ها جوی‌ها روان است هر گاه میوه‌ای از آن روزی ایشان شود، می‌گویند: این همان است که پیش از این [نیز] روزی ما بوده و مانند آن [نعمت‌ها] به ایشان داده شود و در آنجا همسرانی پاکیزه خواهند داشت و در آنجا جاودانه بمانند.)

انواع مختلف نعمت‌های بهشت برین که چشم از دیدنش مبهوت می‌گردد، برای مؤمنان ارزانی می‌گردد، همسران رعنا و پاکیزه، میوه‌های گوارا که در صورت با میوه‌های دنیایی شباهت دارند؛ اما در لذّت تفاوت از زمین تا آسمان است و

میوه‌های بهشتی هم‌رنگی که هر کدام از خود لذت و گوارایی دیگر دارد، و گمان می‌کند که پیش از آن بدانان داده شده‌است. این همه نعمت‌ها با خاصیت‌ها و تازگی‌های مخصوصی که دارند، احساس سعادت و فکاهت را در میان بهشتیان چندین برابر می‌کند و هرازگاهی، این تشابه ظاهری، تازگی و تازه‌ای را می‌بخشد. موضوع شباهت در شکل و اختلاف در مزیت و خاصیت، علامت واضح و بارز صفت خلق خداوندی‌است! با ملاحظه این پدیده، انسان حقیقت هستی را چندین برابر بزرگ‌تر از مظهر محسوس آن می‌یابد. به‌صورت مثال: انسان را می‌توان نام برد. بنی آدم همگی از لحاظ ترکیب جسمی با هم شباهت دارند؛ همه دارای، سر، جسم، پهلوی، گوشت، خون، استخوان، اعصاب، چشمان، لبان، دهان، زبان و سلول‌های زنده‌اند؛ اما از لحاظ هدف‌های زندگی، طبایع و استعدادها با هم فرق دارند و چه بسا تفاوت‌هایی که میان دو انسان بزرگ‌تر از تفاوت میان زمین و آسمان است. این اختلاف انواع و اجناس و طبایع و استعدادها و سایر ممیزات که همه بر می‌گردند به یک سلول حیه که از نظر ترکیب و تکوین، همانند هم‌اند، انسان را در برابر قدرت حیرت‌انگیز و بهت‌آور ذات مقدس الهی قرار می‌دهد.

پس چه کسی خواهد بود که با ملاحظه آثار معجز و بهت‌آور پیدا و پنهان قدرت آفریدگار، از پرستش ذات اقدس او سرپیچی کند و در دستگاه جبروت و جلالش انباز و شریکی آورد؟ پس از تقدیم این مطالب به جواب معارضه و صحبت از مثال‌های وارده در قرآن پرداخته می‌شود:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَّا بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾

(خدای را از اینکه به پشه‌ای یا فروتر [یا فراتر] از آن، مثل زند، شرم نیاید، پس کسانی که ایمان آورده‌اند، می‌دانند که آن [مثل] از جانب پروردگارشان بجاست؛ ولی کسانی که به کفر گراییده‌اند، می‌گویند: خدا از این مثل چه قصد

داشته است [خدا] بسیاری را با آن گمراه و بسیاری را با آن راهنمایی می کند و [لی] جز نافرمانان را با آن گمراه نمی کند.

مشرکان و یهودان بعد از اینکه از معارضه با قرآن عاجز شدند و نتوانستند سورة بسیار کوچکی مانند قرآن بسازند، دست از مقابله های مذبحانه برداشته، به حمله های تشکیک پرداخته، می گفتند: اگر از مقابله با قرآن عاجز شده ایم، دلیل دیگری داریم که این کلام، کلام خدا نیست. به دلیل اینکه در این کلام، ضرب المثل هایی در مورد اشیای زبون و فرومایه آمده است. از قبیل عنکبوت، که در این آیت آمده است:

﴿مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾^۱

(داستان کسانی که غیر از خدا دوستانی اختیار کرده اند، همچون عنکبوت است که خانه ای برای خویش ساخته و در حقیقت اگر می دانستند، سست ترین خانه ها همان خانه عنکبوت است.)

و یا هم مگس، که در این آیت آمده است:

﴿...إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَفِيدُوا مِنْهُ ضَعْفَ الطَّالِبِ وَالْمُطْلُوبِ﴾^۲

(کسانی را که جز خدا می خوانید، هرگز [حتی] مگسی نمی آفرینند، هر چند برای [آفریدن] آن اجتماع کنند و اگر آن مگس چیزی از آنان را برآید، نمی توانند آن را بازپس گیرند، طالب و مطلوب هر دو ناتوان اند) و غیره..

و کلام بزرگان معمولاً از همچو اسمای خرد و فرومایه عاری می باشد؛ تا چه رسد به کلام باری تعالی، که از همه بزرگان برتر و بزرگ تر است، پس چطور در

۱. عنکبوت، آیه ۴۱. «مرکز تدوین»

۲. متن کامل آیه مبارک و ترجمه معانی آن این است: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضَرْبٌ مَثَلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَفِيدُوا مِنْهُ ضَعْفَ الطَّالِبِ وَالْمُطْلُوبِ﴾

(ای مردم! مثلی زده شد، پس بدان گوش فرا دهید، کسانی را که جز خدا می خوانید، هرگز [حتی] مگسی نمی آفرینند، هر چند برای [آفریدن] آن اجتماع کنند و اگر آن مگس چیزی از آنان را برآید، نمی توانند آن را بازپس گیرند، طالب و مطلوب هر دو ناتوان اند) حج، آیه ۷۳. «مرکز تدوین»

کلام او چنین اسما و کلماتی موجود شود! بنابراین آیات متذکره فوق، این معارضه آنان را رد می‌کند و حکمت ضرب‌المثل‌ها را شرح کرده و به کافران اخطار داده می‌شود که نباید به این نوع تشکیک‌های نادرست دست زنند و در عین حال شرح موضوع به مؤمنان اطمینان و وثوق می‌بخشد؛ لذا می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَّا بَعُوضَةٌ فَمَا فَوْقَهَا﴾

(خدای را از اینکه به پشه‌ای یا فروتر [یا فراتر] از آن مثل زند شرم نیاید.)

یعنی جای تشکیک نیست که گفته شود: چرا چنین مثال‌ها در قرآن آمده‌است؟ به دلیل اینکه خداوند، آفریدگار همه مخلوقات است. او آفریدگار مخلوقات نهایت کوچک و بی‌نهایت بزرگ است. همان معجزه‌ای که در آفرینش فیل وجود دارد، همان اعجاز در خلقت پشه نیز موجود است. این معجزه همانا معجزه حیات است که به اسرار آن به‌غیر از ذات اقدس الهی، موجود دیگری اطلاع ندارد و در ضرب‌المثل خُرد و بزرگی تأثیری ندارد؛ زیرا غرض از مثال‌ها توضیح و روشن‌گری است و در آوردن مثال هیچ عیب و شرمی نیست و در این مثال‌ها امتحان و ابتلای قلوب است:

﴿فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ﴾

(پس کسانی که ایمان آورده‌اند، می‌دانند که آن [مثل] از جانب پروردگارشان بجاست.)

مؤمنان این مثال‌ها را حق می‌دانند، ایمان در قلوب آنان فروغی را می‌فروزد که در روشنایی آن حکمت حق را در می‌یابند؛

﴿وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا﴾

(اما کسانی که به کفر گراییده‌اند، می‌گویند: خدا از این مثل چه قصد داشته است.)

بلی؛ کافران آنانی که از نور خدا و حکمت او در حجاب‌اند، آنانی که از سنت و تدبیر الهی بی‌اطلاع‌اند، به چنین سوالات تشکیک‌آور می‌پردازند. این سوال را کسانی می‌کنند که در برابر آفریدگار از ادبی که سزاوار بنده‌است، بهره ندارند، به‌علت جهل و نارسایی، به‌عنوان تشکیک و اعتراض به چنین پرسش‌ها دست می‌زنند، قرآن با لهجه تهدید و اخطار به پاسخ این منکران پرداخته خاطر نشان

می‌کند، در ورای این مثال‌ها تدبیری است که کوردمان از آن بی‌اطلاع‌اند آنان به علت جهل و عناد خویش از مثال‌های روشنگر حقایق، الهام ظلمت می‌گیرند:

﴿يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ﴾

[خدا] بسیاری را با آن گمراه و بسیاری را با آن راهنمایی می‌کند؛ و [لی] جز نافرمانان را با آن گمراه نمی‌کند.

بلی؛ از امتحان‌های خداوند هرکس مطابق استعداد و طبیعت خود و بر اساس طریقه و مزاج خویش استفاده می‌کند و ابتلای خداوندی در همه مراحل واحد است؛ مگر آثار آن در نفوس به اعتبار مزاج و طریقه‌ها فرق می‌کند. در «باغ لاله روید و در شوره‌زار خس». آری بالمثل اوضاع سخت و پرمحنت زندگی، در انسان‌ها تأثیرات مختلفی می‌بخشد. مؤمن صاف‌دل در شکنج و محنت بیشتر به‌سوی خدا می‌گراید؛ اما فاسق و منافق در رنج و زحمت ثبات خود را از دست داده، از یاد خدا غافل‌تر گردیده و از صف مسلمانان بیرون می‌شود. آسوده‌حالی و وفرت نعمت نیز متناسب به طبایع تأثیر خود را می‌بخشد. مؤمن با احساس آرامی بیشتر به خدا نزدیک شده و شکر خدا را زیاده‌تر به‌جا می‌آورد؛ اما فاسق و منافق از دیدن نعمت و رسیدن به زندگی آرام، در عصیان و گمراهی دلیر می‌گردد و چنین است حال مثال‌های قرآن نسبت به طبایع و نفسیت‌های مختلف. آنان که از کوردلی و سیاه‌اندیشی، حکمت آن را درک نمی‌کنند، گمراه می‌گردند و کسانی که از فروغ ایمان بهره‌مند گشته‌اند، به حقیقت نزدیک‌تر می‌شوند و تنها فاسقان و سیه‌دلان از نعمت فهم حکمت امثال بی‌بهره‌اند:

﴿وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ﴾

[و] [لی] جز نافرمانان را با آن گمراه نمی‌کند.

سیاق نص - به شرح صفات فاسقان می‌پردازد - چنان‌که در بدایت سوره صفات متقیان را شرح داده بود - و زوایای مختلف صفات و ممیزات گروه‌های پیشین را که بشریت در همه عصرها در آن چهره می‌نمایند، بیان می‌کند:

﴿الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾

(همانانی که پیمان خدا را پس از بستن آن می‌شکنند و آنچه را خداوند،

به پیوستش امر فرموده می‌گسلند و در زمین به فساد می‌پردازند، آنانند که زیانکارانند.)

در اینجا موارد مُعین عهدشکنی و قطع صلّه رابطۀ مشخص و فسادانگیزی این گروه بیان نشده؛ بلکه به صورتِ مطلق به صفات زشت آنان اشاره می‌شود. در اینجا هدف بیان واقعه مشخص و حادثه به خصوصی نیست؛ بلکه منظور بیان خاصیت این نوع مردم است اینان از خدا دور بوده، و به پیوست هر چه خدا هدایت داده، آن را گسسته‌اند و با فطرت منحرف خود از ارتکاب هیچ زشتی و فسادی امتناع نمی‌ورزند، اینان عنوان میوه گندیده‌ای را دارند که از درخت حیات جدا شده و متعفن گردیده‌اند. نمونه‌های تباهن این گروه در چهره یهودان، منافقان و مشرکان در تاریخ ملاحظه می‌شود و هم‌اکنون مثال‌های بی‌شماری از این مردم با اختلاف نام و عنوان در میان بشریت وجود دارند. بلی اینان که صفات‌شان چنین است:

﴿الَّذِينَ يَتَفَضُّونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ﴾

(همانانی که پیمان خدا را پس از بستن آن می‌شکنند.)

پیمان خدا با انسان در اشکال و چهره‌های مختلفی تبارز می‌کند. این پیمان می‌تواند عهد فطرت باشد، که در طبیعت هر زنده‌جان نهفته است. عهدی که از او می‌خواهد، آفریدگار خود را بشناسد و او را پرستش کند. این زمزمه جاوید در فطرت بشریت برای همیشه وجود دارد؛ اما چه بارها که بشریت گمراه، منحرف گشته، به خدا شریک و انباز می‌گیرد و یا هم این عهد؛ می‌تواند همانا میثاق استخلاف بر زمین باشد که خدا با آدم بسته است. چنان‌که بعدتر شرح این پیمان با این تعبیر می‌آید:

﴿فَأَمَّا يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾

(پس اگر از جانب من شما را هدایتی رسد، آنان که هدایت را پیروی کنند، برای‌شان بیمی نیست و غمگین نخواهند شد * و [لی] کسانی که کفر ورزیدند و نشانه‌های ما را دروغ انگاشتند، آنانند که اهل آتش‌اند و در آن ماندگار خواهند بود.)

این پیمانی است که در تمامی رسالت‌های آسمانی از آن تذکر به عمل آمده و مردم بر اساس آن مکلف ساخته شده‌اند؛ تا فقط خدا را عبادت کنند و در زندگی خویش شریعت و نظام الهی را حاکمیت بخشند، این پیمان‌ها را فاسقان نقض کرده‌اند و چون کسی به عهد الهی پابندی نداشته باشد، به دیگر پیمان‌ها هرگز احترام نمی‌گذارد:

﴿وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ﴾

(و آنچه را خدا به پیوستن آن فرمان داده می‌گسلند.)

خداوند به تحکیم ارتباط‌های مختلفی دستور می‌دهد: به صلهٔ رَحِم میان اقارب و به صلهٔ رحم با جهان بشریت هدایت می‌دهد و قبل از همه به استحکام رابطهٔ اعتقادی و اخوت ایمانی امر می‌کند و اساساً بدون این رابطه استحکام رابطهٔ دیگر کم‌تر عرض اندام می‌کند و چون آن روابطی که خدا به استحکام آن‌ها هدایت داده از هم بپاشد، سایر روابط هیچ‌گاه پایدار نمی‌مانند و فساد و انارشگری در همه‌جا پخش می‌گردد:

﴿وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ﴾

(و در زمین فساد می‌کنند.)

فسادانگیزی در زمین به اشکال و انواع مختلفی به ظهور می‌آید. سرچشمهٔ تمامی مفاسد را نقض عهد خدا، عصیان از امر او تعالی و قطع روابطی که خدا به استحکام آن امر کرده تشکیل می‌دهد. محور پخش فساد در روی زمین، همانا دوری از منهج و طریقهٔ خداست. هرگاه نظام خدایی بر زندگی انسان حاکم نباشد، فساد همه‌جا را فرا می‌گیرد و هرگز نمی‌توان مسایل زندگی را بدون حاکمیت نظام الهی درست کرد. آن‌گاه که رابطه با شریعت الهی قطع گردد، موجی از نارسایی‌ها و توفان از نادرستی‌ها همه‌جا را فرا می‌گیرد. این همه تباهی‌ها و بدی‌ها و فسادها محصول عصیان از نظام خداست و هرگاه چنین عصیانی رونما گردد. سزای آن است که خداوند این عصیان‌گران را به آن چیزی که وسیلهٔ هدایت مؤمنان و متقیان می‌گردد، گمراه کند.



متصلِ بیانِ آثارِ زشت و تباهی‌آورِ کفر و فسوق در زمین، به تقیح از کفر و

عصیان مردم که به بخشاینده حیات و مالک مرگ، آفریننده مدبر و دانا می‌پردازد:

﴿كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ أََمْْوَائًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَّآ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾

(چگونه خدا را منکرید، با آنکه مردگانی بودید و شما را زنده کرد، باز شما را می‌میراند [و] باز زنده می‌کند [و] آن گاه به سوی او بازگردانده می‌شوید * اوست آن کسی که آنچه در زمین است، همه را برای شما آفرید، سپس به [آفرینش] آسمان پرداخت و هفت آسمان را استوار کرد و او به هر چیزی بسی داناست.)

شکی نیست که کفر و عصیان با ملاحظه این همه دلایل و نعمت‌های خداوندی، کفری است کاملاً زشت و مذموم و مجرد از هر نوع تکیه‌گاه و سند. قرآن بشریت را در برابر آن چیزی قرار می‌دهد که خواهی نخواهی در برابر آن حقیقت قرار می‌گیرند و به آن اعتراف می‌کنند و به مقتضیات آن تسلیم می‌شوند. قرآن، فرزند آدم را به حقیقت حیات و اطوار مختلف آن متوجه می‌گرداند و خاطرنشان می‌کند که آنان در محیط مرگ و عدم، بودند، که خدای توانا ایشان را به قدرت کامله خویش حیات بخشید و این یک حقیقت است و برای حیات تفسیری نمی‌توان دریافت، جز اینکه اعتراف کرد که حیات به ید قدرت خداست. بلی؛ انسان می‌بیند زنده است و از نعمت حیات بهره‌مند است، پس چه کسی این حیات را پیدا کرده است؟ پدیده و حیات که زنده‌جان را از موجود بی‌جان جدا می‌کند، از کجا آمده است؟ این سوالی است که ناگزیر در برابر عقل و نفس انسان قرار دارد و نمی‌توان تفسیر دیگری به غیر از اینکه اعتراف کرد که حیات آفریده خداست پیدا کرد. این قانع‌کننده‌ترین و یگانه جوابی است که انسان را از سرگستگی‌های حیرت‌آور جست‌وجوی مبدای هستی نجات می‌دهد. کسانی که به این حقیقت معترف نیستند، لطفاً پاسخ دهند که حیات از کجا منشأ گرفته؟ تمامی پاسخ‌ها به غیر از جواب فوق، حرف‌هایی است بی‌اساس و دور از عقل و دانش. قرآن مردم را به همین حقیقت ملتفت ساخته، متذکر می‌شود:

﴿كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ أََمْْوَائًا فَأَحْيَاكُمْ﴾

(چگونه خدا را منکرید، با آنکه مردگانی بودید و شما را زنده کرد.)

ای فرزندان آدم! شما مانند دیگر مواد بی جان فاقد حیات بودید، خدا حیات را در شما پدید آورد و زنده‌جان شدید، پس چطور به خدایی که زندگی را از او گرفتید، کفر و عصیان می‌ورزید؟

﴿ثُمَّ يُمِيتُكُمْ﴾

(باز شما را می‌میراند.)

مرگ پس از زندگی حقیقتی است انکارناپذیر، زنده‌جان‌ها در هر لحظه در برابر این حقیقت قرار دارند.

﴿ثُمَّ يُحْيِيكُمْ﴾

([و] باز زنده می‌کند.)

در مورد زندگی بعد از مرگ، در سابق و در عصر ما نیز جدال‌هایی وجود داشت و هنوز هم وجود دارد و هرگاه منکران، پدیده حیات را برای بار اول به یاد آورند و در مورد آن تعمق کنند، مسئله زنده‌شدن بعد از مرگ مایه تعجب آنان نمی‌گردد:

﴿ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾

([و] آن گاه به سوی او بازگردانده می‌شوید.)

انسان، آن چنان‌که در آغاز به ید قدرت الهی آفریده شده، باز همچنان عودت می‌کند و چنان‌که در زمین آفریده شده؛ باز به قدرت الهی حشر می‌گردد. خدایی که به قدرت او انسان از عالم اموات به جهان احیا آمده‌است، باز به سوی خدا بر می‌گردد؛ تا حکم الهی در مورد او تطبیق گردد.

در این یک آیه کوتاه، همه دفتر حیات باز و بسته می‌شود. تصویر بشریتی که در قبضه قدرت آفریدگار، در یک پرتو گذرا چنین تمثیل می‌گردد، داستان مرگ و زندگی تشریح می‌گردد و حقیقت بعث و نشر مجسم می‌شود. در این نمایش گذرا، از یک سو سایه قدرت توانا ترسیم می‌شود و از سوی دیگر تصویر این حقایق، آثار عمیق خود را در حواس انسان به جا می‌گذارد و بعد از این، روشنایی دیگری که تکمیل‌کننده پرتوافگنی نخستین است، بدین شرح تقدیم می‌شود:

﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾

(اوست، آن کسی که آنچه در زمین است همه را برای شما آفرید، سپس به [آفرینش] آسمان پرداخت و هفت آسمان را استوار کرد و او به هر چیزی بسی داناست.)

مفسّرین و متکلمین، در مورد خلقت زمین و آسمان و اینکه کدام یک اوّل آفریده شده، سخن‌هایی گفته‌اند، در مورد استواء و تسویه، بحث‌های طولانی کرده‌اند؛ مگر فراموش کرده‌اند که کلمات «قبل و بعد» اصطلاح بشری است، که قیاس آن در مورد ذات اقدس الهی مفهومی ندارد و این مطلب را نیز فراموش کرده‌اند که کلمات استواء و تسویه نیز دو اصطلاح لغوی بوده و فقط به غرض نزدیک‌ساختن صورت غیر محدود و بی‌نهایت... به تصوّر محدود انسان به کار برده شده‌اند و به غیر از این، به مطلب دیگری اشاره نمی‌کنند.. و جدال‌های کلامی که در اطراف این تعبیرات قرآنی، توسط علمای کلام به راه انداخته شده‌اند، همه آن‌ها آثار نامطلوب فلسفه اغریقی و مباحث لاهوتی یهودان و نصرانیان است، که در حلقه‌های متکلمین اسلامی، راه یافته و عقلیت صاف و خالص اسلامی را به جدال‌های گمراه‌کننده خود آشنا ساخته‌است و ما امروز هنگام تفسیر آیات قرآنی نیاز نداریم جمال عقیده و جمال قرآن را با این سفسطه‌بازی‌ها تباه کنیم؛ لذا ما در این تعبیرات به دیدار حقایقی می‌افتیم که در مورد غایه و نقش انسان در روی زمین مشاهده می‌شود و ارزش انسان را در میزان الهی تماشا می‌کنیم و موقف انسان را در جهان‌بینی اسلام و در جامعه اسلامی بررسی می‌کنیم:

﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا...﴾

(اوست، آن کسی که آنچه در زمین است همه را برای شما آفرید.)

کلمه «لَكُمْ» در نص فوق؛ مدلول و اشاره بس عمیق و عمده‌ای دارد. این کلمه بیانگر این حقیقت است که خداوند انسان را در روی زمین برای یک کار بسیار عمده و بزرگی آفریده‌است. خدا انسان را خلیفه خود آفرید و او را مالک روی زمین و مؤثر در جریان پدیده‌های آن گردانیده‌است. انسان عالی‌ترین موجود در میان این جهان پهن‌آور است. او حکمرای این میراث بزرگ بوده و نقش او در حوادث و تطوّرات هستی، نسبت به نقش مخلوقات دیگر بسیار عمده و مؤثر است. او آقا و حکمرای زمین و ماشین و آلات است، بنده و محکوم این‌ها

نیست، آن چنان‌که مادی‌گران امروز خیال می‌کنند که او دنباله‌رو حوادث و مقهور تحولات ماشین‌والات نیست. طوری که طرفداران اندیشه‌های اغواگر و نادرست مادیت به آن عقیده بوده و از نقش انسان در سیر تاریخ منکرند.

آری؛ در منطق قرآن انسان آقا و بادار ماشین و آلات است؛ نه محکوم آن، و هیچ ارزش دیگری هم نمی‌تواند، مقام انسان را زیر سایه گیرد و او را ذلیل و محکوم گرداند. هر آن نظام و مکتبی که روی توهین مقام انسانی استوار باشد و هر هدفی که مبنی بر ناچیز شمردن ارزش انسان باشد، هرچند آن هدف، داشته‌های مادی زیادی را تحقق بخشد، نادرست و نامطلوب است و در مخالفت با غایت و جوادی انسان است. کرامت و بزرگواری انسان در ردیف اول قرار دارد و به تعقیب آن، ارزش‌های مادی موضوع بحث قرار می‌گیرد، که تابع و رام انسان است.

نعمت و موهبتی که خداوند بر بندگان خود منت می‌گذارد و با تذکر آن، از کفر و عصیانگری آنان تقبیح می‌کند، این نعمت تنها این نیست که خداوند همه آنچه را که در زمین هست، برای انسان آفریده؛ بلکه بالاتر از این نعمت، همانا موهبت استخلاف بر زمین است که خداوند فرزند آدم را به وسیله آن کرامت بخشیده است و ارزش او را مافوق همه ارزش‌های مادی قرار داده است:

﴿ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ ۖ﴾

(سپس به [آفرینش] آسمان پرداخت و هفت آسمان را استوار کرد..)

در اینجا شایسته نیست در مورد معنای استوا و فهم منظور آسمان‌های هفت‌گانه و تحدید اشکال و ابعاد آن‌ها بحث کرد، چه منظور از استواء در اینجا بیان قصه خلق و تکوین آسمان‌ها و شرح این مطلب است که کافران عصیانگر با آنکه خدا زمین و آسمان‌ها را برای آنان آفریده، باز هم به کفر و عصیان می‌پردازند.

﴿وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾

(و او به هر چیزی بسی داناست.)

چه‌طور این مردم از خدا منکر می‌شوند، با اینکه خدا آفریدگار همه بوده و همه چیز در محیط علم و تدبیر او قرار دارد، شمول علم در پهلوی شمول تدبیر، از مهم‌ترین انگیزه‌هایی است که انسان را به سوی خدای واحد دعوت می‌کند و او را وادار می‌سازد؛ تا فقط آن ذاتی را پرستش کند که رزاق و آفریدگار واحد است.

بدین شکل جوله نخستین سوره‌ای که در اطراف ایمان و دعوت به انضمام در صفوف متقیان است، به نهایت می‌رسد.

﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ * وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ * قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ * وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ * فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ * فَتَلَقَى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ * فَلَمَّا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبَعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ * وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾

(و چون پروردگار تو به فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی خواهم گماشت [فرشتگان] گفتند: آیا در آن کسی را می‌گماری که در آن فسادانگیزد و خون‌ها بریزد و حال آنکه ما با ستایش تو [تورا] تنزیه می‌کنیم و به تقدیس تو می‌پردازیم، فرمود: من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید * و [خدا] همه [معانی] نام‌ها را به آدم آموخت، سپس آن‌ها را بر فرشتگان عرضه نمود و فرمود: اگر راست می‌گویید: از اسامی این‌ها به من خبر دهید * گفتند: منزه می‌توانیم که تو ما را جز آنچه [خود] به ما آموخته‌ای، هیچ دانشی نیست، تویی دانای حکیم * فرمود: ای آدم! ایشان را از اسامی آنان خبر ده و چون [آدم] ایشان را از اسامی‌شان خبر داد، فرمود: آیا به شما نگفتم که من نهفته آسمان‌ها و زمین را می‌دانم و آنچه را آشکار می‌کنید و آنچه را پنهان می‌داشتید، می‌دانم * و چون فرشتگان را فرمودیم، برای

آدم سجده کنید، پس به جز ابلیس که سر باز زد و کبر ورزید و از کافران شد، [همه] به سجده درافتادند * و گفتیم: ای آدم! خود و همسرت در این باغ سکونت گیر [ید] و از هر کجای آن خواهید فراوان بخورید؛ و [لی] به این درخت نزدیک نشوید که از ستمکاران خواهید بود * پس شیطان هر دو را از آن بلغزانید و از آنچه در آن بودند، ایشان را به درآورد و فرمودیم: فرود آیید، شما دشمن همدیگرید و برای شما در زمین قرارگاه و تا چندی بر خورداری خواهد بود * سپس آدم از پروردگارش کلماتی را دریافت نمود و [خدا] بر او ببخشد؛ آری او [ست که] توبه‌پذیر مهربان است * و [لی] کسانی که کفر ورزیدند و نشانه‌های ما را دروغ انگاشتند، آنان‌اند که اهل آتش‌اند و در آن ماندگار خواهند بود.)

قصص قرآنی، روی مناسبات مشخصی در جاهای مختلفی وارد می‌شوند، مناسبات معین، هدف قصه و داستان را تعیین کرده، چوکات محدود آن را معرفی و تصویر مطلوب را بیان می‌کند و هر داستان هم‌آهنگ با فضای روحی، فکری و هنری تقدیم می‌گردد و از این راه، نقش و رُول مشخص داستان و هدف روحی آن، ادا شده و اثر مطلوب خود را می‌بخشد.

بعضی مردم گمان می‌کنند، حکایات و داستان‌های قرآن کریم به‌صورت مکرر در مواضع متعدد آورده شده؛ اما اگر درست دقت شود، هیچ قصه و داستان قرآنی مکرر نیست و هیچ حلقه‌ای در یک صورت واحد و روی یک طریقه مشخص در چندین جا مکرر نشده و هر جایی که قصه تکرار شده حتماً از یک لحاظ ابتکاری در آن بوده و هدف جدید در آن گنجانیده شده‌است، که حقیقت تکرار را نفی می‌کند.

و گروهی از گمراهان خیال می‌کنند، در قصص قرآنی واقعیت تمثیل نشده؛ بلکه شرح حوادث فقط صبغه هنری و ادبی دارد؛ اما حقیقت این است که اگر انسان مستقیم‌الطوره با دیده باز و تفکر سالم، قصص قرآنی را مورد بررسی قرار دهد، به این حقیقت انکارناپذیر آشنا می‌گردد که مناسبت‌های معین، باعث ایراد بخش‌های مختلف از قصه با طرز ادا و روش مخصوص در

مواضع مختلف می‌گردد و هیچ‌گونه تکراری که خالی از یک نوعی ابتکار بوده باشد، در داستان‌های قرآنی وجود ندارد. و از آنجا که قرآن کریم کتاب دعوت به راه حق، قانون و نظام زندگی است و یک کتاب داستان و تاریخ نیست که فقط برای سرگرم‌ساختن خوانندگان تنظیم شده باشد؛ لذا داستان‌ها را مطابق با سیاق و موافق با مقتضای حال ذکر می‌کند؛ لذا از تخیل و واقعه‌آفرینی برکنار بوده و واقعیت‌ها را با تعبیر رسا و ابتکاری عرضه می‌کند.

داستان‌ها و حکایات پیامبران Z در قرآن کریم قافله‌هایی از ایمان را تمثیل می‌کنند که یکی بعد دیگری در طریق حق به حرکت افتاده‌اند. همچنان‌که این داستان‌ها از دعوت و مبارزات انبیا و پذیرش این دعوت از جانب نسل‌های مختلف انسانی صحبت می‌کنند و در این حکایات از آثار عمیق ایمان در نفوس همان گروه نخبه و ممتاز بشریت، بحث شده و طبیعت ارتباط آنان را با خدا که در پرتو ایمان حاصل شده، شرح می‌کند و خاطرنشان می‌کند که عنصر ایمان که اصیل‌ترین عنصر وجود است، پیوسته شعله‌هایی از نور خود را در دل مؤمنان بر می‌فروزد.

بر اساس همین حقیقت است که قصص، قسمت عمده‌ای از دعوت این کتاب بزرگ را تشکیل می‌دهد.

اکنون در روشنائی مطالب فوق، داستان آدم Z را مورد بررسی قرار می‌دهیم: در گذشته ملاحظه کردیم که قرآن، مسئله حیات و بلکه مسئله وجود را مطرح بحث قرار می‌دهد و سپس آفرینش زمین را به‌عنوان یکی از بزرگ‌ترین نعمت‌های الهی تقدیم می‌کند.

در اینجا است که داستان خلافت آدم به روی زمین، عرضه گردیده و این مطلب شرح می‌شود که خلافت بر اساس عهد و میثاقی صورت گرفته و خداوند به آدم آن علوم و معارفی را بخشیده است که از راه آن بتواند بر زمین منصب خلافت را انجام دهد و در این شرح تمهید است برای تقدیم داستان بنی اسرائیل که خلافت آنان نیز روی پیمان و عهدی صورت گرفته بود؛ اما چون آنان این پیمان را شکستند، خدا افتخار خلافت را از آنان گرفت و به امت محمدی که واجد این شرایط بودند، بخشید. و این چیزی است که با سیاق و فضای سوره هماهنگی دارد.

و اینک لحظاتی را با نخستین داستان بشریت می‌گذرانیم و اکنون ما در ساحهٔ ملکوت اعلیٰ به سر می‌بریم و با چشم بصیرت، نخستین داستان بشریت را تماشا می‌کنیم و با گوش دل این زمزمهٔ جاوید را می‌شنویم:

﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾

(و چون پروردگار تو به فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی خواهم گماشت.)

آری؛ آنجا فرصت آن فرا رسیده که ارادهٔ خداوند به این مخلوق جدید، زمام زمین را ببخشد و به او قدرت می‌دهد، در محیط مشیت الهی دست به ابداع و تکوین زند و نیروهای زمین را استخدام و گنجینه‌های آن را در راه تعمیر آن به کار بندد و مسئولیت بزرگی را که خدا به او تفویض کرده، به درستی انجام دهد.

پس برای این مخلوق جدید، نیروها و استعداد بخشیده؛ تا بتواند آن را در راه تسخیر نیروهای نهفتهٔ زمین به کار بندد. اینجاست که هم‌آهنگی و ارتباط نزدیکی در میان قوانینی که بر زمین حکومت می‌کند و نوامیسی که بر انسان حاکم است وجود دارد و ارتباط و انسجام این قوانین طوری تنظیم شده، تا برخورد و تضاد می‌میان این دو صورت نگرفته و استعدادهای انسان به علت تضاد با نوامیس جهان از هم نپاشد.

پس این چیز دلیل بزرگواری و عظمتی است که خداوند برای انسان در زمین بخشیده است و این مطلب قسمتی از الهاماتی است که از تعبیر رسا و بلند بالای:

﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾

(من در زمین جانشینی خواهم گماشت) اقتباس می‌گردد.

آری؛ چون با دیدهٔ بصیرت در مورد انسان عمیق گردیم، این حقیقت کاملاً روشن و آفتابی می‌گردد:

﴿قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُكَ﴾

(فرشتگان] گفتند: آیا در آن کسی را می‌گماری که در آن فسادانگیزد و خون‌ها بریزد و حال آنکه ما با ستایش تو [تو را] تنزیه می‌کنیم و به تقدیسست می‌پردازیم.)

از این سخن فرشتگان بر می‌آید که آنان از راه قراین و یا از راه تجارب سابقه‌ای که بر زمین دیده بودند و یا به‌علت آشنایی به فطرت این مخلوق و طبیعت زندگی به‌روی زمین، چنین تصوّر و توقّعی را در اندیشه خود جا داده و معتقد شدند که این موجود دست به فساد و خون‌ریزی می‌زند و علاوه‌آنها به حکم فطرت پاک و ملایکی خویش تصوّر می‌کردند که تسبیح و تقدیس آفریدگار؛ همانا غایه و هدف مطلق وجود است و این خود، علّت نخستین در آفرینش است و این چیز با وجود فرشتگان تحقق پذیرفته چه آنان برای دایم در راز و نیاز تسبیح و تقدیس‌اند؛ اما آنان از درک مشیت علیای الهی عاجز بودند. این را نمی‌دانستند که خدا این مخلوق جدید را برای آن آفرید؛ تا دست به تعمیر زمین زنند و اراده خدا را در راه کشف اسرار هستی، عملی سازند. این موجود احیاناً دست به فساد و خون‌ریزی می‌زند؛ مگر در ورای این شر جزئی، در اجرای خیر بزرگ و همه‌جانبه سعی می‌کنند و به تعمیر زمین می‌پردازد. حرکت دایم و تلاش همیشگی برای تحوّل و تکامل، شعار اوست، از اینجاست که فیصله قاطع الهی چنین صادر می‌شود:

﴿..قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ..﴾

(فرمود: من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید.)

﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ * قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ﴾

(و [خدا] همه [معانی] نام‌ها را به آدم آموخت، سپس آن‌ها را بر فرشتگان عرضه نمود و فرمود: اگر راست می‌گویید: از اسامی این‌ها به من خبر دهید * گفتند: منزهی تو ما را جز آنچه [خود] به ما آموخته‌ای، هیچ دانشی نیست، تویی دانای حکیم * فرمود: ای آدم! ایشان را از اسامی آنان خبر ده و چون [آدم] ایشان را از اسامای‌شان خبر داد، فرمود: آیا به شما نگفتم که من نهفته آسمان‌ها و زمین را می‌دانم و آنچه را آشکار می‌کنید و آنچه را پنهان می‌داشتید، می‌دانم) اینک ما به دیده بصیرت آنچه را می‌بینیم که فرشتگان در ملکوت اعلیٰ

دیده‌اند؛ بلی ما شاهد آن سِرّ عظیمی‌ایم که خداوند هنگام سپردن زمام زمین به انسان کرامت کرد. این سر همانا راز قدرت بر اسما و مسمیات است. نام‌گذاری بر اشیا و اشخاص، در حیات انسان ارزش بزرگی دارد. به راستی اگر این قدرت را خدا به انسان نمی‌بخشید، مجبور به هنگام تفاهم در مورد چیزی معین، خود همانا چیز را حاضر کند و این خود بزرگ‌ترین مشکلی بود که بشریت را رنج می‌داد و قدرت آشنایی به رمز اسمای فرزند آدم را از رنج‌های فراوانی نجات بخشید؛ اما فرشتگان به این خاصیت نیازی نداشتند و بنابراین، چنین معرفتی به آنان موهبت نشده بود؛ لذا چون این کار به آنان عرضه شد، نمی‌دانستند، چطور رمزهای لفظی را در برابر اشیا و اشخاص به کار برند؛ لذا تسبیح‌گویان آهنگ عجز سر دادند و به حدود علم و دانش خویش اعتراف کردند و آدم به این رمز آشنا شد، اینجا بود که این خطاب خدای حکیم و علیم متوجه آنان گردید:

﴿قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَّكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ﴾ * وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا...﴾

(فرمود: آیا به شما نگفتم که من نهفته آسمان‌ها و زمین را می‌دانم و آنچه را آشکار می‌کنید و آنچه را پنهان می‌داشتید، می‌دانم * و چون فرشتگان را فرمودیم برای آدم سجده کنید)

این اعزاز و تکریم، بزرگ‌ترین عزّتی است که خداوند به این مخلوقی دست به عصیان می‌زند، بخشیده است. این موجودی که حیثاً خون‌ریزی می‌کند؛ مگر به رمزی آشناست که از راه آن از فرشتگان برتر شده، او به اسرار معرفت آشناست، اراده مستقلّی دارد که می‌تواند به کمال حریت طریق خود را گزیند. طبیعت دوگانه و مزدوج، قدرت او در انتخاب راه و تحمّل امانت رهبری به‌سوی خدا، این همه برخی از اسرار تکریم اوست. فرشتگان به امر ربّ الجلیل سجده تعظیم به‌جا آوردند؛ اما ابلیس ابا ورزید:

﴿إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾

(پس به جز ابلیس که سر باز زد و کبر ورزید و از کافران شد.)

از اینجا صحبت در مورد مخلوق شریر آغاز می‌شود، مخلوقی که شرارت خود را در مظهر عصیان از ربّ الجلیل و انکار از اعتراف به فضیلت اهل فضل

و اظهار کوردماغی و غرور آشکارا می‌سازد. از سیاق آیت بر می‌آید که ابلیس از جمله فرشتگان نبود؛ بلکه در میان آنان می‌زیست. بلی؛ اگر او از جمله فرشتگان می‌بود، هرگز عصیان نمی‌کرد؛ زیرا نخستین صفت فرشتگان این است:

﴿لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ﴾^۱

(از آنچه خدا به آنان دستور داده، سرپیچی نمی‌کنند و آنچه را که مأمورند، انجام می‌دهند.)

یعنی از امر خدا عصیان و سرپیچی نکرده و امر او تعالی را انجام می‌دهند. استثنایی که در اینجا آمد، دلیل آن شده نمی‌تواند که شیطان از جنس فرشتگان بود؛ زیرا زندگی با آنان مجوز صحت استثنا شده می‌تواند، چنان‌که در اصطلاح عربی گفته می‌شود: «جاء بنو فلان إلا احمد» در حالی که احمد از جمله پسران فلان نبوده؛ بلکه یکی از افراد قبیله آنان است و بر اساس نص قرآنی، ابلیس از جمله جنیان است:

﴿وَخَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَّارِجٍ مِّنْ نَّارٍ﴾^۲

(و جن را از تشعشعی از آتش خلق کرد.)

و این آیت، خود دلیل قاطعی است که شیطان از جنس فرشتگان نیست. اینک در این‌جا معرکه همیشگی میان قوای خیر و شر، میان ابلیس، مظهر شر و انسان خلیفه خدا در زمین تمثیل می‌گردد. در این معرکه‌ای که مصاف آن، ضمیر آدمی است، معیار پیروزی خیر، متناسب است به تمسک انسان به ایمان به خدا و پیروی از اراده نیک. و پیروزی شر، زمانی صورت می‌گیرد که انسان پیمان‌شکنی کرده و در بند شهوات اسیر گردد و از خدا خویشتن را دور دارد:

﴿وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ﴾

۱. متن کامل آیه مبارک و ترجمه معانی آن این است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْجِبَارَةُ عَلَيْهِمْ مَلَائِكَةٌ غُلَاظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ﴾ (ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خودتان و خانواده‌تان را از آتشی که سوخت آن مردم و سنگ‌هاست حفظ کنید، بر آن [آتش] فرشتگانی خشن [و] سختگیر [گمارده شده] اند از آنچه خدا به آنان دستور داده سرپیچی نمی‌کنند و آنچه را که مامورند انجام می‌دهند.) سورة تحریم، آیه / ۶. «مرکز تدوین»

۲. سورة الرحمن، آیه / ۱۵. «مرکز تدوین»

(و گفتیم: ای آدم! خود و همسرت در این باغ سکونت گیر [ید] و از هر کجای آن خواهید فراوان بخورید؛ و [لی] به این درخت نزدیک نشوید که از ستمکاران خواهید بود.)

در بهشت برین همه چیز در اختیار آدم و همسرش بود، تنها یک چیز از آنان خواسته شده بود و آن اینکه فقط از یک درخت استفاده نکنند و شاید در این کار رمزی بود به وجود اشیای ممنوعه در روی زمین. بلی؛ بدون وجود مورد ممنوعه، اساساً اراده انسان موردی پیدا نمی‌کند و میان انسان با اراده و حیوان بدون اراده، فرقی به میان نمی‌آید و بدون وجود ممنوع و منهی‌عنه، اصلاً زمینه امتحان، ثبات و پایداری در راه وفا به عهد متصور شده نمی‌تواند و اراده سرحد فاصل میان حیوان و انسان است. آنانی که بدون اراده و به حکم شهوات، مشغول تمتع و خوش‌گذرانی‌اند، آنان اساساً متعلق به عالم حیوان‌اند، اگرچه به ظاهر در قیافه بنی آدم جلوه کنند:

﴿فَازَلَهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ﴾

(پس شیطان هر دو را از آن بلغزاند و از آنچه در آن بودند، ایشان را به درآورد.)

آه! چه تعبیر رسا و مصوری که با کلمه (فَازَلَهُمَا) ادا شده است.

این لفظی است که شکل حرکتی را ترسیم می‌کند که از آن تعبیر شده است. این تعبیر به حدی رساست که انسان را در جریان حادثه از «بهشت کشیده شدنِ آدم و حوا» قرار می‌دهد. گویا می‌بینید که شیطان پای آدم را می‌لغزاند. اینجاست که آدم عهد را فراموش کرده و در برابر اغواگری عاجز و ناتوان می‌شود. در اینجاست که حکم خدا با این شرح صادر می‌شود:

﴿وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ

حِينٍ﴾

(و فرمودیم: فرود آیید، شما دشمن همدیگرید و برای شما در زمین قرارگاه و تا چندی برخورداری خواهد بود.)

در اینجاست که معرکه میان آدم و شیطان در میدان اصلی آن، اعلان می‌گردد و این معرکه تا آخرالزمان ادامه می‌یابد. آدم به اشتباه خود متوجه می‌شود و به زاری

می‌افتد، خدا توبه‌اش را می‌پذیرد و همیشه چنین است .. هرگاه انسان از صفای دل به خدا رجوع کند، رحمت حق بر او سایه می‌افکند:

﴿فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾

(سپس آدم از پروردگارش کلماتی را دریافت نمود و [خدا] بر او ببخشد؛ آری او [است که] توبه‌پذیر مهربان است.)

در اینجا آدم و فرزندانش، در برابر آخرین عهد و پیمان قرار می‌گیرند و راه رستگاری از طریق تباهی جدا می‌گردد:

﴿قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبَعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ * وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾

(فرمودیم: جملگی از آن فرود آید، پس اگر از جانب من شما را هدایتی رسد، آنان که هدایت‌م را پیروی کنند، برای‌شان بیمی نیست و غمگین نخواهند شد* و [لی] کسانی که کفر ورزیدند و نشانه‌های ما را دروغ انگاشتند، آنان اند که اهل آتش‌اند و در آن ماندگار خواهند بود.)

با این هدایت، معرکه به مرز اصلی آن کشانیده شد ... و بشریت در بامداد خلقت خود به راز پیروزی و شکست آشنا شد.

باز بر می‌گردیم به آغاز داستان. داستان نخستین بشریت. خدا به فرشتگان گفت:

﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾

(من در زمین جانشینی خواهم گماشت.)

یعنی من در زمین خلیفه می‌آفرینم.

پس اساساً آدم برای زندگی در زمین پیدا شده بود. پس درخت ممنوعه و امتحان آدم در بهشت و سپس هبوط به زمین، این همه برای چه بود، در حالی که او از لحظه نخست برای خلافت زمین خلق شده بود؟

بلی؛ می‌توان گفت: این تجربه، یک تربیت و آماده‌ساختن برای زندگی در زمین بوده و برای این بوده که نیروهای خیر خفته در وجود او بیدار گردد و بدین وسیله به آدم خاطر نشان شد که او در زمین دچار اغواگری‌هایی می‌شود و پایان

کار تسلیم به اغواگری، ندامت و پشیمانی است و باید دشمن خود را بشناسد و به پناه‌گاه پرامن پناهنده برگردد.

قصهٔ درخت ممنوعه، وسوسهٔ شیطان، عصیان‌گری از عهد و پیمان، بیداری بعد از غفلت و آن‌گاه پریشانی و طلب آمرزش، همهٔ این حوادث، تجارب مکرری است که فرزند آدم در بسط زمین، هر آن به آن روبه‌رو می‌گردد. خدا پیش از آنکه انسان را در مقر اصلی او قرار دهد، همهٔ این تجارب را در برابرش قرار داد؛ تا با چشم باز با چنین پدیده‌ها، روبه‌رو گردد و از تجربه‌های تلخ برحذر ماند. بعد از این همه، سوال دیگری در برابر ما قرار می‌گیرد و آن اینکه محیط اجرا این همه تجربه‌های آدم کجا بود؟ بهشتی که آدم مدنی در آن به‌سر برد، در کجاست؟ فرشتگان کیان‌اند؟ و ابلیس کیست؟ و به چه شکل خدا با اینان سخن زد و آنان به چه صورت جواب دادند؟

این حقایق و امثال آن‌ها، از جملهٔ آن امور غیبی‌اند که علم آن مختص به خداست و او تعالی به علم قدیم خود می‌دانست که در معرفت حقیقت و کنه این اشیا، برای انسان کدام نفعی نیست؛ لذا برای او این قدرت را نداد؛ تا به‌صورت همه‌جانبه با این اشیا علم حاصل کند. بلی؛ معرفت حقیقت این اشیا لازمهٔ خلافت انسان به‌روی زمین نیست. خداوند انسان را به قوانین و نوامیسی آشنا ساخت و قوانین و حقایق بی‌شماری را از نظر او پنهان گذاشت، آن حقایقی که انسان از ادراک آن عاجز است.

آری؛ انسان با همهٔ پیشرفت‌های حیرت‌آوری که نصیب او شده، هنوز نمی‌داند یک لحظه بعدتر بر او چه خواهد گذشت؟.. این است نمونه‌ای از غیب، و آگاهی بر آن، از مقتضیات خلافت او بر زمین نیست و چه بسا که معرفت این چنین امور به‌جای اینکه او را در موضوع خلافتش بر زمین کمکی رساند، موانعی را ایجاد می‌کند. حقایق غیبی را که خداوند از بنی آدم پنهان گذاشته، تلاش‌های عقلی انسان برای درک آن‌ها فایده و ثمری ندارد. چه اساساً آن وسیله در اختیار او قرار ندارد که توسط آن به غیب دسترسی پیدا کند و هرگاه عقل انسانی قادر به معرفت مغیبات نباشد، انکار او نیز خلاف عقل و منطق است. زیرا که انکار از حقیقتی به ذات خود یک حکم است که نیازمند معرفت و شناسایی است و معرفت

غیب بیرون از قدرت عقل است. پس انکار از آن هم، مفهومی ندارد. تسلیم شدن به موهومات و خرافات، خطرناک و مضر است؛ اما انکار از وجود مجهولات خطرناک‌تر و پر مضرت است. ناشناسی و انکار از مجهولات و غیبات، فقط به خاطر عدم احاطه و ادراک به آن، گراییدن به حیوانیت است که فقط متکی به عالم محسوس بوده و از چارچوبه محسوسات پا فراتر گذاشته نمی‌تواند و نمی‌تواند که پا به عالم آزاد گذارد.

پس باید حقایق غیبی را به حال خود گذاشته و علم به حقیقت و ماهیت آن‌ها را قاصر، به ذات اقدس الهی بدانیم و برای ما همین قدر کافی است که خداوند به آن مقداری که در زندگی به آن ضرورت داریم، حکایت کرده است و بر ماست که توجه و اهتمام خود را متوجه آن جوانبی از داستان گردانیم که در مورد حقایق متعلق به جهان و انسان آمده و هستی را برای ما تصویر کرده و از طبیعت، ارزش‌ها و موازین انسانی صحبت می‌کند و تنها همین چیز برای انسان پر منفعت است و در اینجا به صورت اجمال این حقایق را از نظر می‌گذرانیم.

بارزترین الهامی که از داستان آدم بر می‌آید؛ همانا شرح مقام بزرگ و ارجمند انسان در تصوّر و جهان‌بینی اسلام و نقش او در روی زمین است. بیان موقعیت انسان در میان موجودات، ارزش‌هایی که توسط آن‌ها، انسان ارزیابی می‌گردد، شرح ماهیت و حقیقت رابطه انسان با میثاق الهی و توضیح مفهوم این پیمان که بر اساس آن خلافت انسان در زمین استوار است، همه این مفاهیم، نقاط بارز این داستان را تشکیل می‌دهد.

ارزش و مقام بزرگ انسان از دیدگاه تصوّر و جهان‌بینی اسلامی از اینجا آشکار می‌گردد که خدای بزرگ در ملکوت اعلی خلافت او را بر زمین اعلان کرد و به فرشتگان دستور داد، در پیشگاه او به عنوان تعظیم سجده گذارند و ابلیس را به علت اینکه از این فرمان سر پیچید، مطرود ملأ اعلی قرار داد و بالآخره انسان را در پناه رعایت همیشگی قرار داد. همه این حقایق بیانگر ارجمندی انسان در نظر اسلام است.

از این دید راجع به انسان سایر اعتبارات دیگر متعلق به انسان در تیوری و عمل منشأ می‌گیرند.

نخستین اندرز و اولین ثمره این طرز دید، راجع به انسان این است که انسان آقا و بادار زمین است و زمین برای او آفریده شده است. پس نباید مقام ارجمند او را فدای توسعه و انکشاف اشیا و ارزش‌های مادی ساخت و درست نیست که به خاطر به دست آوردن مکاسب مادی به کرامت و حیثیت انسان ضربتی وارد کرد. چه مادیات همگی برای انسان آفریده شده‌اند؛ تا کرامت او حفظ گردد. پس نمی‌سزد که توهین انسان و پایان آوردن ارزش او را به خاطر منافع مادی جایز دانست.

و اندرز دوم این است که نقش انسان در زمین بیشتر از نقش هر چیز دیگر است. تغییر، تحوّل در سیر حوادث مربوط به انسان بوده و ارتباط به وسایل تولید و مسئله توزیع ندارد و جبر اقتصادی انسان را کشان کشان سوق نمی‌دهد، طوری که پیروان مکتب ماتریالیزم بدان عقیده دارند. مکتب گندیده‌ای که انسان را بنده و غلام ماشین و آلات می‌خواند..

اما از دیدگاه قرآن، انسان یعنی خلیفه خدا در زمین، همان موجود ارجمندی است که وجود او عامل عمده‌ای در نظام کاینات است.

موضوع خلافت او در زمین با همه پدیده و نوامیس آفرینش ارتباط داشته، مسئله امکان حیات و خلافت انسان در زمین، در طرح و نقشه جهان منظور نظر بوده است. آیا این طرز دید در مورد انسان را می‌توان با آن تصور مکتب‌های مادی که می‌گوید: انسان موجود حقیر و ذلیل و تابع آلات است، مقایسه کرد؟

و البته در این حقیقت شکی نیست که این دو طرز دید (طرز دید اسلام و طرز دید مادی) در مورد به میان آوردن نظامی که انسان بر اساس آن حیات خویش را تنظیم کند و همچنان در مورد احترام و عدم آن به مقومات انسانی اثر مستقیم دارند، عدم احترام به انسان در ممالک کمونیستی و از بین بردن همه انواع آزادی‌ها، این همه پدیده‌های شومی که انسان را فدای وسایل تولیدی ساخته، مستقیماً از طرز دید مادی در مورد انسان منشأ می‌گیرد.

در جانب دیگر، طرز دید عالی و پرمایه اسلام در مورد مقام انسان سرچشمه اعتراف به اهمیت فضایل اخلاقی و انسانی در حیات انسان است. میثاق و پیمان خلافت، روی همین ارزش‌ها استوار است. طوری که قرآن می‌فرماید:

﴿فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَن تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾

(فرمودیم: جملگی از آن فرود آید، پس اگر از جانب من شما را هدایتی رسد، آنان که هدایت‌م را پیروی کنند، برای‌شان بیمی نیست و غمگین نخواهند شد.)

ارزش‌های اخلاقی از نگاه اسلام گرامی‌تر از قِیم مادی است. البته اسلام قِیم مادی را نیز از نظر دور نداشته و عنصر عمدهٔ خلافت را تحقیق حقایق مادی می‌داند؛ اما مشروط بر اینکه معنا، فدای ماده نگردهد.

طرز دید اسلام در مورد مقام انسان عامل عمدهٔ طهارت و نظافت حیات می‌گردد. برخلاف طرز دید مادی انسان را به فساد و آلودگی سوق می‌دهد، او را حیوانی می‌گرداند که به غیر از مسئلهٔ شکم در مورد چیز دیگری فکر نمی‌کند.

در طرز دید و تصوّر اسلامی به ارادهٔ انسان احترام گذاشته شده و همین اراده مبنای عهد و میثاق الهی و اساس تکلیف عملی شناخته شده، انسان از راه حاکم گشتاندن اراده در حیات، که باعث استحکام عهد و پیمان الهی است، مقام برتر از منزلت فرشتگان را پیدا می‌کند. انسان در نظر اسلام آن چنان‌که می‌تواند، خود را به مقام برین ارتقا بخشد، همچنان در امکان اوست؛ اگر خواسته باشد، خود مقام خود را از مرتبهٔ حیوان هم پائین می‌آورد و البته این حالت وقتی به اودست می‌دهد که اراده‌اش را تابع هوا و هوس گرداند و پیمان خدا را فراموش کند. احترام به ارادهٔ انسان یکی از مظاهر تکریم و بزرگواری او در مکتب اسلام است و این خود خط فاصل و سرحد مشخصی است که انسان را از حیوان جدا می‌کند.

در شرح معرکهٔ آدم و شیطان، پند و عبرتی وجود دارد که حکایت از طبیعت معرکهٔ دایمی میان حق و باطل، ایمان و کفر، هدایت و گمراهی می‌کند. در این معرکه انسان خود میدان جنگ است. پیروزی و شکست هم مستقیماً به خود او ارتباط می‌گیرد. به این وسیله، به انسان خاطرنشان می‌شود؛ تا هوشیاری را از دست نداده و همیشه به‌عنوان یک عسکر در میدان جنگ آماده باشد.

و در اخیر، نظر اسلام در مورد گناه شرح می‌گردد.

گناه در نظر اسلام مفهوم فردی داشته، توبه هم عنوان فردی دارد. این مطلب

را قرآن به وضاحت شرح می‌کند. اسلام نظر کلیسا را که می‌گوید: «گناه پیش از ولادت بر دوش فرزند آدم نهاده شده و عیسی Z خود را وقف کفاره گناه بنی آدم ساخته، رد می‌کند.»

آری؛ خطای آدم یک عمل شخصی او بود و از راه توبه خودش مورد عفو قرار گرفت و گناهان بنی آدم نیز اعمال شخصی هرکدام بود و راه برای توبه هریک باز است. می‌توانند دست به توبه زنند و یأس و ناامیدی را در خود راه ندهند و خداوند پذیرنده توبه و رحیم و مهربان است.

این حقایق بخشی از الهاماتی است که از داستان آدم در اینجا، به چشم می‌خورد و این به تنهایی خود، ثروت عظیم و بزرگی از حقایق و تصوّرات است. ثروت بزرگی از زیربناهایی است که تصوّرات و اوضاع اجتماعی به روی آن‌ها پایه‌گذاری می‌شوند. از اینجا می‌توان، به اهمیت قصص قرآنی در مورد پایه‌گذاری قواعد تصوّر و جهان‌بینی اسلام و توضیح ارزش‌ها پی برد. آن ارزش‌هایی که سزاوار این جهان است، جهانی که آغاز و انجامش به ید قدرت خداست. تعهد و پیمان خلافت در زمین بر اساس قبول هدایات آسمانی و مقیدبودن، به نظام حیات الهی استوار است و انسان در بسیط زمین فقط دوراه دارد: راه خدا و طریق شیطان و راه سوّمی در میان نیست، یا راه حق را در پیش می‌گیرد و به سعادت جاوید می‌رسد و یا طریق باطل را می‌گزیند و شقاوت و بدبختی به سراغش می‌رسد. از این حقیقت، قرآن به‌عنوان نخستین حقیقت و زیربنای همه تصوّرات و اوضاع در جهان انسان تعبیر می‌کند:

﴿يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ وَإِيَّايَ فَارْهَبُون * وَأَمِنُوا بِمَا أَنْزَلْتُ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ وَلَا تَكُونُوا أُولَ كَافِرٍ بِهِ وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَإِيَّايَ فَاتَّقُون * وَلَا تَلْسَبُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ * وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ * أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ * وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ * الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ * يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ * وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا

تَجْزِي نَفْسٍ عَنْ نَفْسٍ سَيِّئًا وَلَا يَقَبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةً وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ * وَإِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُدَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِّنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ * وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمْ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَاكُمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ * وَإِذْ أَعَدْنَا مُوسَىٰ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ * ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ * وَإِذْ آتَيْنَا مُوسَىٰ الْكِتَابَ وَالْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ * وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُوا إِلَىٰ بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ عِنْدَ بَارِئِكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ * وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَنْ نُّؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ نَرَىٰ اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ * ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ * وَظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّٰنَ وَالسَّلَوى كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ * وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةٌ نَّغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَسَيَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ * فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ * وَإِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرَبَهُمْ كُلُوا وَاشْرَبُوا مِنْ رِّزْقِ اللَّهِ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ * وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَنْ نَّصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِئُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَّائِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصَلِهَا قَالَ أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ اهْبِطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُمْ مَّا سَأَلْتُمْ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ وَبَاؤُوا بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ ذَلِكُمْ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَلِكُمْ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ * إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَىٰ وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ * وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَادْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ * ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ * وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَوْا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ

فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ * فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَمَا خَلْفَهَا وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ * وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً قَالُوا أَتَتَّخِذُنَا هُزُوًا قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ * قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا فَارِصَ وَلَا يَكَرُّ عَوَانٌ بَيْنَ ذَلِكَ فَافْعَلُوا مَا تُؤْمَرُونَ * قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا لَوْثُهَا قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَاءُ فَاقِعٌ لَّوْنُهَا تَسُرُّ النَّظِيرِينَ * قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ إِنَّ الْبَقَرَ تَشَابَهَ عَلَيْنَا وَإِنَّا إِن شَاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ * قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا ذَلُولَ تُثِيرُ الْأَرْضَ وَلَا تَسْقِي الْحَرْثَ مُسَلَّمَةً لَا شِئَ فِيهَا قَالُوا الْآنَ جِئْتُ بِالْحَقِّ فَذَبْحُوهَا وَمَا كَادُوا يَفْعَلُونَ * وَإِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادَّارَأْتُمْ فِيهَا وَاللَّهُ مُخْرِجٌ مَّا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ * فَقُلْنَا اضْرِبُوه بِعَصَاهَا كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَى وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ * ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَّقَّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿١٣٩﴾

(ای فرزندان اسرائیل! نعمت‌هایم را که بر شما ارزانی داشتیم به یاد آرید و به پیمانم وفا کنید؛ تا به پیمان‌تان وفا کنیم و تنها از من بترسید * و بدانچه نازل کرده‌ام که مؤید همان چیزی است که با شماست ایمان آرید و نخستین منکر آن نباشید و آیات مرا به بهایی ناچیز نفروشید و تنها از من پروا کنید * و حق را به باطل در نیامیزید و حقیقت را با آنکه خود می‌دانید کتمان نکنید * و نماز را برپا دارید و زکات را بدهید و با رکوع‌کنندگان رکوع کنید * آیا مردم را به نیکی فرمان می‌دهید و خود را فراموش می‌کنید، با اینکه شما کتاب [خدا] را می‌خوانید، آیا [هیچ] نمی‌اندیشید * از شکیبایی و نماز یاری جوید و به راستی این [کار] گران است؛ مگر بر فروتنان * همان کسانی که می‌دانند با پروردگار خود دیدار خواهند کرد و به‌سوی او باز خواهند گشت * ای فرزندان اسرائیل! از نعمت‌هایم که بر شما ارزانی داشتیم و [از] اینکه من شما را بر جهانیان برتری دادم، یاد کنید * و بترسید از روزی که هیچ کس چیزی [از عذاب خدا] را از کسی دفع نمی‌کند و نه از او شفاعتی پذیرفته و نه به جای وی بدلی گرفته می‌شود و نه یاری خواهند شد * و

[به یاد آرید] آن‌گاه که شما را از [چنگ] فرعونیان رها نمودیم [آنان] شما را سخت شکنجه می‌کردند، پسران شما را سر می‌بردند و زن‌های تان را زنده می‌گذاشتند و در آن [امر بلا و] آزمایش بزرگی از جانب پروردگارتان بود* و هنگامی که دریا را برای شما شکافتیم و شما را نجات بخشیدیم و فرعونیان را در حالی که شما نظاره می‌کردید غرق کردیم* و آن‌گاه که با موسی چهل شب قرار گذاشتیم، آن‌گاه در غیاب وی شما گوساله را [به پرستش] گرفتید، در حالی که ستمکار بودید* پس از آن بر شما بخشودیم، باشد که شکرگزاری کنید* و آن‌گاه که موسی را کتاب و فرقان [= جداکننده حق از باطل] دادیم، شاید هدایت یابید* و چون موسی به قوم خود گفت: ای قوم من! شما با [به پرستش] گرفتن گوساله برخود ستم کردید، پس به درگاه آفریننده خود توبه کنید و [خطاکاران] خودتان را به قتل برسانید که این [کار] نزد آفریدگارتان برای شما بهتر است، پس [خدا] توبه شما را پذیرفت که او توبه‌پذیر مهربان است* و چون گفتید: ای موسی! تا خدا را آشکارا نبینیم، هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد، پس در حالی که می‌نگریستید صاعقه شما را فرو گرفت* سپس شما را پس از مرگتان برانگیختیم، باشد که شکرگزاری کنید* و بر شما ابر را سایه گستر کردیم و بر شما گزانگبین و بلدرچین فرو فرستادیم [و گفتیم] از خوراکی‌های پاکیزه‌ای که به شما روزی داده‌ایم بخورید؛ و [لی آنان] بر ما ستم نکردند؛ بلکه بر خویشان ستم روا می‌داشتند* و [نیز به یاد آرید] هنگامی را که گفتیم بدین شهر درآید و از [نعمت‌های] آن هرگونه خواستید فراوان بخورید و سجده‌کنان از در [بزرگ] درآید و بگویید، [خداوند] گناهان ما را بریز تا خطاهای شما را ببخشاییم و [پاداش] نیکوکاران را خواهیم افزود* اما کسانی که ستم کرده بودند، [آن سخن را] به سخن دیگری غیر از آنچه به ایشان گفته شده بود، تبدیل کردند و ما [نیز] بر آنان که ستم کردند به سزای اینکه نافرمانی پیشه کرده بودند، عذابی از آسمان فرو فرستادیم* و هنگامی که موسی برای قوم خود در پی آب برآمد، گفتیم: با عصایت بر آن تخته سنگ بزن، پس دوازده چشمه از آن جوشیدن گرفت، [به گونه‌ای که] هر قبیله‌ای آبشخور خود را می‌دانست [و گفتیم] از روزی خدا بخورید و بباشامید؛ و [لی] در زمین سر به فساد برمدارید* و چون گفتید: ای موسی! هرگز بر یک [نوع] خوراک تاب نیاوریم، از خدای خود

برای ما بخواه تا از آنچه زمین می‌رویاند، از [قبیل] سبزی و خیار و سیر و عدس و پیاز برای ما برویاند، [موسی] گفت: آیا به جای چیز بهتر خواهان چیز پست‌ترید، پس به شهر فرود آید که آنچه را خواسته‌اید برای شما [در آنجا مهیا] است و [داغ] خواری و ناداری بر [پیشانی] آنان زده شد و به خشم خدا گرفتار آمدند؛ چرا که آنان به نشانه‌های خدا کفر ورزیده بودند و پیامبران را به ناحق می‌کشتند این از آن روی بود که سرکشی نموده و از حد درگذرانیده بودند* در حقیقت کسانی که [به اسلام] ایمان آورده و کسانی که یهودی شده‌اند و ترسایان و صابئان هرکس به خدا و روز بازپسین ایمان داشت و کار شایسته کرد، پس اجرشان را پیش پروردگارشان خواهند داشت و نه بیمی بر آنان است و نه اندوهناک خواهند شد* و چون از شما پیمان محکم گرفتیم و [کوه] طور را بر فراز شما افراشتیم [و فرمودیم] آنچه را به شما داده‌ایم به جد و جهد بگیرید و آنچه را در آن است به‌خاطر داشته باشید، باشد که به تقوی گرایید* سپس شما بعد از آن [پیمان] رویگردان شدید و اگر فضل خدا و رحمت او بر شما نبود، مسلماً از زیانکاران بودید* و کسانی از شما را که در روز شنبه [از فرمان خدا] تجاوز کردند، نیک شناختید، پس ایشان را گفتیم: بوزینگانی‌تان پردشده باشید* و ما آن [عقوبت] را برای حاضران و [نسل‌های] پس از آن عبرتی و برای پرهیزگاران پندی قرار دادیم* و هنگامی که موسی به قوم خود گفت: خدا به شما فرمان می‌دهد که ماده‌گاو را سر ببرید، گفتند: آیا ما را به ریشخند می‌گیری؟ گفت: پناه می‌برم به خدا که [مبادا] از جاهلان باشم* گفتند: پروردگارت را برای ما بخوان تا بر ما روشن سازد که آن چگونه [گاو] است، گفت: وی می‌فرماید: آن ماده‌گاو است، نه پیر و نه خردسال [بلکه] میان‌سالی است، بین این دو، پس آنچه را [بدان] مأمورید به جای آرید* گفتند: از پروردگارت بخواه تا بر ما روشن کند که رنگش چگونه است؟ گفت: وی می‌فرماید، آن ماده‌گاو است، زرد یک‌دست و خالص که رنگش بینندگان را شاد می‌کند* گفتند: از پروردگارت بخواه تا بر ما روشن گرداند که آن چگونه [گاو] باشد؛ زیرا [چگونگی] این ماده‌گاو بر ما مشتبه شده؛ و [لی] با توضیحات بیشتر تو! ما این شاء الله حتماً هدایت خواهیم شد* گفت: وی می‌فرماید، در حقیقت آن ماده‌گاو است که نه رام است تا زمین را شخم زند و نه کشتزار را

آبیاری کند، بی نقص است و هیچ لگّه‌ای در آن نیست، گفتند: اینک سخن درست آوردی، پس آن را سر بردند و چیزی نمانده بود که نکنند* و چون شخصی را کشتید و در باره او با یکدیگر به ستیزه برخاستید و حال آنکه خدا آنچه را کتمان می کردید، آشکار گردانید* پس فرمودیم؛ پاره‌ای از آن [گاوسر بریده را] به آن [مقتول] بزنید [تا زنده شود] این گونه خدا مردگان را زنده می کند و آیات خود را به شما می نمایاند باشد که بیندیشید* سپس دل‌های شما بعد از این [واقعۀ] سخت گردید همانند سنگ یا سخت تر از آن؛ چرا که از برخی سنگ‌ها جوی‌هایی بیرون می زند و پاره‌ای از آن‌ها می شکافد و آب از آن خارج می شود و برخی از آن‌ها از بیم خدا فرو می ریزد و خدا از آنچه می کنید غافل نیست).

از سر آغاز این مقطع، سیاق آیات متوجه بنی اسرائیل می گردد. آری؛ بنی اسرائیل آن قوم عصیانگری که دعوت نجات بخش اسلام را با کراهیت و انکار استقبال کرده و در پیدا و پنهان، علیه آن به مقاومت پرداختند و به صورت مستمر از ظهور آن در مدینه دست به فتنه‌گری زدند. دسیسه‌سازی‌های آنان از آن روزی شروع شد که فروغ اسلام در مدینه پخش گردید و قیادت و زعامت را به دست گرفت و بعد از متحد ساختن اوس خزرج، زعامت اخلاقی و اقتصادی را از کف یهود، بیرون آورد و منافذی را که یهود از آن‌ها استفاده کرده و دست به فتنه‌گری می زدند، از بین برد و نظام حیات جدیدی را بر اساس تعلیمات این کتاب نوین بنیاد نهاد.

سر از آن روزگار، یهود، علیه اسلام و مسلمانان به جنگ پرداخت و آتش این جنگ تا هنوز خاموش نشده، وسایل و اسباب عیناً همان اسباب و وسایل سابقه است؛ اما فقط تغییر شکل داده؛ اما در ماهیت و طبیعت آن تغییری رخ نداده، با این حال بعد از اینکه یهود در هر جای سرکوب و زجر می شدند؛ اما جهان اسلام بود که با سینه فراخ به آنان موقع می داد که در پناهش به آرامی به سر برند. چه این مکتب آزادی بخش اساساً شکنجه‌های مذهبی و عنصری را محکوم می سازد و به پیروان مذاهب اجازه می دهد؛ تا آن زمان که خطری از آنان متوجه اسلام و مسلمانان نباشد، به آرامی در جهان اسلام به سر برند. انتظار برده می شد که یهود

مدینہ پیش از دیگران دعوت اسلام را قبول کنند، چه قرآن تورات را به صفت کل، به عنوان یک کتاب آسمانی شناخته و آن را تأیید کرد و یهودان خود منتظر این رسالت جدید بودند و در کتاب خود تورات اوصاف پیغمبر آخرالزمان را خوانده بودند.

این قسمتی از آیات بینات قرآن بخشی از حمله‌های همه‌جانبه‌ای است که غرض افشاکردن موقف بنی اسرائیل دسیسه‌سازی و فتنه‌گری آنان به عمل آمده و این روش وقتی در برابر آنان اتخاذ می‌شود که آنان با شنیدن دلایل حقانیت دعوت اسلام از آن عمداً انکار کرده و در مقام معارضه برخاستند.

این درس با صیغۀ ندا آغاز می‌یابد و بنی اسرائیل را به یاد آن نعمت‌هایی می‌اندازند که ربّ الجلیل به آنان کرامت کرده است و از آنان مطالبه می‌شود؛ تا به پیمانی که با خدا بسته‌اند وفا کنند؛ تا خدا نیز تعهد خود را در برابر آن به مورد عمل گذارد و ترس خدا را به دل، جا دهند و از آنان خواسته می‌شود، به قرآن که مُصدق تورات است ایمان بیاورند. عنوان نخستین کافران را میگیرند، کفر و عصیان و کتمان حق به منظور اشاعۀ فتنه توسط آنان انجام داده می‌شود؛ تا شک و ارتبابی را در صفوف مسلمانان ایجاد کنند، به شدّت نکوهش شده، به آنان دستور داده می‌شود که به جمعیت مسلمانان پیوندند و همراه آنان نمازگذارند و زکات اموال خود را پردازند و در راه رام‌ساختن تمایلات نفس خویش از صبر و نماز استعانت جویند! نباید چنین کنند که از مشرکان دعوت به عمل آرند؛ تا ایمان آورند؛ اما خود از قبول اسلام سر باز زنند و سپس از آن نعمت‌های فراوانی که در دوره‌های مختلف تاریخ به آنان داده شده، یادآوری می‌شود و یهودان عصر رسالت را با لهجه‌ای، مورد خطاب قرار می‌گیرند که گویا آنان همان یهودانی باشد که در عهد موسی Z به سر می‌برده و نعمت‌های فراوان برای آنان کرامت شده است.

علّت این خطاب به یهودان عصر رسالت این است که یهود همه یک ملت واحد بوده و در صفات و عصیانگری‌ها با هم متحدند. مواقف آنان در مورد انکار حق در دوره‌های مختلف تاریخ یکی است. در این آیات بار دیگر آنان به یاد روز رستاخیز انداخته می‌شوند، به یاد آن روزی که هیچ‌کس به جای دیگری قرار

گرفته نمی‌تواند و فدیة از کسی پذیرفته نمی‌شود و کافران از عذاب الهی خلاص نمی‌شوند.

صحنه نجات یهود از مظالم فرعون و نزول نعمت‌های فراوان یکی بعد دیگر و سرانجام عصیانگری‌های مکرر آنان، در برابر همه این الطاف الهی، شرح می‌گردد و از پیمان‌شکنی‌ها، حق‌تلفی‌ها و جسارت‌های آنان در برابر رسالت‌های آسمانی که تا سرحد پیغمبرگشی، گوساله‌پرستی و جدال و عصیان در برابر اوامر الهی می‌رسد، صحبت می‌شود.

با شرح این حقایق این مطلب تأکید می‌شود که راه اسلام یگانه راه نجات بوده و مذاهب و ادیان دیگر که دست تحریف به‌سوی آن‌ها دراز شده، بعد از نزول قرآن صلاحیت رهبری خود را از دست داده‌اند و پیروان امم و مذاهب مختلف که تابع رسالت نجات‌بخش اسلام می‌شوند، خداوند اجر و پاداش آنان را ضایع نمی‌سازد.

افشاگری و حمله بر مواقف نادرست یهود از چند رهگذر کاملاً حتمی و ضرور بود:

بلی؛ یهودان به‌منظور اغواگری، ادعاهای پر طول و عرضی داشتند، پس برای درهم‌شکستن این ادعاهای باطل و دور از منطق آنان کشف دسیسه‌ها و ماهیت پلید آنان از یک طرف و به‌خاطر روشن‌ساختن اذهان مسلمانان به دسایس یهود از جانب دیگر، چنین افشاگری کاملاً ضروری بود؛ تا در صفوف فشرده و متحد مسلمانان دسیسه‌ها راه نیابد؛

و همچنان ضرورت عمده دیگری در میان بود و آن اینکه مسلمانان به‌علل سقوط مللِ پیشین از مقام خلافت و رهبری بشریت آگاه شوند؛ تا نشود آن اشتباهات در میان ایشان راه یابد و به سرنوشت غم‌انگیز ملل دیگر دچار شوند. مسلمانان مدینه و همه مسلمانان در هر زمان به فراگرفتن این درس‌ها و رهبری‌ها نیاز شدیدی دارند؛ تا در پناه آن بتوانند، با دشمنان معروف همیشگی خویش پیروزمندانه مُبارزه کنند.

آری؛ مسلمانان نیازمندند تا قرآن را به دیده ژرف بخوانند و تعلیمات نجات‌بخش آن را بیاموزند؛ تا به دسیسه‌های دشمنان اطلاع یابند و رمز پیروزی بر

آنان را دریابند. الحق دلی کہ بہ نور ایمان روشن نشدہ و آن کس کہ فرمان حرکت را از مقام رہبری قرآن نگرفتہ، ہرگز قادر نخواہد شد، دسایس شوم دشمنان را بہ صورتِ درست درک کند.

و سپس در جانب ہم آہنگی ہنری و نفسی در تعبیرات قرآنی این حقیقت را آشکارا در می یابیم کہ آغاز این فرصت با انجام داستان آدم و الہامات آن منسجم و ہم آہنگ است. ملاحظہٗ این حقیقت بیانگر تکامل سیاق آیات قرآن است، کہ در میان قصص و مطالبی کہ در خلال آن آمدہ وجود دارد.

بلی؛ چنان کہ ملاحظہ کردیم پیش از این روی این موضوع بحث شدہ بود کہ خداوند زمین و آنچه در آن ہست، را برای انسان پیدا کردہ و سپس داستان خلافت آدم بر زمین، کرامت و اعزاز مقام او بر فرشتگان، موضوع توصیہٗ آدم و فراموشی و نسیان و سپس از پشیمانی و توبہٗ آدم و ہدایت و مغفرت الہی صحبت شدہ، از تجاربی کہ در مورد مُبَارَزَہٗ طولانی قوای شر و فساد با نیروی خیر و صلاح در اختیار آدم گذاشتہ شدہ، صحبت شدہ است.

ہمہٗ این مطالب در آیات قبلی این سورہ گذشت و سپس صحبت از بنی اسرائیل بہ عمل آمد، از پیمان شکنی و کفران نعمت آنان یادآوری شد و خاطرنشان گردید کہ علّت محرومیت بنی اسرائیل از مقام خلافت ہمین اعمال شوم و ننگین آنان بود، با تذکر این مطالب بہ مؤمنان ہشدار گردید؛ تا نشود کہ آنان در اثر ارتکاب چنین اعمالی با این سرنوشت مبتلا گردند.

پس با بررسی این مطلب ارتباط نزدیک میان داستان استخلاف آدم و قصہٗ خلافت بنی اسرائیل بہ چشم می خورد. در اینجا قرآن داستان بنی اسرائیل را بہ صورتِ مکمل تقدیم نمی کند؛ بلکہ برخی از مواقف آنان را بہ اختصار شرح می کند. این داستان در سورہ های مکی کہ پیش از این سورہ نازل شدہ اند، آمدہ است، ہدف از آوردن این قصہ در آن سورہ ها این بود، تا بہ مسلمان خاطرنشان گردد کہ موکب ایمان و قافلہٗ دعوت بہ راہ حقیقت، ریشہ های عمیقی در قلب تاریخ دارد. همچنان از مطالب دیگری کہ با اوضاع و احوال مسلمانان در مکہ سازگار بود، تذکر بہ عمل آمد؛ اما در اینجا ہدف افشاگری نوایا و وسایل زشت یہود و بر حذر ساختن مسلمانان است؛ تا از دسیسہ های آنان بی خبر نمانند

و همچنان در پرتگاه‌های آنان نیفتند و از آنجا که هدف در این دو مورد؛ یعنی در آیات مکی و مدنی از هم فرق داشت، طریقه شرح و تقدیم موضوع نیز از هم فرق می‌کند. با آنکه موضوعی که عبارت از انحراف و عصیانگری بنی اسرائیل است، در هردو مورد یکی است.

پس با مراجعه و بررسی به مواضعی که در آنجاها داستان بنی اسرائیل شرح شده، به این نتیجه می‌رسیم که در هر جا داستان مطابق سیاق تقدیم شده و بر اساس اهداف و توجیهات معینی ترتیب و تنظیم یافته‌است. در اینجا هم داستان موافق با سیاق آیات سابق بر آن، تقدیم شده‌است.

بلی؛ در آیات سابقه مسئله کرامت و عهد و پیمان آدم و فراموشی و نسیان او تقدیم شده بود، در داستان نیز این حقایق گنجانیده شده و خاطر نشان شده که انسان‌ها خواص و ممیزات مشترک داشته، دین و رسالت آسمانی در همه ادوار تاریخ یکپارچه و متحد است. به تمایلات و مقومات نفس انسانی اشاره می‌کند و عواقب دردآور انحراف از مقومات نفسی را شرح کرده متذکر می‌شود: هرگاه انسان از این مقومات روگرداند، از مقام خلافت افتاده و در محیط بهایم سقوط می‌کند.

داستان بنی اسرائیل نسبت به هر قصه دیگری در قرآن بیشتر ذکر یافته و اهتمام در آن بیانگر این حقیقت است که خدای بزرگ به امت محمدی لطف بی‌پایانی دارد و با تقدیم تجارب تاریخی، طریق سالم را در برابر آنان قرار می‌دهد؛ تا نشود به علت بی‌اطلاعی از حقایق، دچار انحراف گردند و بدین وسیله آنان را برای انجام مسئولیت بزرگ خلافت آماده می‌گرداند، پس از این اجمال، اینک به تقدیم نصوص قرآنی می‌پردازیم:

هَٰذَا بَنِي إِسْرَٰئِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي اَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَاَوْفُوا بِعَهْدِي اُوْفْ بِعَهْدِكُمْ وَاِيَّايْ فَارْهَبُوْنِ * وَاٰمِنُوْا بِمَا اَنْزَلْتُ مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَكُمْ وَلَا تَكُوْنُوْا اَوَّلَ كٰفِرٍ بِهٖ وَلَا تَشْتَرُوْا بِآيَاتِيْ ثَمَنًا قَلِيْلًا وَاِيَّايْ فَاتَّقُوْا * وَلَا تَلْسِبُوْا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَكَتَبْتُمُوْا الْحَقَّ وَاَنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ * اَتَاْمُرُوْنَ النَّاسَ بِالْاِيْمِ وَتَنْسَوْنَ اَنْفُسَكُمْ وَاَنْتُمْ تَتْلُوْنَ الْكِتٰبَ اَفَلَا تَعْقِلُوْنَ * وَاسْتَعِيْنُوْا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَاِنَّهَا لَكَبِيْرَةٌ اِلَّا عَلَى الْخٰشِعِيْنَ * الَّذِيْنَ يَظُنُوْنَ اَنْهُمْ مُّلاَقُوْا رَبَّهُمْ وَاَنْهُمْ اِلَيْهِ رٰجِعُوْنَ ﴿١٤٦﴾

(ای فرزندان اسرائیل! نعمت‌هایم را که بر شما ارزانی داشتم به یاد آرید و به پیمانم وفا کنید؛ تا به پیمان‌تان وفا کنم و تنها از من بترسید* و بدانچه نازل کرده‌ام که مؤید همان چیزی است که با شماست ایمان آرید و نخستین منکر آن نباشید و آیات مرا به بهایی ناچیز نفروشید و تنها از من پروا کنید* و حق را به باطل در نیامیزید و حقیقت را با آنکه خود می‌دانید کتمان نکنید* و نماز را برپا دارید و زکات را بدهید و با رکوع‌کنندگان رکوع کنید* آیا مردم را به نیکی فرمان می‌دهید و خود را فراموش می‌کنید، با اینکه شما کتاب [خدا] را می‌خوانید، آیا [هیچ] نمی‌اندیشید* از شکیبایی و نماز یاری جوید و به راستی این [کار] گران است؛ مگر بر فروتنان* همان کسانی که می‌دانند با پروردگار خود دیدار خواهند کرد و به سوی او باز خواهند گشت.)

آن کس که تاریخ بنی اسرائیل را ورق می‌زند، از نعمت‌های فراوانی که خداوند به آنان ارزانی کرده و بالمقابل از عصایانگری‌ها و کفران نعمتی که مرتکب آن شده‌اند، دچار تعجب می‌شود. در اینجا خداوند نخست به صورت اجمال از نعمت‌های خویش به آنان یادآور شده و بر ای‌شان خاطرنشان می‌کند، برای آنکه از نعمت‌های بیشتر بهره‌مند گردند، باید به وعده و پیمان‌هایی که با خدا بسته‌اند وفادار مانند:

﴿يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أَوْفِ بِعَهْدِكُمْ﴾

(ای فرزندان اسرائیل! نعمت‌هایم را که بر شما ارزانی داشتم به یاد آرید و به پیمانم وفا کنید؛ تا به پیمان‌تان وفا کنم.)

در اینجا باید متذکر شد منظور از این عهد و پیمان، کدام عهد است؟ آیا منظور از آن همانا میثاق نخستین است یعنی همان عهد خدا بر آدم است که به این شرح صورت گرفته بود:

﴿فَإِذَا مَا يَأْتِيَكُم مِّنْهُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ. وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾

(پس اگر از جانب من شما را هدایتی رسد، آنان که هدایت‌م را پیروی کنند، برای‌شان بیمی نیست و غمگین نخواهند شد* و [لی] کسانی که کفر ورزیدند و

نشانه‌های ما را دروغ انگاشتند، آنان‌اند که اهل آتش‌اند و در آن ماندگار خواهند بود)

و یا منظور از آن، همانا پیمان فطری است که از این میثاق هم سابقه طولانی‌تر دارد. پیمانی که فطرت انسان با پروردگارش بسته؛ تا خاص او را پرستش کند. این عهد نیازی به دلیل و برهان ندارد؛ زیرا فطرت انسانی ذاتاً به آن بستگی دارد و تا آن زمان که در زنجیر اغواگری و انحراف اسیر نگردد، از این راه رو نمی‌گرداند و یا مراد از این عهد، همانا پیمانی است که خداوند با ابراهیم جد بنی اسرائیل بسته بود؟ چنان‌که در این سوره، این موضوع با این عبارات بیان شده است:

﴿وَإِذْ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا ۚ قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾

(و چون ابراهیم را پروردگارش با کلماتی بیازمود و وی آن همه را به انجام رسانید [خدا به او] فرمود: من تو را پیشوای مردم قرار دادم، [ابراهیم] پرسید: از دودمانم [چطور؟] فرمود: پیمان من به بیدادگران نمی‌رسد.)
و یا مراد از این عهد، همانا میثاقی است که خداوند در آن هنگام که کوه طور را بر بالای سر بنی اسرائیل برافراشته بود، عقد کرد؟ و این موضوع بعدتر ذکر می‌شود.

آری؛ همه این پیمان‌ها در حقیقتِ خویش متحدند و آن عبارت از این است که بنده باید دل و دماغ خود را در برابر فرمان الهی منقاد گرداند. این است همانا دین واحد و این است همانا اسلامی که در طی همه رسالت‌های آسمانی شرح شده است و قافله مؤمنان در طی ادوار مختلف پیوسته این شعار را با خود حمل کرده‌اند. و به نام وفا به این عهد، خداوند از بنی اسرائیل می‌خواهد، تا خاص از او بترسند:

﴿وَأَيَّ فَازِهِبُونَ﴾

(و تنها از من بترسید.)

و به این نام از آنان دعوت به عمل می‌آید که به آن کتاب آسمانی‌ای ایمان بیاورند که مصداق کتاب آنان است و کفر و عصیان مورزند و در صف نخستین مؤمنان قرار گیرند:

﴿وَأْمِنُوا بِمَا أُنزِلَتْ مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَكُمْ وَلَا تَكُونُوا أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ...﴾

(و بدانچه نازل کرده‌ام که مؤید همان چیزی است که با شماست ایمان آرید و نخستین منکر آن نباشید.)

پس اسلام، آن دینی که حضرت محمد Y آن را به ارمغان آورده، همان دین واحد و جاویدانی است که از صبح رسالت آغاز و با ظهور رسول اعظم در مظهر کامل و پیکر اکمل آن نازل شده است.

این همان پیمان ازلی است که خداوند با بشریت بسته است. اسلام عهد قدیم و جدید را باهم متحد ساخته و پیام‌های تازه‌ای را برای به سر رساندن نیازمندی‌های نوین بشریت با خود به ارمغان آورده است و بدین وسیله فرزندان آدم را در یک رشته متحد گردانیده و پیمان خدا را مبنای این اتحاد قرار داد، این پیمان از بشریت می‌خواهد، همه در اطراف آن گرد آیند و به نام نژادها، قومیت‌ها و گروه‌ها از هم جدا نشود.

بلی؛ آنان باید به گرد محور خداپرستی جمع شوند، محوری که از صبحگاه ازل تا شامگاه ابدیت مستحکم و پایدار می‌ماند. خداوند به بنی اسرائیل هشدار می‌دهد، از اینکه نشود به‌خاطر منافع دنیوی از نعمت ایمان به رسالت پیغمبر آخرا الزمان محروم گردند. مخصوصاً پیشوایان و رهبران دینی آنان را که از ترس زوال مراکز و درآمدهای خویش از ایمان به پیغمبر اسلام ابا می‌ورزیدند، برحذر می‌سازد. از آنان دعوت می‌کند که خاص از خدا بترسند؛ نه از ضیاع منافع مادی:

﴿وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَإِيَّايَ فَاتَّقُونِ﴾

(و آیات مرا به بهایی ناچیز نفروشید و تنها از من پروا کنید.)

پول و دارایی از قدیمی‌ترین مظاهر خودنمایی یهودان است و شاید مقصود بالنهی در اینجا همانا درآمد و مکاسب پیشوایان دینی است که در بدل فتوهای دروغین و تحریف احکام دینی به‌دست می‌آوردند و به‌خاطر اینکه آن منافع را از دست نداده باشند، مانع دخول پیروان خود در دین مقدس اسلام می‌گردیدند. اینان نمی‌دانستند که دنیا با مقایسه با هدایت اسلامی ارزشی ندارد و مراد از: ﴿ثَمَنًا قَلِيلًا﴾ که در اینجا ذکر یافته بنا به گفته بعضی از اصحاب و تابعین - رضی الله عنهم أجمعین - همانا دنیاست. الحق که دنیا در برابر ایمان به آیات الهی و

نعمت‌های فراوان آخرت بهای بسیار اندک و ناچیزی است.
 به همین ترتیب آنان را از کتمان حق و خلط کردن حق با باطل، که به منظور تولید شک و اشتباه در جامعه اسلامی به عمل می‌آوردند، برحذر می‌سازد:
﴿وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾
 (و حق را به باطل در نیامیزید و حقیقت را با آنکه خود می‌دانید کتمان نکنید.)

یهودان به کتمان حق و خلط کردن میان حق و باطل عادت داشتند و پیوسته اسباب تولید اضطرابات فکری در جامعه اسلامی و تولید شگاف در صفوف مؤمنان گردیده و مثال‌های زیادی از تلبیس آنان بعدتر ذکر می‌شود و سپس از آنان دعوت به عمل می‌آید، تا به کاروان مؤمنان بپیوندند و از تعصب زشت و مذموم و انعزال - که از ممیزات قدیمی یهود است - خود را برهانند:

﴿وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ﴾
 (و نماز را برپا دارید و زکات را بدهید و با رکوع‌کنندگان رکوع کنید.)
 و آن‌گاه این عمل آنان مخصوصاً رَویَه پیشوایان دینی آنان را به شدت انتقاد می‌کند، که مشرکین را دعوت به ایمان می‌کنند؛ اما در عین حال خودشان مردم را از ایمان به دینی مانع می‌شوند که تصدیق دین قدیم آنان را می‌کند:
﴿اتَّامُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَلَؤْنَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾

(آیا مردم را به نیکی فرمان می‌دهید و خود را فراموش می‌کنید، با اینکه شما کتاب [خدا] را می‌خوانید، آیا [هیچ] نمی‌اندیشید.)

این نص قرآن اگرچه در مورد گروه معینی نازل شده؛ اما مفهوم آن متوجه همه مردم مخصوصاً رهبران و پیشوایان مذهبی است و منحصر به پیشوایان دینی بنی اسرائیل نمی‌باشد. بزرگ‌ترین بلا و مصیبت رجال دین و رهبران مذهبی این است که دین را عنوان حرفه و دام روزی خود بدانند و نه یک عقیده خلاق و روح‌بخش! هرگاه دچار چنین حالتی شوند، البته در آن صورت آنچه را به زبان می‌گویند، ترجمان ما فی الضمیر آنان نیست. مردم را به خیر و نیکی امر می‌کنند؛ مگر خود آن را انجام نمی‌دهند. مردم را به احسان دعوت می‌کنند؛ اما خود در

آن اهمال می‌کنند. احکام را برای جلب رضای زورمندان و ارباب قدرت تحریف می‌کنند و نصوص را مطابق تمایلات صاحبان نفوذ تفسیر می‌کنند. این عملی بوده که احبار یهود آن را انجام می‌دادند، دعوت به کار نیک از طرف شخص و مخالفت عملی آن شخص با آن کار، یکی از عوامل عمده تولید شک و اشتباه است.

این شک، تنها در مورد شخص رونما نمی‌گردد؛ بلکه به مفکوره و ایدئولوژی نیز سرایت می‌کند. چه بسا انحرافات را ملاحظه می‌کنیم، که زاده تضاد میان قول و عمل رهبران دینی می‌باشند. زوال اعتماد به رهبران و پیشوایان دینی بعضاً عامل خاموش شدن شعله ایمان در دل‌ها می‌گردد. سخن هر قدر پرتنطنه و حمّاسی باشد، تا از قلب مؤمن سر نزنند، بی‌روح و مرده است. انسانی را مؤمن به گفتارش نمی‌توان خواند؛ تا آن زمان که عملاً ممثلاً آنچه می‌گوید نباشد و هرگاه انسان ترجمان زنده اقوال خود شود، مردم به گفتارش اعتماد می‌کنند و لو اینکه سخنانش پرتنطنه و آهنگ‌دار نباشد. چه در این حال نیروی سخن از واقعیت آن منشأ می‌گیرد؛ نه از آهنگ و طنین آن و جمال کلام از صدق و راستی آن به چشم می‌خورد؛ نه از زرق و برق لفظی آن. هم‌آهنگی و مطابقت میان گفتار و کردار و میان عقیده و سلوک، کار آسان و راه هموار نیست؛ بلکه نیازمند تحمّل مشکلات و قبول رنج و زحمت است. انسان در این راه باید به‌صورت دایم رابطه خود را با خداوند مستحکم نگهدارد و از او استمداد جوید. چه بسیار واقع می‌شود که مشکلات زندگی انسان را از عقیده و مافی‌الضمیرش جدا می‌کند و موجود فانی، تا آن زمان که به توانایی اقدس مرتبط نباشد، ضعیف و ناتوان است؛ ولو هر قدر اسباب قوّت را فراهم کرده باشد.

بلی؛ نیروهای اغواگر و قوای شر و فساد از انسان قوی‌ترند، هر قدر بخواهد، بر آنان غلبه حاصل کند، لحظه‌ای پیش خواهد آمد که مغلوب آنان می‌گردد و گذشته و آینده خود را از دست می‌دهد؛ اما چون شخص به نیروی ازلی و ابدی متکی باشد، البته که مغلوب شر و فساد نمی‌گردد. چه این قدرت بزرگ‌تر و قوی‌تر از هر قدرت دیگر است. نیروهای اغواگر و مشکلات و مجبرات در برابر آن ضعیف و ناتوان‌اند. از اینجاست می‌بینیم که قرآن یهود؛ بلکه همه مردم

را مخاطب قرار داده و آنان را به استعانت به صبر و نماز دعوت می‌کند و از یهود مطالبه شده، تا پیروی حق را بر مراکز و موقعیت اجتماعی خویش در مدینه و بر بهای اندکی که در تلاش به‌دست آوردن آن‌اند ترجیح دهند و در صفوف مؤمنان داخل شوند! همراه آنان مردم را به راه حق دعوت کنند و یقیناً همه این کارها مقتضی قوت و شجاعت و از خودگذری و مددجستن به صبر و نماز است:

﴿وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ * الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلاقُوا رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾

(از شکیبایی و نماز یاری جوید و به راستی این [کار] گران است؛ مگر بر فروتنان* همان کسانی که می‌دانند با پروردگار خود دیدار خواهند کرد و به‌سوی او باز خواهند گشت.)

غالباً ضمیر در «إِنَّهَا» ضمیر شأن^۱ است و معنای آیت چنین است: دعوت اعتراف به حق در برابر همه این عوایق، سخت مشکل و رنج‌آور است؛ مگر برای مردمان متواضع که تنها در پیشگاه باعظمت الهی خاشع و فرمان‌بردارند و از خدا می‌ترسند و به رحمتش اعتماد واثق دارند. استعانت‌خواستن به صبر و بردباری در چندین جا تکرار می‌شود و این سنگری است که در پناه آن می‌توان بر ضد رنج‌ها و مشقات به دفاع پرداخت. نخستین مشقت و تکلیف، همانا از دست دادن چوکی مقام و منزلت است، که پیروان حق در راه دفاع از حق، این همه را فدا می‌سازند و رنج‌های وارده از این ناحیه را با روح آرام استقبال می‌کنند.

در اینجا باید بدانیم، استعانت به نماز چه مفهوم دارد؟

نماز رابطه و لقایی است که در میان بنده و خدا صورت می‌گیرد. دل در پناه آن قوت می‌یابد، روح احساس پیوند به ملاءاعلی می‌کند و نفس ثروت و سرمایه گران‌بهای را که گرمی‌تر از همه اعراض و متاع دنیوی است در می‌یابد. چون به رسول اکرم Y مشکلی پیش می‌شد، علی‌الفور به نماز پناه می‌آورد. در آن حال که رابطه پیغمبر با خدا فوق‌العاده مستحکم بوده و از وحی و الهام بهره‌مند بود. و هنوز هم این منبع سرشار، در اختیار هر مسلمان قرار دارد. هر مسلمانی که توشه

۱. به ضمیر غایی که پیش از جمله، قرار بگیرد و هدف آن، تفسیر جمله باشد، ضمیر شأن گویند. همانند این‌ها: هوزید منطلق، قل هو الله أحد. «مرکز تدوین»

راه می‌خواهد و آرزوی سیراب‌شدن را در بیابان سوزان زندگی دارد، می‌تواند به این منبع روی آورد. آن‌گاه که امدادها قطع می‌گردد و ذخیره‌ها به نهایت می‌رسد، نماز بزرگ‌ترین مددگار و ذخیره مؤمن است.

یقین‌داشتن به دیدار خدا- البته استعمال کلمه «ظن» و مشتقات آن به معنای یقین در مواضع متعددی از قرآن کریم ذکر شده و در اصطلاح زبان عرب هم به چنین استعمالی، بسیار بر می‌خوریم- و یقین‌داشتن به اینکه پایان همه امور به سوی خداست، پایه و محور مستحکم صبر و بردباری و تقوی و حساسیت ضمیر است. همچنان‌که این کار محور ارزیابی همه ارزش‌ها در دنیا و آخرت است و چون میزان این ارزش‌ها، استقامت و استواری پیدا کرد، جهان و مافیهایش، ناچیز و فرومایه، جلوه می‌کند و آخرت و سرمایه‌های سرشارش در چهره حقیقی خود نمایان می‌گردد و آن‌گاه انسان در انتخاب آخرت به جای متاع دنیا کم‌ترین تزلزلی را در خود راه نمی‌دهد.

همچنان با مطالعه در داستان بنی اسرائیل به این حقیقت می‌رسیم که خدای بزرگ منبع سرشاری از توجیها و رهنمایی‌ها را در اختیار همگان قرار داده؛ تا در اثر بررسی آن‌ها گزیده‌ترین راه را برگزینند...

از همین جاست که برگشت به سوی بنی اسرائیل صورت می‌گیرد و خطاب قرآنی متوجه آنان گردیده و از نعمت‌هایی که به آنان موهبت شده تذکر به عمل می‌آید و از روز رستاخیز - که روز هول‌انگیز است - پیش از تفصیل، به صورت مختصر و اجمال تخویف به عمل می‌آید:

يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ * وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يَقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ﴿١٠٦﴾

(ای فرزندان اسرائیل! از نعمت‌هایم که بر شما ارزانی داشتم و [از] اینکه من شما را بر جهانیان برتری دادم، یاد کنید * و بترسید از روزی که هیچ کس چیزی [از عذاب خدا] را از کسی دفع نمی‌کند و نه از او شفاعتی پذیرفته و نه به جای وی بدلی گرفته می‌شود و نه یاری خواهند شد.)

برتری بنی اسرائیل بر جهانیان محدود بر زمان خلافت آن‌ها و عهدی بود

که عهده‌دار رهبری جهان بودند؛ اما بعد از آنکه از امر خدا سرکشی کردند و به عصیان پرداختند و التزامات خویش را انجام ندادند، خدا حکم خود را در مورد مغضوب‌شدن و ذلت و خواری آنان صادر کرد، آواره‌گی و بدحالی شامل حال آنان شد.

یادآوری عهد برتری و فضیلت آنان بر جهانیان تذکری است که به آنان خاطرنشان می‌سازد که این فضیلت و برتری مربوط به پذیرش و عملی شدن عهد و پیمان خدا بود و نیز تنبیه است بر اینکه اینک که فروغ جهان‌تاب اسلام درخشیده است، شما می‌توانید بار دیگر از راه پیوستن به موبک ایمان، دوباره به منصب پرافتخار ایمان نایل گردید و هوشیار باشید که این فرصت از دست شما نرود! همراه به ترغیب و تشویق به کسب منصب پرافتخار ایمان از روز هول‌انگیز قیامت تخویف به عمل می‌آید، بدین شرح:

﴿لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا﴾

(هیچ کس چیزی [از عذاب خدا] را از کسی دفع نمی‌کند.)

مسئولیت از نظر معارف و فرهنگ اسلام فردی است و حساب شخصی، و هرکس از کار خود مسئول است و هیچ‌کس جواب دیگری را نمی‌دهد. این مبدأ بزرگ، اساس مسئولیت را در اسلام شرح می‌کند و خاطرنشان می‌سازد که در نگاه اسلام مسئولیت، فردی بوده و بر اساس اراده و تمیز انسان و عدل مطلق الهی استوار است و این قوی‌ترین مبدأ و اساسی است که از راه آن، انسان احساس کرامت فردی می‌کند و بیداری دوامدار را در ضمیر انسان ایجاد می‌کند و این دو عنصر از عناصر عمده تربیتی بوده و در عین حال ارزشی است بس بزرگ، که بر مقام و کرامت انسان می‌افزاید:

﴿وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ﴾

(و نه از او شفاعتی پذیرفته و نه به جای وی بدلی گرفته می‌شود.)

در آن روز هیچ شفاعتی بدون ایمان و عمل نیک نفع نمی‌رساند و در برابر کفر و معصیت فدیة و مقابل گرفته نمی‌شود.

﴿وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ﴾

(و نه یاری خواهند شد.)

ممدگاری نیست که آنان را از عذاب خدا پناه دهد. تعبیر به صیغه جمع، معنای این را می‌دهد که در آن روز هیچ‌کس نمی‌تواند، به‌جای دیگری قرار گیرد و بدون امر خدا شفاعتی کند. انصراف از صیغه مخاطب - که در اول آیت به کار برده شده بود - به صیغه غایب افاده تعمیم را می‌کند. پس این مبدأ یک اصل عمومی و کلی می‌باشد، که مفهوم آن شامل همه کسانی که طرف خطاب‌اند و غیر آنان می‌شود، پس تقدیم این مطالب نعمت‌هایی را که برای‌شان موهبت شده، یکایک بیان کرده و از عصیانگری آنان صحبت می‌شود و در آغاز همه این نعمت‌ها، مسئله نجات آنان، از فرعون و عذاب دردناکی که از طرف او متوجه ایشان بود، مطرح بحث قرار می‌گیرد:

﴿وَإِذْ نَجَّيْنَاكَ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكَ سُوءَ الْعَذَابِ يَذْبَحُونَ أَبْنَاءَكَ وَمَيِّمَتَيْهِمْ نِسَاءَكَ وَفِي ذَلِكَ بَلَاءٌ مِّنْ رَبِّكَ عَظِيمٌ * وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمْ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَاكَ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ﴾

(و [به یاد آرید] آن‌گاه که شما را از [چنگ] فرعونیان رهانیدیم [آنان] شما را سخت شکنجه می‌کردند، پسران شما را سر می‌بریدند و زن‌های‌تان را زنده می‌گذاشتند و در آن [امر بلا و] آزمایش بزرگی از جانب پروردگارتان بود * و هنگامی که دریا را برای شما شکافتیم و شما را نجات بخشیدیم و فرعونیان را در حالی که شما نظاره می‌کردید غرق کردیم.)

رنج‌های فراوانی را که متوجه بنی‌اسرائیل بود، به یادشان می‌دهد و تابلوی نجات آنان را همراه با مشهد عذاب‌های دردانگیزی که متوجه آنان بود، در پیش چشم‌شان قرار می‌دهد و بر ای‌شان می‌گوید: به یاد آرید، آن وقتی را که از عذاب دردناک فرعون شما را نجات دادیم.

تعبیر **﴿يَسُومُونَ﴾** مفهوم این را می‌دهد که فرعون به‌صورتِ دایم آنان را تعذیب می‌کرد، گوی عذاب و شکنجه را غذای آنان قرار داده بود، که همه وقت به آنان داده می‌شد و سپس به یکی از اشکال تعذیب اشاره می‌شود و آن عبارت بود از کشتن ذکور و زنده گذاشتن اناث؛ تا بدین وسیله قدرت مُقاومت آنان از بین رفته و ناتوان و عاجز شوند و مسئولیت‌های‌شان، سنگین شود و پیش از آنکه تابلوی نجات اسرائیل واقع شد، اساساً یک بلای عظیم و امتحان خداوندی بود. تقدیم

این حقیقت به این مطلب اشاره می‌کند، تا آن‌ها و دیگران متنبه گردند که آفات و مصیبت‌ها در واقع و نفس‌الامر یک امتحان و اختیار خداوندی است و کسی که این حقیقت را درک کند که او در یک مرحله امتحان قرار دارد، تحمل شکنجه و تکلیف بر او آسان می‌گردد.

بلی؛ وقتی که انسان از مصیبت، تجربه، ثبات و تحمل بیاموزد و آنگاه معتقد شود که خداوند در برابر این ثبات و پایداری او در آخرت برایش اجر و پاداش می‌دهد و چون به این حقیقت آشنا باشد که تکلیف و زحمت آسوده‌حالی و راحت را به دنبال دارد، تحمل زحمت بر او آسان می‌گردد. اینجاست که می‌بینیم، به دنبال بیان عذاب و شکنجه بنی اسرائیل می‌آید که ﴿وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَظِيمٌ﴾

(و در آن [امر بلا و] آزمایش بزرگی از جانب پروردگارتان بود.)

بعد از بیان داستان تعذیب و شکنجه، تابلوی نجات بنی اسرائیل به این شرح عرضه می شود:

﴿وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمُ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَاكُمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ﴾
(و هنگامی که دریا را برای شما شکافتیم و شما را نجات بخشیدیم و فرعونیان را در حالی که شما نظاره می کردید غرق کردیم.)
(و هنگامی [را به یا آور] که دریا را برای شما شکافتیم و شما را نجات بخشیدیم و فرعونیان را در حالی که شما نظاره می کردید غرق کردیم.)

تفصیل داستانِ نجات، در سوره‌های مکی ذکر شده و در اینجا فقط به صورتِ اجمال این موضوع تقدیم می‌شود؛ تا آنانی که به این داستان آشنا شده‌اند، یکبار دیگر موضوع را به‌خاطر آورده و در موقعی قرار گیرند که گویا هم‌اکنون در پیش چشم آنان دریا شق می‌شود و بنی اسرائیل به رهبری موسی نجات می‌یابند! خاصیت تذکر و ایحاء از جمله بارزترین خصایص تعبیرات قرآن کریم است.

سپس دنباله داستان شرح می‌گردد و وقایعی بعد از خروج مصر، بیان می‌شود:

﴿وَإِذْ وَاعَدْنَا مُوسَىٰ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِن بَعْدِ وَأَنْتُمْ
ظَالِمُونَ﴾ * ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ مِّن بَعْدِ ذَلِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ * وَإِذْ آتَيْنَا مُوسَىٰ

الْكِتَابَ وَالْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ * وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُوا إِلَى بَارِيكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ عِنْدَ بَارِيكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴿١٥٧﴾

(و آن گاه که با موسی چهل شب قرار گذاشتیم، آن گاه در غیاب وی شما گوساله را [به پرستش] گرفتید، در حالی که ستمکار بودید * پس از آن بر شما بخشودیم، باشد که شکرگزاری کنید * و آن گاه که موسی را کتاب و فرقان [= جداکننده حق از باطل] دادیم، شاید هدایت یابید * و چون موسی به قوم خود گفت: ای قوم من! شما با [به پرستش] گرفتن گوساله بر خود ستم کردید، پس به درگاه آفریننده خود توبه کنید و [خطاکاران] خودتان را به قتل برسানید که این [کار] نزد آفریدگارتان برای شما بهتر است، پس [خدا] توبه شما را پذیرفت که او توبه پذیرِ مهربان است.)

داستان گوساله پرستی بنی اسرائیل، پس از آنکه موسی به کوه طور رفت، در سوره طه به صورت مفصل بیان شده، در اینجا فقط متوجه ساخته می شود، که اینان چقدر مردم منحط و فرومایه بودند، همین که پیغمبرشان از نظر آنان غایب شد، دست به گوساله پرستی زدند، در حالی که موسی آنان را به نام خدا، از عذاب دردناک فرعون نجات داده بود.

و در اینجا حقیقت موقف آنان در مورد این عبادت با تعبیر ﴿وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ﴾ یعنی شما ستمگاران بودید، شرح می شود. مگر که ستمگارتان خواهد بود از انسانی که عبادت خدا را ترک گفته و توصیه پیغمبر خود را فراموش می کند و به گوساله پرستی دست می زند در حالی که خداوند به کرم خود او را از شکنجه گوساله پرستان نجات داده بود.؟!

با این همه عصیانگری باز هم خداوند از آنان در می گذرد. پیامبرشان موسی، تورات را که فارق میان حق و باطل است، از طرف خدا به آنان می آورد؛ تا شود که به راه حق مستقیم گردند، البته برای پاک شدن آنان ضرورت بود، تا تطهیر پر مشقتی صورت گیرد، زیرا طبایع پست و فرومایه و عصیانگر نیازمند تأدیب قوی و کفارت قاطع و شدیدند؛ تا به راه راست برگردند. این تأدیب از نگاه حقیقت و

شکل و مظهر، هردو سخت و شدید بوده‌است.

﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُوا إِلَى بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ عِنْدَ بَارِئِكُمْ﴾

(و چون موسی به قوم خود گفت: ای قوم من! شما با [به پرستش] گرفتن گوساله برخود ستم کردید، پس به درگاه آفریننده خود توبه کنید و [خطاکاران] خودتان را به قتل برسانید که این [کار] نزد آفریدگارتان برای شما بهتر است.)
آری؛ باید فرمان برداران‌تان، عصیانگران را به قتل رسانند، تا هم خود و هم عصیانگر را پاک سازد.

در روایات چنین کفارت سنگین در مورد بنی اسرائیل ذکر شده‌است و بدون شک و اشتباه این یک تکلیف سخت و رنج‌آور است که برادر، برادر خود را بکشد، گویا خود را به رضای خود به قتل برساند.

بلی؛ اگرچه این تکلیف پر مشقت و طاقت‌فرساست؛ اما برای طبایع عصیانگر و شریر، شکلی از اشکال تربیت است. آن طبایعی که پیوسته عصیانگری و شرارت می‌کنند، چون اینان از راه زبان، صالح و مستقیم نشدند، پس چاره‌ای جز استعمال شمشیر نبود و برای آنکه بعد از این، راه سالم را در پیش گیرند و تجربه عملی بیاموزند، باید تاوان و خسارتی کمر شکن بپردازند. اینجاست که بعد از طهارت و پاک‌شدن، رحمت حق به سراغ‌شان می‌آید.

﴿فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾

(پس [خدا] توبه شما را پذیرفت که او توبه‌پذیرِ مهربان است.)
اما هیئات که یهود به راه مستقیم روان شود! چه طبیعت پست و اندیشه مادی و حجاب از غیب و عصیانگری را ادامه می‌دهد.

آری؛ پس از مشاهده رحمت حق تعالی، باز مادی‌پرستی در نهادشان موج می‌زند، از موسی درخواست می‌کنند، که از خدا بخواهد، آشکارا در پیش چشم‌شان حاضر شود! این زمزمه عصیان از زبان همان هفتاد نفر برگزیده‌شان بر می‌آید که موسی آنان را با خود به میقات پروردگارش برده بود. این نخبه‌گان چه کردند؟

گفتند: تا خدا را برملا نبینند، ایمان نمی‌آورند!

قرآن این حماقت پیشینیان بنی اسرائیل را در برابر یهودان عهد رسول اعظم قرار می‌دهد و بر ای‌شان خاطرنشان می‌کند: اینان که با رسول خدا عناد می‌کنند، از همان قماش مردمی‌اند که در گذشته این خیره‌سری‌ها را مرتکب شده بودند. اینان نیز مانند گذشتگان‌شان از رسول خدا خوارق عادت می‌خواهند و مسلمانان را نیز به این کار تشویق می‌کنند:

﴿وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ * ثُمَّ بَعَثْنَاكُم مِّن بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ * وَظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَالسَّلْوَى كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِن كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾

(و چون گفتید: ای موسی! تا خدا را آشکارا نبینیم، هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد، پس در حالی که می‌نگریستید صاعقه شما را فرو گرفت * سپس شما را پس از مرگ‌تان برانگیختیم، باشد که شکرگزاری کنید * و بر شما ابر را سایه گستر کردیم و بر شما گزانگبین و بلدرچین فرو فرستادیم [و گفتیم] از خوراکی‌های پاکیزه‌ای که به شما روزی داده‌ایم بخورید؛ و [لی‌آنان] بر ما ستم نکردند؛ بلکه بر خویشتن ستم روا می‌داشتند.)

یا آنان به حکم اینکه تنها به مادی‌پرستی ایمان داشتند؛ لذا تنها حس را وسیله معرفت می‌دانستند و یا از راه عناد چنین کار را می‌کردند. به همه‌حال، از عصیانگری دست نمی‌برداشتند. آیات بی‌شماری الهی، عفو و مغفرت، این همه زشت و عصیانگری آنان را تغییر نداد، اینان تنها به محسوس ایمان می‌آوردند، طبیعت فاسد آنان را واداشت پیوسته دست به مناقشه و جدال بی‌ثمر زنند. حقایق روشن را جز در زیر شکنجه و فساد نپذیرند.

این حقیقت، یک حقیقت دیگری را در برابر ما قرار می‌دهد و آن اینکه عهد طولانی ستم‌کشی بنی اسرائیل در چنگال فرعون طبیعت آنان را کاملاً تغییر داده و عمیقاً فاسد ساخته بود.

بلی؛ حیات در پنجه ظلم و بیدادگری و قبول ذلت، طبیعت بلند بالای انسان را منحط و فرومایه می‌گرداند، فضایل نفس انسانی را از بین می‌برد، طبیعت غلامی را در اعماق روح او خلق می‌کند، اینجاست که چون شلاق جلّادان،

افراشته یابد، ذلیل و محکوم می‌گردد و همین‌که آن را دور بیند، زمزمهٔ تمرّد سر می‌دهد. چنین بود حال بنی اسرائیل و برای همیشه همچین خواهد بود. به حکم این طبیعت است، که چنین حماقت‌ها در آنان ملاحظه می‌شود و زمزمهٔ عصیانگری‌شان چنین بلند می‌شود:

﴿وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً﴾

(و چون گفتید؛ ای موسی! تا خدا را آشکارا نبینیم، هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد.)

اینجاست که خداوند جزای این دیده‌درایی و بی‌حیایی را در آن حال که در میقات در کوه طور قرا داشتند، در کف‌شان نهاد:

﴿فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ﴾

(پس در حالی که می‌نگریستید صاعقه شما را فرو گرفت.)

باری، باز رحمت حق به سراغ آنان می‌رسد و یکبار دیگر فرصت حیات، برای‌شان بخشیده می‌شود که راه درست را گزینند و شکر خدا را بجا آرند، در اینجا از این نعمت یادآوری می‌شود:

﴿ثُمَّ بَعَثْنَاكَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾

(سپس شما را پس از مرگ‌تان برانگیختیم، باشد که شکرگزاری کنید.)

و سپس از نعمت‌های فراوانی که در بیابان سوزان برای آنان می‌رسد، بدون اینکه جزئی‌ترین رنج و زحمتی ببیند و یا تکلیف و مشقتی متوجه آنان گردد، یادآوری می‌شود. آنجا که خدا آنان را از حرارت سوزان آفتاب در پناه لطف خود داشت:

﴿وَوَهَبْنَا لَكُمْ الْغَمَامَ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَالسَّلْوَى كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾

(و بر شما ابر را سایه گستر کردیم و بر شما گزانگبین و بلدرچین فرو فرستادیم [و گفتیم] از خوراکی‌های پاکیزه‌ای که به شما روزی داده‌ایم بخورید؛ و [لی آنان] بر ما ستم نکردند؛ بلکه بر خویشتن ستم روا می‌داشتند.)

در روایات وارد است که به قدرت خداوند لایزال، در آن بیابان سوزنده آن‌گاه که خورشید گرم می‌شد، ابر بر آنان سایه می‌کرد و چون محتاج غله و طعام

می‌شدند، مَنْ و سلوی برای‌شان فرود می‌آمد. «مَنْ» چیزی بود، گوارا و شیرین که شبانگاه یکجا با شبنم می‌بارید و سلوی مرغی بود که در شب، خیل خیل در اطراف اردوگاه‌های بنی اسرائیل می‌آمد و مردم آنان را گرفته کباب می‌کردند، مدتی درازی در این نعمت فراوان به‌سر می‌بردند؛ اما چه تصوّر می‌کنید؟ آنان شکر این نعمت را به‌جا آوردند و راه راست را گزیدند؟

نه، هرگز! بلکه آنان به عصیانگری و کفرانِ نعمت پرداختند و ظلم و تعدّی روا داشتند؛ اما این ظلم در مورد خود آنان انجام یافت و برخورد ستم کردند:

﴿وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾

[و (لی) آنان] بر ما ستم نکردند؛ بلکه بر خویشانِ ستم روا می‌داشتند.)

سیاق آیات، انحراف، انکار و عصیانگری یهود را شرح می‌کند:

﴿وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَادْخُلُوا الْبَابَ سَجَدًا وَقُولُوا حِطَّةٌ نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ. فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ﴾

[و (نیز به یاد آرید) هنگامی را که گفتیم بدین شهر درآید و از [نعمت‌های] آن هرگونه خواستید فراوان بخورید و سجده‌کنان از در [بزرگ] درآید و بگویید، [خداوند!] گناهان ما را بریز تا خطاهای شما را ببخشاییم و [پاداش] نیکوکاران را خواهیم افزود* اما کسانی که ستم کرده بودند، [آن سخن را] به سخن دیگری غیر از آنچه به ایشان گفته شده بود، تبدیل کردند و ما [نیز] بر آنان که ستم کردند به سزای اینکه نافرمانی پیشه کرده بودند، عذابی از آسمان فرو فرستادیم.)

منظور از قریه‌ای که در اینجا آمده است، بنابر بعضی از روایات، همانا بیت‌المقدس است، که بنی اسرائیل بعد از خروج از مصر مأمور شدند که داخل آن گردند و «عمالقه» را که در آنجا به‌سر می‌بردند، بیرون کشند، بنی اسرائیل در اینجا عهد و پیمان خود را درهم شکسته و گفتند: **﴿قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ وَإِنَّا لَنَنْدَخُلُهَا حَتَّى يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ﴾**^۱

(ای موسی! در اینجا جبارانی قرار دارند و تا زمانی که اینان از اینجا بیرون نشوند، ما در آن نمی‌درآیم.)

و به پیامبر خویش موسی Z گفتند:

﴿قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّا لَنَ نَدْخُلُهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا فَاذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ﴾

(ما هرگز داخل این قریه نمی‌شویم؛ تا مادامی که این قوم در میان باشند، برو تو و پروردگارت با آنان مقاتله کنید، ما اینجا نشسته‌ایم.)

از این رهگذر بود که خداوند آنان را چهل سال در آن بیابان سرگشته و آواره ساخت، تا آنکه نسل جدیدی به رهبری یوشع بن نون به میان آمده، بر بیت المقدس حمله برده و آن را فتح کردند؛ اما به جای آنکه مطابق امر الهی سجده‌کنان و متواضعانه داخل شهر گردند و کلمه (حِطَّة) را که به معنای خدا یا در گذر از ما و بیامرزی، بود، تکرار می‌کردند، به جای آن «حنطة گویان» و به غیر هیئتی که مأمور شده بودند، داخل شهر گردیدند.

قرآن این حوادث و داستان‌ها را در برابر یهود می‌گذارد و تابلوی عصیانگری‌های آنان را در عهد موسی Z در برابر چشم‌شان نمایش می‌دهد، چه تاریخ یهود در گذشته و حال، در همه وقت چون یک حلقه واحد بود و حلقه زنجیر عصیانگری و غرور است که یکی بعد دیگری به میان آمده‌است.

این حادثه به هر شکلی که واقع شده باشد، در اینجا قرآن می‌خواهد آنان را به حادثه‌ای متوجه گرداند که به آن آشنا بوده و ابعاد آن را پوره می‌دانند. خدا آنان را نصرت کرد؛ تا داخل شهر شدند و به آنان دستور داد به رسم تواضع داخل شهر گردند؛ تا خداوند بر آنان ببخشد و بر فضل و نعمت خویش فرونی بخشد؛ مگر آنان بر اساس سنت همه یهودان، نافرمانی و عصیان کردند:

﴿فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ﴾

(اما کسانی که ستم کرده بودند، [آن سخن را] به سخن دیگری غیر از آنچه به ایشان گفته شده بود، تبدیل کردند.)

هدف از تخصیص ستمگاران به ذکر در اینجا، یا این است که تنها همان گروه معین ظلم و تحریف کردند و یا اینکه تأکید و تثبیت صفت ظلم برای همه

آنان است و البته این تفسیر وقتی مصداق پیدا می‌کند که ظلم از طرف همه آنان پیوسته باشد:

﴿فَأَنزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ﴾

(و ما [نیز] بر آنان که ستم کردند به سزای اینکه نافرمانی پیشه کرده بودند، عذابی از آسمان فرو فرستادیم.)

«رجز» به معنای عذاب است و فسوق، مخالفت و خروج از طریق مستقیم را می‌گویند و این یکی از اعمال بنی اسرائیل بود.

خداوند آن چنان که در دامن صحرا برای بنی اسرائیل طعام و خوراکه آماده ساخت و در گرمی سوزان بر آنان سایه افکند، همچنان اعجاز دیگری را برای آنان به دست موسی Z ظاهر ساخت. این اعجاز که یکی از خوارق متعدد بود، همانا جاری ساختن آب از صخره سخت صحرا بود. قرآن همه این لطف خدا را بر بنی اسرائیل یادآور می‌شود و موقف آنان را در برابر همه این نعمت‌ها شرح می‌کند:

﴿وَإِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ نَضِيبًا ۚ قَالَ كُلُوا وَسَرَبُوا ۚ فَمِنْ رَّزْقِ اللَّهِ وَلَا تَعْنُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ﴾

(و هنگامی که موسی برای قوم خود در پی آب برآمد، گفتیم: با عصایت بر آن تخته سنگ بزن، پس دوازده چشمه از آن جوشیدن گرفت، [به گونه‌ای که] هر قبیله‌ای آبشخور خود را می‌دانست [و گفتیم] از روزی خدا بخورید و بیاشامید؛ و [لی] در زمین سر به فساد بر مدارید.)

موسی Z از خداوند درخواست سیراب شدن کرد، خداوند برایش هدایت داد؛ تا عصای خود را بر سنگ معینی بزند، در اثر آن دوازده چشمه - به تعداد قبایل بنی اسرائیل - از سنگ جوشیدن گرفت. دوازده قبیله مذکور از اولاده یعقوب Z بودند که به نام اسباط شهرت دارند و کسانی که در قرآن کریم مکرر از آنان نام برده شده رؤسای قبایل بودند. از اینجا بر می‌آید که در میان آنان نظام قبیله‌ای شایع بود و هر قبیله به نام رئیس آن قبیله نام‌گذاری می‌شد، از این لحاظ تعبیر:

﴿قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرَبَهُمْ﴾

(هر قبیله‌ای آب‌شخور خود را می‌دانست.)

به کار برده شده‌است. یعنی هرکدام از قبایل چشمه متعلق به خود را شناختند و بر سبیل اعلام اباحت و انعام و تحذیر از تجاوز و آشوبگری برای‌شان دستور داده شد:

﴿كُلُوا وَاشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ﴾

([و گفتیم] از روزی خدا بخورید و بیاشامید؛ و [لی] در زمین سر به فساد برمدارید.)

آنان در میان صحرای پر صخره و سوزان و زیر سقف آسمانی، که پر از نیازک و آتش‌پاره‌های سوزنده بود، به‌سر می‌بردند، خدای بزرگ از صخره‌های سخت صحرا آب گوارا و از دل هول‌انگیز آسمان، مَن و سلوی برای‌شان فرود آورد؛ اما طبایع فرومایه و دَنی، قادر نشدند که غایه و هدفی را که در مورد بیرون‌شدن آنان از مصر بود، دریابند؛ لذا در دامن صحرا سرگشته و آواره شدند، خداوند آنان را توسط پیامبر اولو العزمش موسی از مصر بیرون آورد؛ تا از ذلّت و خواری خلاص گردند و در دیار مقدّس به پاکی و کرامت زندگی کنند.

بلی؛ به‌دست آوردن آزادی، کرامت و عزّت بدون قربانی و فداکاری میسر نیست، امانت بزرگی که خداوند به آنان بخشیده بود، طالبِ فدیهِ و فداکاری بود؛ مگر آنان بهایی را برای آزادی قایل نبودند و آماده قبول تکالیف و فداکاری نمی‌شدند، حتّی در راه رسیدن به عزّت و جلال آماده نبودند، اقلّاً شکل زندگی عادی خود را تغییر دهند و با شرایط تازه‌ای که راه را برای رسیدن به بزرگواری و کرامت آماده می‌ساخت، روی موافق نشان دهند. آنان می‌خواستند از همان پیاز و سیری که در عهد عبودیت خود در مصر می‌خوردند، برای‌شان داده شود. هنگامی که یهود در مدینه مطالبات پرطول و عرضی را به رسول اکرم ﷺ تقدیم می‌کردند، این سخافت‌های آنان را در برابرشان قرار می‌دهد:

﴿وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نَصْبِرَ عَلَى طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِئُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَّائِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصِلِهَا قَالَ أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَى بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ اهْبُطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُمْ مَّا سَأَلْتُمْ وَصُرِبَتْ عَلَيْهِمُ

**الدَّٰلَةُ وَالْمَسْكَنَةُ وَبَاؤُوا بِغَضَبِ مَنْ أَلَّهَ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ
وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّنَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ ﴿٤﴾**

(و چون گفتید: ای موسی! هرگز بر یک [نوع] خوراک تاب نیاوریم، از خدای خود برای ما بخواه تا از آنچه زمین می‌رویاند، از [قبیل] سبزی و خیار و سیر و عدس و پیاز برای ما برویاند، [موسی] گفت: آیا به جای چیز بهتر خواهان چیز پست‌ترید، پس به شهر فرود آید که آنچه را خواسته‌اید برای شما [در آنجا مهیا] ست و [داغ] خواری و ناداری بر [پیشانی] آنان زده شد و به خشم خدا گرفتار آمدند؛ چرا که آنان به نشانه‌های خدا کفر ورزیده بودند و پیامبران را به ناحق می‌کشند این از آن روی بود که سرکشی نموده و از حد درگذرانیده بودند.)

حضرت موسی مطالبهٔ آنان را با نارضایتی و تقبیح استقبال کرده، فرمود:

﴿أَتَسْتَبِدُّونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ﴾

(آیا به جای چیز بهتر خواهان چیز پست‌ترید.)

یعنی؛ مگر شما پستی را می‌خواهید، در آن حال که خداوند می‌خواهد شما را عزّت دهد.

﴿اهْبِطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُمْ مَّا سَأَلْتُمْ﴾

(پس به شهری فرود آید، که آنچه را خواسته‌اید، برای شما [در آنجا مهیا] ست)

یعنی آنچه شما می‌خواهید، در هر جا فراوان است. به هر شهری که بروید، این چیز وافر است. قابل آن نیست که شما آن را با این سخافت مطالبه کنید و یا اینکه اگر با این حیات آبرومند و شرافتمندانه راضی نیستید، خیر پس بروید به مصر و حیات ذلّت‌بار خود را از سر گیرید! آنجا مطالبات فرومایه شما پیدا می‌شود و این حیثیت و شرف را بگذارید! به این معنی؛ منظور آیت تهدید و توبیخی است که از طرف موسی Z به عمل آمده‌است، از نظر من هم، همین معنی و تأویل دومی مرجح است، اگرچه برخی از مفسّرین این تأویل را ناوارد خوانده‌اند، به عقیدهٔ من، علّت رجحان آن این است که خداوند، به تعقیب آن می‌آورد:

﴿وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الدِّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ وَبَاؤُوا بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ﴾

(و [داغ] خواری و ناداری بر [پیشانی] آنان زده شد و به خشم خدا گرفتار آمدند.)

بلی، لزوم ذلت و خواری در این مرحله‌ای از تاریخ حیات، موجود نبود؛ بلکه بعدها پس از کفران نعمت ذلیل و خوار شدند، طوری که در ختم این آیه، موضوع چنین شرح شده است:

﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّنَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَٰلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ﴾

(چرا که آنان به نشانه‌های خدا کفر ورزیده بودند و پیامبران را به ناحق می‌کشتند این از آن روی بود که سرکشی نموده و از حد درگذرانیده بودند.)
و این حالت برای آنان، چندین نسل بعد از عهد موسی Z به وقوع پیوسته است و تذکر ذلت و مسکنت در اینجا، به خاطر مناسبتی می‌باشد که با موقف آنان دارد. زیرا آنان مطالبه پیاز و عدس داشتند، پس موسی Z برای شان فرمود: بروید، به مصر! یعنی به یاد آورید لحظات دردانگیز شکنجه و عذابی را که در مصر داشتید و خداوند اینک شما را نجات داد؛ اما باز هم به فکر همان عهد خواری و ذلت‌اید. تاریخ مانند بنی اسرائیل، عصیانگر و متمرّدی را به یاد ندارد. آنان عده زیادی از رهبران و انبیای خود را ذبح کردند، کشتار آنان، عصیانگری‌های شان، تجاوز و تعدّی آنان، همگی به شنیع‌ترین شکل و صورتی انجام می‌پذیرفت و در تاریخ ملل و اقوام، مانند آنان چنین سیه‌کاری‌هایی به چشم نمی‌خورد. با این حال باز آنان مدعی بودند، فقط آنان‌اند که به راه هدایت روان‌اند و آنان ملّت برگزیده خدا به‌روی زمین‌اند. فضل و احسان خداوند تنها شامل حال آنان است و دیگران از آن بی‌بهره‌اند. اینجاست که قرآن آنان را تکذیب کرده و قاعده کلی را در این مورد که معمولاً در داستان‌های قرآنی، در آغاز و یا انجام به چشم می‌خورد، تقدیم می‌کند، که این قاعده کلی «همانا وحدت و یگانگی ایمان است».

قرآن این وحدت و یگانگی عقیده و ایمان را به‌عنوان یک اصل کلی تأکید کرده، خاطر نشان می‌کند که فضل و احسان خداوند منحصر به گروه و ملّت

معنی نبوده؛ بلکه اساس احسان و لطف خداوندی را ایمان تشکیل می‌دهد و همه مؤمنان در هرکجا از این لطف بهره‌مند شده می‌توانند و هرکس بر اساس معتقدات و اعمال دین خویش پاداش می‌بیند و چون رسالت و دین دیگر به میان آید، باید به همان رسالت جدید ایمان آرند:

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾

(در حقیقت کسانی که [به اسلام] ایمان آورده و کسانی که یهودی شده‌اند و ترسایان و صابئان هرکس به خدا و روز بازپسین ایمان داشت و کار شایسته کرد، پس اجرشان را پیش پروردگارشان خواهند داشت و نه بیمی بر آنان است و نه اندوهناک خواهند شد.)

مراد از:

﴿الَّذِينَ آمَنُوا﴾ مسلمانان است.

و مراد از:

﴿وَالَّذِينَ هَادُوا﴾ یهود است و یا با این معنی که آنان به‌سوی خدا برگشته‌اند و یا به‌معنای اینکه آنان از اولاد یهودند.

و مراد از:

﴿الصَّابِئِينَ﴾ پیروان عیسی Z است

و مراد از:

﴿الصَّابِئِينَ﴾ بنابر قول راجح همان گروهی از مشرکان عرب است که قبل از بعثت رسول اکرم Y معتقدات قوم خود را در مورد بت‌پرستی ترک گفته و توحید و یگانه‌پرستی را اختیار کردند و گفته‌اند: آنان چون مطابق ملت ابراهیمی رفتار کرده و به دیگران کاری ندارند، مشرکان در مورد آنان می‌گفتند «إنهم صَبِئُوا» یعنی آنان از دین آبا و اجداد خویش انحراف کرده‌اند و عین همین تعبیر را در مورد مسلمانان نیز به‌کار می‌بردند. از این رهگذر آنان به‌نام «فرقه صابئه» مسمی گردیدند و این سخن نسبت به آن قول که می‌گوید، آنان پرستندگان ستاره بودند، راجح است.

این آیه قرآنی این مطلب را تأکید می‌کند: هرکس که خدا را پرستش کند، او تعالی اجر و پاداش او را می‌دهد و کدام خوف و حزنی برایش متوجه نمی‌شود. پس اساساً عقیده معتبر است نه قومیت و نژاد. این حقیقت قبل از بعثت رسول اکرم ^Y موجود بود؛ اما بعد از بعثت حضرت پیغمبر شکل ایمان به صورت نهایی تعیین گردید.

سپس مواقف بنی اسرائیل را شرح کرده و حقایق را در دسترس و اطلاع مسلمانان می‌گذارد:

﴿وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾ * ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿۱﴾

(و چون از شما پیمان محکم گرفتیم و [کوه] طور را بر فراز شما افراشتیم [و فرمودیم] آنچه را به شما داده‌ایم به جد و جهد بگیرید و آنچه را در آن است به‌خاطر داشته باشید، باشد که به تقوی گرایید * سپس شما بعد از آن [پیمان] رویگردان شدید و اگر فضل خدا و رحمت او بر شما نبود، مسلماً از زیانکاران بودید.)

شرح این پیمان در سوره‌های دیگر گذشته و برخی از آن در اینجا تقدیم می‌شود: آنچه که در اینجا به‌غایت اهمیت دارد، همانا ترسیم تابلوی این حادثه و بیان هماهنگی روحی و تعبیری می‌باشد که در میان قوت برداشت صخره بالای سرهای آنان و قوت گرفتن عهد و پیمان است.

بلی؛ آنان مأمور شده‌اند که مواد پیمان را با عزم و قوت بپذیرند؛ زیرا در عقیده و ایمان، سستی و میوعت^۱ مجالی ندارد. عقیده، حل ناقص و نارسایی را نمی‌پذیرد. چه این عهدی است که خدا با مؤمنان می‌بندد. این یک پیمان حقیقی و جدی است و تکالیف پرمشقت را به دنبال دارد. آری طبیعت عقیده چنین است. این یک عمل بزرگ است، بس بزرگ‌تر از همه هستی.

پس باید انسان آن را به صورت جدی و با قبول همه تکالیف بپذیرد و با عزم

۱. میوعت، به معنای روان شدن و گداختن، پرده‌دریدگی، رسوایی، بدزبانی و بی‌شرمی آمده‌است. «مرکز تدوین»

و تصمیم راسخ در راه پذیرش آن گام بردارد، صاحب این پیمان باید بداند که او بعد از این، زندگی ذلت‌بار و آرام‌تنبلی‌آفرین را وداع گفته‌است. چنان‌که رسول اکرم Y در آن حال که مکلفیت رسالت با او متوجه شد، فرمود:

﴿مَضَىٰ عَهْدُ النُّومِ يَا خَدِيجَهٗ﴾^۱

(ای خدیجه! روزگار خواب گذشت.)

و چنان‌که خداوند برایش هدایت داد:

﴿إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا﴾^۲

(در حقیقت ما به‌زودی بر تو گفتاری گران‌بار القا می‌کنیم.)

یعنی ما به‌زودی مسئولیت بزرگ و سنگینی را به‌دوش تو می‌گذاریم و برای بنی‌اسرائیل خداوند امر کرد:

﴿خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾

(آنچه را به شما داده‌ایم به جد و جهد بگیرید و آنچه را در آن است به‌خاطر داشته باشید، باشد که به تقوی گرایید)

همراه با جدی‌گرفتن عهد و عزم راسخ، باید انسان حقیقت عقیده و پیمان خود را دریابد و مطابق به آن خود را آراسته سازد؛ تا عقیده فقط عنوان یک حماسی و احساساتی را نگیرد. چه عهد و پیمان خدا منهج زندگی است. چنان منهجی که در قلب، احساس و شعور را مستقر می‌سازد و زندگی را نظم، و سلوک را اخلاق و ادب می‌بخشد و به تقوی و ترس خدا، منتهی می‌گردد؛ اما افسوس بنی‌اسرائیل محکوم فطرت زشت خود گردید:

﴿ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ﴾

(سپس شما بعد از آن [پیمان] رویگردان شدید.)

آنگاه باز رحمت خدا شامل حال‌شان گردید و آنان را از خساره عظیم نجات

داد:

۱. صاحب کتاب تخریج احادیث و آثار فی ظلال القرآن، در پای این حدیث نوشته‌است: «لم أجده». یعنی او را نیافتم. «مرکز تدوین»

۲. سوره مزمل، آیه/۵. «مرکز تدوین»

﴿فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾

(و اگر فضل خدا و رحمت او بر شما نبود، مسلماً از زیانکاران بودید.)
باز قرآن صحنه دیگری از پیمان شکنی و قصور و عجز آنان را از تمسک به تعلیم دینی و ضعف و ناتوانی آنان را در برابر منافع هوی و هوس، شرح کرده متذکر می‌شود:

﴿وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَوْا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ * فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَمَا خَلْفَهَا وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ﴾

(و کسانی از شما را که در روز شنبه [از فرمان خدا] تجاوز کردند، نیک شناختید، پس ایشان را گفتیم: بوزینگانی طرد شده باشید* و ما آن [عقوبت] را برای حاضران و [نسل‌های] پس از آن عبرتی و برای پرهیزگاران پندی قرار دادیم.)
قرآن کریم در جای دیگری داستان عصیان و سرکشی آنان را در روز یک‌شنبه به تفصیل بحث می‌کند، طوری که می‌فرماید:

﴿وَأَسْأَلُهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ إِذْ يَعْدُونَ فِي السَّبْتِ إِذْ تَأْتِيهِمْ حِيتَانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرَّعًا وَيَوْمَ لَا يَسْبِتُونَ لَا تَأْتِيهِمْ...﴾^۱

(از آنان سرگذشت [ساکنان] شهری را که در ساحل دریا بود، پرس، هنگامی که [اهلش] در [روز تعطیلی] شنبه [از حکم خدا] تجاوز می‌کردند؛ به این صورت که روز [تعطیلی] شنبه ماهیان‌شان [به اراده خدا از اعماق آب به سوی ساحل می‌آمدند و] به روی آب آشکار می‌شدند و غیر شنبه‌ها نمی‌آمدند [و آنان بر خلاف حکم خدا، در تعطیلی شنبه به صید می‌پرداختند؛ ...])

یهودان یک‌روز را برای روز استراحت مذهبی خود مطالبه کرده بودند، خداوند روز یک‌شنبه را روز مقدس آنان گردانید؛ تا در آن به کار دنیوی مشغول

۱. متن کامل آیه مبارکه و ترجمه معانی آن این است: ﴿وَأَسْأَلُهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ إِذْ يَعْدُونَ فِي السَّبْتِ إِذْ تَأْتِيهِمْ حِيتَانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرَّعًا وَيَوْمَ لَا يَسْبِتُونَ لَا تَأْتِيهِمْ كَذَلِكَ تَبْلُوهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ﴾

(و از اهالی آن شهری که کنار دریا بود، از ایشان جویا شو، آن گاه که به [حکم] روز شنبه تجاوز می‌کردند، آن گاه که روز شنبه ماهی‌های‌شان روی آب می‌آمدند و روزهای غیر شنبه به سوی آنان نمی‌آمدند، این گونه ما آنان را به سبب آنکه نافرمانی می‌کردند، می‌آزمودیم) سوره اعراف، آیه/۱۶۳. «مرکز تدوین»

نگردند و سپس آنان را امتحان کرد، در روز یک‌شنبه در دریا ماهی فراوان پیدا می‌شد؛ اما در روزهای دیگر ماهی پنهان می‌شد. یهودان در برابر این آزمایش ثبات و استواری نکردند.

بلی؛ چطور یهود صبر کند! ماهی مفت و رایگان از دست آنان برود، آیا ممکن است این عمل را خاص به‌خاطر تمسک به پیمان خود انجام بدهند؟ در حالی که این کار مخالف با طبیعت و سرشت یهود است! همان است که می‌بینیم حرمت روز یک‌شنبه را نگاه نکرده و دست به تزویر و فریب می‌زنند و ماهی را به این طریق شکار می‌کردند که روز یک‌شنبه ماهی‌ها را در گوشه‌ای از دریا محبوس نگاه می‌کردند و به‌روز بعدی آن را از آب می‌کشیدند:

﴿فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ﴾

(پس ایشان را گفتیم: بوزینگانی طردشده باشید!)

اینجاست که در اثر عهدشکنی، از مقام رفیع انسانی سقوط کرده و در ردیف حیوانات و بهایم بی‌شعور، که هدفی جز پیرساختن شکم ندارند، قرار می‌گیرند. این پاداش پیمان‌شکنان است که اراده خودشان را تابع تقاضای شکم می‌سازند و اراده خویش را که باعث رفعت و برتری آنان به مقام شامخ انسانی می‌گردد، از دست می‌دهند و بنده فرومایه شکم می‌گردند، که خاصه حیوان است.

بلی در مسخ شدن ضرور نیست که جسم آنان تغییر بخورد و قیافه بوزینه را بگیرند، همین‌قدر کافی است که روح و فکر آنان تحوّل کند. چه انحطاط فکر و روح در تمامی وجود تأثیر عمیق خود را ایجاد می‌کند. این حادثه در همه عصرها برای منکران، پند و برای مؤمنان درس آموزنده و نافع می‌باشد:

﴿فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَمَا خَلْفَهَا وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ﴾

(و ما آن [عقوبت] را برای حاضران و [نسل‌های] پس از آن عبرتی و برای پرهیزگاران پندی قرار دادیم.)

در پایان این درس، قصه بقره مفصل ذکر شد و علت این تفصیل این است که قبلاً در سوره‌های مکی این موضوع ذکر نشده است. این داستان بیانگر لجاجت و بهانه‌جویی در مورد پذیرش راه حق است:

﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً قَالُوا أَتَتَّخِذُنَا هُزُؤًا

قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ * قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا فَارِضَ وَلَا بَكْرٌ عَوَانٌ بَيْنَ ذَلِكَ فَافْعَلُوا مَا تُؤْمَرُونَ * قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا لُونَهَا قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَاءُ فَاقِعٌ لَوْنُهَا تَسُرُّ النَّاتِرِينَ * قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ إِنَّ الْبَقَرَ تَشَابَهَ عَلَيْنَا وَإِنَّا إِن شَاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ * قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا ذَلُولَ تُثِيرُ الْأَرْضَ وَلَا تَسْقِي الْحَرْثَ مُسَلَّمَةٌ لَا شَبِيحَ فِيهَا قَالُوا الْآنَ جِئْتَ بِالْحَقِّ فَذَبَحُوهَا وَمَا كَادُوا يَفْعَلُونَ * وَإِذْ قُلْتُمْ نَفْسًا فَاذْأَنْتُمْ فِيهَا وَاللَّهُ مُخْرِجٌ مَّا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ * فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بَعْضُهَا كَذَلِكَ يُخَيِّ اللَّهُ الْمَوْتَى وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿١٧٢﴾

(و هنگامی که موسی به قوم خود گفت: خدا به شما فرمان می‌دهد که ماده‌گاو را سر ببرید، گفتند: آیا ما را به ریشخند می‌گیری؟ گفت: پناه می‌برم به خدا که [مبادا] از جاهلان باشم * گفتند: پروردگارت را برای ما بخوان تا بر ما روشن سازد که آن چگونه [گاو] است، گفت: وی می‌فرماید: آن ماده‌گاو است، نه پیر و نه خردسال [بلکه] میان‌سالی است، بین این دو، پس آنچه را [بدان] مأمورید به جای آرید * گفتند: از پروردگارت بخواه تا بر ما روشن کند که رنگش چگونه است؟ گفت: وی می‌فرماید، آن ماده‌گاو است، زرد یک‌دست و خالص که رنگش بینندگان را شاد می‌کند * گفتند: از پروردگارت بخواه تا بر ما روشن گرداند که آن چگونه [گاو] باشد؛ زیرا [چگونگی] این ماده‌گاو بر ما مشتبّه شده؛ و [لی با توضیحات بیشتر تو] ما این شاء الله حتماً هدایت خواهیم شد * گفت: وی می‌فرماید، در حقیقت آن ماده‌گاو است که نه رام است تا زمین را شخم زند و نه کشتزار را آبیاری کند، بی‌نقص است و هیچ لگه‌ای در آن نیست، گفتند: اینک سخن درست آوردی، پس آن را سر بردند و چیزی نمانده بود که نکنند * و چون شخصی را کشتید و در باره او با یکدیگر به ستیزه برخاستید و حال آنکه خدا آنچه را کتمان می‌کردید، آشکار گردانید * پس فرمودیم؛ پاره‌ای از آن [گاو سر بریده را] به آن [مقتول] بز نید [تا زنده شود] این گونه خدا مردگان را زنده می‌کند و آیات خود را به شما می‌نمایاند باشد که بیندیشید.)

در این داستان کوتاه - چنان‌که سیاق قرآنی آن را عرضه می‌کند - نواحی و جوانب مختلف و متعددی وجود دارد، که سزاواری تعمق و نظر را دارد. این

داستان، بیانگر طبیعتِ زشت و فطرت پست بنی‌اسرائیل است و دلالت این قصه بر قدرت آفریدگارِ حقیقتِ زندگی، بعد از مرگ، طبیعت مرگ و زندگی خلاصه همه این جوانب داستان قابل تحقیق و تعمق است. تعبیرات شیوا و هنری در آغاز و انجام و هم‌آهنگی میان مقدمه و خاتمه آن، تماماً شایسته غور و تعمق است.

داستان بقره مشخصات اساسی و عمده بنی‌اسرائیل را شرح می‌کند. از خلال این داستان بر می‌آید، ارتباط قلبی بنی‌اسرائیل با سرچشمه جاوید ایمان به‌غیب و اعتماد به خدا از هم پاشیده‌است و استعداد تصدیق رسالت انبیا در آنان ضعیف و ناتوان است. آنان در قبول تکالیف دینی بهانه می‌جویند. دلیل و معذرت می‌آورند. استهزاء و سخریه می‌کنند. پیامبرشان به آنان گفت:

﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً﴾

(خدا به شما فرمان می‌دهد که ماده‌گاو را سر ببرید.)

این هدایت با این تعبیر کفایت می‌کرد که آنان این فرمان را قبول و به معرض اجرا گذارند. پیغمبر زعیم آنان بود که ایشان را به لطف خدا از عذاب دردناک نجات بخشید و این هدایت فرمان خود موسی نبود؛ بلکه هدایت آفریدگاری بود، که آنان را به راه حق رهبری می‌کرد. پس جواب آنان در برابر این فرمان حق چه بود؟ آنان با کمال بی‌ادبی و لجاجت، پیغمبر خود را متهم ساختند، که آنان را مسخره می‌کند و گویا به زعم آنان یک انسانی که خدا را شناخته، حتی اگر پیغمبر هم باشد - العیاذ بالله - می‌تواند، نام خدا و امر او را وسیله شوخی و مزاح خود در میان مردم قرار دهد:

﴿قَالُوا اتَّخَذَنَا مُهْزُوا﴾

(گفتند: آیا ما را به ریشخند می‌گیری؟)

موسی Z در جواب این حماقت از خدا، پناه می‌خواهد و با نرمی آنان را به رعایت ادب، در برابر خداوند دعوت می‌کند و خاطرنشان می‌کند، که این گمان آنان فقط در مورد کسی امکان پیدا می‌کند، که به قدرت خداوند پی نبرده و از ادب و آدمیت بی‌بهره باشد:

﴿قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ﴾

(گفت: پناه می‌برم به خدا که [مبادا] از جاهلان باشم.)

این رهنمایی کافی بود که آنان به راه حق بروند و به‌سوی خدا برگردند و اوامر پیامبر خود را اجرا کنند؛ اما آنان بنی‌اسرائیل اند! آری؛ آنان می‌توانستند گاوی را ذبح کنند و در آن حال امر خدا را اطاعت و هدایت پیغمبر خود را به معرض اجرا گذاشته خواهند بود؛ اما سرشت بهانه‌جویی و طبیعت عصیانگری آنان را وادار می‌سازد، و سواس کنند و بپرسند:

﴿قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ؟﴾

(گفتند: پروردگارت را برای ما بخوان تا بر ما روشن سازد.)

سوالی با این صیغه می‌رساند که هنوز هم آنان فکر می‌کنند که موسی Z ایشان را مسخره می‌کند، اینجاست که می‌گویند:

﴿ادْعُ لَنَا رَبَّكَ﴾

(پروردگارت را برای ما بخوان.)

این سخن آنان می‌رساند که گویا خداوند تنها پروردگار موسی است؛ نه آفریدگار آنان و این مسئله مربوط به موسی است؛ نه به آنان و بار دوم می‌خواهند از خدا بپرسد که حقیقت بقره چیست؟

﴿مَا هِيَ؟﴾

(آن چگونه [گاو] است.)

سوال از حقیقت و ماهیت در این مقام، اگر منظور صفت بوده باشد، مفهوم انکار و استهزا را می‌دهد، این چیست؟ در حالی که در آغاز برای آنان موضوع شرح شده که شما فقط مکلف به ذبح یک گاو می‌باشید و بس. در اینجا نیز موسی Z آنان را به‌سوی جدی‌شدن سوق می‌دهد، به این طریقه که جواب را به شکلی که سوال مطرح شده تقدیم نمی‌کند، جواب را مطابق کج‌بحثی آنان عرضه نمی‌کند؛ بلکه به‌عنوان یک معلم و مربی‌ای که بی‌خردان و سفیهان را رهبری می‌کند، صفت گاو را برای‌شان شرح می‌کند:

﴿قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا فَارِضٌ وَلَا بِكْرٌ عَوَانٌ بَيْنَ ذَلِكَ﴾

این گاو، نه پیر است و نه جوان، متوسط است. پس از این به یک توصیه‌آمرانه و قاطع دست می‌زنند:

﴿فَاعْمَلُوا مَا تُؤْمَرُونَ﴾

(پس آنچه را [بدان] مأمورید به جای آرید.)

در این جواب، مطلب به کلی حل می‌شود. پس از اینکه دوباره پیغمبرشان آنان را به راه راست و جدی و رعایت ادب رهنمایی کرد، لازم بود از لجاجت دست می‌کشیدند و گاوی را ذبح می‌کردند و امر خدا را بجا کرده، خود را از تکلیف تعقید، خلاص می‌کردند؛ اما یهود همان یهود است. طبیعت زشت، کجا به آنان اجازه می‌دهد که به درستی راه حق را انتخاب کنند، باز دست به سوال زدند، پرسیدند:

﴿قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا لُونُهَا﴾

(گفتند: از پروردگارت بخواه تا بر ما روشن کند که رنگش چگونه است؟) بار دیگر باز می‌خواهند، از خدایت پیرس، برای ما شرح بیشتر دهد، لجاجت کرده تفصیل خواستند، جواب مفصل برای‌شان داده شد:

﴿قَالَ: إِنَّهُ يَقُولُ: إِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَاءُ فَاقِعٌ لَوْنُهَا تَسُرُّ النََّاظِرِينَ﴾

(گفت: وی می‌فرماید، آن ماده‌گاوی است، زرد یک‌دست و خالص که رنگش بینندگان را شاد می‌کند.)

در اثر این لجاجت‌ها، سرانجام خود را از هرطرف محدود ساخته و دایره انتخاب را بر خود تنگ ساختند. قبلاً می‌توانستند، هر گاوی را که بخواهند، ذبح کنند؛ اما اکنون مکلف‌اند، گاوی را ذبح کنند که میانه‌سال باشد، رنگش زرد و جلادار باشد، لاغر نبوده و معیوب هم نباشد و بیننده از دیدنش احساس مسرت کند. آنان لجاجت را به قدر کافی مرتکب شده بودند؛ اما مکرراً این عمل را انجام می‌دادند. گره را بر گره می‌افزودند و چون بر خود سخت گرفتند، خداوند بر آنان نیز سخت گرفت. بار دیگر از ماهیت بقره سوال کردند:

﴿قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ﴾

(گفتند: از پروردگارت بخواه تا بر ما روشن گرداند.)

و از کثرت پرسش و تردد، معذرت می‌خواهند و می‌گویند، این مسئله بر آنان مشکل است که حقیقت آن را دریابند:

﴿إِنَّ الْبَقَرَ تَشَابَهَ عَلَيْنَا﴾

(زیرا [چگونگی] این ماده‌گاو بر ما مشتبه شده.)

گویا سرانجام به لجاحت خود پی بردند، اینجاست که در این مرتبه می‌گویند:

﴿وَإِنَّا إِنْ شَاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ﴾

(و[لی] با توضیحات بیشتر تو[ما] این شاء الله حتماً هدایت خواهیم شد.)

پس از این همه لجاحت، دیگر مجالی نبوده، جز اینکه تکلیف آنان بیشتر گردد، دایره اختیارشان تنگ‌تر گردد و اوصاف تازه بر گاو مطلوب افزوده شود. آنان قبلاً می‌توانستند، بدون رنج و زحمت، گاوی را ذبح کنند؛ اما اکنون آن سهولت را از دست داده‌اند:

﴿قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا ذَلُولٌ تُثِيرُ الْأَرْضَ وَلَا تَسْقِي الْحَرْثَ مُسَلَّمَةٌ لَا شِئَةَ﴾

(گفت: وی می‌فرماید، در حقیقت آن ماده‌گاو است که نه رام است تا زمین را شخم زند و نه کشتزار را آبیاری کند، بی نقص است و هیچ لگه‌ای در آن نیست، گفتند.)

دیگر گاو مطلوب فقط به گاو میانه‌سال، زردرنگ، کفایت نکرده؛ بلکه رنج قلبه و مشقت آبیاری زمین را نیز نکشیده باشد و هیچ داغی بر آن نباشد! در اینجا پس از اینکه امر معقد می‌شود و شرایط، سنگین می‌گردد و دایره اختیار محدود می‌شود، می‌گویند:

﴿قَالُوا الْآنَ جِئْتُ بِالْحَقِّ﴾

(اینک سخن درست آوردی.)

گویا هرچه پیش از این بود، حق نبود و فقط همین حالا به حق رسیدند:

﴿فَذَبْحُوهَا وَمَا كَادُوا يَفْعَلُونَ﴾

(پس آن را سر بریدند و چیزی نمانده بود که نکنند.)

پس از انجام عمل و اجرای امر، هدف و غایه این تکلیف را خداوند، برای آنان شرح می‌کند:

﴿وَإِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادَّارَأْتُمْ فِيهَا وَاللَّهُ مُخْرِجٌ مَّا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ * فَقُلْنَا اضْرِبُوهَا بِعَصَاهَا كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَى وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾

(و چون شخصی را کشتید و در باره او با یکدیگر به ستیزه برخاستید و حال آنکه خدا آنچه را کتمان می‌کردید، آشکار گردانید* پس فرمودیم؛ پاره‌ای از آن [گاو سر بریده را] به آن [مقتول] بزنی [تا زنده شود] این گونه خدا مردگان را زنده می‌کند و آیات خود را به شما می‌نمایاند باشد که بیندیشید.)

در اینجا به پهلوی دیگری داستان می‌رسیم، این قسمت بیانگر قدرت آفریدگار، حقیقت زنده‌شدن پس از مردن، طبیعت مرگ و زندگی است. در اینجا لهجه سیاق از حکایت به صیغه خطاب تغییر می‌خورد. خداوند برای قوم موسی حکمت ذبح بقره را بیان فرمود، در میان آنان، قتلی واقع شده بود، هر کس تهمت را از خود دفع و به دیگری می‌بست، خدا خواست به زبان مقتول، قاتل را معرفی کند:

ذبح بقره و سیله احیا و زنده‌شدن مقتول گردید و همین‌که پارچه‌ای از گوشت مذبوحه را به جان مقتول زدند، از جای برجست و قاتل خود را نشان داد. شک و تردید از میان رفت، حق واضح و باطل از هم پاشید، در اینجا سوالی پیش می‌شود، چرا چنین وسیله‌ای به کار افتاد؟ خدا می‌توانست، بدون وسیله‌ای، مرده را زنده کند و چه مناسبتی در میان مذبوحه و مقتولی که دوباره زنده شده، وجود داشت؟ بنی اسرائیل عادتاً گاو را به‌عنوان فدیّه و تقرّب ذبح می‌کردند:

در این حادثه، ملاحظه می‌شود، پارچه‌ای از گوشت مذبوحه - که فاقد شعور و حیات است - حیات را در جسد مقتول اعاده می‌کند. این حادثه فقط یک وسیله ظاهری است، که قدرت خداوند را شرح می‌کند. انسان نمی‌داند که این قدرت چگونه عمل می‌کند، فقط مظاهر و آثار آن را به چشم می‌بیند؛ اما از حقیقت آن اطلاع ندارند:

﴿كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَى﴾

(این گونه خدا مردگان را زنده می‌کند.)

شما این واقعیت را می‌بینید؛ مگر حقیقت آن را در نمی‌یابید، نمی‌دانید چطور بدین سهولت و آسانی به وقوع می‌پیوندد؟! فاصله میان طبیعت مرگ و طبیعت حیات، خیلی‌ها دراز و سرگیج‌کن است؛ اما در حساب قدرت الهی این کار بسی سهل و ساده است؛ مگر هیچ‌کس قادر به درک آن نیست. علم به ماهیت

و حقیقت مرگ و زندگی، از اسرار الهی است و عقل انسانی تنها مظاهر آن را درک می‌کند:

﴿وَيُزِيكُمُ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾

(و آیات خود را به شما می‌نمایاند باشد که بیندیشید.)

این یک داستان کوتاه قرآن است، چون آن را آغاز می‌کنیم، در برابر حقایق مجهولی قرار می‌گیریم. نمی‌دانیم چرا خداوند بنی اسرائیل را مأمور به ذبح بقره گردانده‌است و بنی اسرائیل هم خود حکمت این فرمان را نمی‌دانستند و این خود یک امتحان و اختیاری است که تسلیم و اطاعت بندگان را ارزیابی می‌کند. سپس گفت‌وگو میان موسی و قومش دنبال می‌گردد، با آنکه در هر مرحله از او درخواست می‌کردند، از خداوند در مورد مطالبات آنان پرسش به عمل آرد، با این همه گفت‌وگو منقطع نمی‌شود؛ تا آنچه میان موسی و پروردگارش گذشته‌است، توضیح گردد.

موسی از خداوند می‌پرسید و سپس جواب آن را می‌داد؛ مگر در قصه این مطلب ذکر نشده که موسی Z از خداوند سوال کرد و نه اینکه خدا جوابش را داد، هیچ‌یک از این‌ها در سیاق داستان نیامده‌است و البته این سکوت شایسته عظمت و جلال ذات اقدس الهی است. آری؛ نباید جواب الهی در جریان لجاجت بنی اسرائیل قرار گرفت و سپس در نهایت داستان حادثه حیرت‌انگیز زنده‌شدن مقتول، که توسط تماس پارچه‌گوشت بی‌جان به جسد او صورت گرفت، آورده شده و بدین شکل جمال تعبیر با ثبات و دقت موضوع، هم‌آهنگ و منسجم می‌گردد.

در ختم داستان و پایان همه این حوادث عبرت‌انگیز، پند گیرند. دل‌های‌شان نرم گردد و ترس خدا در اعماق ضمیرشان جا گیرد؛ اما برخلاف، بر قساوت آنان افزود شد:

﴿ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُم مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدَّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشْقُقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ﴾

(سپس دل‌های شما بعد از این [واقعیه] سخت گردید همانند سنگ یا

سخت‌تر از آن؛ چرا که از برخی سنگ‌ها جوی‌هایی بیرون می‌زند و پاره‌ای از آن‌ها می‌شکافد و آب از آن خارج می‌شود و برخی از آن‌ها از بیم خدا فرو می‌ریزد و خدا از آنچه می‌کنید غافل نیست.)

دل‌های آنان، در قساوت به سنگ‌ها قیاس شده، برای اینکه آنان قبلاً دیده بودند که از صخره‌های سخت به حکم خدا آب فواره می‌کرد و ملاحظه کرده بودند که در اثر درخشیدن نور خدا، سنگ‌های سخت، نرم و پارچه می‌گردید؛ مگر دل‌های آنان از این سنگ‌ها سخت‌تر بود. زیرا با مشاهده آیات قدرت حق هیچ اثری در آنان ایجاد نشد. پس این تهدید شایسته حال آنان بود:

﴿وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ﴾

(و خدا از آنچه می‌کنید غافل نیست.)

و بدین جا می‌رسیم، به پایان قصه‌ای که صفحه‌ای از تاریخ بنی‌اسرائیل را شرح می‌کند، تاریخی که مملو از کفر و عصیان، بهانه‌جویی و لجاجت، دسیسه و فریب و قساوت است.

﴿أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ * وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَا بِغُضْضِهِمْ إِلَىٰ بَعْضٍ قَالُوا أَتُحَدِّثُونَهُمْ بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ لِيُحَاجُّوكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ * أَوَلَا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ * وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ * قَوْلٌ لِلَّذِينَ يُكْتَبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا قَوْلٌ لَهُمْ مِّمَّا كَتَبْتُ آيَاتِهِمْ وَقَوْلٌ لَهُمْ مِّمَّا يَكْسِبُونَ * وَقَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَةً قُلْ أَتُخَذُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ يُخْلَفَ اللَّهُ عَهْدَهُمْ أَمْ يَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ * بَلَىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ * وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ * وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَءِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ وَأَنْتُمْ مُّعْرِضُونَ *

وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَلَا تُخْرَجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِّنْ دِيَارِكُمْ ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَأَنْتُمْ تَسْهَدُونَ * ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ وَتُخْرَجُونَ فَرِيقًا مِّنْكُمْ مِّنْ دِيَارِهِمْ تَنْظَاهِرُونَ عَلَيْهِمْ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَإِن يَأْتِوكُمْ أُسَارَى تَفَادَوْهُمْ وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَى أَشَدِّ الْعَذَابِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ * أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ فَلَا يَخَفُفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ * وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَقَفَّيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ * وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ * وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَهُ اللَّهُ عَلَى الْكَافِرِينَ * بِسْمَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَن يَكْفُرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بَغْيًا أَنْ يَنْزِلَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ فَبَاقٍ وَأَوْ بَعْضٌ عَلَى غَضَبٍ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُّهِينٌ * وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا نُوْمِنُ بِمَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا وَيَكْفُرُونَ بِمَا وَرَاءَهُ وَهُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ * وَلَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَى بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ * وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاسْمِعُوا قَالُوا سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَأَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ قُلْ بِسْمَا يَأْمُرُكُمْ بِهِ إِمَانُكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ * قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِّنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَتُّوا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * وَلَنْ يَتِمَّتْهُمُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْت أَيْدِيَهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ * وَلَتَجِدَنَّهِنَّ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاةٍ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ وَمَا هُوَ بِمُرَحِّزِهِ مِنَ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ * قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ * مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ * وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَمَا يَكْفُرُ بِهَا إِلَّا الْفَاسِقُونَ * أَوْكُلَّمَا عَاهَدُوا

عَهْدًا نَبَذَهُ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ * وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِّنْ عِندِ
اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ نَبَذَ فَرِيقٌ مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ
ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ * وَاتَّبَعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ
وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السَّحَرَ وَمَا أُنْزِلَ عَلَى
الْمَلَائِكَةِ بِنَائِلٍ هَآرُوتَ وَمَآرُوتَ وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ
فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ
بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ
اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ وَلَبِئْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ
* وَلَوْ أَنَّهُمْ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَمَثُوبَةٌ مِّنْ عِندِ اللَّهِ خَيْرٌ لَّوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿١٨١﴾

(آیا طمع دارید که [اینان] به شما ایمان بیاورند، با آنکه گروهی از آنان سخنان
خدا را می شنیدند، سپس آن را بعد از فهمیدنش تحریف می کردند و خودشان
هم می دانستند* و [همین یهودیان] چون با کسانی که ایمان آورده اند برخورد
کنند، می گویند: ما ایمان آورده ایم و وقتی با همدیگر خلوت می کنند، می گویند:
چرا از آنچه خداوند بر شما گشوده است، برای آنان حکایت می کنید؛ تا آنان به
[استناد] آن پیش پروردگارتان بر ضد شما استدلال کنند، آیا فکر نمی کنید* آیا
نمی دانند که خداوند آنچه را پوشیده می دارند و آنچه را آشکار می کنند می داند* و
[بعضی] از آنان بی سوادانی اند که کتاب [خدا] را جز خیالات خامی نمی دانند و
فقط گمان می برند* پس وای بر کسانی که کتاب [تحریف شده ای] با دست های
خود می نویسند، سپس می گویند: این از جانب خداست تا بدان بهای ناچیزی
به دست آرند، پس وای بر ایشان از آنچه دست های شان نوشته و وای بر ایشان
از آنچه [از این راه] به دست می آورند* و گفتند: جز روزهایی چند هرگز آتش به
ما نخواهد رسید، بگو: مگر پیمانی از خدا گرفته اید که خدا پیمان خود را هرگز
خلاف نخواهد کرد، یا آنچه را نمی دانید به دروغ به خدا نسبت می دهید* آری؛
کسی که بدی به دست آورد و گناهش او را در میان گیرد، پس چنین کسانی اهل
آتش اند و در آن ماندگار خواهند بود* و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته
کرده اند، آنان اهل بهشت اند و در آن جاودان خواهند ماند* و چون از فرزندان
اسرائیل پیمان محکم گرفتیم که جز خدا را نپرستید و به پدر و مادر و خویشان و

یتیمان و مستمندان احسان کنید و با مردم [به زبان] خوش سخن بگویید و نماز را به پا دارید و زکات را بدهید، آن‌گاه جز اندکی از شما [همگی] به حالت اعراض روی برتافتید* و چون از شما پیمان محکم گرفتیم که خون همدیگر را مریزد و یکدیگر را از سرزمین خود بیرون نکنید، سپس [به این پیمان] اقرار کردید و خود گواهد* [ولی] باز همین شما هستید که یکدیگر را می‌کشید و گروهی از خودتان را از دیارشان بیرون می‌رانید و به گناه و تجاوز بر ضد آنان به یکدیگر کمک می‌کنید و اگر به اسارت پیش شما آیند، به [دادن] فدیة آنان را آزاد می‌کنید، با آنکه [نه تنها کشتن بلکه] بیرون کردن آنان بر شما حرام شده است، آیا شما به پاره‌ای از کتاب [تورات] ایمان می‌آوردید و به پاره‌ای کفر می‌ورزید. پس جزای هرکس از شما که چنین کند، جز خواری در زندگی دنیا چیزی نخواهد بود و روز رستاخیز ایشان را به سخت‌ترین عذاب‌ها باز برند و خداوند از آنچه می‌کنید، غافل نیست* همین کسان‌اند که زندگی دنیا را به [بهای] جهان دیگر خریدند. پس نه عذاب آنان سبک گردد و نه ایشان یاری شوند* و همانا به موسی کتاب [تورات] را دادیم و پس از او پیامبرانی را پشت‌سر هم فرستادیم و عیسی پسر مریم را معجزه‌های آشکار بخشیدیم و او را با روح القدس تأیید کردیم، پس چرا هرگاه پیامبری چیزی را که خوشایند شما نبود، برای‌تان آورد کبر ورزیدید، گروهی را دروغگو خواندید و گروهی را کشتید* و گفتند: دل‌های ما در غلاف است، [نه چنین نیست] بلکه خدا به سزای کفرشان لعنت‌شان کرده است، پس آنان که ایمان می‌آورند، چه اندک شماره‌اند* و هنگامی که از جانب خداوند کتابی که مؤید آنچه نزد آنان است برایشان آمد و از دیرباز [در انتظارش] بر کسانی که کافر شده بودند پیروزی می‌جستند؛ ولی همین که آنچه [که اوصافش] را می‌شناختند برایشان آمد انکارش کردند، پس لعنت خدا بر کافران باد* و به چه بد بهایی خود را فروختند که به آنچه خدا نازل کرده بود از سر رشک انکار آوردند که چرا خداوند از فضل خویش بر هرکس از بندگان که بخواهد [آیاتی] فرو می‌فرستد، پس به خشمی بر خشم دیگر گرفتار آمدند و برای کافران عذابی خفت‌آور است* و چون به آنان گفته شود، به آنچه خدا نازل کرده ایمان آورید، می‌گویند: ما به آنچه بر [پیامبر] خودمان نازل شده، ایمان می‌آوریم و غیر آن را با آنکه [کاملاً]

حق و مؤید همان چیزی است که با آنان است، انکار می‌کنند، بگو: اگر مؤمن بودید پس چرا پیش از این پیامبران خدا را می‌کشتید؟! * و قطعاً موسی برای شما معجزات آشکاری آورد، سپس آن گوساله را در غیاب وی [به خدایی] گرفتید و ستمکار شدید * و آن‌گاه که از شما پیمان محکم گرفتیم و [کوه] طور را بر فراز شما برافراشتیم [و گفتیم] آنچه را به شما داده‌ایم، به جد و جهد بگیرید و [به دستورهای آن] گوش فرا دهید، گفتند: شنیدیم و نافرمانی کردیم و بر اثر کفرشان [مهر] گوساله در دل‌شان سرشته شد، بگو: اگر مؤمن‌اید [بدانید که] ایمان‌تان شما را به بد چیزی وا می‌دارد * بگو: اگر در نزد خدا سرای بازپسین یکسر به شما اختصاص دارد نه دیگر مردم، پس اگر راست می‌گویید: آرزوی مرگ کنید * ولی به سبب کارهایی که از پیش کرده‌اند، هرگز آن را آرزو نخواهند کرد و خدا به [حال] ستمگران داناست * و آنان را مسلماً آزمندترین مردم به زندگی و [حتی حریص‌تر] از کسانی که شرک می‌ورزند، خواهی یافت هر یک از ایشان آرزو دارد که کاش هزار سال عمر کند با آنکه اگر چنین عمری هم به او داده شود، وی را از عذاب دور نتواند داشت و خدا بر آنچه می‌کنند بیناست * بگو: کسی که دشمن جبرئیل است [در واقع دشمن خداست] چرا که او به فرمان خدا قرآن را بر قلبت نازل کرده است، در حالی که مؤید [کتاب‌های آسمانی] پیش از آن و هدایت و بشارتی برای مؤمنان است * هرکه دشمن خدا و فرشتگان و فرستادگان او و جبرئیل و میکائیل است، [بداند که] خدا یقیناً دشمن کافران است * و همانا بر تو آیات روشن فرو فرستادیم و جز فاسقان [کسی] آن‌ها را انکار نمی‌کند * و مگر نه این بود که [یهود] هرگاه پیمانی بستند، گروهی از ایشان آن را دور افکندند؛ بلکه [حقیقت این است که] بیشترشان ایمان نمی‌آورند * و آن‌گاه که فرستاده‌ای از جانب خداوند برایشان آمد که آنچه را با آنان بود تصدیق می‌داشت، گروهی از اهل کتاب، کتاب خدا را پشت سر افکندند، چنان‌که گویی [از آن هیچ] نمی‌دانند * و آنچه را که شیطان [صفت]‌ها در سلطنت سلیمان خوانده [و درس گرفته] بودند پیروی کردند و سلیمان کفر نورزید؛ لیکن آن شیطان [صفت]‌ها به کفر گراییدند که به مردم سحر می‌آموختند و [نیز از] آنچه بر آن دو فرشته هاروت و ماروت در بابل فرو فرستاده شده بود [پیروی کردند] با اینکه آن دو [فرشته] هیچ‌کس را تعلیم [سحر]

نمی‌کردند؛ مگر آنکه [قبلاً به او] می‌گفتند: ما [وسیله] آزمایشی [برای شما] هستیم. پس زنه‌ار کافر نشوی و [لی] آن‌ها از آن دو [فرشته] چیزهایی می‌آموختند که به وسیله آن میان مرد و همسرش جدایی بیفکنند، هر چند بدون فرمان خدا نمی‌توانستند به وسیله آن به احدی زیان برسانند و [خلاصه] چیزی می‌آموختند که برایشان زیان داشت و سودی بدیشان نمی‌رسانید و قطعاً [یهودیان] دریافته بودند که هرکس خریدار این [متاع] باشد، در آخرت بهره‌ای ندارد و که چه بد بود آنچه به جان خریدند، اگر می‌دانستند* اگر آنان ایمان آورده و پرهیزگاری کرده بودند، قطعاً پاداشی [که] از جانب خدا [می‌یافتند] بهتر بود، اگر می‌دانستند.



مقطع سابقه مبنی بر یادآوری نعمت‌های فراوانی، که بر بنی اسرائیل کرامت شده بود؛ اما در مقابل آنان جز عصیانگری و تمرد و کفران نعمت چیزی نکردند، مطالب عمده‌ای را تقدیم کرده و در پایان قساوت و سنگدلی آنان را که به عنوان یک واقعیت در مورد این گروه تأکید کرد، اینک سخن متوجه مسلمانان است، در این حال دجالی‌ها و دسایس بنی اسرائیل در خلال تقدیم تاریخ آنان برای مسلمانان شرح می‌شود و آنان را هشدار می‌دهد، نشود که به سخنان پرمکر آنان بازی خورند! طولانی‌شدن و تنوع اسالیب سخن در این موضوع بیانگر این حقیقت است که دسایس و حیل‌های یهود در برابر اسلام و مسلمانان خیلی‌ها شدید و پردامنه بود.

در اینجا قرآن جابجا بنی اسرائیل را در محضر مسلمانان مورد خطابه قرار داده، از پیمان‌شکنی‌ها، عصیانگری‌ها، تکذیب و قتل و کشتار انبیا توسط آنان صحبت می‌کند و مخالفت آنان را با شریعت، بهانه‌جویی و تحریف تعالیم دینی و جدال‌های ناحق آنان را بیان می‌کند. جدال آنان را با مسلمانان و مطالب و دلایل باطل آنان را شرح می‌کند و به رسول اکرم ﷺ تلقین می‌کند که دعای باطل آنان را افشا کند و دلایل غلط آنان را بگوید و دسایس ایشان را از راه بیان حقیقت، نقش بر آب گرداند. آنان گمان می‌کردند؛ چون به نزد خدا قربت و منزلت دارند، پس به جز از چند روز محدود در آتش دوزخ باقی نمی‌مانند، پس خداوند به پیغمبر هدایت داد، این دعوای باطل آن را تردید کند:

﴿قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُمْ أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾

(بگو: مگر پیمانی از خدا گرفته‌اید که خدا پیمان خود را هرگز خلاف نخواهد کرد، یا آنچه را نمی‌دانید به دروغ به خدا نسبت می‌دهید؟)
و چون به اسلام دعوت می‌شدند، می‌گفتند: به آنچه که برای ما نازل شده، ایمان می‌آوریم:

﴿قَالُوا نُوْمِنُ بِمَا أُنْزِلَ عَلَيْنَا وَيَكْفُرُونَ بِمَا وَرَاءَهُ وَهُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَهُمْ﴾

(می‌گویند: ما به آنچه بر [پیامبر] خودمان نازل شده، ایمان می‌آوریم و غیر آن را با آنکه [کاملاً] حق و مؤید همان چیزی است که با آنان است، انکار می‌کنند.)

پس به پیغمبر اسلام هدایت داده شده؛ تا این ادعای باطل آنان را افشا کند:

﴿قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ * وَلَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِ مَا أَنْتُمْ ظَالِمُونَ * وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاسْمِعُوا قَالُوا سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَأَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ قُلْ بِسْمَايَا مُرْكُم بِهِ إِيْمَانُكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾

(بگو: اگر مؤمن بودید پس چرا پیش از این پیامبران خدا را می‌کشتید؟! * و قطعاً موسی برای شما معجزات آشکاری آورد، سپس آن گوساله را در غیاب وی [به خدایی] گرفتید و ستمکار شدید * و آن‌گاه که از شما پیمان محکم گرفتیم و [کوه] طور را بر فراز شما برافراشتیم [و گفتیم] آنچه را به شما داده‌ایم، به جد و جهد بگیرید و [به دستوره‌های آن] گوش فرا دهید، گفتند: شنیدیم و نافرمانی کردیم و بر اثر کفرشان [مهر] گوساله در دل‌شان سرشته شد، بگو: اگر مؤمن‌اید [بدانید که] ایمان‌تان شما را به بد چیزی وا می‌دارد.)

یعنی اگر دعوی شما درست باشد، پس این پیغمبرگشی‌ها و گوساله‌پرستی‌ها برای چیست؟ و مدعی بودند، سرافرازی در آخرت مخصوص آنان است، پس بر رسول خدا فرمان آمد، تا از آنان دعوت کند، همراه با مسلمان دست زنند و از خدا

بخوانند، دروغگو را بمیراند:

﴿قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِّنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾

(بگو: اگر در نزد خدا سرای بازپسین یکسر به شما اختصاص دارد نه دیگر مردم، پس اگر راست می‌گویید: آرزوی مرگ کنید.)

قرآن تأکید کرد که آنان هرگز آماده قبول مباحله نمی‌شوند و چنین هم واقع شد، آنان از قبول مباحله امتناع ورزیدند؛ زیرا به دروغ خود آگاه بودند.

بدین شکل آیات قرآنی حقایق و توجیهات را تقدیم می‌کند و این کار دسایس یهود را در میان مسلمانان نقش بر آب می‌کند. پس باید مسلمانان در روشنایی این حقایق به حيله‌ها و دجالی‌ها یهود آشنا گردند؛ تا در بند فتنه‌گری‌های آنان واقع نشوند. ملت‌های اسلامی هنوز هم آن‌طور که اسلاف‌شان از دسایس یهود رنج کشیده‌اند، دچار رنج و عذاب از این ناحیه‌اند؛ اما افسوس که مسلمانان امروزی آن چنان که اسلاف صالح‌شان در مدینه در پناه توجیهات قرآنی دسایس یهود را نقش بر آب می‌ساختند، از این توجیهات و رهنمایی‌ها استفاده نمی‌کنند.

آری؛ هم‌اکنون مسلمانان در معرض فتنه‌گری یهودان قرار دارند، یهود با همان پستی و خساست، حيله می‌سجد؛ تا مسلمانان را گمراه سازد، آنان را از قرآن‌شان منحرف گرداند؛ تا از این منبع قدرت دور باشند، یهود در کمال آسوده‌حالی دست به مکر و حيله می‌زند. در اینجا به‌خاطر باید داشت، آنانی که مردم را از قرآن و دین‌شان دور می‌سازند، ایشان عمال و مزدوران یهودند، برابر است که بدانند و یا ندانند، خواسته باشند و یا خیر.

به همه‌حال؛ چنین مردم در هر قیافه‌ای که باشند، در واقع مزدور یهودند و یهودان پیوسته چنین کنند؛ تا مسلمانان را از یک حقیقت دور سازند و این حقیقت همانا حقیقت عقیده، منهج و نظام و ایمان است. پس به‌خاطر باید داشت که این است راه و این است نشانه‌های راه:

﴿أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِن بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ* وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنُوا وَإِذَا خَلَا بِبَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ قَالُوا أَتُحَدِّثُونَهُم بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ لِيُحَاجُّوكُمْ بِهِ

عِنْدَ رَبِّكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ * أَوَلَا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ؟

(آیا طمع دارید که [اینان] به شما ایمان بیاورند، با آنکه گروهی از آنان سخنان خدا را می شنیدند، سپس آن را بعد از فهمیدنش تحریف می کردند و خودشان هم می دانستند* و [همین یهودیان] چون با کسانی که ایمان آورده اند برخورد کنند، می گویند: ما ایمان آورده ایم و وقتی با همدیگر خلوت می کنند، می گویند: چرا از آنچه خداوند بر شما گشوده است، برای آنان حکایت می کنید؛ تا آنان به [استناد] آن پیش پروردگارتان بر ضد شما استدلال کنند، آیا فکر نمی کنید* آیا نمی دانند که خداوند آنچه را پوشیده می دارند و آنچه را آشکار می کند می داند.)

در پایان درس گذشته، قرآن تصویر طبیعت و سرشت بنی اسرائیل را تقدیم کرده و خاطر نشان کرده بود که دل های آنان از صخره های سخت هم، سخت تر است و قطره آب از آن ها نمی چکد و امیدی در مورد رهنمایی و هدایت آنان نیست، در روشنایی این تصویر سخن متوجه مؤمنانی می شود که می خواهند، بنی اسرائیل را به سوی حق بخوانند و نور ایمان را در دل های ایشان جا دهند. در اینجا به این مؤمنان خاطر نشان می شود؛ مگر تصوّر می کنید، یهودان ندای شما را لبیک بگویند:

﴿أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يَحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾

(آیا طمع دارید که [اینان] به شما ایمان بیاورند، با آنکه گروهی از آنان سخنان خدا را می شنیدند، سپس آن را بعد از فهمیدنش تحریف می کردند و خودشان هم می دانستند.)

آری؛ شما نباید از امثال این گروه توقع هدایت و ایمان داشته باشید، چه ایمان طبیعت و استعداد معینی را می خواهد، سرشت و طبیعتی که مستعد ایمان باشد، نرم و انعطاف پذیر می باشد، درهائش به روی تابش انوار باز است، مستعد ارتباط با سرچشمه ازل است، باصفا و حسّاس است، تقوی و طهارت دارد، تقوی به او اجازه نمی دهد، چون کلام خدا را بشنود و آن را بفهمد، دست به تحریف زند، طبیعت مؤمن مستقیم و راست است، التوا و انحراف ندارد.

گروه مشارالیه در اینجا ربانیون و احبار یهود است که نسبت به دیگران

دانشمندتر و به حقیقت آگاه‌تر بودند. همین گروه بود که کلام خدا را در تورات که به موسی Z فرود می‌آمد، می‌شنیدند؛ اما آن را تحریف می‌کردند و دست به تأویلات بعیده می‌زدند و علت آن نادانی و جهالت نبوده؛ بلکه عمدتاً و قصداً این عمل نادرست را انجام می‌دادند و به حکم هوی و هوس و به فرمان مصالح شخص و اغراض پست و پلید، مرتکب این عمل می‌شدند و چون از تعلیم پیغمبر خود موسی Z منحرف شده بودند، پس بعید نیست که از تعلیم نجات‌بخش رسول اسلام حضرت محمد Y نیز منحرف گردند. اینان در کار باطل اصرار می‌کردند و بر ضد حق دسیسه می‌ساختند، پس قابل تعجب نیست که علیه دعوت اسلام دست به معارضه زنند و در مورد آن دروغ‌ها و اکاذیبی را پخش کنند:

﴿وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنُوا وَإِذَا خَلَا بِبَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ قَالُوا أَتُحَدِّثُونَهُم بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ لِيُحَاوِكُمْ فِيهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ فَلَا تَعْقِلُونَ﴾

(و [همین یهودیان] چون با کسانی که ایمان آورده‌اند برخورد کنند، می‌گویند: ما ایمان آورده‌ایم و وقتی با همدیگر خلوت می‌کنند، می‌گویند: چرا از آنچه خداوند بر شما گشوده‌است، برای آنان حکایت می‌کنید؛ تا آنان به [استناد] آن پیش‌پروندگان بر ضد شما استدلال کنند، آیا فکر نمی‌کنید.)

ای مسلمانان! شما چگونه از اینان توقع ایمان و هدایت دارید، در حالی که اینان علاوه بر عهدشکنی، کتمان حق و تحریف کلام الله، ریاکار، منافق، فریب‌کار نیز می‌باشند. برخی از اینان مردمی بودند که چون با مؤمنان روبه‌رو می‌شدند، می‌گفتند: محمد پیغمبر مرسل است و این حقیقت را در تورات دیده بودند و بر اساس همین بشارت، تورات از دیر زمان در انتظار بعثت رسول اکرم Y بودند و با بعثت رسول خدا طلب نصرت بر مشرکان می‌کردند، چنان‌که این فرموده قرآن شاهد این حقیقت است:

﴿وَكَانُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ يَبْلُغَ رَسُولُكَ عَلَىٰ الَّذِينَ﴾

(و از دیرباز [در انتظار آمدن پیامبر] بر کسانی که کفر ورزیده بودند، درخواست پیروزی می‌کردند.)

اما نمی‌خواستند این حقیقت را به مسلمانان بگویند. اینجاست که چون تنها

می شدند، یکدیگر را ملامت می کردند که چرا حقایق را در مورد صحت رسالت رسول اکرم Y و کتاب آسمانی او به مردم رسانیدند:

﴿وَإِذَا خَلَا بِبَعْضِهِمْ إِلَىٰ بَعْضٍ قَالُوا أَتُحَدِّثُونَهُمْ بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ لِيُحَاجُّوكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ﴾

(و وقتی با همدیگر خلوت می کنند، می گویند: چرا از آنچه خداوند بر شما گشوده است، برای آنان حکایت می کنید؛ تا آنان به [استناد] آن پیش پروردگارتان بر ضد شما استدلال کنند.)

آیا؛ مگر وقتی این حقایق را پنهان نگاه دارند، خداوند آنان را مورد باز پرس قرار نمی دهد و هرگاه آن را به مردم بگویند، مورد سوال قرار می گیرند؟ و شگفت انگیز اینکه این سخافت را عقل و منطق دانسته به یکدیگر خود می گویند:

﴿أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾

(آیا تعقل نمی کنید؟)

چقدر مسخره آور است این عقل و تعقلی که آنان بدان تمسک می کند! اینجا است که ملاحظه می شود، سیاق قرآنی قبل از توضیح آنچه می گفتند و می کردند، تعجب می کند:

﴿أَوَلَا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ﴾

(آیا نمی دانند که خداوند آنچه را که پوشیده می دارند و آنچه را که آشکار می کنند، می داند.)

یعنی آنان نمی دانند که خداوند سر و علانیه آنان را می داند.

بعد احوال بنی اسرائیل به مسلمانان شرح می شود، بدین ترتیب:

اینان دو گروه اند، یک دسته امی و جاهل، که از کتاب منزل خویش جز اوهام و تصوّرات چیز دیگری نمی دانند و گمان می کنند آنان ملت برگزیده خداوند و در روز رستخیز عذاب نمی شوند. چه همه گناهان آنان بخشیده شده است و گروه دیگر از این جهل و نادانی مردم استفاده سوء کرده دست به تحریف کتاب خدا می زنند، تأویلات بی جا و غرض آلود را به کار می بندند، قسمتی از احکامی را به مردم می گویند و قسمتی را پنهان می کنند، همه این اعمال ناروا را، برای

به‌دست آوردن منابع مادی مرتکب می‌شوند، سخنانی را از طرف خود به‌نام کلام خدا، در میان مردم انتشار می‌دهند و بدین وسیله می‌خواهند، مراکز فاسد خود را حفظ کنند:

﴿وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ * فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيُشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ﴾

(و [بعضی] از آنان بی‌سوادانی‌اند که کتاب [خدا] را جز خیالات خامی نمی‌دانند و فقط گمان می‌برند* پس وای بر کسانی که کتاب [تحریف‌شده‌ای] با دست‌های خود می‌نویسند، سپس می‌گویند: این از جانب خداست؛ تا بدان بهای ناچیزی به‌دست آرند، پس وای برای‌شان از آنچه دست‌های‌شان نوشته و وای برای‌شان از آنچه [از این راه] به دست می‌آورند.)

چگونه می‌توان از چنین مردمی توقع داشت که آنان به راه حق، مستقیم خواهند شد و نصوص کتاب خدا را - که مانع نادرستی‌های آنان می‌گردد - تحریف نکنند! اینان ایمان نمی‌آورند، اینان در انتظار عذاب دردناک الهی می‌باشند. آرزوهای غلط و اوهام کاذب آنان که مخالف عدالت و نوامیس الهی است، زاده تصورات جاهلانۀ جاهلان و حيله‌هایی علمای فاسد و حيله‌گر بود، آنان گمان می‌کردند، هرقدر عصیانگری کنند، سرانجام در بهشت‌برین تکیه خواهند زد.

چنین خیال محالی را جز آنان که از تعالیم دینی خود جز نام، چیزی دیگر نمی‌دانند و آنانی که در دین خدا حيله و تزویر به کار می‌بندند، کسی دیگری گمان فاسد را در مغز خود نمی‌گنجاند.

آری؛ این خیره‌سرها می‌گفتند:

﴿وَقَالُوا: لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً قُلْ: اتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ﴾

(و گفتند: جز روزهایی چند، هرگز آتش به ما نخواهد رسید، بگو: مگر پیمانی از خدا گرفته‌اید؟ که خدا پیمان خود را هرگز خلاف نخواهد کرد.)

باری ای خیره‌سرانِ عصیانگر، شما که چنین ادعایی دارید، چه تصوّر می‌کنید، آیا در این مورد از خدا عهد پیمان گرفته‌اید؟

﴿اتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا﴾

(مگر پیمانی از خدا گرفته‌اید؟)

خیر این پیمان در کجاست؟

﴿أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾

(یا آنچه را نمی‌دانید به دروغ به خدا نسبت می‌دهید.)

یا نه شما دروغ می‌گویید و بر خدا تهمت می‌بندید؟

آری؛ واقعیت از این قرار است که شما راه غلط را در پیش گرفته‌اید. استفهام

در اینجا برای تقریر و تأکید است و معنای انکار و توبیخ را می‌دهد.

یعنی ای عصیانگران خیره‌سر چطور همزمان با این عصیانگری دیده‌درایی

می‌کنید و آنچه را که نمی‌دانید، اعلان کرده و خود را تبریه می‌کنید؟

اینجاست که قرآن قاعده کلی‌ای را در این مورد تقدیم می‌کند و بدین وسیله

بر همه اکاذیب و اوهام آنان خط بطلان می‌کشد. این قاعده‌ای که از جهان‌بینی

اسلام منشأ می‌گیرد، از این قرار است «پاداش و جزاء از جنس عمل است»:

﴿بَلَىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ

فِيهَا خَالِدُونَ﴾

(آری؛ کسی که بدی به‌دست آورد و گناهش او را در میان گیرد، پس چنین

کسانی اهل آتش‌اند و در آن ماندگار خواهند بود.)

در اینجا اندکی باید توقف کرد، تا با برخی از اسرار و اسباب این حکم قاطع

و جازم خداوندی آشنا شد:

﴿بَلَىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ﴾

(آری؛ کسی که بدی به‌دست آورد و گناهش او را در میان گیرد.)

آیا گناه یک کسب است؟ اساساً معنی مقصود ذهنی در اینجا ارتکاب گناه

است؛ اما تعبیر قرآنی بالاتر از این معنی ذهنی بیانگر حالت نفسی گنهکار نیز

می‌باشد.

بلی؛ گناه یک کسب است؛ زیرا عادتاً تا شخص ارتکاب گناه را یک کسب

و منفعت تصوّر نکند، مرتکب آن نمی‌شود. بلی، اگر گنهکار، گناه را زشت و

مکروه می‌دانست، به آن اقدام نمی‌کرد و اگر ارتکاب آن را یک خساره می‌فهمید،

در تلاش آن نمی‌افتاد و اجازه نمی‌داد، گناه بر او احاطه کند؛ بلکه از سایه آن می‌گریخت و باری اگر در بند مصیبت افتد، علی‌الفور دست به استغفار می‌زند و در این حال گناه بر او احاطه نمی‌کند و دروازه‌های توبه و کفارت به رویش بسته نمی‌شود.

تعبیر: ﴿وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ﴾

(و گناهش او را در میان گیرد.)

حالتی را معرفی می‌کند که همه درها به‌روی گنهکار بسته گردد. این تعبیر قرآنی حالت نفسی گنهکار را مجسم می‌سازد و گنهکار را طوری معرفی می‌کند، گویا که اسیر گناه شده و از چارچوبه آن خود را بیرون ساخته نمی‌تواند و چون شخص خود را در زندان سیاه گناه اسیر سازد، پس در این حال چنین پاداش برای او کاملاً عادلانه است:

﴿فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾

(پس چنین کسانی اهل آتش‌اند و در آن ماندگار خواهند بود.)

بعد از تقدیم شرح حال گنهکاران، احکام مطیعان شرح می‌شود:

﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾

(و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، آنان اهل بهشت‌اند و

در آن جاودان خواهند ماند.)

الحق از ایجابات ایمان این است که دل مؤمن سرچشمه عمل صالح باشد و این حقیقت را باید هر مسلمان درک کند. در اوضاع کنونی ما مسلمانان سخت نیازمند درک این حقیقتیم که یقین کنیم بدون «عمل نیک ایمان موجودیت خود را از دست می‌دهد» آنان که ادعای ایمان را دارند؛ مگر در روی زمین دست به فساد می‌زنند و با حاکمیت منهج الهی در حیات افراد و جوامع می‌جنگند، اینان اساساً بهره‌ای از ایمان ندارند و ثواب ایمان را به چشم نمی‌بینند و از عذاب خدا نجات نمی‌یابند و آروزهای یهودمآبانه به دردشان نمی‌خورد و قرآن این حقیقت را برای یهود و همه مردم آشکارا تقدیم کرده‌است.

سیاق قرآنی پس از شرح این موضوع، احوال و مواقف یہود را کہ کتابی از تمرد و عصیانگری است، بہ مسلمانان شرح می دهد:

﴿وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ وَأَنتُمْ مُّعْرِضُونَ * وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَلَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِّنْ دِيَارِكُمْ ثُمَّ أَقْرَضْتُمْ وَأَنتُمْ تَشْهَدُونَ * ثُمَّ أَنتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ وَتُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِّنْكُمْ مِّن دِيَارِهِمْ تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِم بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَإِن يَأْتُوكُمْ أُسَارَىٰ تَفَادُوهُمْ وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَن يَفْعَلْ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ. أُولَٰئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ فَلَا يَخَفُفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ﴾

(و چون از فرزندان اسرائیل پیمان محکم گرفتیم کہ جز خدا را نپرستید و بہ پدر و مادر و خویشان و یتیمان و مستمندان احسان کنید و با مردم [بہ زبان] خوش سخن بگویید و نماز را بہ پا دارید و زکات را بدہید، آن گاہ جز اندکی از شما [ہمگی] بہ حالت اعراض روی برتافتید* و چون از شما پیمان محکم گرفتیم کہ خون ہمدیگر را مریزید و یکدیگر را از سرزمین خود بیرون مکنید، سپس [بہ این پیمان] اقرار کردید و خود گواہید* [ولی] باز ہمین شما ہستید کہ یکدیگر را می کشید و گروہی از خودتان را از دیارشان بیرون می رانید و بہ گناہ و تجاوز بر ضد آنان بہ یکدیگر کمک می کنید و اگر بہ اسارت پیش شما آیند، بہ [دادن] فدیہ آنان را آزاد می کنید، با آنکہ [نہ تنها کشتن بلکہ] بیرون کردن آنان بر شما حرام شدہ است، آیا شما بہ پارہ ای از کتاب [تورات] ایمان می آورید و بہ پارہ ای کفر می ورزید. پس جزای ہرکس از شما کہ چنین کند، جز خواری در زندگی دنیا چیزی نخواہد بود و روز رستاخیز ایشان را بہ سخت ترین عذاب ہا باز برند و خداوند از آنچہ می کنید، غافل نیست* ہمین کسان اند کہ زندگی دنیا را بہ [بہای] جہان دیگر خریدند. پس نہ عذاب آنان سبک گردد و نہ ایشان یاری شوند.)

در درس گذشتہ، در مورد مخالفت بنی اسرائیل از پیمان خدا مطالبی تقدیم

شده بود و اینک نصوص و مواد این پیمان با تفصیل بیشتر تقدیم می‌شود:
از آیه نخستین، این مطلب بر می‌آید که منظور از پیمان در اینجا همان میثاق الهی است که در سایه کوهی که بر آنان افراشته شده بود، به وقوع پیوسته است. مواد این پیمان شامل یک سلسله قواعد و اصول کلی می‌باشد که اسلام همه این قواعد را به ارمغان آورده است. بنی اسرائیل از قبول این اصول اعراض کرده و آن را نپذیرفتند. نصوص این پیمان مشتمل بر این مواد بود: جز خدا دیگری را عبادت نکنید، به پدر و مادر و اقارب و یتیمان و بی‌نویان نیکی کنید و با مردم با زبان خوش سخن بگویید و احسان کنید و یقیناً «امر بالمعروف و نهی عن المنکر» به حیث سردفتر احسان به مردم است. فریضه نماز و زکاة را ادا کنید! این‌ها قواعد و اصول کلی در اسلام می‌باشند.

با بررسی در نصوص این پیمان دو حقیقت در برابر ما قرار می‌گیرد:
یکی اینکه دین خدا واحد بوده و دین اسلام - که عنوان آخرین حلقه ادیان سماوی را دارد - مصداق اصول ادیان سابقه است.
دوم اینکه یهود قوم عصیانگر و متمرّد است، زیرا آنان از قبول اسلام عصیان می‌کنند، در حالی که تعالیم اسلام شامل همان قواعدی است که در مورد قبول آن با خدا عهد و پیمان بسته بودند.

اینجاست که بار دیگر سیاق آیات از حکایت تغییر خورده و لهجه خطاب را می‌گیرد و بنی اسرائیل را مخاطب قرار می‌دهد. قبلاً سیاق آیات آنان را مخاطب قرار داده بوده و آن‌گاه مؤمنین را مورد خطاب قرار داد و بنی اسرائیل را متروک گذاشت و اینک بار دیگر آنان را در برابر میز محاکمه می‌کشاند و مسلمانان را ناظر صحنه می‌سازد:

﴿ثُمَّ تَوَلَّيْتُمُ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ وَأَنتُمْ مُّعْرِضُونَ﴾

(آن‌گاه جز اندکی از شما [همگی] به حالت اعراض روی برتافتید.)
بدین وسیله، قسمتی از اسرار «التفات»^۱ در تعبیر اسرارآمیز قرآن در مدینه،

۱. التفات، عبارت از تغییر تعبیر، به یکی از شیوه‌های سه گانه «متکلم، مخاطب و غایب» است، به این معنی که بنا بر ضرورت و هدفی که در بیان معنا نهفته است، از یک شیوه و طریق به شیوه دیگری انتقال می‌کند. برای آگاهی بیشتر در مورد «التفات» به مختصرالمعانی کتاب‌المعانی، بحث التفات می‌توان

قصص و امثال آن کشف می‌شود. در اینجا مواقف ضد و نقیض بنی اسرائیل راجع به میثاق و پیمان الهی شرح می‌گردد، به این تفصیل:

﴿وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَلَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِّنْ دِيَارِكُمْ ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَأَنْتُمْ تَسْهَدُونَ﴾

(و چون از شما پیمان محکم گرفتیم که خون همدیگر را مریزید و یکدیگر را از سرزمین خود بیرون نکنید، سپس [به این پیمان] اقرار کردید و خود گواه‌اید.) بعد از اینکه یهود مواد پیمان را پذیرفتند و حاضر و شاهد صحنه بودند، چه کردند؟

بلی؛ اینان بودند که چنین کردند:

﴿ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ وَتُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِّنْكُمْ مِّنْ دِيَارِهِمْ تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِم بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَإِن يَأْتُوكُمْ أَسَازِي تُفَادُوهُمْ وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ﴾

([ولی] باز همین شماست که یکدیگر را می‌کشید و گروهی از خودتان را از دیارشان بیرون می‌رانید و به گناه و تجاوز بر ضد آنان به یکدیگر کمک می‌کنید و اگر به اسارت پیش شما آیند به [دادن] فدیة آنان را آزاد می‌کنید، با آنکه [نه تنها کشتن؛ بلکه] بیرون کردن آنان بر شما حرام شده‌است، آیا شما به پاره‌ای از کتاب [تورات] ایمان می‌آوردید و به پاره‌ای کفر می‌ورزید.)

این حادثه‌ای که قرآن آن را سند محکومیت یهود اعلان می‌کند، واقعه نزدیکی بود که اندکی پیش‌تر از اسلام آوردن قبیله اوس و خزرج به وقوع می‌پیوست. اوس و خزرج دو قبیله‌ای از قبایل عمده مشرکان مدینه بودند، که در میان‌شان دشمنی‌های شدیدی وجود داشت و یهودان مدینه سه قبیله‌ای بودند که با این دو قبیله عرب پیمان و میثاق‌های جانبی داشتند، قینقاع و بنی‌نضیر از حلفای خزرج و بنی‌قریظه با اوس، هم‌پیمان بود. چون جنگ میان این دو قبیله عرب در می‌گرفت، قبایل یهودی با هم‌پیمانان خود، دست را یکی کرده و طرف مقابل را می‌کشتند. پس یهودی جانب مقابل را به قتل می‌رساند، در حالی که بر اساس نص پیمانی

که با خدا بسته بودند، از کشتن همدیگر منع شده بودند و چون جانب مقابل غلبه حاصل می‌کردند، او را از خانه و دیارش بیرون می‌راندند، در حالی که این عمل نیز مخالف عهده‌ی بود که با خدا بسته بودند و چون جنگ پایان می‌یافت، غرض آزاد ساختن یهودان اسیر به دست هر کس که می‌بود، فدیہ می‌پرداختند؛ تا اسیران یهودی را آزاد سازند و این عمل را به حکم تورات انجام می‌دادند که در آن نوشته شده بود: هر غلامی را که از بنی اسرائیل پیدا کنی باید او را آزاد کنی و یقیناً این اعمال آنان کاملاً نقیض یکدیگر است. از اینجاست که قرآن با لهجه استنکار، آنان را چنین مورد خطاب قرار می‌دهد:

﴿أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ﴾

(آیا شما به پاره‌ای از کتاب [تورات] ایمان می‌آورید و به پاره‌ای کفر می‌ورزید) شکی نیست که این عمل پیمان‌شکنی آشکارا و واضحه‌ی می‌باشد که خداوند در اثر ارتکاب آن یهودان را مستحق رسوایی در دنیا و عذاب شدید آخرت می‌خواند و آنان را هشدار می‌دهد، نباید پیوسته در اعماق تیره‌ی عهدشکنی به سر برند، چه خداوند از اوضاع و احوال آنان بی‌خبر نیست:

﴿فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ﴾

(پس جزای هر کسی از شما که چنین کند، جز خواری در زندگی دنیا چیزی نخواهد بود و روز رستاخیز ایشان را به سخت‌ترین عذاب‌ها باز بَرند و خداوند از آنچه می‌کنید، غافل نیست.)

پس از این مسلمانان و عموم بشریت طرف خطاب قرار می‌گیرند و حقیقت عمل‌شان، شرح می‌شود:

﴿أُولَٰئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ فَلَا يَخَفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ﴾

(همین کسانی‌اند که زندگی دنیا را به [بهای] جهان دیگر خریدند، پس نه عذاب آنان سبک گردد و نه ایشان یاری شوند.)

اینجاست که همه تصورات و اوهام یهود نقش بر آب می‌شود، دروغ بودن آن آروزهای‌شان کشف می‌شود که می‌گفتند، به غیر از چند روز محدود بیشتر در

آتش دوزخ باقی نمی‌مانیم.

آری؛ آتش دوزخ لحظه‌ای از آنان کم نمی‌شود:

﴿فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ﴾

(پس نه عذاب آنان سبک گردد و نه ایشان یاری شوند.)

داستان خریدن دنیا در بدل آخرت، در اینجا این است که انگیزه مخالفت آنان با عهد و پیمان الهی این بود که ایشان به عهدی که با مشرکان بسته بودند، چنان مرتبط بودند که دین و کتاب خود را فدای آن می‌ساختند. تقسیم‌شدن بنی اسرائیل به دو دسته و سهم‌گیری در دو پیمان متقابل، پلان معروف بنی اسرائیل است که پیوسته از باب احتیاط در دو صف متقابل قرار می‌گیرند؛ تا بتواند مصالح یهود را حفظ کند. زیرا با پیروزی هریک باز بنی اسرائیل خساره نکرده است. این روش معمولاً پلان آن عده‌ای است که به خدا و عهد او اعتماد نداشته، اعتمادش تنها و تنها به مکر و حيله و موثیق و پیمان‌های ابلیس مینشانه است. این گروه پیروزی و نصرت را از خدا ندانسته و از طرف بنده می‌دانند. اسلام اجازه نمی‌دهد، مسلمان به‌نام حفظ مصالح در پیمان و میثاقی داخل شود، که مخالف با میثاق و پیمان الهی است.

آری؛ برای مسلمان مصلحتی بالاتر از مصالح دینی او نیست. حمایتی محکم‌تر از حمایت خدا وجود ندارد.

سپس سیاق آیات موضوع خطاب بنی اسرائیل را دنبال کرده، موقف آنان را در برابر رسالت‌ها و رسولان شرح می‌کند و سیه‌کاری‌های آنان را در مقابل انبیا که حق را به آنان ابلاغ می‌کردند، بیان می‌کند:

﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَفَقَيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ﴾

(و همانا به موسی کتاب [تورات] را دادیم و پس از او پیامبرانی را پشت‌سر هم فرستادیم و عیسی پسر مریم را معجزه‌های آشکار بخشیدیم و او را با روح القدس تأیید کردیم، پس چرا هرگاه پیامبری چیزی را که خوشایند شما نبود،

برای تان آورد کبر ورزیدید، گروهی را دروغگو خواندید و گروهی را کشتید.)
 آن‌گاه که بنی اسرائیل از قبول اسلام، سر باز می‌زدند، استدلال می‌کردند، که چون آنان به قدر کافی تعالیم آسمانی را در اختیار دارند و به آن عمل می‌کنند، دیگر نیازی به اسلام ندارند.. اینجااست که قرآن آنان را افشا می‌کند و موقف آنان را در برابر انبیا و وصایای آنان شرح کرده، متذکر می‌شود که ایشان همیشه، وقتی که تعالیم دینی را مخالف هوی و خواهش‌های خود یافته‌اند، علیه آن جبهه‌گیری کرده‌اند. در آیات گذشته بسیاری از مواقف شرم‌آور بنی اسرائیل با پیامبرشان موسی Z شرح شده بود.

در اینجا مطلب دیگری برای هدایت بنی اسرائیل، افزوده می‌شود و آن اینکه پیامبران یکی پشت دیگری برای هدایت‌شان آمده بود که آخرین‌شان عیسی ابن مریم بود، که خداوند به او معجزات فراوان بخشید و جبرئیل را مؤیدش قرار داد؛ مگر بنی اسرائیل در برابر این پیامبران چه کردند و با عیسی آخرین پیامبر خویش، چه معامله‌ای کردند؟ این حقایقی است که آنان نمی‌توانند از آن انکار کنند، چه این حقایق در کتب خود آنان ثبت است:

﴿أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ
 وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ﴾

(پس چرا هرگاه پیامبری چیزی را که خوشایند شما نبود، برای تان آورد کبر ورزیدید، گروهی را دروغگو خواندید و گروهی را کشتید.)

پدیده تلاش در راه تابع کردن، راهبران و شرایع از هوا و خواهش‌ها، زمانی به ظهور می‌آید که فطرت اصلی انسانی فاسد و عدالت منطق بشری از میان برود. آنجااست که مردم می‌خواهند، رهبران و قوانین دنباله‌رو خواسته‌های آنان گردند، در حالی که منطق سالم انسانی مقتضی آن است که منبع شریعت را نباید، تابع نوسان‌های هوا و هوس و تمایلات نفسی گردانند و باید شریعت و قانون را از منبعی گرفت، که قصور و خللی در آن راه ندارد.

خداوند همه این حقایق را در برابر مسلمانان قرار می‌دهد و به آنان هشدار می‌دهد: نشود آن اشتباهاتی را که بنی اسرائیل مرتکب شده‌اند، اینان نیز مرتکب آن گردند و اگر چنین کنند، منصب خلافت از آنان سلب می‌شود. هرگاه

چون بنی اسرائیل، شریعت خدا را کنار گذارند، حاکمیت را به دست هوی و خواهش‌های خویش بسپارند و عده‌ای از راهبران خویش را به قتل رسانند و گروه دیگر را تکذیب کنند، به همان سرنوشت غم‌انگیز بنی اسرائیل دچار می‌شوند. در میان‌شان تفرقه ایجاد می‌شود، ذلیل و خوار و بدبخت و سرگشته می‌شوند و این خواری تا وقتی دوام می‌کند که واپس به دین خدا رجوع کنند و زمام خود را به دست شریعت بسپارند و به عهد خدا وفا کنند و آن را با عزم و ایمان بپذیرند و به آن عمل کنند، آن چنان کنند که اسلاف صالح‌شان در روزگار پرافتخار اسلام، بدان عمل می‌کرد.

بدین شکل موقف آنان در برابر انبیای‌شان شرح می‌گردد و سپس رویه آنان در برابر رسالت جدید و پیغمبر آن، تقدیم می‌شود، آری؛ بنی اسرائیل در برابر رسالت محمدی همان موقعی را اتخاذ کردند که در برابر رسالت‌های سابقه و رسولان گذشته گرفته بودند:

﴿وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ. وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِن قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ * بَسْمًا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَن يَكْفُرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بَغْيًا أَن يَنْزِلَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ عَلَى مَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ فَبَاءُوا بِغَضَبٍ عَلَى غَضَبٍ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُّهِينٌ * وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا نُؤْمِنُ بِمَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا وَيَكْفُرُونَ بِمَا وَرَاءَهُ وَهُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَهُمْ قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ مِن قَبْلُ إِن كُنْتُمْ مُّؤْمِنِينَ * وَلَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِن بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ * وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُم بِقُوَّةٍ وَاسْمَعُوا قَالُوا سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَأَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ قُلْ بِسْمَايَا مُّرْكُم بِهِ إِيْمَانُكُمْ إِن كُنْتُمْ مُّؤْمِنِينَ﴾

(و گفتند: دل‌های ما در غلاف است، [نه چنین نیست] بلکه خدا به سزای کفرشان لعنت‌شان کرده است، پس آنان که ایمان می‌آورند، چه اندک شماره‌اند * و هنگامی که از جانب خداوند کتابی که مؤید آنچه نزد آنان است برایشان آمد و از دیرباز [در انتظارش] بر کسانی که کافر شده بودند پیروزی می‌جستند؛ ولی

همین که آنچه [که اوصافش] را می‌شناختند برایشان آمد انکارش کردند، پس لعنت خدا بر کافران باد * وه که به چه بد بهایی خود را فروختند که به آنچه خدا نازل کرده بود از سر رشک انکار آوردند که چرا خداوند از فضل خویش بر هرکس از بندگان که بخواهد [آیاتی] فرو می‌فرستد، پس به خشمی بر خشم دیگر گرفتار آمدند و برای کافران عذابی خفت‌آور است * و چون به آنان گفته شود، به آنچه خدا نازل کرده ایمان آورید، می‌گویند: ما به آنچه بر [پیامبر] خودمان نازل شده، ایمان می‌آوریم و غیر آن را با آنکه [کاملاً] حق و مؤید همان چیزی است که با آنان است، انکار می‌کنند، بگو: اگر مؤمن بودید پس چرا پیش از این پیامبران خدا را می‌کشتید؟! * و قطعاً موسی برای شما معجزات آشکاری آورد، سپس آن گوساله را در غیاب وی [به خدایی] گرفتید و ستمکار شدید * و آن‌گاه که از شما پیمان محکم گرفتیم و [کوه] طور را بر فراز شما برافراشتیم [و گفتیم] آنچه را به شما داده‌ایم، به جد و جهد بگیرید و [به دستورهای آن] گوش فرا دهید، گفتند: شنیدیم و نافرمانی کردیم و بر اثر کفرشان [مهر] گوساله در دل‌شان سرشته شد، بگو: اگر مؤمن‌اید [بدانید که] ایمان‌تان شما را به بد چیزی وای می‌دارد.

در اینجا بعضاً، اسلوب، خیلی‌ها عنیف و شدید شده، چون صاعقه‌ها و آتش‌پاره‌ها بر سر و روی بنی‌اسرائیل فرو می‌ریزد و آنان را از معاذیر و استدلال‌هایی که به‌زعم خویش به آن پناه می‌بردند، تجرید می‌کنید و این همه جزای موضع‌گیری آنان، در برابر اسلام و پیغمبر اوست، که به‌عنوان پاداش عادلانه در کف آنان گذاشته می‌شود:

﴿وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ﴾

(و گفتند: دل‌های ما در غلاف است، [نه چنین نیست؛] بلکه خدا به سزای کفرشان لعنت‌شان کرده‌است، پس آنان که ایمان می‌آورند، چه اندک شماره‌اند.) در برابر دعوت اسلامی اظهار می‌کردند، که دل‌های ما در غلاف پیچیده شد و مُنفذی ندارد، که از آن، نور رسالت اسلام نفوذ کند، این سخن را جهت مایوس ساختن رسول اکرم Y و مسلمانان و به‌عنوان دلیل عدم قبول دعوت اسلام اظهار می‌کردند، خداوند در تردید این زعم آنان می‌فرماید:

﴿بَلْ لَّعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ﴾

(بلکہ خدا بہ سزای کفرشان لعنت شان کردہ است.)
نہ خیر علّت در این است کہ خداوند آنان را بہ سبب کفرشان از نور ہدایت طرد کردہ است، آنان ابتدا کافر شدہ بودند و این پاداش همان کفر آنان است کہ خداوند از نور ہدایت آنان را بی بہرہ ساختہ است.

﴿فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ﴾

(پس آنان کہ ایمان می آورند، چہ اندک شمارہ اند.)
یعنی بسیار کمی از آنان دیدہ می شود کہ ایمان بیاورند. زیرا بہ علّت کفری کہ قبلاً مرتکب آن شدہ بودند، از ہدایت محروم اند و یا کفر طبیعت و حالت آنان است؛ لذا کم تر ایمان را می پذیرند و این ہردو معنی، با موضوع و مناسبت توافق دارد، کفر و عصیان آنان علاوہ بر جہات دیگر از این لحاظ نیز قبیح و زشت بود کہ خود اینان پیش از بعثت رسول خدا در انتظار آن بودند و با بعثت حضرت پیغمبر، طلب پیروزی و نصرت می کردند و چون ہمراہ با کتابی کہ مُصَدِّق کتاب آنان بود مبعوث شد، بہ او ایمان نیاورند:

﴿وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِّنْ عِندِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِن قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ﴾

(و هنگامی کہ از جانب خداوند کتابی کہ مؤید آنچه نزد آنان است برایشان آمد و از دیرباز [در انتظارش] بر کسانی کہ کافر شدہ بودند پیروزی می جستند؛ ولی ہمین کہ آنچه [کہ اوصافش] را می شناختند برایشان آمد انکارش کردند.)
البتہ این عمل فوق العادہ زشت و شنیع بود و شایستہ آن بود کہ بہ علّت آن مستحق طرد و لعنت شوند:

﴿فَلَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾

(پس لعنت خدا بر کافران باد.)

و بعد از اینکہ خسارہ بزرگ آنان را در قسمت معاوضہ آخرت بہ دنیا شرح می کند، انگیزہ شرم آوری را کہ عامل اتخاذ چنین موقف رسواکن، شدہ است، تقدیم می کند.

﴿يُسَمَّا اسْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بَعِيًّا أَنْ يُنْزَلَ اللَّهُ مِنْ

فَضْلُهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ فَبَاؤُوا بِغَضَبٍ عَلَى غَضَبٍ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ ﴿٤﴾

(وہ! کہ بہ چہ بد بھایی خود را فروختند کہ بہ آنچه خدا نازل کردہ بود از سر رشک انکار آوردند کہ چرا خداوند از فضل خویش بر ہرکس از بندگانش کہ بخواہد [آیاتی] فرو می‌فرستد، پس بہ خشمی بر خشم دیگر گرفتار آمدند و برای کافران عذابی خفت‌آور است.)

قرآن یہودان را تقبیح می‌کند، از اینکہ آنان جان خود را بھای قبول کفر کردہ‌اند، عادتاً انسان نفس خود در بدل آنچه قرار می‌دھد کہ از آن گران‌بھاتر باشد و یا اندکی بھایش کم‌تر باشد و ہرگاہ انسان در بھای نفس خود کفر را بگیرد، یقیناً این معاملہ فوق‌العادہ خسارت‌آور است! این چیز اگرچہ بہ‌عنوان تمثیل تقدیم شدہ؛ اما یک واقعیت است. یہودان ہم در دنیا زیان دیدہ‌اند و ہم در عُقبی خسارت عظیم آنان در دنیا ہمین است کہ از ہمراہی با کاروان پر جلال ایمان محروم شدند و در آخرت عذاب دردناک در انتظار آنان است. تنہا چیزی کہ بہ‌دست آوردہ همانا کفر و رسوایی است. آنچه علّت این رسوایی بود این است کہ آنان رشک می‌بردند و حسد می‌خوردند، از اینکہ امانت بزرگ رسالت اسلام بہ حضرت محمد رسول اعظم دادہ شد و او Y از میان آنان نیست. این حسادت ظالمانہ و تباہکن آنان را دچار عذاب و غضب الہی گردانید.

این سرشت مذموم خودخواہی کہ زادۀ افق تنگ تعصب است، در میان یہود بہ قوّت و شدّت وجود دارد. صاحب چنین سرشتی تصوّر می‌کند، ہرگاہ خیری بہ دیگران رسد، او از آن محروم می‌گردد. چنین شخصی بہ‌وجود رابطہ قوی و بزرگ میان انسانان معتقد نیست. یہود با داشتن چنین طبیعتی، پیوستہ جدا و معزول از ملل دیگر زیستہ‌اند. اینان تصوّر می‌کنند کہ آنان یک ملت کاملاً جدا و منفصل‌اند؛ لذا بدبین ہمہ ملل بودہ و فتنہ‌های میان مردم بر می‌انگیزند، در آتش کینہ و حسادت، خود و جہان بشریت را می‌سوزانند. چہ بارہا کہ در پشت‌سر جنگ‌های جہان‌سوز، یہودان قرار داشتہ‌اند! آنان در تلاش محکوم‌ساختن ملل دیگرند و ملت‌های دیگر نیز آنان را سرکوب می‌سازند، علّت این ہمہ آشوبگری‌های آنان این است کہ قرآن شرح می‌دھد:

﴿بَغْيًا أَنْ يَنْزِلَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ فَبَاءُوا بِغَضَبٍ عَلَى غَضَبٍ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ * وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا نَحْنُ مِنْ بِمَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا وَيكْفُرُونَ بِمَا وَرَاءَهُ وَهُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَهُمْ ۝﴾

(چرا خداوند از فضل خویش بر هر کسی از بندگان که بخواهد [آیاتی] فرو می‌فرستد، پس به خشمی بر خشم دیگر گرفتار آمدند و برای کافران عذاب خفت‌آور است * و چون به آنان گفته شود به آنچه خدا نازل کرده ایمان آورید! می‌گویند ما به آنچه بر [پیامبر] خودمان نازل شده ایمان می‌آوریم و غیر آن را با آنکه [کاملاً] حق و مؤید همان چیزی است که با آنان است، انکار می‌کنند)

آری؛ چون به اسلام و قرآن دعوت می‌شدند، در جواب می‌گفتند: چرا ما را به ایمان تکلیف می‌کنید، ما به آنچه که بر ایمان نازل شده، ایمان آورده‌ایم و در آن به قدر کافی اسباب هدایت موجود است و راه حق است. با چنین ادعا به تعالیم عیسی بن مریم و حضرت محمد Y ایمان نمی‌آوردند، قرآن کریم این موقف عجیب و جاهلانۀ آنان را مورد انتقاد قرار داده متذکر می‌شود: شگفتا آنان چطور به کتاب خود ایمان دارند، اگر چنین باشد، پس چرا به کتابی که مؤید و مُصدق آن است، ایمان نمی‌آورند:

﴿وَهُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَهُمْ﴾

(در حالی که او حق و مؤید همان چیزی است، که با آنان است.)

آری؛ آنان کجا و حق کجا؟ آنان اساساً به کتاب خویش ایمان ندارند، تا کتابی را که مُصدق آن است، قبول کنند. اینان فقط هوا و هوس خود را می‌پرستند. ایشان انبیای سابق را نیز اطاعت نکردند، قرآن به رسول اکرم Y تلقین می‌کند؛ تا این حقیقت را اعلان کرده و آنان را فاش کند و بطلان دعوای ایشان را برملا سازد:

﴿قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبَاءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾

(بگو اگر مؤمن بودید پس چرا پیش از این پیامبران خدا را می‌کشتید؟)

راستی اگر شما به تعالیم انبیای تان که مدعی ایمان به آنان‌اید، ایمان می‌داشتید. پس چرا آنان را به قتل رسانیدید، نه‌خیر؛ بلکه شما به موسی Z

پیامبر نخستین و نجات‌بخش بزرگ‌تان ایمان نداشتید:

﴿وَلَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِمْ وَأَنْتُمْ

ظَالِمُونَ ﴿۱۰﴾

(و قطعاً موسی برای شما معجزات آشکاری آورد، سپس آن گوساله را در غیاب وی [به خدایی] گرفتید و ستمکار شدید.)
مگر گوساله پرستی در زمان موسی و بعد از آن جزء ایمان شما بود و آیا این عمل با ادعای شما که می‌گویید، ما به موسی ایمان آورده‌ایم، مطابقت می‌کند؟ و این اولین و آخرین عصیان شما نیست؟ چه بارها که تمرّد و عصیان کردید؛ مگر همین شما نبودید، بعد از اینکه کوه بر شما افراشته شد، پیمان اطاعت بستید؛ اما به‌زودی آن را نقض و درهم شکستید:

﴿وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاسْمَعُوا
قَالُوا سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَأَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ...﴾

(و آن‌گاه که از شما پیمان محکم گرفتیم و [کوه] طور را بر فراز شما برافراشتیم [و گفتیم] آنچه را به شما داده‌ایم به جدّ و جهد بگیرید و [به دستورهای آن] گوش فرادهید! گفتند: شنیدیم و نافرمانی کردیم و بر اثر کفرشان [مهر] گوساله در دلشان سرشته شد،...)

در اینجا باز لهجۀ خطاب به حکایت تبدیل می‌شود، بنی اسرائیل را مخاطب قرار داده، عصیانگری‌های‌شان را به یادشان می‌دهد، مسلمانان و همه بشریت را به این اعمال زشت ملتفت می‌گرداند، به رسول اکرم ﷺ خاطرنشان می‌کند که آنان را محکوم و افشا کند و پرده از روی ایمان دروغین آنان بردارد:

﴿قُلْ بِئْسَمَا يَأْمُرُكُمْ بِهِ إِيمَانُكُمْ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾

(بگو اگر مؤمن‌اید [بدانید که] ایمان‌تان شما را به بد چیزی وا می‌دارد.)
در اینجا در مورد دو تعبیر رسا و تصویر سحرآفرین توقف می‌کنیم. این دو تصویر عبارت‌اند از:

﴿قَالُوا سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا﴾

(گفتند شنیدیم و نافرمانی کردیم.)

و:

﴿وَأَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ﴾

(و بر اثر کفرشان [مهر] گوساله در دلشان سرشته شد.)

یہودان گفتند: ﴿سَمِعْنَا﴾ یعنی شنیدیم و اظہار نداشتند کہ ﴿وَعَصَيْنَا﴾ یعنی عصیان کردیم، پس تعبیر عصینا بہ عنوان حکایت از آنان برای چہ بہ کار بردہ شد؟

آری؛ این کلمہ تعبیر زندہ ای است از یک واقعیت خاموش. واقعیتی کہ بدون تلفظ خود را ظاہر می کند. بہ راستی آنان بہ زبان می گفتند: «شنیدیم» اما با اعمال می گفتند: «عصیان کردیم» این واقع عملی است کہ بہ الفاظ و تعبیراتی کہ اداء می شوند؛ مفہوم می بخشد؛ بلکہ دلالت واقعیت عملی همان مفہوم، قوی تر از دلالت لفظی است. این تعبیر دال بر یک قاعدہ و اصل کلی اسلامی می باشد، آن اصلی کہ می گوید، «عمل معتبر است نہ قول و یا اتحاد میان قول و عمل مدار اعتبار حکم و ارزیابی است.»

تصویر دومی کہ سحرآفرین است، از تعبیر ﴿وَأُشْرِبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ﴾ بر می آید.

در اینجا از صیغہ ﴿أُشْرِبُوا﴾ بر می آید کہ عمل نوشاندن توسط دیگری صورت گرفتہ است؛ اما چہ چیز را نوشاندہ اند؟ گوسالہ را؟ در کجا؟ در دل های یہودان؟ با تصوّر این صورت پر از عنف و غلظت و تصویر ہزل آفرین و صورت داخل ساختن گوسالہ در قلوب یہودان، معنای ذہنی مطلوب کہ عبارت از محبت شدید آنان بہ گوسالہ است، از صفحہ خیال زایل می شود و چنان صورتی در خیال منعکس می گردد، کہ گویا واقعاً گوسالہ در دل یہودان داخل ساختہ می شود! با ملاحظہ این تصویر، بہ ارزش تعبیر مصور قرآن پی می بریم. چنین تعبیری نسبت بہ تعبیر ذہنی مفسّر اہمیت بسزایی دارد. چنین تعبیری از خصایص برازندہ تعبیرات رسا و سحرآفرین قرآن است.

یہودان دعوای پر طول و عرضی داشتند، مدعی بودند، آنان ملت برگزیدہ خدا در روی زمین اند و در آخرت ہم تنها ایشان رستگاران اند و ملل دیگر در پیشگاہ خداوند مقامی ندارد، این ادعا متضمن این بود: آنان کہ بہ محمد Y ایمان دارند، هیچ پاداشی در آخرت نصیب شان نمی گردد و ہدف این سخن ها این بود کہ مسلمانان را بہ دین پیغمبر و کتاب شان بی اعتماد کنند. لذا خداوند بہ رسول اکرم Y ہدایت داد؛ تا از آنان دعوت بہ عمل آرد، با مسلمانان یکجا

شده و دست به «مباهله» زند و دعا کنند: کسی که دروغ می‌گوید، خداوند او را هلاک گرداند:

﴿قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِّنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾

(بگو اگر در نزد خدا سرای بازپسین یکسر به شما اختصاص دارد؛ نه دیگر مردم، پس اگر راست می‌گویید، آرزوی مرگ کنید.)

به تعقیب این چلنج و تحدی این حقیقت تأکید می‌شود که یهودان اصلاً حاضر به مباهله نمی‌شوند؛ زیرا آنان بیم دارند، نشود که خداوند دعای آنان را قبول کرده و ایشان را هلاک سازد و از آنجا که آنان عملی نکرده‌اند که باعث نجات‌شان در آخرت گردد، پس با این کار آنان زودتر در پنجه بازپرس عدالت الهی قرار می‌گیرند و به سرنوشت شوم اعمال بد خود می‌رسند، پس هم دنیا را از دست می‌دهند و هم در آخرت به جزای خویش می‌رسند، بنابراین آنان از مرگ می‌ترسند و به زندگی حریص‌اند و حرص‌شان از مشرکان هم بیشتر است:

﴿وَلَنْ يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ﴾ * وَلَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاتِهِ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرَ أَلْفَ سَنَةٍ وَمَا هُوَ بِمُرَّزَحٍ مِّنَ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ﴾

(ولی به سبب کارهایی که از پیش کرده‌اند، هرگز آن را آرزو نخواهند کرد و خدا به [حال] ستمگران داناست * و بی‌گمان آنان را آزمندترین مردم به زندگی و [حتی حریص‌تر] از کسانی که شرک می‌ورزند، خواهی یافت هر يك از ایشان آرزو دارد که کاش هزار سال عمر کند، با آنکه اگر چنین عمری هم به او داده شود، وی را از عذاب دور نتواند داشت و خدا بر آنچه می‌کند بیناست.)

آری؛ آنان هرگز مرگ را آرزو نمی‌کنند، چه اعمالی کرده‌اند، که مایه نجات آنان در آخرت شده نمی‌تواند! پاداش اعمال زشت در انتظار آنان است. خدا به حال ستمگاران و اعمال‌شان خوب آگاه است.

خصلت زشت یهود تنها این نیست؛ خصلت‌های زشت دیگری دارند. یکی دیگری از آن را که قرآن حکایت می‌کند، همانا حرص به زندگی ننگین و شرم‌آور است:

﴿وَلَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاتِهِ﴾

(و بی‌گمان آنان را آزمندترین مردم به زندگی می‌یابی.)
انسان فقط در فکر زنده ماندن‌اند، حیات در نظر آن کدام مفهوم معین ندارد و
لو چون بهایم زندگی کنند، باز هم به آن دل خوش نگاه می‌دارند و به آن میل و
دلچسپی دارند.

الحق یهود در گذشته و در عصر حاضر همیشه فقط می‌خواهد که زنده ماند
و لو در لجنزار کثافت و پستی هم باشد و این ملت زمانی سر خود را بلند می‌کند
که چکش را از آن دور بیند و چون چکش را دیده، از ترس مرگ سر را پایین
می‌کند، می‌ترسد از اینکه نشود زندگی را از او بگیرند. آری؛ این یک حقیقت
مشهود است:

﴿...وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يَدُؤُاْ أَحَدَهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ وَمَا هُوَ بِمُرَحِّزٍ لَهُ مِنَ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ﴾

(و [حتی حریص‌تر] از کسانی که شرك می‌ورزند، خواهی یافت هر يك از
ایشان آرزو دارد که کاش هزار سال عمر کند، با آنکه اگر چنین عمری هم به او داده
شود، وی را از عذاب دور نتواند داشت و خدا بر آنچه می‌کنند بیناست)
هر یهودی دوست دارد که هزار سال زنده ماند، چرا برای اینکه او در انتظار
لقای حق تعالی نیست، او به‌غیر از این حیات، زندگی دیگر را احساس نمی‌کند.
زندگی در دنیا چقدر رنج‌آور و کوتاه خواهد بود، آن‌گاه که شخص تصوّر
کند، به‌غیر از حیات این جهان، زندگی نیست. الحق ایمان به روز آخرت
بزرگ‌ترین نعمتی است که خداوند به انسان فانی، به انسانی که عمرش کوتاه و
آرزوهای بی‌پایان است، کرامت کرده‌است. هرکس که این دروازه را به‌روی خود
بسته کرده، حقیقت حیات را ناقص و رنج‌آور می‌یابد. بنابر این، ایمان به حیات
آخرت، علاوه بر اینکه دلیل بر عدل مطلق خداوندی است، دال بر این حقیقت
است که نشاط و حیویت نفس مقید به این کره خاکی نبوده و سرحد آن به‌سوی
بقای مطلق که پایان آن را جز خدا کسی نمی‌داند، امتداد دارد و این حرکت و سیر
صعودی به‌سوی جوار خداوند پیش می‌رود.

سیاق آیت تلقین جدید را به رسول اکرم ﷺ می‌آموزاند؛ تا در مجمع مردم

با آنان چلنج داده و این حقیقت را اعلان کند:

﴿قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلْجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ * مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ﴾

(بگو کسی که دشمن جبرئیل است [در واقع دشمن خداست] چرا که او به فرمان خدا قرآن را بر قلبت نازل کرده‌است، در حالی که مؤید [کتاب‌های آسمانی] پیش از آن و هدایت و بشارتی برای مؤمنان است * هر که دشمن خدا و فرشتگان و فرستادگان او و جبرئیل و میکائیل است [بداند که] خدا بی‌گمان دشمن کافران است.)

از داستان این چلنج و تحدی، به یک اثری از آثار زشت طبیعت یهود آشنا می‌گردیم و آن اینکه حقد سیاه و حسادت چرکین آنان به سرحدی است که از نزول وحی خدا بر بندگان برگزیده‌اش سخت ناراحت شده‌است. این ناراحتی آنان را به تناقض‌گویی می‌کشاند. یهودان شنیدند که جبرئیل وحی را بر محمد Y نازل می‌کند و چون با رسول خدا کینه سیاه دشمنی‌شان فوق‌العاده قوی و شدید بود؛ لذا به ساختن افسانه‌ای پرداخته مدعی شدند، که چون جبرئیل دشمن یهود است - و علت دشمنی یهود با جبرئیل این است که او مکلف به نزول عذاب و بلیات است - این کار مانع آن می‌شود که یهود به حضرت محمد Y ایمان بیاورد و هرگاه میکائیل وحی را نازل می‌کرد، ایمان می‌آوردند؛ زیرا نزول آرامش و باران و سرسبزی و وظیفه میکائیل است!!

این استدلال چقدر احمقانه است؛ اما خشم و حسادت آنان را به‌سوی این حماقت می‌کشاند، راستی چرا آنان به جبرئیل دشمنی کنند، در حالی که او بشر نیست؛ تا بساط رقابت و حسادت را با او هموار کنند و او کاری را که می‌کند، بر اساس تصمیم و تدبیر شخصی خودش نمی‌کند؛ بلکه او یکی از بندگان فرمان‌بردار خداست، آنچه را خدا برایش، هدایت می‌دهد، همان عمل را اجرا می‌کند:

﴿قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلْجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ﴾

(بگو کسی که دشمن جبرئیل است [در واقع دشمن خداست] چرا که او به

فرمان خدا قرآن را بر قلبت نازل کرده است.)

جبرئیل قرآن را به امر و فرمان خداوند، به قلب تو نازل کرده و این کار را به اراده خود نکرده است. قلب موضوعی است که واردات را فرا می‌گیرد و آن‌ها را درک می‌کند. قلب جای استقرار و حفظ این کتاب است. در قرآن مراد از تعبیر قلب قوه ادراک است و طبعاً منظور از آن این عضله معروف نیست. خداوند قرآن را به قلب تو نازل کرده، این قرآنی که مُصَدِّق کتب آسمانی است:

﴿مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُدًى وَبُشْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ﴾

(در حالی که مؤید [کتاب‌های آسمانی] پیش از آن و هدایت و بشارتی برای مؤمنان است.)

قرآن به اعتبار عموم مصدق کتاب‌های آسمانی سابقه است. اساس دین خدا که در همه کتاب‌های آسمانی و ادیان الهی واحد است، هدایت و بشارتی است برای دل‌های مؤمنی که هدایت آسمانی را می‌پذیرد. این حقیقتی است که باید آن را ابراز کرد. نصوص قرآنی امواجی از معارف را در قلب مؤمن فرو می‌ریزد، مشاعر و الهاماتی را در او ایجاد می‌کند که بدون ایمان حاصل نمی‌شود. از اینجا است که مؤمن در پرتو قرآن، هدایت و بشارت را در می‌یابد، تعبیرات: **﴿هُدًى لِلْمُتَّقِينَ﴾** و **﴿هُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾** و **﴿شِفَاءٌ وَرَحْمَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾** و امثال آنکه در مناسبات مختلف و مواضع متعددی از قرآن کریم آمده است، بیانگر این حقیقت است که هدایت ثمره ایمان و یقین است و چون بنی اسرائیل از ایمان، یقین و تقوی بهره‌مند نبودند، پس از هدایت بی‌بهره ماندند.

بنی اسرائیل بنابر عادت قدیمی خود که میان ادیان و پیامبران قایل بر تفرقه بودند، در میان فرشتگان خدا که اسماء و اعمال آنان را می‌شنید، چنین تفرقه را استعمال می‌کردند. مثلاً می‌گفتند: جبرئیل دشمن ماست و میکائیل دوست ما. اینجا است که آیه ذیل جبرئیل، میکائیل، فرشتگان و رسولان خدا را یکجا ذکر می‌کند؛ تا این حقیقت روشن گردد، که میان آنان فرقی موجود نیست و کسی که با یکی از آنان دشمنی می‌ورزد، چنان است که با همه دشمنی او را می‌دهد:

﴿مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِّلْكَافِرِينَ﴾

(هر که دشمن خدا و فرشتگان و فرستادگان او و جبرئیل و میکائیل است [بداند که] خدا بی‌گمان دشمن کافران است.)

سپس سیاق آیات، رسول خدا را مورد خطاب قرار می‌دهد و بعد از تثبیت اینکه آنچه بر او فرستاده و آیات بیناتش همه حق و ثابت‌اند، بعد از تقریر این موضوع تأکید می‌کند، که به این آیات به جز از فاسقان و منحرفین کسی دیگری کفر و عصیان نمی‌ورزد و بنی‌اسرائیل را مورد ملامت قرار می‌دهد، از اینکه آنان در عهد و پیمان خویش - چه آن عهدی که با خدا بسته‌اند و عهدی که با انبیای خود و یا به پیغمبر اسلام بسته‌اند، به هیچ‌کدام- وفا نکرده و همه را نقض کرده‌اند و آنان را به‌علت اینکه به قرآن آخرین کتاب آسمانی عمل نکرده و آن را متروک می‌گذارند، به شدت تقیح و محکوم می‌کند:

﴿وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَمَا يَكْفُرُ بِهَا إِلَّا الْفَاسِقُونَ * أَوَكَلَّمَا عَاهَدُوا عَهْدًا نَبَذَهُ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ * وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ نَبَذَ فَرِيقٌ مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾

(و همانا بر تو آیات روشن فرو فرستادیم و جز فاسقان [کسی] آن‌ها را انکار نمی‌کند* و مگر نه این بود که [یهود] هرگاه پیمانی بستند، گروهی از ایشان آن را دور افکندند؛ بلکه [حقیقت این است که] بیشترشان ایمان نمی‌آورند* و آن‌گاه که فرستاده‌ای از جانب خداوند برایشان آمد که آنچه را با آنان بود تصدیق می‌داشت، گروهی از اهل کتاب، کتاب خدا را پشت سر افکندند، چنان‌که گویی [از آن هیچ] نمی‌دانند.)

قرآن علت اساسی کفر و عصیان بنی‌اسرائیل را به آیات بینات رسول اعظم Y فسق و انحراف فطرت معرفی می‌کند، راستی فطرت سالم هرگز از قبول این آیات بینات اعراض نمی‌کند و هرگاه یهود و غیره یهود به آن ایمان نیاورند، دلیل آن این نیست که آنان در آیات بینات قرآن و رسالت نجات‌بخش قرآن بر اساس عقل و منطق تعصّب نکرده و از روی اقناع به آن کفر و عصیان نورزیده‌اند؛ بلکه علت کفرشان فساد فطرت و فسق و عصیان‌گری است.

پس از این، سیاق آیات متوجه مسلمانان و عموم مردم شده، در حالی که به

تقبیح یہود می پردازد، یکی از مشخصات چرکین و وبایی آنان را معرفی می کند و آن اینکه یہود با همه تعصبات مذموم نژادی که دارند، هیچ گاه همگی به گرد یک محور جمع نمی شوند و در اطراف یک عهد و پیمان ثابت نمی مانند. در شدت تعصبات نژادی سخت ناراحت می شوند، از اینکه ببینند، یکی از هم نژادانش نسبت به او در چیزی برتری دارد. پیمان همدیگر را محترم نمی دانند، هیچ پیمانی را نبسته اند؛ مگر اینکه جمعی از آنان از آن روی تافته و برای نقض و درهم شکستن آن سعی و تلاش کرده اند:

﴿أَوَكَلَّمَا عَاهَدُوا عَهْدًا نَبَذَهُ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾

(و مگر نه این بود که [یہود] هرگاه پیمانی بستند، گروهی از ایشان آن را دور افکندند؛ بلکه [حقیقت این است که] بیشترشان ایمان نمی آورند.)

پیمان خدا را که در کوه طور بسته بودند، شکستند، عهد و موثیق خود را با انبیای شان نقض کردند و بالاخره پیمانی را که با رسول خدا ﷺ بسته بودند، رعایت نکردند. رسول خدا، چون به مدینه مهاجرت فرمود، با یہود روی شرایط معینی قرارداد صلح را عقد کرد؛ مگر پیش از دیگران، یہود، با دشمنان اسلام بر ضد پیامبر و یارانش همدست شدند و افتراآت و معایبی را در مورد اسلام پخش کردند و همه این اعمال را خلاف نصوص قرارداد، مرتکب شدند.

در برابر این خصلت زشت یہود، در میان مسلمانان خصلت شایسته ای وجود دارد، خصلتی که رسول اکرم ﷺ آن را به عنوان یکی از برجسته ترین ممیزات مسلمانان اعلام می دارد، طوری که می فرماید:

﴿الْمُسْلِمُونَ تَتَكَافَأُ دِمَاؤُهُمْ، وَهَمْ يَدُّ عَلَى مَنْ سَواهُمْ، يَسْعَى بَذِمْتِهِمْ أَدْنَاهُمْ﴾^۱

(خون مسلمانان با هم برابر است و مسلمانان در برابر دیگران یک صف فشرده و متحدند و خردترین شخص آنان به عهدشان وفا می کند.)

یعنی مسلمانان هیچ گاه پیمان شکنی نمی کنند و چون یک تن از آنان پیمان بندد، دیگران آن را احترام می کنند. ابو عبیده یک تن از قومندانان اسلام در عهد

۱. درجہ حدیث: صحیح؛ نگاه: «جامع الأصول» (۲۵۴/۱۰)، «مصابیح سنۃ» (۹۲/۳)، «صحیح سنن نسائی» (۹۸۲/۳-۹۸۴)، «مرکز تدوین»

خلافت فاروق اعظم، وقتی به خلیفه نوشت: «هرگاه یک‌تن از بردگان مسلمان به مردم عراق امان دهد، چه حکم دارد و نظر خلیفه در این مورد چیست؟» خلیفه در جوابش نوشت: خداوند منزلت وفا به عهد را خیلی‌ها بزرگ ساخته‌است و شما تا آنکه به پیمان وفا نکنید، عنوان اوفیا را پیدا کرده نمی‌توانید. پس عهد را معتبر شمارید و از آنان منصرف شوید!

یعنی به کسانی که توسط این برده، امان داده شده، شما امان بدهید، عساکر اسلامی هم این امان را رعایت کردند. این است خصلت گروهی که به هم‌فشرده و به راه حق مستقیم‌اند و این است تفاوت میان یهودان فاسق و مسلمانان صادق: ﴿وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِّنْ عِندِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ نَبَذَ فَرِيقٌ مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (و آن‌گاه که فرستاده‌ای از جانب خداوند برایشان آمد که آنچه را با آنان بود تصدیق می‌داشت، گروهی از اهل کتاب، کتاب خدا را پشت سر افکندند، چنان‌که گویی [از آن هیچ] نمی‌دانند.)

این یکی از اشکال و مظاهر نقض همه عهود و پیمان‌هایی است که قبلاً بسته بودند. در ضمن میثاق آنان این بود هر پیغمبری که مبعوث گردد، به او ایمان آورده و او را احترام و به کمک و نصرتش بشتابند؛ اما چون قرآن - که مُصَدِّق کتاب آنان بود - نازل شد، عهد خود را شکستند. گروهی از اهل کتاب، کتاب خدا را در رواق‌نسیان گذاشتند. این نقض عهد شامل کتاب خودشان - که حاوی بشارت به بعثت پیامبر اسلام - بود و قرآن، هردو می‌باشد. یعنی عهدشکنی‌شان تنها در مورد عدم پیروی از قرآن نبود؛ بلکه تورات را نیز پشت‌سر گذاشتند.

این آیت علاوه بر بیان عهدشکنی یهود متضمن توهین و استهزای آنان نیز می‌باشد. یعنی همین اهل کتاب بودند که کتاب خدا را پشت‌سر گذاشتند، اگر این کار را مشرکان ناخوان و امّی می‌کردند، البته که جای بسیار تعجب نبود؛ مگر همین اهل کتاب که به پیغمبران و رسالت‌های آسمانی‌اشناایی داشتند و نور حقیقت در میان آنان تابیده بود، به چنین عملی دست زدند. چه کردند؟ کتاب خدا را پشت‌سر گذاشتند؛ یعنی به آن عمل نکردند و آن را متروک گذاشتند و از مجال تفکیر و حیات خویش بیرون راندند. افاده این معنی از راه تعبیر مصوّر -

که ممیزات برجسته قرآن است - مفهوم و معنای ذهنی را از محیط ذهن بیرون آورده و در محیط محسوس قرار می‌دهد و عمل زشت آنان را شکل مادی و حسی می‌بخشد.

تصوّر این تصرف، به آنان قیافه زشت و قبیحی می‌بخشد که همراه با قساوت، حماقت و سوءادب انجام یافته و این تعبیر رسا تخیل را عنوان محسوس می‌بخشد، گویا انسان به رأی‌العین می‌بیند، دست‌های تبهکاری مشغول به عقب‌انداختن کتاب خدایند. خیر! پس از آنکه کتاب خدا را که مُصدّق کتابی که با خود آنان بود، پشت سر گذاشته و ترک کردند، دیگر چه کردند؟ آیا به منبعی بهتر از آن پناه بردند؟ به چیزی روی آوردند که اشتباهی در آن نباشد، شاید به تورات که قرآن مؤید آن بود، عمل کردند، نه‌خیر اینان هیچ کاری نکردند، این‌ها تنها کتاب خدا را پشت سر گذاشتند و به دنبال افسانه‌های دروغین و اوهام پا در هوا دویدند:

﴿وَاتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكٍ سُلَيْمَانَ وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَٰكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَمَا أُنْزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَمَارُوتَ وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَائٍ وَلَبِئْسَ مَا شَرُّوا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾

(و آنچه را که شیطان [صفت] ها در سلطنت سلیمان خوانده [و درس گرفته] بودند پیروی کردند و سلیمان کفر نورزید؛ لیکن آن شیطان [صفت] ها به کفر گراییدند که به مردم سحر می‌آموختند و [نیز از] آنچه بر آن دو فرشته هاروت و ماروت در بابل فرو فرستاده شده بود [پیروی کردند] با اینکه آن دو [فرشته] هیچ‌کس را تعلیم [سحر] نمی‌کردند؛ مگر آنکه [قبلاً به او] می‌گفتند: ما [وسیله] آزمایشی [برای شما] هستیم. پس زنهار کافر نشوی و [لی] آن‌ها از آن دو [فرشته] چیزهایی می‌آموختند که به‌وسیله آن میان مرد و همسرش جدایی بیفکنند، هرچند بدون فرمان خدا نمی‌توانستند به‌وسیله آن به احدی زیان برسانند و [خلاصه] چیزی می‌آموختند که برایشان زیان داشت و سودی بدیشان نمی‌رسانید و قطعاً [یهودیان] دریافته بودند که هرکس خریدار این [متاع] باشد، در آخرت بهره‌ای

ندارد و به چه بد بود آنچه به جان خریدند، اگر می‌دانستند.
بنی اسرائیل به قرآن عمل نکردند؛ اما به دنبال داستان‌های دروغین دجالان و شیاطین افتادند، که از عهد سلیمان حکایت می‌نمودند و یا افسانه‌های دروغین در مورد سلیمان 4 مردم را به گمراهی سوق می‌دادند، از افسانه‌های آنان یکی هم این بود که می‌گفتند: سلیمان ساحر بود و از راه سحر قدرت و حکومت خود را در هر جا پخش نمود و همه آنچه را که در اختیار داشت، توسط سحر و جادو به دست آورده بود، قرآن این اکاذیب را به شدت رد نموده می‌فرماید:

﴿وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ﴾

(و سلیمان کفر نورزید.)

گویا قرآن سحر و استخدام آن را کفر می‌خواند و ارتکاب این عمل را از سلیمان نفی می‌کند و خاطرنشان می‌سازد، که این کار عمل شیاطین است:

﴿وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السَّحْرَ﴾

(لیکن آن شیطان [صفت] ها به کفر گراییدند که به مردم سحر می‌آموختند.)
و سپس نزول سحر را از طرف خدا بر هاروت و ماروت - دوتن از فرشتگانی که مقررشان شهر بابل بود - نفی می‌کند.^۱

﴿وَمَا أُنْزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَمَارُوتَ﴾

(و [نیز از] آنچه بر آن دو فرشته هاروت و ماروت در بابل فرو فرستاده شده بود [پیروی کردند].)

از اینجا بر می‌آید که داستانی در مورد سحر و جادوگری آنان در میان مردم شهرت داشته، یهود و یا شیاطین مدعی بودند که این دو فرشته به سحر معرفت داشته و آن را برای مردم تعلیم می‌دادند و سحر و جادوگری بر آنان از طرف خدا نازل شده بود، قرآن این اتهام را که خداوند، سحر را بر کسی نازل ساخته باشد، رد می‌کند و سپس حقیقت را چنین شرح می‌دهد که این دو فرشته برای امتحان مردم

۱. حضرت علامه شهید سید قطب • «ما» را در «﴿وَمَا أُنْزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَمَارُوتَ﴾» بر خلاف جمهور نحویان، «ما» نافی دانسته‌است، بنابراین فهم معنای آیت این می‌شود که خداوند بر هاروت و ماروت جادو را نفرستاده‌است. البته نحویان دیگری هم بودند که «ما» را نافی خوانده‌اند مثلاً ابوالبقاء العکبری در «التبیین فی اعراب القرآن» گفته است: وقيل ما نافية ای ما أنزل السحر علی الملکین «مرکز تدوین»

بودند و البته حکمت این امتحان را خداوند خودش می‌داند که چه بوده است؟ و چون هرکس پیش آنان مراجعه می‌کرد؛ تا از ایشان سحر را بیاموزد، برایش می‌گفتند:

﴿وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ﴾

(آن دو [فرشته] هیچ‌کس را تعلیم [سحر] نمی‌کردند؛ مگر آنکه [قبلاً به او] می‌گفتند: ما [وسیله] آزمایشی [برای شما] ایم. پس زنهار کافر مشو!)

اینک بار دیگر ملاحظه می‌شود که قرآن آموختن و استخدام سحر را کفر می‌خواند و این مطلب را به زبان هاروت و ماروت بیان می‌کند و بعضی مردم با وجود همه این تحذیرات اصرار می‌ورزیدند؛ تا برایش سحر را بیاموزاند، در این حال بود که امتحان به‌وقوع می‌پیوست:

﴿فَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ﴾

(و[لی] آنان از آن دو [فرشته] چیزهایی می‌آموختند که به‌وسیله آن میان مرد و همسرش جدایی بیفکنند.)

و این چیزها شر و آزاری بود که فرشتگان، آنان را از این عمل برحذر ساخته بود. در اینجا است که قرآن یکی از قواعد و کلیات عمده جهان‌بینی خود را بدین شرح تقدیم می‌کند: «در سرپرده هستی هیچ چیزی بدون اراده خدا به‌وقوع نمی‌آید»:

﴿وَمَا هُمْ بِصَّارِينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ﴾

(هرچند بدون فرمان خدا نمی‌توانستند به‌وسیله آن به احدی زیان برسانند.) آری؛ به اجازه خدا اسباب مؤثر واقع می‌شود و نتایج آن‌ها به ظهور می‌آید، این قاعده کلی را باید مسلمان در اعماق ضمیر خویش پیوسته حفظ کند، نزدیک‌ترین مثال این کلیه این است هرگاه دست را به آتش نزدیک کنی می‌سوزد؛ اما این سوختن به امر خدا انجام می‌یابد. بلی؛ این خداوند است که به آتش خاصیت سوزانیدن بخشیده و به دست تو خاصیت سوختن داده است و او تعالی قادر است این خاصیت را در آن لحظه‌ای که بر اساس حکمتی بخواهد، از میان بردارد. چنان‌که در مورد ابراهیم 4 چنین حادثه‌ای به‌وقوع پیوست. بدین منوال سحر که توسط آن میان زن و شوهر جدایی افکنده می‌شود، این حادثه هم به‌إذن

خدا انجام می‌یابد و خداوند می‌تواند، چون حکمتش تقاضا کند، این خاصیت را متوقف گرداند و بدین ترتیب تمامی مؤثرات و آثاری که به آن‌ها آشنایی داریم، در چارچوبهٔ اذن خدا صورت می‌گیرند، خاصیت تأثیر در هر مؤثر به اذن خدا گذاشته شده و آن وقت که خدا خواهد، آن خاصیت را متوقف می‌گرداند. آری؛ آن چنان‌که تأثیر به قدرت خداست توقف اثر آن نیز به قدرت حق تعالی صورت می‌گیرد.

سپس قرآن به حقیقت این اعمال - که باعث تفرقه میان زن و شوهر می‌گردد - تماس گرفته تأکید می‌کند. این کار یک عمل زشت بوده و خیری در آن نیست:

﴿وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ﴾

(و [خلاصه] چیزی را می‌آموختند که برای‌شان زیان داشت و سودی به‌ایشان نمی‌رسانید.)

و البته در مورد شربودن آن، همین دلیل کفایت می‌کند که این عمل کفر خوانده شده‌است و کفر سراسر ضرر و شر است و هیچ خیری در آن نیست:

﴿وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ﴾

(و قطعاً [یهودیان] دریافته بودند که هرکس خریدار این [متاع] باشد، در آخرت بهره‌ای ندارد.)

این گروه می‌دانند، کسی که به این عمل دست می‌زند، در آخرت هیچ بهره‌ای ندارد و تمامی سرمایهٔ اخروی را از دست می‌دهد، پس چقدر این معامله خسارت‌آور است که جان خود را در بدل آن داده‌اند:

﴿وَلَيْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾

(وه که چه بد بود آنچه به جان خریدند، اگر می‌دانستند.)

باری اگر آنان مؤمن و پرهیزگار می‌بودند، چنین نمی‌کردند:

﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَمَثُوبَةٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ خَيْرٌ لَّوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾

(اگر آنان ایمان آورده و پرهیزگاری کرده بودند، قطعاً پاداشی [که] از جانب

خدا [می‌یافتند] بهتر بود، اگر می‌دانستند.)

این حکم در مورد آنان صدق می‌کند که در بابل از آن دو فرشته‌ای که غرض

امتحان مردم بودند، سحر را می‌آموختند و نیز در حق کسانی صدق می‌کند که پیرو افسانه‌هایی‌اند که شیاطین و دجالان از عهد سلیمان حکایت می‌کنند و این گروه همانا یهود است که کتاب خدا را ترک کرده و در باطل روان‌اند.

در اینجاشایسته‌است سخن چند در مورد سحر که یهود شیفته آن بودند، تقدیم کنیم: هنوز بعضی از صحنه‌هایی را ملاحظه می‌کنیم که توسط عده‌ای انجام می‌یابند؛ اما تا هنوز علم به حقیقت و کنه این پدیده‌ها و اعمال، معرفت و آشنایی ندارد، برخی از این اعمال به نام‌های مختلفی نام‌گذاری شده؛ اما حقیقت و کنه آن روشن نیست. «تلیپاتی» یکی از این اعمال است که تا هنوز نمی‌دانیم این عمل چیست و چطور صورت می‌گیرد؟ انسانی از فاصله‌های بسیار بعید، که از ساحه شنیدن و دیدن فرسخ‌ها دور است، آوازهایی را شنیده و فرا می‌گیرد. مثال دیگر خواب مقناطیسی چیست؟ چطور انجام می‌یابد؟ چگونه یک اراده بر اراده دیگر تسلط می‌یابد و چگونه فکری با دیگری اتصال پیدا می‌کند؟ یکی به دیگری الهام می‌کند و آن دیگر آن چنان آن را فرا می‌گیرد، که گویا مطلبی را از روی صفحه کتابی می‌خواند؟

در این مورد همه آنچه که علم دانسته‌است، این است که برای این پدیده‌ها نامی گذاشته؛ اما بیشتر از آن چیزی نمی‌داند و نمی‌فهمد که حقیقت این‌ها چیست؟ و نمی‌داند، چگونه صورت می‌گیرند؟

برعلاوه از دو مورد فوق امور فراوان دیگری وجود دارند که علم با آن‌ها در ستیز و جدال است و علت عدم اعتراف علم به این امور یا از این رهگذر است که تحقیقات کافی در مورد آن نکرده و یا اینکه اساساً وسایلی را در دست ندارد که این امور را در چوکات تجارب خویش بیاورد.

پیشگویی‌ها در خواب، یکی دیگری از این موارد است. «فروید» منکر سرسخت نیروهای روحی، نمی‌تواند منکر پیشگویی‌ها در خواب شود؛ بلی چگونه می‌توان، رؤیا را تفسیر کرد! در خواب رؤیایی را می‌بینیم که از حادثه‌ای در یک آینده مجهول حکایت می‌کند، سپس ملاحظه می‌شود که این رؤیا بعد از مدتی واقعیت پیدا می‌کند، این احساس‌های پنهانی که هنوز نامی از خود ندارند، چندی بعد به وقوع می‌آیند! چطور احساس می‌کنیم که بعد از اندکی حادثه واقع

می‌شود و یا شخصی می‌آید و دیری نمی‌گذرد که چنین واقع می‌شود و این همه را علماً چطور می‌توان تفسیر کرد؟

البته جای تردید نیست که انکار از همه این امور فقط روی این استدلال که علم تا هنوز بر اساس تجارب خود قادر به فهم آن‌ها نیست، انکار از واقعیت و حرفی است بدون منطق و دلیل و در نفس وقت شایسته هم نیست که به دنبال هر افسانه‌ای بدویم و در برابر هر امر خرافی تسلیم شویم؛ بلکه کار درست این است که عقل انسانی در برابر چنین مجهولاتی محتاط بوده و موقف انعطاف‌پذیر را بگیرد. نه مطلقاً همه این‌ها را قبول کند و نه در همگی تردید کند؛ تا در اثر تکامل علمی سرانجام به حقیقت آن‌ها برسد و یا در برابر این واقعیت تسلیم شود که درک این امور بالاتر از توان و طاقت اوست و حدود علم را درک کند و برای مجهول، محیطی را خالی بگذارد.

سحر از این قبیل امور است و تعلیم شیاطین برای مردم نیز از جمله این امور می‌باشد و شاید برخی از مظاهر سحر و تعلیم شیاطین قدرت بر ایحاء و تأثیر بوده باشد و این تأثیر عام است از اینکه در حواس و افکار صورت بگیرد و یا در اشیاء و اجسام، اگرچه سحر ساحران فرعون که در قرآن کریم از آن‌ها نام برده شده، مجرد تخیل بود و واقعیتی نداشته است:

﴿...يُخَيِّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى﴾^۱

(در خیال او [چنین] می‌نمود که آنان به شتاب می‌خزند.)

و مانعی ندارد که امثال این تأثیرات باعث جدایی میان زن و شوهر گردد و عادتاً منشأ انفعالات، تأثیرات است؛ هرچند وسایل، آثار، اسباب و مسببات جز به إذن و اراده خداوند واقع نمی‌شود، چنان‌که قبلاً مطالبی را در این مورد تقدیم کردیم. هرچه از این سوال که هاروت و ماروت، این دو فرشته، که بودند؟ و چه وقت در بابل به سر می‌بردند؟ داستان آنان در میان یهود شهرت داشت، از این

۱. متن کامل آیه مبارک و ترجمه معانی آن این است: ﴿قَالَ بَلْ أَلْقُوا فَإِذَا جِبَالُهُمْ وَعَصِيُّهُمْ يُخَيِّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى﴾

(گفت [نه] بلکه شما ببیندازید، پس ناگهان ریسمان‌ها و چوب‌دستی‌های‌شان بر اثر سحرشان در خیال او [چنین] می‌نمود، که آن‌ها به شتاب می‌خزند، طه، ۶۶. «مرکز تدوین»)

لحاظ که چون این قصه را شنیدند، به تکذیب آن نپرداختند و بر آن اعتراضی نکردند. در قرآن کریم راجع به برخی از حوادثی که در میان مخاطبین شهرت داشته، اشاراتی شده است و چون موضع، ایجاب تفصیل را نمی‌کرد؛ لذا به صورت مختصر، صحبتی در مورد این حوادث به عمل آمده است:

ما در ضلال القرآن در اطراف آن افسانه‌ها که در مورد این داستان گفته شده نمی‌پیچیم؛ زیرا هیچ یکی از آن روایات که در این موضوع آمده است، موثق نیست و عموماً اسرائیلیات می‌باشند.

در تاریخ بشریت آیات و ابتلاآت مختلفی به چشم می‌خورند که مناسب احوال و شرایط زمان و مکان، هر قوم و ملت بوده. پس هرگاه اختباری توسط دو فرشته و دو انسان صالحی صورت گیرد، در پهلوی این خوارقی که در میان ملل و اقوام وجود داشته، مایه تعجب و شگفت نیست. بشریت در آن لحظاتی که در شبستان پرظلمت حیات در تلاش رسیدن به نور حق گام برداشته، در مسیر چنین اختبارات و امتحان‌ها قرار گرفته است.

مفاهیم آشکار و واضحی که از این آیات بر می‌آید، ما را مستغنی از آن می‌گرداند که در جست‌وجوی معانی متشابه گردیم و حقیقت آن حوادثی را دریابیم که در دورترین فاصله‌های تاریخ قرار دارند! بلی؛ این مفاهیم آموزنده، برای ما بس است که بدانیم: بنی اسرائیل قوم عصیانگر و گمراهی‌اند که پیوسته به دنبال افسانه‌ها می‌روند و حقایق روشن و کتاب یقینی آسمانی را پشت سر می‌گذارند و از داستان هاروت این قدر کفایت می‌کند، بدانیم که سحر عمل شیطان بوده و از این رهگذر عمل کردن به آن کفر است و باعث خسران بزرگ در روز آخرت می‌گردد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنَا وَقُولُوا انظُرْنَا وَاسْمِعُوا لِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ * أَيُّدُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلَا الْمُشْرِكِينَ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَاللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ * مَا نَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ * أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ

مِنْ وَلِيِّ وَلَا نَصِيرٍ * أَمْ تَرِيدُونَ أَنْ تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ كَمَا سُئِلَ مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ
وَمَنْ يَتَّبِعِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ * وَكَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ
لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِّنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفْرًا حَسَدًا مِّنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِّنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ
لَهُمُ الْحَقُّ فَأَعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرٍ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ *
وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِّنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ إِنَّ
اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ * وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَن كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَىٰ
تِلْكَ أَمَاتُهُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ * بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ
وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ * وَقَالَتِ
الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَىٰ عَلَىٰ شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصَارَىٰ لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَىٰ شَيْءٍ
وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ فَاللَّهُ يَحْكُمُ
بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ * وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ
اللَّهِ أَنْ يُذَكَّرَ فِيهَا اسْمُهُ وَسَعَىٰ فِي خَرَابِهَا أُولَٰئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا
خَائِفِينَ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ * وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ
وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُولَّوْا فَثَمَّ وَجْهَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ * وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا
سُبْحَانَهُ بَلْ لَّمَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلٌّ لَّهُ قَانِتُونَ * يَدْعِي السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ وَإِذَا قُضِيَ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ * وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَابَهَتْ
قُلُوبُهُمْ قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ * إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَا تُسْأَلُ
عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ * وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ
مِلَّتَهُمْ قُلْ إِنَّ هُدَىٰ اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ وَلَئِنَّ آتِبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ
الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِن وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ * الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ
تِلَاوَتِهِ أُولَٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَن يَكْفُرْ بِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ * يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ
اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ * وَاتَّقُوا يَوْمًا
لَّا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ وَلَا هُمْ
يُنصَرُونَ ﴿١٠﴾

(ای کسانی که ایمان آورده‌اید، نگویید «راعنا» و [بلکه] بگویید «انظرنا»)

و [این توصیه را] بشنوید و [گر نه] کافران را عذابی دردناکی است* نه کسانی که

از اهل کتاب کافر شده‌اند و نه مشرکان [هیچ کدام] دوست نمی‌دارند، خیری از جانب پروردگارتان بر شما فرود آید، با آنکه خدا هرکه را خواهد به رحمت خود اختصاص دهد و خدا دارای فزون‌بخشی عظیم است* هر حکمی را نسخ کنیم یا آن را به [دست] فراموشی بسپاریم، بهتر از آن یا ماندش را می‌آوریم؛ مگر ندانستی که خدا بر هر کاری تواناست* مگر ندانستی که فرمانروایی آسمان‌ها و زمین از آن خداست و شما جز خدا سرور و یاوری ندارید* آیا می‌خواهید از پیامبر خود همان را بخواهید که قبلاً از موسی خواسته شده بود و هرکس کفر را با ایمان عوض کند، بی‌گمان از راه درست گمراه شده‌است* بسیاری از اهل کتاب پس از اینکه حق برای‌شان آشکار شد، از روی حسدی که در وجودشان بود، آرزو می‌کردند، که شما را بعد از ایمان‌تان کافر گردانند. پس عفو کنید و درگذرید؛ تا خدا فرمان خویش را بیاورد، که خدا بر هر کاری بسی تواناست* و نماز را به‌پا دارید! و زکات را بدهید! و هرگونه نیکی که برای خویش از پیش فرستید، آن را نزد خدا باز خواهید یافت. آری، خدا به آنچه می‌کنید، بسی بیناست* و گفتند: هرگز کسی به بهشت درنیاید؛ مگر آنکه یهودی یا نصرانی باشد، این آرزوهای [واهی] ایشان است، بگو: اگر راست می‌گویید دلیل خود را بیاورید* آری؛ هرکس که خود را با تمام وجود به خدا تسلیم کند و نیکوکار باشد، پس مزد وی پیش پروردگار اوست و بیمی بر آنان نیست و غمگین نخواهند شد* و یهودیان گفتند: نصرانیان بر حق نیستند و نصرانیان گفتند: یهودیان بر حق نیستند، در حالی که همه آنان کتاب [آسمانی] را می‌خوانند [که هر دو آیین در زمان مخصوصی خود درست و بر حق بوده‌است]، کسانی که نادان‌اند [همچون مشرکان] سخنی مانند سخن آنان [درباره آیین مسلمانان] گفتند؛ پس خدا روز قیامت در میان آنان درباره آنچه با هم اختلاف می‌کردند، داوری می‌کند* و کیست بیدادگرتر از آن کس که نگذارد در مساجد خدا، نام وی برده شود و در ویرانی آن‌ها بکوشد! آنان حق ندارند جز ترسان و لرزان در آن [مسجد]‌ها درآیند. در این دنیا ایشان را خواری و در آخرت عذاب بزرگ است* و خاور و باختر از آن خداست، پس به هر سوره کنید، آنجا روی [به] خداست، آری خدا بسی گشایشگر داناست* و گفتند: خداوند فرزندی برای خود اختیار کرده‌است، او منزّه است؛ بلکه هرچه در آسمان‌ها و زمین است،

از آن اوست [و] همه فرمانپذیر اویند* [او] پدیدآورنده آسمان‌ها و زمین [است] و چون به کاری اراده فرماید، به او می‌گوید: پدید آی! پس [فوراً] پدید می‌آید* افراد نادان گفتند: چرا خدا با ما سخن نمی‌گوید، یا برای ما معجزه‌ای نمی‌آید، کسانی که پیش از اینان بودند [نیز] مثل همین گفته ایشان را می‌گفتند، دل‌ها [و] افکارشان به هم می‌ماند، ما نشانه‌ها [ی خود] را برای گروهی که یقین دارند، نیک روشن گردانیده‌ایم* ما تو را به حق فرستادیم؛ تا بشارتگر و بیم‌دهنده باشی؛ و [لی] در باره دوزخیان از تو پرسشی نخواهد شد* و هرگز یهودیان و ترسایان از تو خوشنود نمی‌شوند؛ مگر آنکه از کیش آنان پیروی کنی، بگو: در حقیقت تنها هدایت خداست، که هدایت [واقعی] است و چنان‌چه پس از آن علمی که تو را حاصل شد، باز از هوس‌های آنان پیروی کنی در برابر خدا سرور و یاوری نخواهی داشت* کسانی که کتاب [آسمانی] به آنان داده‌ایم [و] آن را چنان‌که باید می‌خوانند، ایشان‌اند که بدان ایمان دارند؛ و [لی] کسانی که بدان کفر ورزند، همان‌اند که زیانکاران‌اند* ای فرزندان اسرائیل! نعمتم را که بر شما ارزانی داشتم و اینکه شما را بر جهانیان برتری دادم، یاد کنید* و بترسید از روزی که هیچ‌کس، چیزی [از عذاب خدا] را، از کسی دفع نمی‌کند و نه بدل و بلاگردانی از وی پذیرفته شود و نه او را میانجیگری سودمند افتد و نه یاری شوند.

در این درس فتنه‌ها و دسایس یهود، در برابر اسلام و مسلمانان شرح می‌گردد و به مسلمانان هشدار داده می‌شود، تا از دجال‌ها و حيله‌گری یهودان، حسادت و شرارت‌شان، خود را نگاه دارند و از مشابهت با اهل کتاب در قول و عمل بپرهیزند و اسباب و انگیزه‌های حقیقی را که در واری این دسایس و حسادت‌ها وجود دارند، بیان می‌کند.

از جمله فتنه‌گری‌های یهود، این بود که برخی از اوامر و احکامی را که به حکم ظروف و اقتضات حیات جامعه اسلامی نسخ و تبدیل می‌شد، به رخ مسلمانان کشیده و می‌گفتند: هرگاه این تکالیف از طرف خدا می‌بود، در معرض لغو و تعدیل قرار نمی‌گرفت و بدین وسیله اسباب شک و تردید را در میان مسلمانان خلق می‌کردند.

یهودان با پخش شایعات و پروپاگندها می‌خواستند، تزلزل و رخنه در صفوف مسلمانان ایجاد کنند و بعد از تبدیل قبله از بیت المقدس به سوی بیت الحرام این شایعات اوج گرفت. رسول خدا { بعد از اینکه به مدینه منوره هجرت کردند، تا شانزده ماه به طرف بیت المقدس نماز می‌خواندند. یهود از این عمل بهره‌برداری کرده، شایع ساختند، اگر دین آنان حق نباشد، چطور پیغمبر اسلام به طرف قبله آنان نماز می‌گذارد؟ رسول اکرم Y سخت آرزو مند تحوّل قبله بود و پیوسته این آرزو را به دل می‌پروراند؛ تا آنکه خداوند رغبت پیغمبر را مورد اجابت قرار داد و هدایت خود را مبنی بر تحوّل قبله از بیت المقدس به بیت الحرام نازل فرمود - و شرح این موضوع بعداً می‌آید - و چون تحوّل قبله همه دلایل یهود را از اساس باطل می‌ساخت؛ لذا پروپاگندهای خویش را متوجه اساس عقیده در نفوس مسلمانان گردانیده و شهرت دادند، هرگاه نماز خواندن به طرف بیت المقدس باطل باشد، پس همه آن نمازهایی را که در طول مدت یک سال و شش ماه خوانده‌اید، همه باطل است و اگر صحت داشته باشد، پس تبدیلی و تحویل قبله چه مفهوم دارد؟ و بدین وسیله می‌خواستند عقیده مسلمانان را در قسمت پیشوای عظیم‌شان رسول اکرم Y متزلزل گردانند.

حمله‌های تشکیک در روحیه برخی از مسلمانان تأثیر کرده و لذا در این مورد، پرسش‌هایی از رسول خدا { به عمل آورده و علت این تحویل را جست‌وجو کردند و البته این عمل آنان منافی با اعتماد مطلق بود که مسلمانان به رهبری رهبر بزرگ خود داشتند. پس خدای بزرگ حکمت این تحویل را برای آنان شرح داده، بیان فرمود: اوامر خداوندی، هر کدام از خود حکمت و فلسفه‌ای دارند و تبدیل و تغییری که در احکام صورت می‌گیرد، به خاطر خیر و نفع بندگان است و مسلمانان را متوجه ساخت؛ تا از دسایس یهود خود را نگاه دارند. زیرا یهودان در تلاش آن‌اند؛ تا مسلمانان باز به حال کفر و ضلالت برگردند و انگیزه این دسایس همانا حقد و حسادت سیاهی است که یهودان در برابر مسلمانان دارند. چه آنان سخت حسد می‌برند از اینکه خداوند بزرگ، مسلمانان را اقامت برگزیده ساخته و آخرین کتاب آسمانی خود را در میان آنان نازل کرده است و امانت بزرگ دعوت، به سوی اسلام را به آنان سپرده است و در اینجا اغواگری‌های

آنان را شرح داده و ادعاهای دروغین آنان را که می‌گفتند: «تنها ما اهل بهشتیم» بر ملاء می‌کند و داستان اتهامات اهل کتاب را بر یکدیگر شرح می‌کند، آنجا که یهود می‌گفت: نصرانیان از راه حق بهره‌ای ندارند و نصرانیان می‌گفتند: اساساً یهود از دین حق بی‌بهره‌اند و مشرکان در مورد همهٔ اینان چنین نظریه داشتند و سپس نیت شوم آنان را که در ورای شایعات قصهٔ تحویل قبله در سر داشتند، افشا می‌کند و متذکر می‌شود: غرض آنان از این شایعات این بود که می‌خواستند، مردم را از نماز خواندن به طرف بیت‌الحرام مانع گردند و این عمل آنان سعی و تلاش برای تخریب عبادتگاه‌ها و مساجد است که در آن جای‌ها نام خدا برده می‌شود. سیاق آیات بدین شکل ادامه یافته، تا می‌رسد، به شرح هدف حقیقی اهل کتاب. اینجاست که برای آنان این حقیقت را خاطرنشان می‌کند، که اهل کتاب از شما می‌خواهند؛ تا از دین خویش برگردید و آیین آنان را بپذیرید و آنان از پیغمبر اکرم Y، تا آن زمان راضی نمی‌شوند؛ تا آنکه پیرو ملت ایشان نگردد و علت اساسی این همه فتنه‌گری‌ها و اغواگری‌ها در همین نقطه نهفته است.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنَا وَقُولُوا انظُرْنَا وَاسْمَعُوا لِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ * مَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلَا الْمُشْرِكِينَ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِّنْ رَبِّكُمْ وَاللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ * مَا تَسْخُخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّثْلَهَا أَوْ مِثْلُهَا أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ * أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ * أَمْ تَرِيدُونَ أَنْ تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ كَمَا سُئِلَ مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ وَمَنْ يَتَّبِعِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ. وَكَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِّنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِّنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِّنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ * وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِّنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾

(ای کسانی که ایمان آورده‌اید، نگویید «راعنا» و [بلکه] بگویید «انظرنا»)

و [این توصیه را] بشنوید و [گر نه] کافران را عذابی دردناکی است* نه کسانی که

از اهل کتاب کافر شده‌اند و نه مشرکان [هیچ کدام] دوست نمی‌دارند، خیری از جانب پروردگارتان بر شما فرود آید، با آنکه خدا هرکه را خواهد به رحمت خود اختصاص دهد و خدا دارای فزون‌بخشی عظیم است* هر حکمی را نسخ کنیم یا آن را به [دست] فراموشی بسپاریم، بهتر از آن یا ماندش را می‌آوریم؛ مگر ندانستی که خدا بر هر کاری تواناست* مگر ندانستی که فرمانروایی آسمان‌ها و زمین از آن خداست و شما جز خدا سرور و یاوری ندارید* آیا می‌خواهید از پیامبر خود همان را بخواهید که قبلاً از موسی خواسته شده بود و هرکس کفر را با ایمان عوض کند، بی‌گمان از راه درست گمراه شده‌است* بسیاری از اهل کتاب پس از اینکه حق برای‌شان آشکار شد، از روی حسدی که در وجودشان بود، آرزو می‌کردند، که شما را بعد از ایمان‌تان کافر گردانند. پس عفو کنید و درگذرید؛ تا خدا فرمان خویش را بیاورد، که خدا بر هر کاری بسی تواناست* و نماز را به پا دارید! و زکات را بدهید! و هرگونه نیکی که برای خویش از پیش فرستید، آن را نزد خدا باز خواهید یافت. آری، خدا به آنچه می‌کنید، بسی بیناست.)

در مطلع این درس، خطاب متوجه مؤمنان است. در اینجا ندا از راه وصف مُمَیَّزِ، صورت می‌گیرد که باعث ارتباط مؤمنان با خدا و پیغمبرش گشته و در نفوس آنان احساس پذیرش حق را برمی‌انگیزد و از آنجا که اینان از اهل ایمان‌اند، پس نباید پیغمبر خود را با کلمه ﴿رَاعِنَا﴾^۱ خطاب کنند و به جای آن کلمه مرادف آن ﴿انْظُرْنَا﴾ را استعمال کنند و آنان را به طاعت و فرمان‌برداری دستور می‌دهد و از سرنوشت شوم کافران بر حذر می‌دارد:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنَا وَقُولُوا انْظُرْنَا وَاسْمَعُوا لِلْكَافِرِينَ
عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾

(ای کسانی که ایمان آورده‌اید، نگویید «راعنا» و [بلکه] بگویید «انظرنا» و [این توصیه را] بشنوید و [گر نه] کافران را عذابی دردناکی است.)

در آیات وارد است، احمقان یهود چون در مجلس پیغمبر اکرم Y حاضر

۱. راعنا: رعایت‌مان کن و مار بپای.. مگویید؛ بلکه واژه‌های هم‌معنای دیگری به کار برید؛ تا یهودیان و مشرکان نتوانند از آن استفاده سوء کنند و در مفهوم زشت و دشنام‌آمیز به کارش برند، [مثلاً] بگویید: «انظرنا» یعنی بر ما نظر انداز و یا در ما نگر. تفسیر نور ذیل آیه فوق. «مرکز تدوین»

می‌شدند، هنگام استفسار به‌غرض جلب‌کردن توجّه رسول اکرم Y به‌جانب خود، این کلمه را به اشباع کسره تلفظ می‌کردند و هدف‌شان از این کار این بود تا این لفظ معنی دشنام را بدهد و چون بالمواجه نمی‌توانستند، رسول خدا را زشت و ناسزا گویند، پس به رسم ابلیس مَنِشَانَهُ خود به این عمل اقدام می‌کردند؛ لذا خداوند به مسلمانان هدایت داد، این کلمه را عوض کرده و به‌جای آن کلمه مرادف دیگر، را استعمال کنند؛ تا بدین وسیله مجال تحریف و فتنه‌گری یهود را در این مورد بگیرند.

استخدام چنین روشی از طرف یهودان، دلیل قاطع بر سرشت چرکین و سلوک منحط و حقد سیاه آنان است.

ورود نهی در این موضوع، دلیل بر آن است که خدای بزرگ از دوستان و اولیای خویش در هر جا و در برابر هر دسیسه‌ای که متوجه آنان باشد، دفاع می‌کند.

پس از این سیاق قرآنی، کینه سیاه و حسادت شرارت‌آور یهود را شرح می‌کند و عامل این حقد و حسد یهود با مسلمانان این است که آنان از اینکه آفتاب جهان‌تاب سعادت در افق مسلمانان تابیده، سخت ناراحت‌اند. این حقایق برای آن به مسلمانان شرح می‌شود؛ تا از دشمن خویش برحذر بوده و به آنچه که مایه حسد گردیده‌است، خوب متمسک شوند و ارزش این عطیه گران‌بها را فراموش نکنند.

﴿مَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلَا الْمُشْرِكِينَ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ مِّنْ خَيْرٍ مِّنْ رَبِّكُمْ وَاللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ﴾

(نه کسانی که از اهل کتاب کافر شده‌اند و نه مشرکان [هیچ‌کدام] دوست نمی‌دارند، خیری از جانب پروردگارتان بر شما فرود آید، با آنکه خدا هر که را خواهد به رحمت خود اختصاص دهد و خدا دارای فزون‌بخشی عظیم است.)
قرآن در اینجا اهل کتاب و مشرکان، همه را در یک ردیف قرار می‌دهد.

آری؛ چون همه به رسالت پیغمبر آخرالزمان ایمان نیاورده‌اند و همگی علیه مسلمانان حقد و حسد دارند و نمی‌خواهند، خیری به مسلمانان برسد، پس همه در یک صف قرار دارند. بزرگ‌ترین عامل حقد و حسد آنان در این است که

مسلمانان، به نعمت بزرگ آخرین رسالت آسمانی مفتخر شده‌اند و امانت بزرگ اسلام به‌دوش آنان سپرده شده‌است.

در آیات گذشته مطالبی در مورد حسادت یهود بیان شده بود و در آنجا تذکر رفته بود، که حسادت آنان به سرحدی است که جبرئیل امین، نیز از دشمنی آنان در امان نبوده و آنان به‌علت اینکه حضرت جبرئیل وحی را بر رسول Y خدا نازل می‌کرد، او را دشمن خود اعلان کرده‌اند، خدای توانا این خیره‌سران عصیانگر را متوجه این حقیقت می‌سازد که حسد آنان جایی را نمی‌گیرد؛ زیرا این لطف، به خدا مربوط است، هر که را خواهد، مورد انعام خویش قرار می‌دهد:

﴿وَاللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَن يَشَاءُ﴾

(با آنکه خدا هرکے را خواهد به رحمت خود اختصاص دهد.)

خدا می‌داند که سزاوار اختصاص رحمت او کیست؟ و چون حضرت محمد Y و مؤمنان را به این لطف اختصاص دهد، البته آنان حق چنین اختصاصی را داشته بودند:

﴿وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ﴾

(و خدا دارای فزون‌بخشی عظیم است.)

یقیناً نعمتی بزرگ‌تر از نعمت نبوت و رسالت و عطایی گران‌بها تر از ایمان و امانت دعوت به راه خدا نیست. این اشاره، عَظُمَتِ نِعْمَتِ ایمان را در دل مؤمنان، منعکس می‌سازد و بیان حقایق گذشته - که مربوط به شرح حقد و حسادت کافران علیه مسلمانان است - عوامل آگاهی و هوشیاری را در میان مؤمنان تقویت می‌کند و البته درک عَظُمَتِ رسالت اسلام و آگاهی به دسایس و فتنه‌های دشمنان، کاملاً برای مسلمانان ضروری است؛ تا بدین وسیله بتوانند در راه تقویت و حمایت مبادی و ارزش‌هایی که بدان ایمان دارند، گام‌های استواری برداشته و پارازیت‌های تشکیک را که توسط یهودان و یهودمنشان پخش می‌شود، از میان بردارند.

حمله‌های تشکیک که توسط یهود در عهد فرخنده رسالت تنظیم شده بود،

بیشتر روی «نسخ»^۱ برخی از احکام و اوامر استوار بود، مخصوصاً مسئله تحویل قبله را بیشتر دلیل گرفته و در اطراف آن شایعات را پراکنده ساخته بودند؛ اما با نزول این کلام الهی:

﴿مَا نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّنْهَا أَوْ مِثْلَهَا﴾

(هر حکمی را نسخ کنیم یا آن را به [دست] فراموشی بسپاریم، بهتر از آن یا ماندنش را می‌آوریم.)

همه شایعات آنان، نقش بر آب شد، نزول این آیات برابر است که به مناسبت تحویل قبله صورت گرفته باشد، آن چنان که سیاق دال بر این است و یا به غرض تعدیل برخی از اوامر شرعی و یا به منظور تعدیل برخی از احکام تورات بوده باشد و یا مجموعه این مناسبات را متضمن باشد، در همه احوال این آیات قرآنی حکمت نسخ و تعدیل را شرح کرده، تأکید می‌کند، تعدیل جزئی، در بعضی از احکام - که مطابق اقتضای احوال و شرایط صورت بگیرد - هدف آن رعایت مصالح بشریت است و از آنجا که خداوند، آفریدگار مردم بوده و ارسال رسل و نزول آیات مربوط به ذات اقدس اوست، پس او را سزد چنان که خواهد، در احکام و اوامر تعدیل به میان آورد و هرگاه آیه‌ای را منسوخ قرار دهد و یا یک امر خارق العاده‌ای را به جای دیگری بیاورد، این همه نوآوری‌ها و تغییر برای صلاح بشریت است. از اینجا است که به دنبال بیان حکمت نسخ چنین می‌آید:

﴿أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾

(مگر ندانستی که خدا بر هر کاری تواناست.)

﴿أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِن وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ﴾

(مگر ندانستی که فرمانروایی آسمان‌ها و زمین از آن خداست و شما جز خدا سرور و یاورى ندارید.)

خطاب در اینجا متوجه مؤمنان بوده و لهجه آن متضمن، تحذیر و تنبیه است و شاید پس از اینکه، برخی از مسلمانان از شایعات، تحت تأثیر قرار گرفته و

۱. جهت آگاهی بیشتر از «نسخ» می‌توان به کتاب «رفع ابهام نسخ در قرآن» اثر دکتر زلمی و کتاب «أفلا يتدبرون القرآن» اثر استاد عبدالقادر، مراجعه کرد. «مرکز تدوین»

سوالاتی را متوجه رسول اکرم { ساختند، قرآن آنان را هشدار می‌دهد از اینکه نشود این شایعات در روحیه آنان تأثیر کند و باید بدانند که فقط خدا حامی و ناصر آنان است و به‌غیر از خدا ولی و مددگار دیگر، ندارند. آیه بعدی که در آن صراحتاً تهدید و تقبیح متوجه مؤمنان است مؤید این قول است:

﴿أَمْ تُرِيدُونَ أَنْ تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ كَمَا سُئِلَ مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ وَمَنْ يَتَّبِعِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ﴾

(آیا می‌خواهید از پیامبر خود همان را بخواهید که قبلاً از موسی خواسته شده بود و هرکس کفر را با ایمان عوض کند، بی‌گمان از راه درست گمراه شده است) در اینجا مسلمانان برحذر ساخته می‌شود از اینکه نشود موقفی را بگیرند که این قوم اتخاذ کرده بودند، آنان عادت داشتند، چون امر و تکلیفی متوجه‌شان می‌شد، معجزه می‌خواستند و امر خدا را نمی‌پذیرفتند و سرانجام این عمل، گمراهی و ضلالت و استبدال کفر به ایمان است. یهود به این سرنوشت مبتلا گردید و در تلاش آن است، تا مسلمانان را نیز به‌سوی این پرتگاه غم‌انگیز سوق دهد:

﴿وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّوكُم مِّنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِّنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِّنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ...﴾

(بسیاری از اهل کتاب پس از اینکه حق برای‌شان آشکار شد، از روی حسدی که در وجودشان بود، آرزو می‌کردند، که شما را بعد از ایمان‌تان کافر گردانند. پس عفو کنید و درگذرید؛ تا خدا فرمان خویش را بیاورد، که خدا بر هر کاری بسی تواناست.)

و علت این سیاه‌اندیشی همانا حقد و حسادتی است که در طبیعت‌های خسیس و لئیم وجود دارد. اینان پیوسته در فکر آن‌اند تا خیر و صلاحی که از دیگران به آن راه می‌یابند، زایل گردد، این احساس زشت، نه برای آن است که به زشتی آن، آگاه نیستند، آری؛ آنان خوب آگاه‌اند؛ مگر سرشت فاسد آنان طالب چنین شرارت است:

﴿حَسَدًا مِّنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِّنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ﴾

(از روی حسدی که در وجودشان بود، آرزو می‌کردند، که شما را بعد از

ایمان‌تان کافر گردانند.)

حسد، همان انفعال زشت و پستی است که در نفس پلید یهودان علیه مسلمانان موج می‌زد و می‌زند و همه دسایس و فتنه‌گری‌های آنان در گذشته و حال، زاده همین حقد سیاه آنان است.

قرآن کریم حسادت‌های سیاه آنان را برای مسلمانان معرفی می‌کند، تا آگاه شوند که انگیزه همه تلاش‌های آنان در جهت تزلزل عقیده مسلمانان، همه حقد سیاه است و هدف شوم یهود، همانا برگشتاندن مؤمنان از عزت ایمان به ذلت کفر است، ایمانی که خدا بدان ایشان را از کفر رها نیده و آنان به بزرگترین لطف و برترین نعمت خویش، که یهود از آن حسد می‌برند، نایل گردانده است. در اینجا در آن حالی که از یک سو این حقیقت تجلی می‌کند و از سوی دیگر خدای بزرگ پرده از روی نیت شوم یهود دور می‌کند، به مؤمنان دستور می‌دهد، زشتی را به زشتی جواب مدهند؛ بلکه از آنان در گذرند و ایشان را عفو کنند؛ تا حکم خدا فرارسد:

﴿فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرٍ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾

(پس عفو کنید و درگذرید؛ تا خدا فرمان خویش را بیاورد، که خدا بر هر کاری بسی تواناست.)

ای مسلمانان! در آن راهی که خدا برای‌تان برگزیده است، به پیش روید! خدا را بپرستید و بر حسنات خویش بیفزایید!

﴿وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَحِدُّوهُ عِنْدَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾

(و نماز را به‌پا دارید! و زکات را بدهید! و هرگونه نیکی که برای خویش از پیش فرستید، آن را نزد خدا باز خواهید یافت. آری، خدا به آنچه می‌کنید، بسی بیناست.)

بدین شکل قرآن وعی^۱ امت اسلامی را بیدار کرده و او را متوجه مرکز خطر

۱. وعی: آگاهی و فهم و فراست. «مرکز تدوین»

و منبع دسیسه‌ها می‌گرداند، تا از پلان‌های شوم دشمنِ شریر، آگاه گردند و با آگاهیِ تام، منتظر فرصتِ مناسبی باشند، که خداوند مقرر کرده‌است و تا رسیدن آن وقت در مقابل این عناصرِ دنی و پست از عفو و گذشت کار بگیرند و قلب پاکیزهٔ خویش را با غبار سیاه حسد آلوده نگردانند.

پس از شرح این مطالب به ابطال ادعاهای همهٔ اهل کتاب می‌پردازد. بر همهٔ این ادعاها، خط بطلان می‌کشد، که می‌گفتند: تنها ما بر هدایت روانیم و بهشت برین مخصوص ماست و در عین حال هر کدام از یهود و نصاری، طرف مقابل را متهم به گمراهی می‌کردند، در ضمن شرح این دعاوی پر عرض و طول اهل کتاب، قاعدهٔ کلی‌ای را در مورد پاداش اعمال تقدیم می‌کند:

﴿وَقَالُوا لَن يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَن كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ * بَلَى مَن أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِندَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ * وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَى عَلَى شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصَارَى لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَى شَيْءٍ وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ﴾

(وگفتند: هرگز کسی به بهشت درنیاید؛ مگر آنکه یهودی یا نصرانی باشد، این آرزوهای [واهی] ایشان است، بگو: اگر راست می‌گویید دلیل خود را بیاورید* آری؛ هرکس که خود را با تمام وجود به خدا تسلیم کند و نیکوکار باشد، پس مزد وی پیش پروردگار اوست و بیمی بر آنان نیست و غمگین نخواهند شد* و یهودیان گفتند: ترسایان بر حق نیستند و ترسایان گفتند: یهودیان بر حق نیستند، با آنکه آنان کتاب [آسمانی] را می‌خوانند، افراد نادان نیز [سخنی] همانند، گفتهٔ ایشان گفتند. پس خداوند روز رستاخیز در آنچه با هم اختلاف می‌کردند، میان آنان داوری خواهد کرد.)

کسانی که در مدینه، در برابر مسلمانان قرار داشتند، یهودان بودند و در آنجا کتلهٔ دیگری نبود که چون یهودان در مقابل مسلمانان موضع‌گیری کنند؛ اما نص قرآن در اینجا عام بوده، اقوال و جر و بحث همهٔ این‌ها را مشتمل است و همچنان نظریهٔ مشرکان در مورد این دو گروه تقدیم شده‌است:

﴿وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى﴾

(و گفتند: هرگز کسی به بهشت درنیاید؛ مگر آنکه یهودی یا نصرانی باشد).
و این قول از ادعای مجموعی یهود و نصاری حکایت می‌کند. اگرچه به صورت منفرد هر کدام مدعی هدایت خود و ضلالت گروه دیگری بودند. یهود مدعی بود که نصرانیان هرگز داخل بهشت نشوند و نصرانیان می‌گفتند: یهود هرگز روی بهشت را نمی‌بینند و از آنجا که این هر دو ادعا از خود اساسی نداشتند؛ لذا خداوند به رسول اکرم ﷺ هدایت داد؛ تا از آنان دلیل مطالبه کند:

﴿قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾

(بگو: اگر راست می‌گویید دلیل خود را بیاورید).
در اینجا یکی از قواعد کلی جهان‌بینی اسلامی تقدیم می‌شود و آن اینکه مبنای جزاء و پاداش به نزد خدا عمل است و در این مورد اقوام و نژادهای به خصوصی، کدام خصوصیت و امتیازی ندارند:

﴿بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾

(آری؛ هرکس که خود را با تمام وجود به خدا تسلیم کند و نیکوکار باشد، پس مزد وی پیش پروردگار اوست و بیمی بر آنان نیست و غمگین نخواهند شد) این اصل و قاعده قبلاً در مورد استحقاق عذاب به عنوان تردید ادعای یهود بیان شده بود که می‌گفتند:

﴿لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً﴾

(گفتند: جز روزهایی چند هرگز آتش به ما نخواهد رسید).

در اینجا در رد این ادعا آمده بود:

﴿بَلَىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾

(آری؛ کسی که بدی به دست آورد و گناهش او را در میان گیرد، پس چنین کسانی اهل آتش‌اند و در آن ماندگار خواهند بود).

قاعده ارزیابی موقف هر شخص، بر اساس عمل در هر دو حالت (طاعت و معصیت) از قواعد اساسی فرهنگ اسلامی است. کسی که خود را در زنجیر

معصیت اسیر می سازد و جز عصیان گری پیشه دیگری در پیش نمی گیرد، سرنوشت غم انگیزی در انتظار اوست و آن کس که سراپا تسلیم راه حق می شود، در جوار عنایات حق راه پیدا می کند. تعبیر ﴿مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ﴾ بیانگر این حقیقت است که نخستین علامت اسلام، تسلیم کامل معنوی و عملی در پیشگاه حضرت حق سبحانه و تعالی است، مراد از کلمه ﴿وَجْهَهُ﴾ همه دستگاه وجود انسان است و از آنجا که تسلیم مجرد، بدون هم آهنگی مظاهر خارجی در منطق انقیاد مطلق اسلامی ناقص و نارسا بود؛ لذا قید ﴿وَهُوَ مُخْسِنٌ﴾ نیز علاوه شد؛ تا نشان دهد که در طریق ایمان هم آهنگی میان تسلیم باطنی و ظاهری، هردو ضروری است.

آری؛ این است مظهر کامل اسلام، هم آهنگی در میان ایمان قلبی و احسان عملی. از این راه عقیده، عنوان نظام زندگی را می گیرد و بدین وسیله یکپارچگی در همه پهلوهایی شخصیت انسان به ظهور می آید و از این راه، مسلمان مستحق این اکرام الهی می گردد:

﴿فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾

(پس مزد وی پیش پروردگار اوست و بیمی بر آنان نیست و غمگین نخواهند شد.)

بلی؛ آن اجر که گزینی و تضمین دارد، به نزد خدا ضایع نمی شود. امنیت همه جانبه را خوف در پیکرش رخنه نمی کند و مُسَرَّتِ مَوَاج را غمی از میان نمی برد. این یک قاعده عمومی است که همه مردم در برابر آن یکسان اند و در پیشگاه خداوندی هم، نه مجالی برای واسطه شدن است و نه هم تمایلی به بی عدالتی.

یهود و نصاری هر کدام ادعاهای پر طول و عرضی داشتند و هریکی دیگری را گمراه و خویشتن را محوری از عنایات حق می خواند و مشرکان هردو جناح را محکوم می کردند:

﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَى عَلَى شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصَارَى لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَى شَيْءٍ وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ﴾

(و یهودیان گفتند: نصرانیان بر حق نیستند و نصرانیان گفتند: یهودیان بر حق نیستند، در حالی که همه آنان کتاب [آسمانی] را می‌خوانند [که هر دو آیین در زمان مخصوصی خود درست و بر حق بوده‌است]، کسانی که نادان‌اند [همچون مشرکان] سخنی مانند سخن آنان [درباره آیین مسلمانان] گفتند؛ پس خدا روز قیامت در میان آنان درباره آنچه با هم اختلاف می‌کردند، داوری می‌کند.)

مراد از ﴿الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾ امیان عرب است، که از خود کتابی نداشتند و چون اتهامات و حمله‌های یهود و نصاری را بر یکدیگر ملاحظه می‌کردند، روش آنان را برتر از خرافات و افسانه‌های عرب نمی‌یافتند؛ لذا یهودیت و مسیحیت در نظرشان کم‌ارزش جلوه می‌کرد. از اینجا بود که قضاوت خود را در این مورد مطابق با حکم این دو گروه، بر یکدیگر عیار ساخته و می‌گفتند: همه اینان چیزی نیستند.

قرآن کریم اقوال همه این گروه‌ها را ثبت کرده و ادعای یهود و نصاری را در مورد مالکیت بهشت تردید کرده و متذکر می‌شود: داوری و قضاوت این اختلاف به خدا مربوط است و او تعالی در میان همه اینان در روز رستاخیز حکم خواهد کرد:

﴿فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ﴾

(پس خداوند روز رستاخیز در آنچه با هم اختلاف می‌کردند، میان آنان داوری خواهد کرد.)

و او تعالی قاضی عادل، مرجع همه امور است. حواله‌دادن امور به داوری خداوند، یگانه راهی است برای خاموش ساختن آن عده‌ای که مایه‌ای از منطق و پایه‌ای از دلیل ندارند. پس از آن سیاق متوجه بر ملا ساختن نیت شوم و تلاش‌های تباه‌کن آنان می‌شود که می‌خواستند، با پخش اعتراضات زمینه را برای تولید شک در صحت اوامری که از طرف رسول اکرم ﷺ به مسلمانان ابلاغ می‌گردید، فراهم سازند و مسئله تحویل قبله عمده‌ترین ماده تبلیغاتی آنان بود، قرآن ماهیت این تلاش آنان را فاش ساخته و متذکر می‌شود که هدف آنان در این عمل کوشش برای جلوگیری از ذکر خدا و تخریب امکان عبادت است:

﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ وَسَعَىٰ فِي خَرَابِهَا﴾

**أُولَئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي
الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ. وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُولَّوْا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ
اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿٢٣٥﴾**

(و کیست بیدادگتر از آن کس که نگذارد در مساجدِ خدا، نام وی برده شود و در ویرانی آن‌ها بکوشد! آنان حق ندارند جز ترسان و لرزان در آن [مسجد]‌ها درآیند. در این دنیا ایشان را خواری و در آخرت عذاب بزرگ است* و خاور و باختر از آن خداست، پس به هر سو رو کنید، آنجا روی [به] خداست، آری خدا بسی گشایشگرِ دانا است.)

در مورد شأن نزول این دو آیت نزدیک‌ترین مطلبی که به ذهن خطور می‌کند، این است که این آیات در مورد مسئله تحویل قبله و اغواگری‌های یهود نازل شده، که می‌خواستند، مسلمانان را از توجّه به سوی بیت‌الحرام جلوگیری کنند و روایات دیگری وجود دارند که اسباب نزول دیگری را بیان داشته‌اند.

به همه حال حکمی که در مورد منع از مساجد آمده‌است، عام بوده‌است، یهود و غیر یهود همه را شامل می‌گردد و همچنان جزا و پاداش این عمل عام است و فقط در باره یهود نیست و هر کسی که مردم را از رفتن به مساجد خدا مانع می‌شود و در تخریب آن سعی می‌ورزد، مستحق این جزا می‌گردد:

﴿أُولَئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ﴾

(آنان حق ندارند جز ترسان و لرزان در آن [مسجد]‌ها درآیند.)

آری؛ هر کسی که مرتکب این عمل گردد، باید در هیچ جایی آرام گذاشته نشود و در هیچ مقامی احساس امن نکند، جز اینکه باز شرمنده و سرافکنده به حریم مسجد پناه آورد و از این عمل زشت خویش تائب و نادام گردد. چنان‌که در فتح مکه این حادثه به وقوع پیوسته‌است. بعد از اینکه رسول اکرم Y اعلان کرد: «...کسی که داخل مسجدالحرام می‌گردد، امان برایش داده می‌شود.»^۱ جباران قریش که روزی با قساوت مانع نمازخواندن مسلمانان و زیارت مسجدالحرام می‌شدند، علی‌القوهر به سوی مسجدالحرام دویدند.

۱. متن حدیث مبارک این است: «ومن دخل المسجد فهو آمن» سنن أبوداود، شماره حدیث: ۳۰۲۲.

(مرکز تدوین)

و جزای این گروه علاوه بر این رسوایی دنیا، عذاب عظیم در آخرت هم هست:

﴿لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾

(در این دنیا ایشان را خواری و در آخرت عذاب بزرگ است.)

در قسمت تفسیر:

﴿أُولَئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ﴾

(آنان حق ندارند جز ترسان و لرزان در آن [مسجد]ها در آیند.)

علاوه بر شرح فوق، نظر دیگری هم وجود دارد و آن اینکه هنگام داخل شدن، در مساجد به علت در نظر داشتن جلال و جبروت خداوندی باید خشوع و خضوع کامل رعایت شود و این کار، ادب شایسته مساجد است و این تأویل با این مقام مناسب هم دارد.

اینکه در نظر من این قول که این دو آیت به مناسبت قبله نازل شده است و این قول را نسبت اقوال دیگر مرجح می دانم، دلیل ترجیح آیه دومی است که چنین می آید:

﴿وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُولُوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾

(و خاور و باختر از آن خداست، پس به هر سو رو کنید، آنجا روی [به] خداست، آری؛ خدا بسی گشایشگر داناست.)

این قسمتی از کلام خدا می رساند که نزول آن به منظور تردید، اغواگری‌های یهود نازل شده که می گفتند: نمازی که مسلمانان جانب بیت المقدس خوانده اند، همه باطل و ضایع بوده و کدام اجر و ثواب بر آن مرتب نیست، پس خداوند، غرض اطمینان مسلمانان و برای رد اقوال یهود، این قسمتی از کلام خود را فرو فرستاده، خاطرنشان کرد: هر طرفی که قبله به آن سو تقرر یابد، ذات خدا در آنجاست و منظور از توجیه به طرف قبله معین، همانا اطاعت و فرمانبرداری از ذات اقدس خداوندی است؛ نه اینکه ذات خدا در جهت معینی قرار دارد و خدا بر بندگان خود سخت گیری نمی کند و او تعالی به نیت بندگان خود آگاه است و در امر خدا سهولت و توسع است:

﴿إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾

(قطعاً که خدا بسی گشایشگر داناست.)

بعد از شرح مطالب گذشته، انحراف و گمراهی اهل کتاب در مورد عمده‌ترین مسایل، چون مسئله حقیقت الوهیت و توحید- که زیربنای دین خدا و پایه‌ی اساسی همه رسالت‌های آسمانی است- شرح و تقدیم می‌شود. قرآن نظر آنان را در مورد ذات و صفات خداوند با تصوّرات جاهلیت‌ها مقایسه می‌کند و این حقیقت را تأکید می‌کند که دل‌های مشرکان عرب با قلوب مشرکان اهل کتاب نزدیک است و همه آنان در ساحه انحراف از یک سرچشمه آب می‌خورند و بعد از شرح موضوع به تصحیح انحرافات آنان پرداخته و قاعده صحیح را در مورد خداشناسی تقدیم می‌کند:

﴿وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ لَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلُّ لَّهُ قَانُونٌ * بَدِيعَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ * وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾

(و گفتند: خداوند فرزندی برای خود اختیار کرده است، او منزّه است؛ بلکه هرچه در آسمان‌ها و زمین است، از آن اوست [و] همه فرمانپذیر اویند * [او] پدیدآورنده آسمان‌ها و زمین [است] و چون به کاری اراده فرماید، به او می‌گوید: پدید آی! پس [فوراً] پدید می‌آید * افراد نادان گفتند: چرا خدا با ما سخن نمی‌گوید، یا برای ما معجزه‌ای نمی‌آید، کسانی که پیش از اینان بودند [نیز] مثل همین گفته ایشان را می‌گفتند، دل‌ها [و افکار] شان به هم می‌ماند، ما نشانه‌ها [ی خود] را برای گروهی که یقین دارند، نیک روشن گردانیده‌ایم.)

این حرف نادرست ﴿اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا﴾ را تنها مسیحیان در مورد مسیح نمی‌گفتند؛ بلکه یهود نیز راجع به عزیر عین همین دعوی را تکرار می‌کردند، همچنان که مشرکان نیز فرشتگان را دختران خدا می‌خواندند. در اینجا قرآن سخنان این سه گروه را که دشمنان اسلام بودند، به صورت اجمال می‌آورد و آن را تفصیل نمی‌دهد. شگفت‌آور است که این سه، هنوز از دشمنان سرسخت اسلام و مسلمانان‌اند.

آری؛ صهیونیسم بین‌المللی، صلیبی‌ییزم جهانی و کمونیسم بین‌المللی، این سه دشمن مسلمانان، همان سه قیافه کهنه‌اند که با اسلام سخت دشمنی داشته و دارند و کمونیسم گروه سوّمی از دیگران در دشمنی خود سرسخت‌تر است، قرار گرفتن این سه گروه در یک صف این حقیقت را ثابت می‌کند که یهود و نصاری همه با مشرکان در یک جبهه قرار دارند و ادعای هدایت از طرف این دو گروه باطل و بی‌اساس است.

سیاق قرآن پیش از اینکه پهلوه‌ای دیگر عقیده فاسد این منحرفان را شرح کند، به تنزیه ذات اقدس الهی پرداخته و حقیقت رابطه میان خدا و خلق را تشریح می‌کند:

﴿سُبْحَانَهُ بَلْ لَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلُّ لَّهُ قَانُونٌ. * بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾

(او منزّه است؛ بلکه هرچه در آسمان‌ها و زمین است، از آن اوست [و] همه فرمان‌پذیر اویند)* [او] پدیدآورنده آسمان‌ها و زمین [است] و چون به کاری اراده فرماید، به او می‌گوید: پدید آی! پس [فوراً] پدید می‌آید.)

در اینجا می‌رسیم، به مفکوره تجریدی کاملی که اسلام در مورد خداشناسی تقدیم کرده و مسئله رابطه میان خدا و خلق و مسئله حقیقت آفرینش را تشریح می‌کند. قرآن موضوع آفرینش را چنین شرح می‌کند، جهان از راه توجّه اراده مطلق الهی آفریده شده است **﴿كُنْ فَيَكُونُ﴾** آری، تعلق اراده خداوند، به آفریدن مخلوقی، ضامن به‌وجود آمدن آن است و چون اراده خدا، به خلقت کائناتی تعلق گیرد، آن چیز به‌صورتی که مقدر است، بدون به‌کارانداختن واسطه انرژی و ماده به‌میان می‌آید؛ اما این مطلب که چگونه اراده خدا تعلق می‌گیرد، کنه این حقیقت از جمله اسراری است که خداوند آن را به انسان نیاموخته است. و آری انسان آن نیرویی را ندارد که این حقیقت را درک کند و نه درک این حقیقت به درد او در ساحة انجام وظیفه خلافتش در روی زمین می‌خورد و خدای بزرگ مطابق به قدرت و استعداد انسان در قسمت کشف قوانین و استفاده از آن‌ها در حیات یک‌سلسله اسراری را برایش یاد داده و قسمت بی‌شمار دیگر را که به دردش نمی‌خورد، دور از مستوای درک او گذاشته است.. و از آنجا که فلسفه‌های دیگر

این حقیقت را رعایت نکرده و بالاتر از محیط قدرت خود، دست به شرح اسرار زده‌اند؛ لذا مرتکب اشتباهات خنده‌آوری گشته‌اند و چه بسا که انسان با خواندن نظریات ایشان در این مسایل به حیرت می‌رود که چنین سخنی توسط فیلسوفی ایراد شده باشد!!!

و علت اساسی این اشتباه در این است که آنان اساساً معیار استعداد انسان و وظیفه او را در روی زمین درک نکرده‌اند. اینجاست به جای کعبه راه ترکستان در پیش گرفته‌اند؛ اما اسلام با تقدیم جهان‌بینی مثبت خود مسلمانان را از ارتکاب این اشتباهات گمراه‌کن نگاه کرده و از آغاز، راه سالم را در اختیار آن گذاشته‌است. و چون عده‌ای از فلاسفه و حکمای اسلامی خواستند در سایه تأثیرات فلسفه اغریقی این موضوع را تشریح کنند، سر رشته از دست‌شان افتاده، دچار تعقید و خلط موضوع شده‌اند، آن‌چنان‌که پیش‌آهنگان اغریقی‌شان نیز به‌عین سرنوشت مبتلا شده بودند و البته این امر سرنوشت حتمی هرکس می‌باشد که بیرون از مستوی خویش پا می‌گذارد.

این نظریه اسلامی که می‌گوید: مخلوق غیر خالق است و خدا مثل و مانندی ندارد. این حقیقت، مفکوره وحدت‌الوجود را بر مبنای غیراسلامی آن رد می‌کند^۱ آنجا که می‌گوید: «هستی و آفریدگار آن یکپارچه و متحدند» و یا وجود اشعاع ذاتی آفریدگار است و یا هستی صورت ظاهری و مرئی خداست؛ اما مفهوم وحدت‌الوجود، در نظر اسلام غیر از این مفاهیم است. اسلام معتقد است وحدت وجود؛ یعنی وحدت صدور وجود از اراده واحد است و یا وحدت وجود؛ یعنی اتحاد و هم‌آهنگی هستی در ساحه قوانین و نوامیس؛ یعنی سراسر هستی محکوم یکپارچه قوانین متحدالشکل اند و همه به‌صورت یک کل در پیشگاه خدا خاشع و فرمانبردارند:

﴿كُلُّ لَهٗ قَانِتُونَ * بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾

[و] همه فرمانپذیر اویند* [او] پدیدآورنده آسمان‌ها و زمین [است].

پس مجال و ضرورتی باقی نمی‌ماند که تصوّر شود خدا را در میان آسمان و

۱. این سخن به وضاحت نشان می‌دهد کسانی که نسبت وحدت‌الوجود را به علامه سید قطب شهید می‌دهند، تهمت بسته‌اند و بغیر علم سخن گفته‌اند. «مرکز تدوین»

زمین فرزندی است! بلی؛ چون همه مخلوق او شدند، دیگر تصوّر نسبت فرزند به ذات اقدس او تعالی کاملاً احمقانه است:

﴿بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾

[[او] پدیدآورنده آسمان‌ها و زمین [است] و چون به کاری اراده فرماید، به او می‌گوید [پدید آی!] باش، پس [فوراً] پدید می‌آید.)

و چون توجّه اراده حق بر اساس کیفیت نامعلومی - که ادراک انسانی از درک آن عاجز است - صورت می‌پذیرد، پس جست‌جوی پس این کار، عبث و بی سرانجام است؛ لذا پس از تقدیم ادعای اهل کتاب در مورد اینکه خدا فرزند دارد و رد این ادعا، به اقوال مشرکین که شباهت به ادعای اهل کتاب دارد، می‌پردازد:

﴿وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ مِّثْلَ قَوْلِهِمْ﴾

(افراد نادان گفتند: چرا خدا با ما سخن نمی‌گوید، یا برای ما معجزه‌ای نمی‌آید، کسانی که پیش از اینان بودند [نیز] مثل همین گفته ایشان را می‌گفتند) مراد از اُمّیین در اینجا، همانا مشرکان است، که از خود کتاب آسمانی نداشتند و چه بارها که از رسول خدا مطالبه کردند؛ تا برای اثبات نبوت خویش، از خدا بخواهد که خدا به گونه‌ای با آنان سخن بگوید و یا معجزه مادی، بر ای‌شان نشان دهد.

آوردن سخن آنان در اینجا از این لحاظ است، تا بیان شود که آنانی که پیش از اینان بودند؛ یعنی یهود، چنین مطالباتی را از انبیای خویش می‌کردند. بنی اسرائیل از موسی خواسته بودند که خدا را به آنان نشان دهد و در مورد، مطالبه خوارق عادت از خود نشان می‌دادند. پس همه اینان از لحاظ طبیعت، تصوّرات و گمراهی با همدیگر شبیه‌اند.

﴿تَسَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ﴾

(دل‌ها [و افکار]شان به هم می‌ماند.)

پس یهود بر مشرکان کدام امتیازی ندارد. آری؛ چون همه آنان در ضلالت و گمراهی شریک‌اند، پس هیچ‌کدام نسبت به یکدیگری در پیشگاه خدا قدر و منزلتی ندارد:

﴿قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُؤْفُونَ﴾

(ما نشانه‌ها [ی خود] را برای گروهی که یقین دارند، نیک روشن گردانیده‌ایم)
الحق کسی که نور یقین در ضمیرش بتابد، مصداق آن را در آیات و علامات قدرت الهی در می‌یابد و روانش آرام و ضمیرش راحت می‌شود؛ لذا می‌توان گفت: آیات قدرت، یقین را به وجود نمی‌آورند؛ بلکه یقین است که ماهیت آیات را درک می‌کند و دل را به سوی درک حقیقت سوق می‌دهد.

در پایان شرح باطل گمراهان و افشای انگیزه اساسی اغواگری‌های دشمنان اسلام، خطاب متوجه رسول اعظم Y می‌گردد، وظیفه و مسئولیت‌های این پیشوای با عظمت تعیین و تحدید می‌شود و پرده از روی حقیقت معرکه میان یهود و نصاری برداشته می‌شود، این واقعیت بر رسول اکرم Y شرح می‌شود که حل اختلافات یهود و نصاری از مسئولیت‌ها و وظایف او نیست و نه در توان اوست، که این اختلاف را حل کند و یا آنان را راضی گرداند، جز اینکه پیرو امیال آنان گردد و این کار شایسته مقام پیغمبر نیست:

﴿إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَا تُسْأَلُ عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ * وَلَنْ تَرْضَى عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَى حَتَّى تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَى وَلَئِنْ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ * الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾

(ما تو را به حق فرستادیم؛ تا بشارتگر و بیم‌دهنده باشی؛ و [لی] در باره دوزخیان از تو پرسشی نخواهد شد* و هرگز یهودیان و ترسایان از تو خوشنود نمی‌شوند؛ مگر آنکه از کیش آنان پیروی کنی، بگو: در حقیقت تنها هدایت خداست، که هدایت [واقعی] است و چنانچه پس از آن علمی که تو را حاصل شد، باز از هوس‌های آنان پیروی کنی در برابر خدا سرور و یابوری نخواهی داشت* کسانی که کتاب [آسمانی] به آنان داده‌ایم [و] آن را چنانکه باید می‌خوانند، ایشان‌اند که بدان ایمان دارند؛ و [لی] کسانی که بدان کفر ورزند، همانان‌اند که زیانکاران‌اند)

﴿إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ﴾

(ما تو را به حق فرستادیم.)

این عبارت با قاطعیت و جازمیتی که در آن هست، شبّهات اغواگران و نیرنگ‌های حيله‌گران را یک‌سره در نطفه خنثی می‌کند.

﴿بَشِيرًا وَنَذِيرًا﴾

(تا بشارتگر و بیم‌دهنده باشی.)

ای پیامبر! مسئولیت تو این است که رسالت خود را به مردم برسانی، مطیعان را مژده دهی و عاصیان را انذار کنی و با این، کار تو خاتمه می‌یابد:

﴿وَلَا تُسْأَلُ عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ﴾

(و تو در مورد آنانی که گناه کرده و داخل دوزخ شده‌اند، پرسان نمی‌شوی.)
آنان کسانی‌اند که در نتیجه گناهان‌شان و پیروی از هوی و هوس‌شان وارد جهنم می‌شوند و مسئولیت‌شان بر خودشان است. یهود و نصاری پیوسته با تو دشمنی می‌کنند و بر ضد تو توطیه می‌سجند و تا زمانی از تو خوشنود نمی‌شوند، که از راه حق منحرف مشوی و تا در مسیر شرک و ضلالت آنان قدم مگذاری:

﴿وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ﴾

(و هرگز یهودیان و ترسایان از تو خوشنود نمی‌شوند؛ مگر آنکه از کیش آنان پیروی کنی.)

عامل اساسی این همه دشمنی‌ها با تو، فقط در این نقطه متمرکز است و علت این نیست که دلیل قاطع در مورد حقانیت و رسالت تو به نزد آنان نیست و هر قدر با آنان اظهار محبت و صمیمیت کنی و به هرا اندازه که براهین قاطعه را به آنان تقدیم کنی، قطعاً از تو راضی نمی‌گردند؛ تا آنکه پیرو ملت و تابع انحرافات آنان نگردی.

الحق اساس دشمنی‌های یهود و نصاری با مسلمانان فقط مسئله عقیده است. مصداق این حقیقت در هر عصر و زمانی ملاحظه می‌شود، چه بسا که یهودیان و مسیحیان میان یکدیگر به مخاصمت می‌پردازند؛ اما چون در برابر اردوگاه اسلامی قرار گیرند، همه در یک سنگر واقع شده و بر ضد اسلام و مسلمانان متحد می‌شوند.

الحق، جنگ اردوگاه‌های مسیحی و یهودی با مسلمانان در اساس، جنگ عقیده و ایدئولوژی است؛ اما قیافه آن را تغییر می‌دهند و عنوان‌های مختلف

به آن می‌گذارند. آنان چون خوب درک کرده‌اند، هرگاه علناً به‌نام جنگ عقیده بر خورد کنند، در برابر توفان احساسات ملت‌های مسلمان قرار می‌گیرند، در آن حال تلفات‌شان سنگین و پیروزی‌های‌شان کم‌تر می‌شود؛ لذا عنوان آن را تغییر داده، تحت شعار فتوحات ارضی، بر خورد‌های اقتصادی، سیاسی، به‌دست آوردن مراکز سوق‌الجیشی و عناوین مختلف دیگر، جنگ‌های خود را تنظیم کرده‌اند و بدین شکل خواسته‌اند در ذهن بی‌خبران و غافلان، این مطلب را بگنجانند که عصر جنگ عقیده و ایدئولوژی گذشته است و تحت این شعار جنگیدن تعصب و ارتجاع است؛ اما در اعماق دل همه دشمنان اسلام از صهیونیسم بین‌المللی گرفته؛ تا صلیبی‌ییزم و کمونیسم جهانی، یک حقیقت هست و آن اینکه فقط و فقط و بیش از همه چیز، آنان به منظور درهم‌کوبیدن عقیده اسلامی می‌جنگند. آنان می‌دانند، هرگاه بتوانند این صخره فولاد و این سد آهنین را در میان ملت‌ها اسلامی درهم شکنند، دیگر کارها سهل و آسان می‌گردد؛ یعنی هرگاه عقیده را درهم شکنند، دیگر حکومت کردن بر مقدرات سیاسی، اقتصادی و عسکری ملت‌های مسلمان کار آسان است.

آری؛ جنگ اردوگاه کفر با مسلمان، جنگ بر سر ایدئولوژی و عقیده است. جنگ بر سر زمین، جنگ برای به‌دست آوردن مواد غذایی و مراکز سوق‌الجیشی نیست. این همه عناوین دروغین و کاذب برای پنهان‌گردانیدن، هدف پلید آنان است. آنان می‌خواهند ما را غافلگیر کنند و حقیقت معرکه را پنهان کنند و هرگاه ما به این دجالی‌ها بازی خوریم، پس باید فقط خود را ملات کینم.

آری؛ پس از اینکه خداوند حقیقت را به ما شرح کرد، نباید فریب دشمنان را بخوریم؛ بلی خدا پیغمبرش را چنین رهنمایی می‌کند:

﴿وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَسْبَغَ مِنَّمَهُمْ﴾

(و هرگز یهودیان و ترسایان از تو خوشنود نمی‌شوند؛ مگر آنکه از کیش آنان پیروی کنی.)

از دست‌دادن عقیده اسلامی و قبول ایدئولوژی آنان، تنها چیزی است که اردوگاه غیراسلامی از مسلمانان آرزو دارند؛ اما خداوند مسلمان را قاطعانه دستور می‌دهد که راه اسلام را - که یگانه راه برگزیده است، اختیار کنند:

﴿قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَى﴾

(بگو: در حقیقت تنها هدایت خداست، که هدایت [واقعی] است.)
در اینجا بر سبیل قصر و حصر تأکید شده، که هدایت خداوند همانا هدایت است، غیر آن، هدایت نیست.

پس هیچ چیز دیگری جای آن را گرفته نمی‌تواند. این است راه حق، کسی که بخواهد ایمان بیاورد، آن‌کس که نمی‌خواهد، نپذیرد؛ اما الحذر از اینکه میل و رغبت، در ایمان این مردم، باعث آن شود که از راه راست منحرف گردی:

﴿وَلَمَّا أَتَبَعْتُ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ﴾

(و چنان‌چه پس از آن علمی که تو را حاصل شد، باز از هوس‌های آنان پیروی کنی در برابر خدا سرور و یآوری نخواهی داشت.)

وقتی خداوند پیغمبر محبوب خود را با این لهجه تهدیدآمیز مورد خطاب قرار داده، خاطر نشان می‌کند، که زینهار! از اینکه تابع تمایلات آنان گردی. آنان را فقط با متابعت هوی و امیال، از پیروی تو باز داشته، دیگر هیچ دلیلی ندارند. کسانی که از هوی و امیال گمراه‌گن، خود را مجرد ساخته‌اند، کتاب خدا را به درستی تلاوت می‌کنند و از این لحاظ به رسالت تو ایمان می‌آورند؛ اما کافران عصیانگر در خسارت و زیان‌اند:

﴿الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾

(کسانی که کتاب [آسمانی] به آنان داده‌ایم [و] آن را چنان‌که باید می‌خوانند، ایشان‌اند که بدان ایمان دارند؛ و [لی] کسانی که بدان کفر ورزند، همانان‌اند که زیانکاران‌اند.)

یقیناً زبانی بزرگ‌تر از این نیست که شخصی ایمان را که گران‌بهاترین عطیه خداوندی است، از دست دهد.

پس از این فیصله قاطع، خطاب بار دیگر متوجه بنی اسرائیل می‌گردد، گویا برای آخرین بار بعد از بیان جدال‌های طویل آنان، پس از شرح صفحات مختلفی

از تاریخ آنان و پس از آنکه خطاب از آنان منقطع و متوجه مؤمنان شده بود، پس از این همه، بار دیگر، طرفِ خطاب قرار می‌گیرند و در آن حالی که در آستانهٔ اِهمالِ قطعی و تجریدِ نهایی از مقامِ خلافت و امانتِ دعوتِ الهی قرار دارند، یک‌بار دیگر برای آخرین بار از آنان دعوت می‌شود، اندکی تعمُّق کنند و دیده و دانسته خود را در لجنزارِ گمراهیِ سرنگون نسازند و نعمت‌های بی‌پایانِ الهی را در مورد خود به‌یاد آرند:

﴿يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ. وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ﴾

(ای فرزندان اسرائیل! نعمتم را که بر شما ارزانی داشتم و اینکه شما را بر جهانیان برتری دادم، یاد کنید* و بترسید از روزی که هیچ‌کس، چیزی [از عذاب خدا] را، از کسی دفع نمی‌کند و نه بدل و بلاگردانی از وی پذیرفته شود و نه او را میانجیگری سودمند افتد و نه یاری شوند.)

﴿وَإِذِ ابْنَتَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ * وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنًا وَاتَّخِذُوا مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى وَعَهِدْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَن طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ * وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ قَالَ وَمَن كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ * إِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ * رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَمِن ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُّسْلِمَةً لَّكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ * رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ * وَمَن يَرْغَبْ عَن مِّلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَن سَفِهَ نَفْسَهُ وَلَقَدِ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ * إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ * وَوَصَّىٰ بِهَا إِبْرَاهِيمُ بَنِيهِ وَيَعْقُوبُ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ لَكُمُ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ

إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ * أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَإِلَهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِلَهًا وَاحِدًا وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ * تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ * وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى تَهْتَدُوا قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ * قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنْزِلَ إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَى وَعِيسَى وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ * فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدْ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ * صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ * قُلْ أَتَحَاجُّونَنَا فِي اللَّهِ وَهُوَ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ وَلَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ * أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ كَانُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى قُلْ أَأَنْتُمْ أَعْلَمُ أَمِ اللَّهُ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ * تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٠﴾

(و چون ابراهیم را پروردگارش با کلماتی بیازمود و وی آن همه را به انجام رسانید [خدا به او] فرمود: من تو را پیشوای مردم قرار دادم، [ابراهیم] پرسید: از دودمانم [چطور؟] فرمود: پیمان من به بیدادگران نمی‌رسد* و چون خانه [کعبه] را برای مردم محل اجتماع و [جای] امنی قرار دادیم [و فرمودیم] در مقام ابراهیم نمازگاهی برای خود اختیار کنید و به ابراهیم و اسماعیل فرمان دادیم که خانه مرا برای طواف کنندگان و معتکفان و رکوع و سجودکنندگان پاکیزه کنید* و چون ابراهیم گفت: پروردگارا! این [سرزمین] را شهر امنی گردان و مردمش را [البته] هرکسی از آنان که به خدا و روز بازپسین ایمان بیاورد، از فرآورده‌ها روزی بخش، فرمود: و [لی] هرکس کفر بورزد، اندکی برخوردارش می‌کنم، سپس او را با خواری به‌سوی عذاب آتش [دوزخ] می‌کشانم و چه بد سرانجامی است* و هنگامی که ابراهیم و اسماعیل پایه‌های خانه [کعبه] را بالا می‌بردند، [می‌گفتند: ای پروردگار ما! از ما بپذیر که در حقیقت تو شنوای دانایی* پروردگارا! ما را تسلیم [فرمان] خود قرار ده و از نسل ما امتی فرمانبردار خود [پدید آر] و آداب دینی ما را به ما نشان ده و بر

ما ببخشای، که تویی بسی توبه‌پذیر مهربان* پروردگارا! در میان آنان فرستاده‌ای از خودشان برانگیز! تا آیات تو را بر آنان بخواند و کتاب و حکمت به آنان بیاموزند و پاکیزه‌شان کند؛ زیرا که تو خود شکست‌ناپذیر حکیمی* و چه کسی جز آنکه به سبک‌مغزی گراید از آیین ابراهیم روی برمی‌تابد و ما او را در این دنیا برگزیدیم و البته در آخرت [نیز] از شایستگان خواهد بود* هنگامی که پروردگارش به او فرمود: تسلیم شو! گفت: به پروردگار جهانیان تسلیم شدم* و ابراهیم و یعقوب پسران خود را به همان [آیین] سفارش کردند [و هر دو در وصیت‌شان چنین گفتند: ای پسران من! خداوند برای شما این دین را برگزید، پس البته نباید جز مسلمان بمیرید*] آیا وقتی که یعقوب را مرگ فرارسید، حاضر بودید! هنگامی که به پسران خود گفت: پس از من چه را عبادت خواهید کرد؟ گفتند: معبود تو و معبود پدرانت ابراهیم و اسماعیل و اسحاق، [آن] معبود یگانه را عبادت می‌کنیم و در برابر او تسلیمیم* آن جماعت را روزگار به سر آمد، دستاورد آنان برای آنان و دستاورد شما برای شماست و از آنچه آنان می‌کرده‌اند، شما بازخواست نخواهید شد* و [اهل کتاب] گفتند: یهودی یا نصرانی باشید! تا هدایت یابید، بگو: نه؛ بلکه [بر] آیین ابراهیم حق گراییم و وی از مشرکان نبود* بگوید: ما به خدا و به آنچه بر ما نازل شده و به آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط نازل آمده و به آنچه به موسی و عیسی داده شده و به آنچه به همه پیامبران از سوی پروردگارشان داده شده، ایمان آورده‌ایم، میان هیچ یک از ایشان فرق نمی‌گذاریم و در برابر او تسلیمیم* پس اگر آنان [هم] به آنچه شما بدان ایمان آورده‌اید، ایمان آوردند، قطعاً هدایت شده‌اند؛ ولی اگر روی برتافتند جز این نیست که سر ستیز [و جدایی] دارند و به‌زودی خداوند [شر] آنان را از تو کفایت خواهد کرد، که او بسی شنوای داناست* این است نگارگری الهی و کیست خوش‌نگارتر از خدا و ما او را عبادت کنندگانیم* بگو: آیا در باره خدا، با ما بحث و گفت‌وگو می‌کنید! با آنکه او پروردگار ما و پروردگار شماست و کردارهای ما از آن ما و کردارهای شما از آن شماست و ما برای او اخلاص می‌ورزیم* یا می‌گویید: ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط [دوازده‌گانه] یهودی یا نصرانی بوده‌اند؛ بگو: آیا شما بهتر می‌دانید یا خدا؟ و کیست ستمکارتر از آن کس که شهادتی از خدا را در نزد

خویش پوشیده دارد! و خدا از آنچه می‌کنید غافل نیست* آن جماعت را روزگار به سر آمد، دستاورد آنان برای آنان و دستاورد شما برای شماست و از آنچه آنان می‌کرده‌اند شما بازخواست نخواهید شد.

در بخش‌های گذشته این سوره در اطراف سیره بنی اسرائیل، عصیانگری‌های آنان در برابر انبیا و شرایع و پیمان‌شکنی‌های‌شان صحبت به عمل آمد، این صحبت، تاریخ بنی اسرائیل را از عهد موسی تا عصر فرخنده رسول اکرم Y احتوا می‌کند. در این قسمت بیشتر سخن در اطراف یهود است و کمی هم راجع به نصاری حرف زده شده است. همچنان اشاراتی در مورد مشرکان به عمل آمده است و از مشرکین در مقام مشابهت مواقف آنان با مواقف اهل کتاب نام برده شده است؛ اما در اینجا قرآن از عصر پیش از موسی حرف می‌زند و رشته این صحبت تا عهد ابراهیم Z پیش می‌رود.

داستان ابراهیم Z در ساحه اختلاف میان یهود و مسلمان در مدینه منوره، که پهلوه‌های متعددی داشت، اهمیّت فراوان دارد. اهل کتاب از راه اسحاق Z خود را از اولاده ابراهیم می‌دانستند و به نام و نسبت خویش به ابراهیم Z افتخار کرده می‌گفتند: به اساس وعده‌ای که خداوند به ابراهیم کرده است، اولاده‌اش از خیر و برکت بهره‌مند می‌باشند. پس رهبری و سیادت دینی تنها مربوط به خود دانسته و بهشت برین را جای زر خرید خود می‌دانستند.

قریش هم از طریق اسماعیل خود را از اولاده ابراهیم می‌دانستند و از این لحاظ به نسب خویش فخر و مباهات می‌کردند و از این جهت خود را نگاهبان بیت‌الحرم می‌دانستند و مدعی امامت و پیشوایی دینی بوده و دیگر عربان را مکلف می‌دانستند که نقش قدم آنان را تعقیب کنند.

در گذشته ادعاهای پر طول و عرضی یهود و نصاری در مورد بهشت، که می‌گفتند:

﴿وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَن كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى﴾

(گفتند: جز یهود و نصاری هیچ‌کس دیگری داخل بهشت شده نمی‌تواند.)

تقدیم شد و سپس تلاش‌های مذبوحانه آنان در راه منحرف‌گشتاندن

مسلمانان شرح گردید:

﴿وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى تَهْتَدُوا﴾

(گفتند: یهودی یا نصرانی باشید! تا هدایت یابید.)

و از موقف آنانی که مانع ذکر خدا در مساجد می‌شوند و در تخریب مساجد ما سعی می‌ورزند، صحبت به‌عمل آمده بود و در آنجا متذکر شده بودیم، شاید تقبیح از این عمل زشت اشاره به موقف شوم و شرم‌آور یهود و شایعات زهر آگین آنان باشد، که بعد از تبدیل قبله دست به چنین عمل نادرست زدند.

و در اینجا سخن از ابراهیم، اسماعیل و اسحاق Z و بنای بیت‌الحرام، مناسک و شعائر آن، در یک فضای مناسبی به‌عمل می‌آید. یعنی این حقایق در اینجا برای آن تقدیم می‌شوند، تا حقیقت ادعاهای یهود و نصاری و مشرکان در مورد ارتباط با ابراهیم Z روشن گردد و قبله‌ای که شایستگی توجه مسلمانان را دارد، تثبیت گردد و رابطه‌ای که در میان عقیده ابراهیم Z - که توحید خالص و مجرد بود - با عقاید منحرف اهل کتاب و مشرکان و عقیده مسلمانان تعیین گردد و از طرفی هم در خلال این آیات این مطلب تأکید می‌شود که دین خدا واحد است و اصول این دین در همه رسالت‌های آسمانی وارد شده و هیچ ملت و نژادی حق ندارد، مدعی آن شود که فقط ما به راه حق روانیم؛ زیرا عقیده میراث قلب مؤمنان است، نه میراث قومیت‌ها و نژادها. وراثت دینی بر اساس عقیده و ایمان است، نه قومیت و نژاد. هرکس در هر نسل و از هر نژادی که به این عقیده بیشتر ارتباط داشته باشد، او وارث دین است. چه دین، دین خدا است و میان خدا و بندگان کدام رابطه نسب و خویشاوندی نیست.

این حقایق را که از خطوط برجسته جهان‌بینی اسلام است قرآن کریم به تعبیر شیوا و ترتیب بدیع و پرطراوت بیان می‌کنند.

قرآن هنگام بحث بر این مطالب ما را در جریان تاریخ قرار می‌دهد و قدم به قدم از عهد ابراهیم Z ، تا زمان به‌میان آمدن ملت اسلامی وقایع را تعقیب می‌کند. دعاهای ابراهیم و فرزندش اسماعیل Z را - که هنگام اعمار کعبه به‌عمل آوردند - ثبت می‌کند و این حقیقت را تأکید می‌کند که مسلمانان وارث ملت ابراهیم شدند؛ نه سایر اولاده او. برای اینکه اینان رسالت او را پذیرفتند و

به‌درستی آن را انجام دادند؛ اما دیگران به راه منحرف روان شدند. در خلال شرح این حقایق تاریخی این حقیقت به‌صورت واضح و روشن ثابت می‌گردد که اسلام به‌معنای تسلیم مطلق به آفریدگار واحد، همانا رسالت نخستین و رسالت واپسین است. ابراهیم، اسماعیل، اسحاق و اولاده‌شان چنین عقیده داشتند، موسی و عیسی Z نیز در این طریق روان بودند. پس آن کس که چنین عقیده داشته باشد، او وارث ابراهیم، عهد‌ها و مژده‌های اوست و آنکه از این راه اعراض کند، وراثت ابراهیم را از دست می‌دهد.

با ملاحظه این حقایق به این نتیجه می‌رسیم که دعاوی یهود و نصاری مبنی بر اینکه آنان وارث ملت ابراهیم‌اند، یک‌سره باطل است؛ زیرا آنان از راه ابراهیم منحرف شده بودند و همچنان دعوی قریش از اساس باطل است که می‌گفتند: نگاهداری کعبه و ریاست دینی مربوط آنان است.

آری؛ آنان حق نداشتند، چنین ادعایی را بکنند؛ زیرا آنان از راه حق منحرف بودند و حق نداشتند که خود را وارث بانی کعبه بدانند و سرانجام دعوی یهود یک‌سره در مورد قبله باطل می‌شود؛ زیرا ثابت می‌شود که کعبه قبله آنان و قبله پدرشان ابراهیم نیز بود. پس آنان که خود را اولاده حضرت ابراهیم و تابع ملت او می‌دانند، چرا هنگام تحویل قبله زبان به اعتراض می‌کشند؟ این حقایق را قرآن کریم در عبارات شیوا، تعبیرات دل‌انگیز و اشارات آموزنده و ایضاحات پرتأثیر تقدیم می‌نماید و اینک در جریان این نظم عالی و بیان روشنگر قرار می‌گیریم:

﴿وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا ۚ قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾

(و چون ابراهیم را پروردگارش با کلماتی بیازمود و وی آن همه را به انجام رسانید [خدا به او] فرمود: من تو را پیشوای مردم قرار دادم، [ابراهیم] پرسید: از دودمانم [چطور؟] فرمود: پیمان من به بیدادگران نمی‌رسد.)

در اینجا خدای توانا به رسول اکرم Y دستور می‌دهد: ای بنده برگزیده ما! ابتلا و امتحاناتی را که خداوند از ابراهیم کرده و او را به اجرای اوامر و تکالیفی مکلف ساخت، به یاد آور! ابراهیم در این همه امتحان‌ها کامیاب و پیروز شد،

همان است که مستحق گواهی و شهادت خداوند می‌گردد که در حقش می‌فرماید:

﴿وَابْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّى﴾^۱

(و [نیز در نوشته‌های] همان ابراهیمی که وفا کرد.)

مقام وفا بزرگ‌ترین مقامی است که به شهادت رب‌الجلیل، ابراهیم خلیل، به آن مقام رسیده‌است و بر اساس همین مقام عالی بود که خداوند توانا سِمت پیشوایی و امامت را به او بخشید:

﴿قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾

(فرمود: من تو را پیشوای مردم قرار دادم.)

در آن دم که خدای بزرگ الطاف بی‌پایان خود را به خلیل خویش، عنایت می‌فرماید، ابراهیم به حکم فطرت در آرزوی آن می‌شود که این لطف الهی در اولادهاش نیز ادامه یابد. این شعور فطری عمیق، که خدای بزرگ آن را در فطرت انسان مرکوز ساخته‌است؛ تا از این راه حیات در طریق تکاملی خویش به‌صورت سالم به پیش رود و در پناه آن نسل‌های یکدیگر خویش را یاری و رهبری کنند، این شعور که برخی برای درهم‌کوبیدن آن تلاش می‌ورزند، شعوری است که به منظور ادامه سیر تکامل حیات، در اعماق فطرت جا داده شده‌است؛ تا از یک طرف جواب‌گوی فطرت بوده و از جانب هم باعث تحریک بیشتر فعالیت سالم و مثبت این شعور گردد. آنان که می‌خواهند، این شعور را درهم‌شکنند، این عمل آنان متوجه درهم‌کوبیدن و از بین بردن فطرت انسانی است و این عمل یک راه علاج نادرستِ اوضاع منحرف اجتماعی است که بعضی‌ها به‌عنوان اصلاح انحرافات اجتماعی، این حرکت غیرسالم را پیش انداخته‌اند. یقیناً علاج‌هایی که مصادم فطرت باشد، چیزی را درست نمی‌کنند و نتیجه صحیحی هم از آن‌ها به‌دست نمی‌آید.

آری؛ غیر از این راه، طریق دیگری وجود دارد، که انحراف را از بین می‌برد و در عین حال باعث درهم‌کوبیدن فطرت هم نمی‌گردد. این طریق نیازمند هدایت و ایمان و محتاج معرفت عمیق به حقیقت نفسِ انسانیت و این علاج که فقط در

فرهنگ و معارف اسلام وجود دارد، در مورد شناسایی نفس به‌غایت دقیق بوده و از سیه‌نگری‌ها و احقاد تباه‌کنی که باعث درهم‌کوبیدن پایه‌های فطرت انسان می‌گردد، در امان است.

بلی؛ ابراهیم Z به حکم فطرت سوالِ ادامه‌پیشوایی و امامت را در میان اولاده‌ خویش مطرح کرد:

﴿قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي﴾

(پرسید: از دودمانم [چطور؟])

خدای بزرگ، در جواب ابراهیم Z - که او را به حکم پیروزی در امتحان‌ها جزء بندگان برگزیده‌ خود ساخته بود- این قاعده‌ کلی را تقدیم کرد که امامت و پیشوایی مربوط به علم و عمل صلاح و ایمان است. ارتباط نسبی در این مورد نقشی ندارد، قرابت، رابطه‌ خون و استخوان نیست؛ بلکه پایه‌ اساسی آن، رابطه‌ دین و عقیده‌ است. این ادعا که قرابت مربوط به خون، نژاد، و قومیت است، از جمله ادعاهای جاهلیت بوده و با جهان‌بینی سالم اسلام منافات دارد:

﴿قَالَ لَا يَنْأَلُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾

(فرمود: پیمان من به بیدادگران نمی‌رسد.)

ظلم اشکال و انواع مختلف دارد. شرک، ظلم بر نفس و تعدی و تجاوز بر مردم، همه ظلم است. مراد از امامت و پیشوایی که ستمگاران از آن بی‌بهره‌اند، شامل همه انواع امامت و قیادت است. پیشوایی رسالت، خلافت و امامت نماز و تمامی انواع پیشوایی‌ها سزاوار ستمگاران نیست.

آری؛ عدل اساس و پایه‌ استحقاق در همه‌ انواع قیادت و رهبری‌هاست و کسی که ظلم می‌کند، صلاحیت رهبری را در همه چیز از دست می‌دهد.

این حقیقت را خداوند به ابراهیم Z گوشزد کرد. سقوط بنی اسرائیل هم از مقام خلافت و رهبری در همین نقطه نهفته است که آنان ظلم و عصبان کردند، دست به فسق و فجور زدند؛ لذا از این منصب بزرگ تجرید گردیدند.

همچنان علّت سقوط آنانی که به‌نام خود را مسلمان می‌دانند، از مقام رهبری و قیادت جهان بشریت، اندرین حقیقت نهفته است.

آری؛ علّت تجریدشدنِ اینان از مقام امامت و پیشوایی، این است که ستم

کردند، دست به فسق و فجور زدند، از راه خدا منحرف گشتند، شریعت خدا را پشت سر گذاشتند و فقط به نام، دعوای اسلام کردند؛ اما شریعت خدا را از نظام زندگی خویش بیرون راندند.

جهان بینی اسلام به رابطه و پیوندهایی که بر اساس عقیده و عمل استوار نیست، اعتراف ندارد و رابطه عقیده و عمل را پیوند اساسی خوانده و دیگر روابط را تا زمانی که با چنین پیوندی مربوط نباشد، قابل اعتبار نمی داند. جهان بینی اسلامی در دو نسل یک ملّتی را که در عقیده از هم جدا باشند، با هم مرتبط ندانسته و آن دورا از همدیگر جدا می داند. حتّی رابطه پدر و پسر و زن و شوهر مسلمان، که در عقیده باهم مختلف شوند، رابطه پدری و فرزندی و زناشوهری آنان از هم قطع می شود. روی این اصل عرب مشرک چیزی و عرب مسلمان چیز دیگر است و رابطه و پیوند میان آنان نیست و مؤمنان اهل کتاب جدا از آنان اند که از دین ابراهیم، موسی، عیسی انحراف کرده اند و میان آنان هیچ گونه پیوند و رابطه ای در میان نیست.

خانواده و فامیل در نظر اسلام تنها پدران و پسران و نواسه گان نیست؛ بلکه اطلاق فامیل وقتی در مورد اینان صورت می گیرد که علاوه بر ارتباط نسبی، پیوند عقیده آنان را با یکدیگر مرتبط ساخته باشد. و مفهوم ملّت هم در جهان بینی اسلامی، مجموعه ای از نسل های مختلف یک نژاد معین نیست؛ بلکه مجموعه مؤمنین است، برابر است که از هر نژاد و قومی بوده و در هر جایی زندگی کنند.

﴿وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنَا وَاتَّخِذُوا مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى وَعَهِدْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَن طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ﴾

(و چون خانه [کعبه] را برای مردم محل اجتماع و [جای] امنی قرار دادیم [و فرمودیم] در مقام ابراهیم نمازگاهی برای خود اختیار کنید و به ابراهیم و اسماعیل فرمان دادیم که خانه مرا برای طواف کنندگان و معتکفان و رکوع و سجودکنندگان پاکیزه کنید.)

بیت الحرام آن جایی که نگاهبانان قریشی اش مؤمنان را اذیت و آزار می دادند،

تا آنجا که از جوارش مهاجرت کردند، به اراده‌ی خداوندی مرجع و پناهگاه همه مردم شد. دیگر کسی نمی‌تواند، چیزی را در آنجا اذیت کند، مال و جان مردم در آن‌جا در امنیت‌اند. مقام ابراهیم نمازگاه مردم قرار گرفت. از نظر من مقام ابراهیم شامل تمام بیت الحرام است. نمازگذاری مسلمانان به‌سوی کعبه یک امر طبیعی بوده و مجالی برای اعتراض نیست؛ تا یهودان چنین هیاهویی را سر دهند؛ بلی شایسته بود که قبله مسلمانان، بیت الحرام باشد؛ زیرا آنان وارث ابراهیم Z در ایمان و توحید صحیح‌اند و از طرفی هم بیت الحرام خانه خداست و خانه کس دیگری نیست.

خداوند دوتن از بندگان صالح خود را مکلف ساخت؛ تا آن را برای زایران و نمازگذاران آماده سازند، ابراهیم و اسماعیل Z مالک بیت‌الله نبودند؛ تا آن را بعد از خود به ارث گذارند؛ آنان فقط مسئولیت داشتند که آن را نگهداری کنند:

﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ قَالَ وَمَنْ كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ﴾

(و چون ابراهیم گفت: پروردگارا! این [سرزمین] را شهر امنی گردان و مردمش را [البته] هرکسی از آنان که به خدا و روز بازپسین ایمان بیاورد، از فرآورده‌ها روزی بخش، فرمود: و [لی] هرکس کفر بورزد، اندکی برخوردارش می‌کنم، سپس او را با خواری به‌سوی عذاب آتش [دوزخ] می‌کشانم و چه بد سرانجامی است.) در اینجا ابراهیم Z یکبار دیگر در دعای خود تقاضای صفت امن را برای بیت الحرام تکرار می‌کند و این مطلب را تأکید می‌کند که رهروان راه حق، وارث خیر و فضیلت‌اند. و این درس را ابراهیم خلیل Z از همان اندرز نخستین پروردگارش آموخته بود که به او گفته بود:

﴿لَا يَتَّالِ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾

(پیمان من به بیدادگران نمی‌رسد.)

اینجاست که دعای خود را روی این حقیقت عیار کرده و مؤمنان را به‌صورت تحدید یادآور می‌شود:

﴿مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ...﴾

(هرکسی از آنان که به خدا و روز بازپسین ایمان بیاورد.)

بلی ابراهیم خلیل که بنده فرمانبردار و به‌راه حق مستقیم بود، آدابی را که خداوند، برایش آموزانده بود، فراگرفت و در دعای خویش آن را عملی گردانید. اینجاست که جواب باقی‌مانده سوال او به‌صورت مکمل داده می‌شود و سرانجام کافران عصیانگر بیان می‌گردد:

﴿قَالَ وَمَنْ كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ﴾

(فرمود: و[لی] هرکس کفر بورزد، اندکی برخوردارش می‌کنم، سپس او را با خواری به‌سوی عذاب آتش [دوزخ] می‌کشانم و چه بد سرانجامی است.)

و سپس تابلویی رسم می‌شود که در آن ابراهیم و اسماعیل Z مشغول انجام امر خداوند بوده و بیت‌الله را برای زایران و نمازگزاران آماده می‌سازند. این منظره به سرحدی دقیق تنظیم شده که انسان با خواندن آن احساس می‌کند که در جریان حوادث واقع است:

﴿وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ * رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُّسْلِمَةً لَّكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ * رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾

(و هنگامی که ابراهیم و اسماعیل پایه‌های خانه [کعبه] را بالا می‌بردند، [می‌گفتند:] ای پروردگار ما! از ما بپذیر که در حقیقت توشنوی دانایی* پروردگارا! ما را تسلیم [فرمان] خود قرار ده و از نسل ما امتی فرمانبردار خود [پدید آر] و آداب دینی ما را به ما نشان ده و بر ما ببخشای، که تویی بسی توبه‌پذیر مهربان* پروردگارا! در میان آنان فرستاده‌ای از خودشان برانگیز! تا آیات تو را بر آنان بخواند و کتاب و حکمت به آنان بیاموزد و پاکیزه‌شان کند؛ زیرا که تو خود شکست‌ناپذیر حکیمی.)

تعبیر در آغاز سیاق به صیغه خبر شروع می‌شود و حکایتی را شرح می‌کند، بدین ترتیب:

﴿وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ...﴾

در اینجا، در آن حالی که شخص در انتظار حکایت باقی مانده‌است، یکبار لهجه سیاق عوض شده و ابراهیم و اسماعیل، در برابرش قرار می‌گیرند، صحنه به پیمانه‌عالی و شیوا تقدیم می‌شود که انسان گمان می‌کند صحنه را کاملاً به چشم می‌بیند و تنها دورنمای داستانی نیست که در خیالش منعکس شده‌است او دارد دعا و راز و نیاز آنان را می‌شنود، که از سوز دل چنین دعا می‌کنند:

﴿رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ * رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾

(ای پروردگار ما! از ما بپذیر که در حقیقت تو شنوای دانایی * پروردگار! ما را تسلیم [فرمان] خود قرار ده و از نسل ما امتی فرمانبردار خود [پدید آر] و آداب دینی ما را به ما نشان ده و بر ما ببخشای، که تویی بسی توبه‌پذیر مهربان.)
در اینجا، انسان نغمه آهنگ و فضای دعا را احساس می‌کند و تصوّر می‌کند که این صحنه در پیش چشم او واقع شده‌است و این هم یکی از ممیزات زیبای تعبیرات قرآنی است، که صحنه‌ها را طوری ثبت می‌کند که انسان با خواندن داستان، خود را در جریان حوادث می‌یابد.

در خلال این راز و نیاز با چه روبه‌رو می‌شویم؟

آری؛ در این دعا و راز و نیاز با ادب تبتوت، ایمان تبتوت و احساس تبتوت به ارزش عقیده در سرپرده هستی بر می‌خوریم، ادب، ایمان و احساسی که قرآن می‌خواهد، آن را برای وارثان انبیا پیام‌زاند و آن را در اعماق ضمیر آنان تعمیق می‌بخشد:

﴿رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾

(ای پروردگار ما! از ما بپذیر که در حقیقت تو شنوای دانایی.)

قبول عمل در پیشگاه خدا و کسب رضایت الهی غایت و هدف رهروان راه حق است. ابراهیم و اسماعیل بندگان مقرب بارگاه الهی در آن لحظه‌ای که عملی را خاص به رضای الهی انجام می‌دادند، با خشوع و خضوع در انتظار رضا و قبول بودند. امید قبول، وابسته به این است که خدواند شنونده دعا و به نیت و شعور فاعل، آگاه و علیم می‌باشد.

﴿رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾

(پروردگارا! ما را تسلیم [فرمان] خود قرار ده و از نسل ما امتی فرمانبردار خود [پدید آر] و آداب دینی ما را به ما نشان ده و بر ما ببخشای، که تویی بسی توبه‌پذیر مهربان.)

با این زمزمه جاوید، ابراهیم و اسماعیل Z از درگاه خدای بزرگ رجا می‌کردند؛ تا آنان را به راه اسلام هدایت کند. این احساس در اعماق روح‌شان جا داشت که دل‌های آنان در میان دو مظهر قدرت الهی قرار دارد.^۱ هدایت به‌دست اوست، حول و قوتی جز به حمایت خدا سراغ نمی‌شود. اینجاست که آنان به خدای مستعان رو آورده و سراپای وجودشان در انتظار عنایات حق قرار می‌گیرد. در این دعا حقایق فراوانی به چشم می‌خورد، از آن جمله اینکه از ممیزات عمده ملت اسلامی یکی هم تضامن و پشتیبانی افراد آن از یکدیگر است. نسل‌های مسلمان در راه تحکیم عقیده از یکدیگر حمایت می‌کنند.

﴿وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ﴾

(و از نسل ما امتی فرمانبردار خود [پدید آر].)

آری؛ ملاحظه می‌شود که این مردان پیش‌آهنگ مسلمان، در دعای خود به یاد تحکیم عقیده در نسل‌های بعدی‌اند و همچنان این دعا بیانگر حقیقت دیگری است و آن اینکه بزرگ‌ترین مشغولیت قلبی مسلمان همانا تفکر در باره عقیده اوست. یعنی مسلمان پیوسته در فکر آن است که عقیده او چطور مجرای خود را در میان گروه‌های مختلف باز کند!

در اینجا مطلب عمده دیگری به چشم می‌خورد و آن اینکه حضرت ابراهیم

۱. در متن عربی آن، «بین أصبعين من أصابع الرحمن» (دل‌های آدمیان بین دو انگشتی از انگشتان خداست) آمده است، که اشارت به همان حدیث رسول اکرم صلی الله علیه وسلم دارد که می‌فرماید: «إن قلوب بني آدم كلها بين أصبعين من أصابع الرحمن كقلب واحد يصفه حيث يشاء ثم قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اللهم مصرف القلوب صرف قلوبنا على طاعتك» یعنی همانا تمامی قلبهای آدمیان، چون قلب واحدی، میان دو انگشتی از انگشتان رحمان (خداوند) است و آن را به هر سو که بخواهد می‌کشاند، سپس رسول خدا (ص) بعد از نقل این سخن فرمود: خدایا! ای گرداننده قلب‌ها! قلب‌های ما را به سوی فرمان‌برداری از خود رهنمون ساز! صحیح مسلم، شماره حدیث: ۲۶۵۴؛ اما حضرت استاد، دو انگشت را مطابق فهم احناف، به قدرت، ترجمه کرده است. «مرکز تدوین»

و اسماعیل به این حقیقت، سخت ملتفت بودند که ایمان بزرگ‌ترین موهبت خداوندی است که به آنان کرامت شده؛ لذا به فکر آن شدند، تا از این نعمت گران‌بها اولادشان نیز بهره‌مند گردد و در آن لحظه‌ای که از خداوند بزرگ برای آنان در بیابان سوزان و بی‌آب و علف حجاز نعمت‌های مادی را مطالبه می‌کنند، فراموش نکرده بودند، نعمت گران‌بها تر از هر نعمت دیگری را برای آنان نیز باید بخواهند؛ لذا دعا کردند که خداوند اولادشان را از موهبت ایمان برخوردار گرداند و مناسک و عبادات را برای‌شان نشان دهد و توبه آنان را بپذیرد، چه او توبه‌پذیر و مهربان است و نیز درخواست کردند، اولاد آنان در طی نسل‌ها از نعمت هدایت بی‌نصیب نگردند:

﴿رَبَّنَا وَإِنَّا فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾

(پروردگارا! در میان آنان فرستاده‌ای از خودشان برانگیز! تا آیات تو را بر آنان بخواند و کتاب و حکمت به آنان بیاموزد و پاکیزه‌شان کند؛ زیرا که تو خود شکست‌ناپذیر حکیمی.)

در اثر قبول دعای ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام بود که بعد از گذشت قرن‌ها رسول کریم { در جزیره العرب مبعوث شد. آری؛ رسول خدا { از اولاد ابراهیم Z بود. او آیات خدا را به مردم می‌خواند، کتاب و حکمت را به آنان یاد می‌داد و از پلیدی و گناه آنان را پاک می‌ساخت. دعایی که به نزد خدا قبول باشد، به‌وقت مقدر تحقق می‌پذیرد؛ اما مردم عجله می‌کنند و آنانی که از عنایات حق به‌دورند، ملول می‌شوند و احساس ناامیدی می‌کنند.

افزون بر این، این دعا وزنه و ارزش خود را در کشمکش‌ی که میان یهودان و گروه مسلمان بود، دارد.

ابراهیم و اسماعیل، به‌عنوان دو بانی خانه خدا و نخستین دربانان قریشی، با صراحت زبان چنین می‌گویند:

﴿رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ ..﴾

(پروردگارا! ما را تسلیم [فرمان] خود قرار ده و از نسل ما امتی فرمانبردار خود [پدید آر].)

﴿رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ...﴾

(پروردگارا! در میان آنان فرستاده‌ای از خودشان برانگیز! تا آیات تو را بر آنان بخواند و کتاب و حکمت به آنان بیاموزند.)

آن دو، با این نیایش‌ها، مقرر می‌دارند که وارثان امامت ابراهیم و بیت الحرام، امت اسلامی است، پس مسلمانان به کعبه سزاوارتر از مشرکان‌اند و شایستهٔ آنان است که رو، سوی آن کنند و چنین قبله‌ای هم برتر از قبلهٔ یهودان و مسیحیان است.

پس یهودان و مسیحیانی که دین خویشان را به ابراهیم نسبت می‌دهند و ادعاهای پر طول و عرضی داشتند که آنان تنها هدایت‌یافتگان‌اند و اهل بهشت و قریشیانی که نسب خویش را به ابراهیم، پیوست می‌دادند، بشنوند: آن‌گاه که ابراهیم از پروردگارش درخواست وراثت امامت کرد، خدا به او چنین گفت:

﴿لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾ یعنی پیمان من به بیدادگران نمی‌رسد.

به همین ترتیب، زمانی که در حق اهل دیارش دعا کرد، چنین قیدی را مشخص کرد:

﴿مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ...﴾

(هرکسی از آنان که به خدا و روز بازپسین ایمان بیاورد.)

و هنگامی که ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام بنای خانه را برافراشتند و آن را برای زایران و طواف‌کنندگان، پاکیزه داشتند، دعای‌شان نیز چنین بود، که خداوند آن دو را مسلمان گرداند و از نسل آنان، امت مسلمانی را پدید آرد و در خانوادهٔ آنان پیامبری را برانگیزد، که در نتیجه خداوند دعای آنان را پذیرفت و حضرت محمد را به‌عنوان آخرین پیامبر و برپا دارندهٔ امت اسلامی، فرستاد.

همین‌که سیاق قرآنی، به این جا می‌رسد، دلالت‌ها و اشارت‌های خویش را بر می‌چیند و با آن به رویارویی کسانی می‌رود که با امت اسلامی بر سر امامت و با پیامبر بر سر نبوت و رسالت، منازعت می‌کنند و در حقیقت دین راستین و اصیل خدا، ستیزه می‌کنند:

﴿وَمَنْ يَرْغَبْ عَن مِّلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَن سَفِهَ نَفْسَهُ وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي

**الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ * إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْتُ لِرَبِّ
الْعَالَمِينَ * وَوَصَّى بِهَا إِبْرَاهِيمُ بَنِيهِ وَيَعْقُوبُ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى لَكُمُ الدِّينَ
فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُمْ مُسْلِمُونَ.. ﴿**

(و چه کسی جز آنکه به سبک مغزی گراید از آیین ابراهیم روی برمی تابد و ما
او را در این دنیا برگزیدیم و البته در آخرت [نیز] از شایستگان خواهد بود* هنگامی
که پروردگارش به او فرمود: تسلیم شو! گفت: به پروردگار جهانیان تسلیم شدم* و
ابراهیم و یعقوب پسران خود را به همان [آیین] سفارش کردند [و هر دودر
وصیت‌شان چنین گفتند: ای پسران من! خداوند برای شما این دین را برگزید،
پس البته نباید جز مسلمان بمیرید.)

علاوه بر حقایق فوق، مطلب عمده دیگری نیز از این دعا، بر می آید، همانا
مکتب و ملت ابراهیم بود. پیروی از این مکتب را ابراهیم به اولاده خویش نیز
وصیت کرد. همچنان یعقوب فرزندان خود را به قبول این مکتب وصیت کرد.
یعقوب همان است که اسرائیل خود را به او منسوب می سازند؛ اما بنی اسرائیل
وصیت یعقوب و جدشان ابراهیم، هیچ کدام را قبول نکردند. ابراهیم و یعقوب
هر کدام به اولاده خویش از این نعمت بزرگ، نعمت دین خدا، سخن‌ها گفته
بودند:

﴿يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى لَكُمُ الدِّينَ﴾

(ای پسران من! خداوند برای شما این دین را برگزید.)

ای فرزندان من! خدا این دین را برای شما برگزیده است و چون خدای توانا
این دین را اختیار کرده، پس هیچ کس از آنان حق انتخاب راه دیگر ندارند و
کمترین کاری که رعایت و لطف خدا ایجاب می کند، این است که بندگان مؤمن
در برابر این نعمت گران بها شکر کنند و در حفظ آن سعی و کوشش کنند و تادم
مرگ این امانت بزرگ را به درستی نگاه دارند:

﴿فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُمْ مُسْلِمُونَ﴾

(پس البته نباید جز مسلمان بمیرید.)

و فرصت گرانمایه بعثت رسول اعظم را که آنان را به سوی اسلام، دین
پدرشان ابراهیم دعوت می کند، از دست مدهند! این بود که وصیت ابراهیم به

فرزندانش و وصیت یعقوب - که تا آخرین رمق حیات، بار بار این وصیت را بر پسرانش تکرار می‌کرد و حتی در سكرات مرگ نیز آن را فراموش نکرد- این بود:

﴿أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَالِلهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِلَهاً وَاحِداً وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ﴾

(آیا وقتی که یعقوب را مرگ فرا رسید، حاضر بودید! هنگامی که به پسران خود گفت: پس از من چه را عبادت خواهید کرد؟ گفتند: معبود تو و معبود پدرانت ابراهیم و اسماعیل و اسحاق، [آن] معبود یگانه را عبادت می‌کنیم و در برابر او تسلیمیم.)

صحنه میان یعقوب و فرزندانش در لحظه سكرات مرگ، در آن دم که یعقوب نفس‌شماری می‌کند، این صحنه الهام‌بخش بغایت مؤثر است. بیماری مشرف به مرگ، آخرین لحظات زندگی خود را دقیقه‌شماری می‌کند، در این لحظه هول‌انگیز، چه چیز او را به خود مشغول ساخته است! بزرگ‌ترین موضوعی که در دقایق باقی‌مانده زندگی در مورد آن فکر می‌کند، چیست؟ این امر مهم که می‌خواهد، بعد از آنکه اعتماد راسخ به آن پیدا کند، چشم از جهان بپوشد، چه خواهد بود؟ آن ترکه و میراثی که می‌خواهد، به فرزندانش گذارد و سخت آرزومند است، که آن را به درستی حفظ کند، چیست؟ این میراث عظیم این امر بزرگ، همانا عقیده است. تفکر، در باره عقیده‌ای که به عنوان گران‌بهاترین میراث آن را به اولاد خود می‌گذارد، سرپای وجود او را به خود مشغول ساخته است.

این است موضوع عمده و اساسی که در آخرین لحظات زندگی، او را سخت مشغول ساخته است. اینجاست که از فرزندان گرانمایه، سوال می‌کند:

﴿مَا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي﴾

ای فرزندان گرانمایه! پس از مرگ من، که را می‌پرستید؟ ای نور دیدگانم! آیا می‌دانید که من شما را فقط برای این کار جمع کرده‌ام، تا اطمینان حاصل کنم؟ این است امانت بزرگ و میراث گران‌بهای من به شما ای فرزندان عزیزم!

﴿قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَالِلهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِلَهاً وَاحِداً وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ﴾

(گفتند: معبود تو و معبود پدرانت ابراهیم و اسماعیل و اسحاق، [آن] معبود یگانه را عبادت می‌کنیم و در برابر او تسلیمیم.)

فرزندان یعقوب، پدرِ مُحْتَضَر را اطمینان می‌دهند که ایشان دین خود را می‌شناسد و میراث بزرگ را تسلیم می‌شوند و آن را به درستی نگاه می‌دارند. این وصیت در میان فرزندان یعقوب به مورد عمل گذاشته می‌شود و آنان صراحتاً اعتراف می‌کنند که آنان مسلمان‌اند. قرآن از بنی اسرائیل سوال می‌کند:

﴿أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ﴾

(آیا در وقت مرگ یعقوب حاضر بودید؟)

قرآن بدین وسیله راه اغواگری‌ها و جعل حقایق را یک‌سره به روی یهود می‌بندد و این حقیقت را آشکارا بیان می‌کند که میان بنی اسرائیل و پدرشان یعقوب، اکنون رابطه حقیقی وجود نداشته و این ارتباط به‌علت انحراف آنان قطع شده‌است.

در روشنایی این حقایق به این نتیجه می‌رسیم که در میان آن نسلِ یهود که به راه حق روان بودند، و آن نسلِ یهود که در عهد فرخنده رسالت به سر می‌برد و با عصیانگری و تمرد، دعوت اسلام را استقبال می‌کردند، رابطه‌ای نیست و این خلفِ ناخلف وارثِ سلف صالح خود نیست:

﴿تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾

(آن جماعت را روزگار به سر آمد، دست‌آورد آنان برای آنان و دست‌آورد شما برای شماست و از آنچه آنان می‌کرده‌اند، شما بازخواست نخواهید شد.)

آری؛ گذشتگان مؤمن بنی اسرائیل با نسل‌های فاسق و عصیانگر آن، قابل مقایسه نیستند، باید برای هریک حساب جدا را عنوان کرد و هرکدام را وصف جداگانه‌ای است. آنان بندگان مؤمن بودند، پس با این فاسقان و عصیانگران ارتباطی ندارند. این اخلاف، ادامه آن اسلاف نیست. آنان حزبی و اینان حزب دیگرند. آنان پرچم و اینان پرچم دیگر دارند. جهان‌بینی اسلامی با جهان‌بینی جاهلیت فرق دارد. جهان‌بینی جاهلیت - که معیار آن ارتباط جنس و نسب است - مؤمن و ملحد را یک ملت می‌خواند؛ اما جهان‌بینی اسلامی نسل مؤمن

را از نسل فاسق جدا می‌کند. از نظر جهان‌بینی اسلام، این دو گروه یک ملت واحد نیستند و میان آنان رابطه و قرابت نیست؛ چون آنان در میزان خدایی جدا و متفرق‌اند.

پس در میزان ارزیابی مؤمنان نیز از هم جدا و متفرق می‌باشند. ملت در جهان‌بینی اسلام عبارت است: «از یک گروهی که عقیده مشترک داشته باشند، از هر خاک و نژادی که باشند، فرق نمی‌کند» فقط چیزی که اهمیت دارد، این است که اینان دارای یک عقیده مشترک باشند، این جهان‌بینی شایسته مقام انسان است که تار و پود او برتر از ارتباط خاک و گل است.

در روشنایی این حقایق تاریخی که در مورد داستان ابراهیم Z ذکر شد و داستان اعمار بیت‌الحرام و بیان حقیقت وراثت دینی و حقیقت دین، چند مطلب عمده ثابت می‌شود:

نخست؛ همه ادعاهای معاصر اهل کتاب از اساس بی‌اساس ثابت می‌شود؛ دیگر اینکه عقیده اسلامی یگانه عقیده حقیقی و سالم است و از این حقیقت به جز از معاندین کسی دیگری انکار نمی‌کند.

﴿وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى تَهْتَدُوا قُلْ بَلَىٰ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ * قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنْزِلَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ * فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدْ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ * صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ * قُلْ اتَّخَذُونَنَا فِي اللَّهِ وَهُوَ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ وَلَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ * أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ كَانُوا هُودًا أَوْ نَصَارَىٰ قُلْ أَأَنْتُمْ أَعْلَمُ أَمِ اللَّهُ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ﴾

[و [اهل کتاب] گفتند: یهودی یا نصرانی باشید! تا هدایت یابید، بگو: نه؛ بلکه [بر] آیین ابراهیم حق‌گراییم و وی از مشرکان نبود* بگوئید: ما به خدا و به آنچه بر ما نازل شده و به آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط

نازل آمده و به آنچه به موسی و عیسی داده شده و به آنچه به همه پیامبران از سوی پروردگارشان داده شده، ایمان آورده‌ایم، میان هیچ یک از ایشان فرق نمی‌گذاریم و در برابر او تسلیمیم* پس اگر آنان [هم] به آنچه شما بدان ایمان آورده‌اید، ایمان آوردند، قطعاً هدایت شده‌اند؛ ولی اگر روی برتافتند جز این نیست که سر ستیز [او جدایی] دارند و به‌زودی خداوند [شر] آنان را از تو کفایت خواهد کرد، که او بسی شنوای داناست* این است نگارگری الهی و کیست خوش‌نگارتر از خدا و ما او را عبادت کنندگانیم* بگو: آیا در باره خدا، با ما بحث و گفت‌وگو می‌کنید! با آنکه او پروردگار ما و پروردگار شماست و کردارهای ما از آن ما و کردارهای شما از آن شماست و ما برای او اخلاص می‌ورزیم* یا می‌گویید: ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط [دوازده‌گانه] یهودی یا نصرانی بوده‌اند؛ بگو: آیا شما بهتر می‌دانید یا خدا؟ و کیست ستمکارتر از آن کس که شهادتی از خدا را در نزد خویش پوشیده دارد! و خدا از آنچه می‌کنید غافل نیست.)

یهودان مدعی بودند، یهودیت باعث هدایت است و نصرانیان می‌گفتند: مسیحیت سرچشمه هدایت است، خدای بزرگ اقوال هر دو را یکجا کرده تا رسول اکرم { مجموع آنان را به یک حرف واحد جواب دهد؛ لذا رسول خدا مأمور شد، تا برای همه آنان چنین پاسخ دهد:

﴿قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾

(بلکه [بر] آیین ابراهیم حق‌گراییم و وی از مشرکان نبود)

یعنی سرچشمه هدایت ملت حنیف ابراهیمی است. باید همه ماوشما به ملت ابراهیمی که پدر مشترک ماوشماست، رجوع کنیم و ملت ابراهیم مکتب اسلام بود. او در مورد این آیین پر جلال با خدا عهد بسته بود و ابراهیم از جمله مشرکان نبود:

﴿وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾

در حالی که شما یهودان و نصرانیان مشرک‌اید، پس چطور در ملت ابراهیمی که سرچشمه هدایت است منسوب شده می‌توانید.

پس از شرح این حقایق، از مسلمانان دعوت به عمل می‌آید؛ تا اتحاد بزرگ دینی را اعلان کنند، این اتحادی که از عهد ابوالانبیاء ابراهیم

علیه اسلام آغاز یافته و تا عهد عیسی Z و بالآخره خاتم الانبیاء ادامه یافت و مسلمانان مکلف ساخته می‌شوند؛ تا از اهل کتاب دعوت کنند که با این دین واحد، دین اسلام ایمان آرند:

﴿قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنْزِلَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نَفَرُّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ﴾

(بگویید: ما به خدا و به آنچه بر ما نازل شده و به آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط نازل آمده و به آنچه به موسی و عیسی داده شده و به آنچه به همه پیامبران از سوی پروردگارشان داده شده، ایمان آورده‌ایم، میان هیچ یک از ایشان فرق نمی‌گذاریم و در برابر او تسلیمیم)

اعلان اتحاد و یگانگی میان همه رسالت‌های آسمانی، وحدت میان پیامبران، زیربنای جهان‌بینی اسلام را تشکیل می‌دهد. وجود این اصل اساسی در جهان‌بینی اسلام به ملت اسلام عنوان یگانه رسالت‌های آسمانی را می‌بخشد، که ریشه نورانی آن در اعماق تاریخ جا دارد.

آری؛ آن ایدیولوژی که متکی به دین خدا در زمین است، متعلق به مسلمانان است. این قاعده اساسی، نظام اسلام را نظام جهانی گردانیده، که ملت‌های مختلف می‌توانند، طوری با کمال امن و راحت در پناه آن زندگی کنند، که کم‌ترین تعصب و فشاری متوجه آنان در سایه این نظام نگردد، با وجود این اصل، در نظام اسلام جامعه اسلامی عنوان جامعه سرگشاده‌ای را می‌گیرد که همه مردم در سایه آن، در محبت و صلح به سر می‌برند. از اینجاست که قرآن این حقیقت بزرگ را تأکید کرده که عقیده اسلامی سرچشمه هدایت و بلکه عین هدایت است. پس کسی که از آن پیروی کند، هدایت می‌شود و آن که از آن اعراض کند، پس هرگز پایگاه ثابت و مستقری پیدا نمی‌کند، از این رهگذر با گروه‌های مختلف پیوسته در اختلاف و شقاق به سر می‌برد:

﴿فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدْ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي

﴿شَقَاقٍ﴾

(پس اگر آنان [هم] به آنچه شما بدان ایمان آورده‌اید، ایمان آورند، قطعاً هدایت شده‌اند؛ ولی اگر روی برتافتند جز این نیست که سرستیز [و جدایی] دارند)

این شهادت و گواهی خداوندی در مورد عقیده اسلامی افتخار مؤمن را به عقیده‌اش سخت قوّت می‌بخشد.

آری؛ مؤمن به یقین می‌داند، که عقیده او یگانه راه نجات است و کسی که به این عقیده ایمان ندارد، به راه باطل روان است. اختلاف، حيله و مکر و جدال و معارضه منکرین راه حق، هیچ آزار حقیقی‌ای را متوجه مسلمان نمی‌گرداند؛ زیرا مسلمان در پناه رعایت خدا قرار دارد و رعایت و عنایت حق به مسلمان پسنده‌است:

﴿فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾

(و به زودی خداوند [شر] آنان را از تو کفایت خواهد کرد، که او بسی شنوای داناست)

مسلمان از مکر و دجالی‌های دجالان هراسی ندارد. وظیفه او فقط این است که راه مستقیمی را که در پیش دارد، دنبال کند و به پیروی حق بنزد و به نشانه‌ای که خدا به اولیا و دوستان خود بخشیده‌است، مباحثات کند:

﴿صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ﴾

(این است نگارگری الهی و کیست خوش‌نگارتر از خدا و ما او را عبادت کنندگانیم)

صبغه الهی با آخرین رسالتی که خداوند ملت اسلامی را به آن سرفراز گردانیده است، رسالت جهانی است که در پناه آن همه نژادها و ملت‌ها بدون تفرقه و تعصب می‌توانند، با کمال آرامی زندگی نمایند.

در اینجا لحظه‌ای در برابر یکی از ممیزات تعبیری قرآن کریم، توقف می‌کنیم، در آیت فوق‌الذکر صدر آیت چنین است:

﴿صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً﴾

(این است نگارگری الهی و کیست خوش‌نگارتر از خدا)
حکایت کلام خداست؛ اما متصل آن بدون اینکه فاصله‌ای در میان باشد، حکایت قول مؤمنان به کلام خدا در یک سیاق واحد، عالی‌ترین مظهر اکرام و اعزازی است که خداوند از مؤمنان به عمل آورده است و این موضوع بیانگر ارتباط مستحکمی است که میان مؤمنان و پروردگارشان وجود دارد. از این نوع تعبیرات در قرآن کریم فراوان به چشم می‌خورد. و سپس استدلال قاطع و حجت کوبنده به نهایت می‌رسد:

﴿قُلْ أَتَحَاْجُّونَنَا فِي اللَّهِ وَهُوَ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ وَلَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ وَتَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ﴾

(بگو: آیا در باره خدا، با ما بحث و گفت‌وگو می‌کنید! با آنکه او پروردگار ما و پروردگار شماست و کردارهای ما از آن ما و کردارهای شما از آن شماست و ما برای او اخلاص می‌ورزیم)
آری؛ مجالی برای جدال در مورد وحدانیت و ربوبیت ذات اقدس الهی نیست - او تعالی پروردگار ما و هم پروردگار شماست؛ ما در برابر اعمال خود محاسبه می‌شویم و شما اهل کتاب و هم‌قطاران‌تان جواب عصیانگری خود را خودتان می‌دهید، ما تنها خدا را می‌پرستیم و به ذات اقدس شریک و انبازی نمی‌آوریم.

این موقف مسلمانان یقیناً مجالی برای جدال و معارضه گمراهان باقی نمی‌گذارد و آن‌گاه سیاق در این مورد به همین جا قطع شده و به موضوع دیگری انتقال می‌کند و از اینجا برمی‌آید که آن مورد هم مجالی برای جدال و معارضه نیست:

﴿أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ كَانُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى﴾

(یا می‌گویید: ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط [دوازده‌گانه] یهودی یا نصرانی بوده‌اند)

یعنی آیا راستی مسئله مسلمان بودن ابراهیم، اسماعیل و اسحاق و

یعقوب قابل مناقشه است؟ آیا راست است آنچه شما می‌گویید که آنان یهودی و نصرانی بودند؟ در حالی که خدا گواهی می‌دهد که دین آنان اسلام بود، پس شما عالم‌اید یا خدا؟

﴿قُلْ أَأَنْتُمْ أَعْلَمُ أَمِ اللَّهُ﴾

(بگو: آیا شما بهتر می‌دانید یا خدا؟)

سیاقی قرآنی در قبال این استفهام انکاری - که جواب آن داده نشده - پاسخ کوبنده‌ای به اهل کتاب می‌دهد.

آری؛ ای اهل کتاب! شما که می‌دانید، این انبیا پیش از وجود یهودیت و نصرانیت رحلت کرده‌اند و دین آنان ملت حنفی بود، که در آن هیچ شایبه شرک سراغ نمی‌شد.

پس چطور چنین ادعای باطل را می‌کنید؟ و در کتب آسمانی شما آمده است که در آخرالزمان پیامبری مبعوث می‌شود که پابند ملت ابراهیم است، پس چطور این حقیقت را پنهان می‌کنید!!

﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ﴾

(و کیست ستمکارتر از آن کس که شهادتی از خدا را در نزد خویش پوشیده دارد)

و خداوند به عمل شما آگاه است، او نیک می‌داند که شما گواهی‌ای را که در کتب‌تان در مورد پیغمبران آخرالزمان هست پنهان می‌کنید و در راه پنهان کردن آن دست به جدال گمراه‌کننده می‌زنید:

﴿وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ﴾

(و خدا از آنچه می‌کنید غافل نیست)

و آن‌گاه که دلایل کوبنده علیه مدعیان باطل به عالی‌ترین مظهرش تقدیم می‌شود و پس از اینکه اختلاف جذری میان ابراهیم، اسماعیل، اسحاق و اولاده یعقوب و روش یهودان معاصر عصر فرخنده رسالت تقدیم می‌شود، آن‌گاه کلامی که در پایان سخن از ابراهیم و اولاده مسلمانان به‌عنوان فاصل آورده شده بود، دوباره اعاده می‌شود:

﴿تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ

عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴿﴾

(آن جماعت را روزگار به سر آمد، دست‌آورد آنان برای آنان و دست‌آورد شما برای شماست و از آنچه آنان می‌کرده‌اند شما بازخواست نخواهید شد) و بدین جا می‌رسیم به پایان سخن و نهایت جدال و ادعاهای پرطول و عرضی که توسط مدعیان باطل به راه انداخته می‌شد.

فهرست تفصیلی موضوعات

۱- مقدمه مؤلف:

در این مقدمه به مباحث ذیل پرداخته می‌شود:

- زندگی در سایه قرآن نعمت است؛
- منزلت و جایگاه مؤمن نزد خداوند؛
- والا مقامی مؤمن در زندگی؛
- کمال مطلوب اندیشه اسلامی؛
- هماهنگی میان حرکت مؤمن و حرکت هستی؛
- عظمت ملکوت خداوند؛
- گرامیداشت انسان از سوی خدا؛
- دودمان انسان مؤمن؛
- تجلی حکمت خداوند برای مؤمن؛
- ایجابی و مثبت بودن صفات خداوند متعال؛
- حق در برنامه خدا و ساختار وجود یک اصل بنیادین است؛
- خیر و صلاح و نیکوکاری اصول اساسی‌اند؛
- جز بارکوع و بازگشت به سوی خدا انتظار هیچ‌گونه سعادت نمی‌رود؛
- تولد تازه انسان با سپردن زمام رهبری به دست اسلام؛
- روش گمراه‌کنندگان مکار در عرضه اسلام؛
- اصول و ارزش‌های ایمانی از قوانین و سنن خداوند در جهان هستی؛

- پدیده‌های فریبنده برای جدا کردن سنت‌های خدا.

۲- سورة فاتحه:

در ذیل این سورة خجسته، این‌ها هستند:

- مقدمه سوره؛
- اقوال مختلف در باره بسم الله؛
- آغاز کردن به نام خدا؛
- رحمت خداوند؛
- توجه کردن به خدا با گفتن حمد و سپاس؛
- پرودگاری مطلق و جهان شمول، یکی از اصول کلیات عقیده اسلامی است؛
- رحمت همان پیونددهنده دایمی میان پروردگار و مخلوقاتش؛
- عبادت و پرستش تنها برای خدای یگانه؛
- موضع مسلمان در برابر نیروهای انسانی و نیروهای طبیعی؛
- متوجه آستانه الهی گشتن و سر به درگاه خدا ساییدن به کمک دعا؛
- بازگشت دوباره به سوره.

۳- سورة بقره:

الف) آغاز سوره:

- (رهنمودها)؛
- نزول سوره‌های مدنی؛
- جمع‌آوری و ترتیب هر سوره؛
- هر سوره دارای وجود مستقل و شخصیت جداگانه‌ای است؛
- محور اصلی سوره بقره: موضع بنی اسرائیل در برابر مسلمانان و موضع جامعه مسلمانان و آمادگی‌های‌شان؛
- تبیین اوضاع و احوالی که آیه‌های این سوره در آن نازل گشته

است .

- ✓ ہجرت بہ مدینہ پس از یک مقدمہ ثابت و آمادگی کامل انجام گرفت؛
- ✓ ہجرت بہ حبشہ؛
- ✓ ہجرت بہ سوی طائف؛
- ✓ بیعت عقبہ اول.
- جامعہ مدنی (مدینۃ النبی)؛
- تصویر کوتاہ و گذرا از موضوعات سورہ.

ب) درس نخست: دعوت مردم بہ سوی خدا، از آیہ ۱-۲۹:

- مقدمہ درس؛
- حروف مقطعہ در قرآن؛
- ویژگی قرآن؛
- کلید بہرہ گیری از قرآن؛
- صفات و ویژگی های پرهیزگاران:
- ✓ وحدت ادراک مثبت و پویا.
- ✓ ایمان بہ غیب؛
- ✓ برپای داشتن نماز؛
- ✓ انفاق و بخشش؛
- ✓ پی بردن بہ اصل یگانگی انسانان و یگانگی دین آنان؛
- ✓ یقین نسبت بہ روز رستاخیز.
- ہمگامی و ہمہنگی میان ہمہ این صفات و ہمنوایی کامل آنہا؛
- صفات و ویژگی های کافران؛
- صفات و ویژگی های منافقان.
- ✓ ادعای ایمان؛
- ✓ فریفتن خداوند و مؤمنان؛

- ✓ در عین فساد و انجام زشت‌ترین اعمال، ادعای اصلاح‌گری؛
- ✓ تهمت و افترای شان علیه مؤمنان؛
- ✓ توطیه و دسیسه آنان با یهودیان.
- بیان مثل‌هایی در باره منافقان؛
- توطیه و دسیسه آنان با یهودیان.
- ✓ مَثَل آتش؛
- ✓ مَثَل آب؛
- دعوت مردم به سوی توحید؛
- آثار و نشانه‌های رحمت خداوند نسبت به مردم؛
- برحذر داشتن مردم از قرار دادن شریکان و انبازانی برای خدا؛
- مبارزه طلبی قرآن با کافران برای آوردن سوره‌ای مثل قرآن؛
- تهدید منکران به دخول در آتش؛
- پاداش مؤمنان در آخرت؛
- مثل‌های قرآنی؛
- سبب نزول آیه؛
- راز و حکمت مثل‌ها؛
- موضع مؤمنان در قبال مثل‌ها؛
- موضع کافران در قبال مثل‌ها؛
- صفات و ویژگی‌های فاسقان؛
- نا باوری کفار نسبت به خدای زنده‌کننده و میراننده؛
- تأثیر فلسفه یونانی در علم توحید؛
- آدمی در بهره‌وری از زمین، آقا و سرور است؛

ج) درس دوم: خلافت آدم، از آیه ۳۰-۳۹:

- داستان در قرآن؛
- اراده خداوند نسبت به جانشینی انسان در زمین؛
- اعتراض ملایکه نسبت به اراده خداوند، به جانشینی انسان در

زمین؛

- تخصیص توانایی نام گذاری به آدم؛
- بزرگداشت آدم با سجده ملائکہ برای او؛
- آغاز نبرد با ابلیس؛
- اشارات کوتاهی به داستان انسان های نخستین:

(۱) ایمان به غیب؛

(۲) ارزش و بهای انسان و نقش او در زمین:

- انسان آقا و سرور این زمین است؛
- نقش انسان در زمین؛
- ارتقای ارزش های علمی؛
- ارج نهادن و بالا بردن شأن و منزلت و اراده و خواست انسان.
- (۳) پیکار میان پیمان خدا و گمراه سازی شیطان؛
- گناه و توبه.

(د) درس سوّم: انکار بنی اسرائیل در برابر نعمات پی در پی خداوند
متعّال، از آیہ ۴۰-۷۴:

- مقدمه درس
- مقطع اول: فراخوانی بنی اسرائیل برای ایمان آوردن به محمد { :
- نعمت های خداوند به بنی اسرائیل؛
- پیمان خداوند با بنی اسرائیل؛
- ایمان به محمد { وفای به عهد خداوند است؛
- بر حذر داشتن از نقض پیمان خداوند؛
- بر حذر داشتن کسانی که حق را باطل به هم می آمیزند؛
- آفت رهبران دینی، هنگامی که دین جنبه پیشه و حرفه پیدا کند؛
- یاری خواستن از صبر و نماز؛
- مقطع دوم: یادآوری نعمت های الهی به بنی اسرائیل و

ترساندنشان از روز حسابرسی:

- نجات و رستگاری بنی اسرائیل از چنگ فرعون و فرعونیان؛
- خداوند کسانی را که گوساله‌پرست شده بودند، عفو نمودند؛
- بنی اسرائیل درخواست رؤیت را دارند؛
- نعمت‌های خداوند به بنی اسرائیل پس از نجات ایشان؛
- سر پیچی بنی اسرائیل از ورود به بیت المقدس؛
- آب دادن به بنی اسرائیل از دورن سنگ؛
- ناخوش داشتن ترنجبین و بلدرچین و درخواست عدس و پیاز؛
- یک قاعده مهم: اصل یگانگی ایمان و یگانگی عقیده؛
- اخذ پیمان بنی از اسرائیل؛
- تجاوز بنی اسرائیل در روز شنبه؛
- مقطع سوّم: گاو بنی اسرائیل:
- لجاجت بنی اسرائیل؛
- حکمت سر بریدن گاو؛
- زیبایی تعبیر قرآنی؛
- قساوت قلب بنی اسرائیل.

ذ) درس چهارم: بر حذر داشتن مسلمانان از یهود، از آیه ۷۵-۱۰۳:

- مقدمه درس؛
- امیدی به ایمان آوردن یهود نیست؛
- نا آگاهی بنی اسرائیل از کتاب آسمانی‌شان؛
- یهودیان خود را پاک و بی‌گناه می‌دانند؛
- پاداش همگون کردار است و پادافره در خور رفتار؛
- بنی اسرائیل عهد و پیمان خود با خدا را شکستند؛
- موضع یهود در برابر رسالت محمد(ص)؛
- حسد جزو سرشت و ویژگی‌های یهود است؛
- فراخوانی و دعوت یهودیان به مباحله؛

- آشکار شدن دروغ و ریای یهودیان؛
- یهودیان میان فرشتگان فرق و جدایی می انداختند؛
- یهودیان بر رأی واحدی جمع نمی گردند؛
- انحراف یهود به سوی سحر؛
- اراده مطلق خداوند؛
- یک حقیقت سحر شرّ است؛
- جهان درون.

(ر) درس پنجم: هدف یهود برگرداندن مسلمین از دین شان است،
از آیه ۱۰۴-۱۲۳:

- مقدمه سوره؛
- آگاه کردن مسلمانان از حيله و نیرنگ یهودیان؛
- کینه و رشک اهل کتاب و مشرکین نسبت به خیری که بر محمد نازل شده است؛
- نسخ در قرآن؛
- حسادت اهل کتاب نسبت به مؤمنین؛
- ابطال ادعاهای اهل کتاب؛
- یک قاعده مهم: مترتب بودن جزاء بر عمل؛
- شک اندازی و گمان افکنی یهودیان در مورد قبله مسلمانان؛
- تصور و اندیشه مشرکین در باره حقیقت الوهیت؛
- حقیقت رابطه، میان آفریدگار و آفریدگانش؛
- وظیفه رسول { }؛
- آوردگاه عقیده؛
- دعوت بنی اسرائیل به سوی ایمان.

(ز) درس ششم: داستان ابراهیم از آیه ۱۲۴-۱۴۱:

- مقدمه سوره؛

- آزمایش ابراهیم توسط خداوند؛
- خداوند ابراهیم را به امامت و پیشوایی مردم برگزید؛
- ظلم مانع پیشوایی می‌شود؛
- خداوند خانه کعبه را پناهگاه و مأوای امن و امان مردم قرار داد؛
- دعای ابراهیم؛
- اجرای دستور و فرمان خدا به آماده‌سازی خانه کعبه توسط ابراهیم؛
- دعای ابراهیم و اسماعیل در اثنای بنای کعبه؛
- روی‌گردانی از آئین ابراهیم، نادانی و ظلم است؛
- سفارش و وصیت ابراهیم و یعقوب؛
- سفارش و وصیت یعقوب به هنگام مرگ؛
- فرق آشکار میان ابراهیم و یهودیانی که با دعوت روبه‌رو بودند؛
- ادعاهای اهل کتاب و باطل کردن آن از جانب خدا.

منابعی که مرکز تدوین از آن، بهره برده است

** قرآن کریم؛

۱- ابن الأثیر، (بی تا)، جامع الأصول في أحاديث الرسول، از: مجد الدين أبو السعادات المبارك بن محمد بن محمد بن محمد ابن عبد الكريم الشيباني الجزري، (المتوفى: ٦٠٦هـ)؛

۲- ابن حجر، (بی تا)، فتح الباری، شرح صحيح البخاری، چاپ دارالریان للتراث؛

۳- البخاری، محمد بن إسماعيل، (١٤٠٧)، صحيح البخاري، دار ابن كثير: بيروت - لبنان، الطبعة الثالثة؛

۴- السقاف؛ علوي بن عبد القادر، (بی تا)، تخريج أحاديث وآثار كتاب في ظلال القرآن، (بی جا)؛

۵- العکبری؛ ابوالبقاء، (بی تا)، التبيان في إعراب القرآن، مكتبة الشاملة؛

۶- القرطبي، محمد بن أحمد الأنصاري، (بی تا)، الجامع لأحكام القرآن، دار الفكر؛

۷- بیهقی، (بی تا)، السنن الكبرى، چاپ ده جلدۀ دارالمعرفة؛

۸- تفتازانی، سعدالدین، (بی تا)، مختصر المعانی، چاپ کتب خانۀ رشیدیہ جامع مسجد دهلی؛

۹- خرّم دل: د. مصطفی، (۱۳۸۶)، تفسیر نور، تهران: نشر احسان، چاپ پنجم، تهران، ایران؛

۱۰- عباس، محمد یوسف، (بی تا)، فهرست فی ظلال القرآن، ترجمه: کیومرث یوسفی، (بی جا)؛

- ۱۱- فولادوند، قرآن پارس، از ترجمه‌های فولادوند و..؛
- ۱۲- قطب، سید، (بی‌تا)، *في ظلال القرآن*، (بی‌جا)؛
- ۱۳- کابلی، (بی‌تا)، *تفسیر کابلی*، (بی‌جا)؛
- ۱۴- نیشابوری، مسلم بن حجاج، (بی‌تا)، *صحیح مسلم*، جزء دوم، الناشر: دار الجیل بیروت، دار الأفق الجديدة - بیروت، لبنان؛
- ۱۵- دهخدا، علی اکبر، (۱۳۴۲)، *لغت‌نامه*، محل نشر: تهران، ایران.